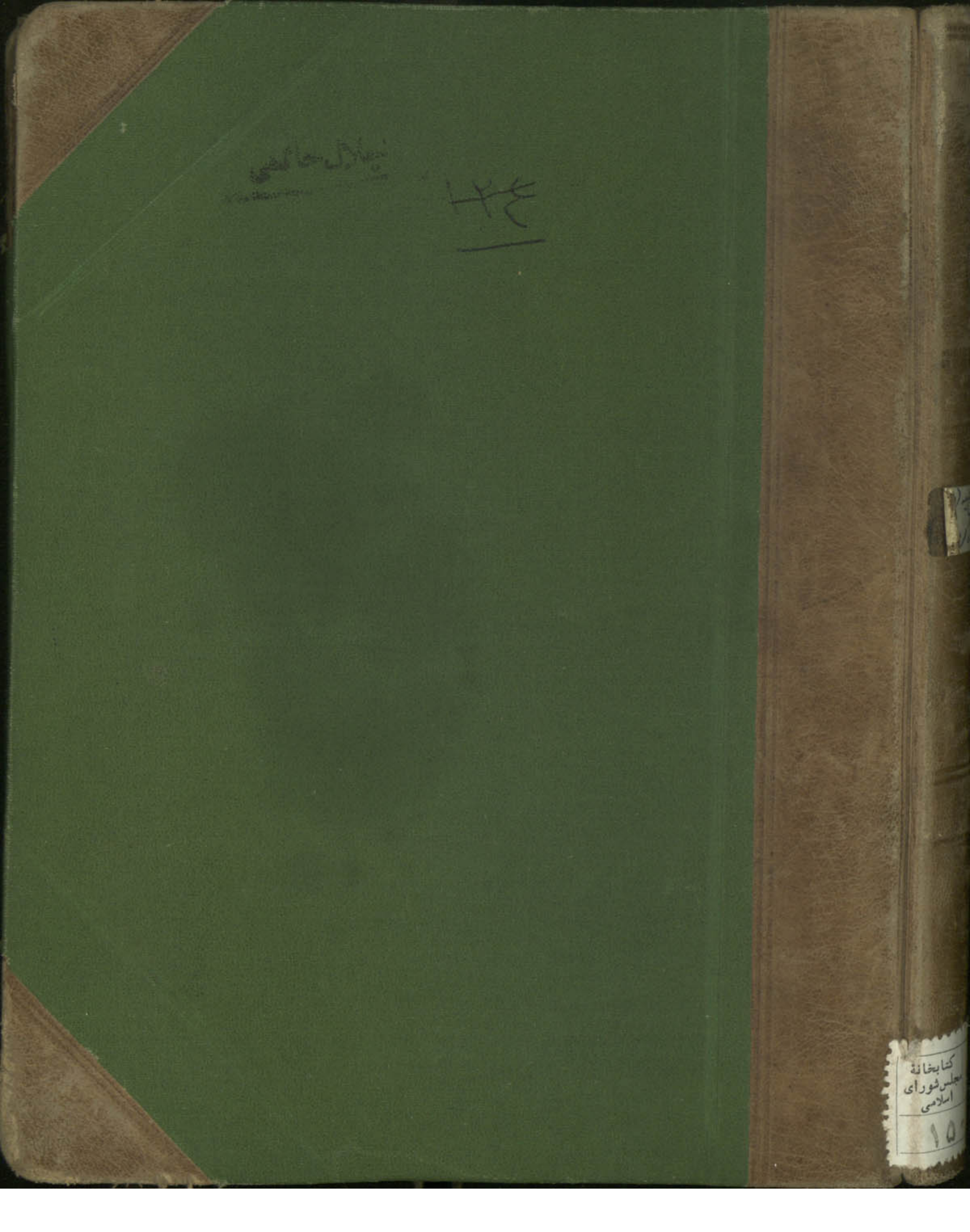
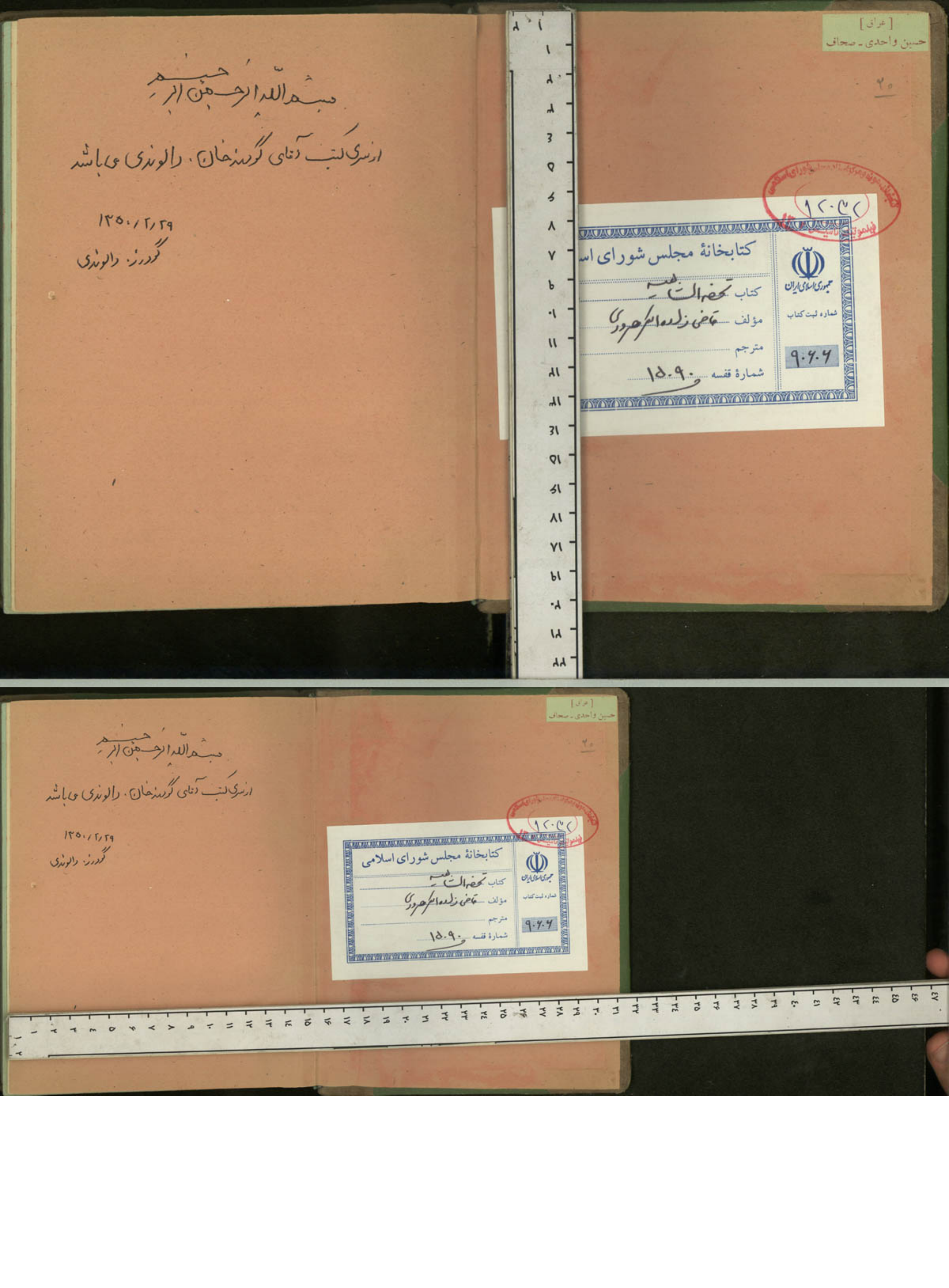
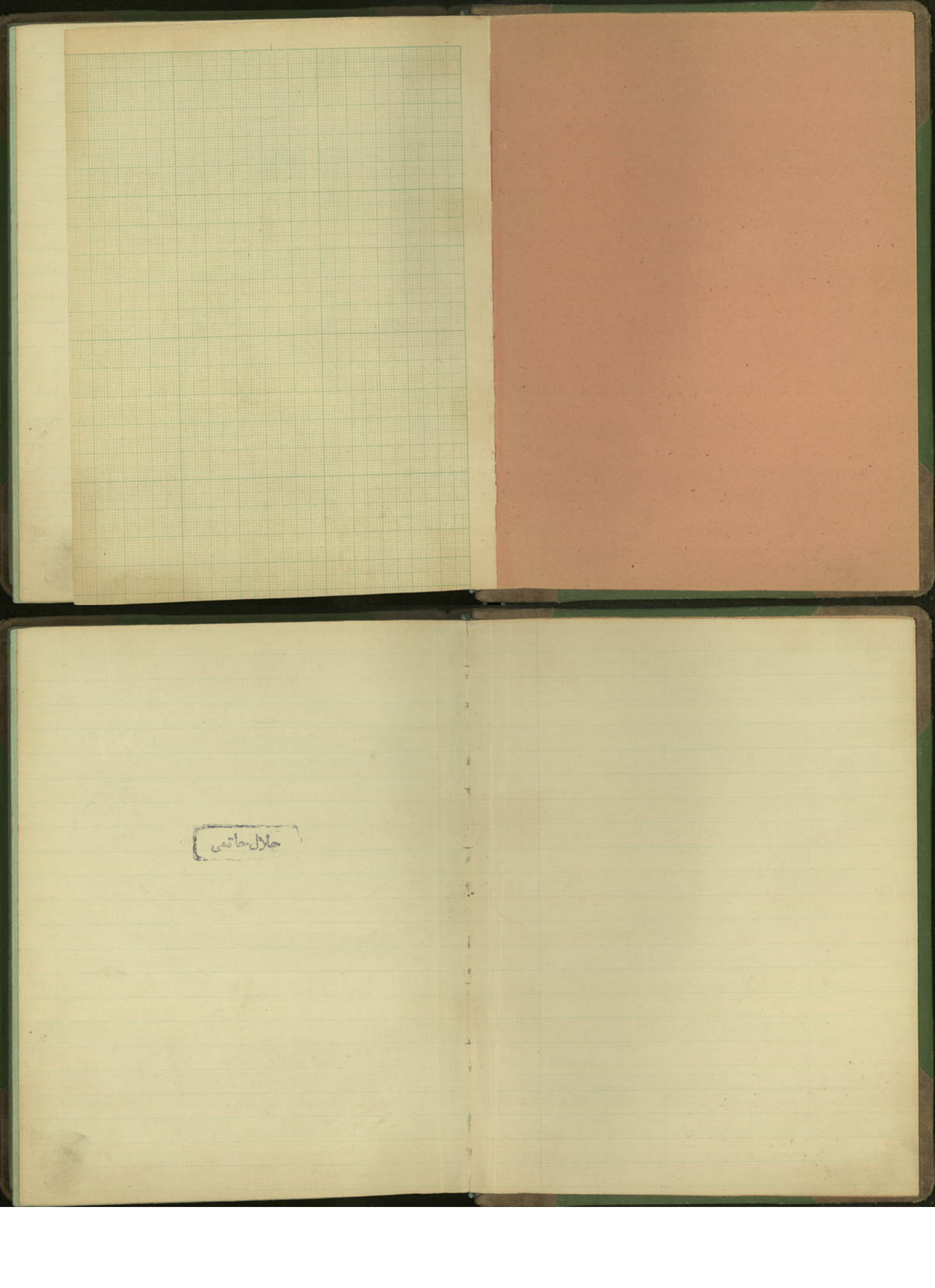

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



بسم الله الرحمن الرحیم
از سری کتب آقای گودرز خان . دالوندی می باشد
۱۳۵۰/۲/۲۹
گودرز . دالوندی
[عراق]
حسین واحدی ـ صحاف
۲۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۰۹۰
شماره ثبت کتاب
۹۰۶۰۶


جلال حاتمی

هو

ترجمهٔ مصنف

هذا الكتاب المغني لاولي الالباب في
وضوح منهج الحق والصواب على طالبي كتاب روضات
الجنات للميرزا محمد باقر الاصفهاني وفيه القاضي علاء
الدين الكره رودي المطلق عليه لقب القاضي
زاده مسيح بعبد الخالق وكان من
تلامذة شيخنا البهائي كما في
رياض العلماء
وقال كره
صاحب الرياض في
سلسلة الامامية وقال في وصفه
كان فاضلا عالما اماميا محققا مدققا متكلما
شاعرا مجيدا منشيا صوفيا ناظر في الامامة وكتب رسالة بالفارسية
سماها التحفة الشاهية ورسالة اخرى اكبر من اختها في ذلك المعنى لكونها حكاية مناظرتها
مع القاضي زاده الخوارزمي احمد بن القاضي محمود في مجلس السلطان شاه عباس الاول وخلفه كتاب مناظرته
مع الخوارزمي موجود عندنا وهو من احسن ما كتب في النقض على العامة العميا في اصولهم وفروعهم وقد
كتبه بامر السلطان المزبور وهو فيما نزيد على عشرة الاف بيت منقحا بامر الملك بهمناه اتحسن التنقيح
والمصرح به في كلام بعضهم ان اللقب لجماعة من افاضل ابناء قاضي كره رود وذكر صاحب الرياض
ايضا ان جماعة من اهل العلم يعرفون بقاضي زادة الكره رودي وهو نسبة الى كره رود وهو
قرية بل قصبة بين همدان واصفهان وقد وردت عليها والان معمورة
انتهى وقال ايضا في ترجمة قاضي زادة الخوارزمي احمد بن
القاضي محمود وكان فاضلا من المخالفين اديبا متكلما
كاملا ماهرا في فنون الحكمة والرياضي وله
تعليقات لطيفة مشهورة على تفسير
القاضي وعلى الهيات شرح
التجريد وعلى شرح
حكمة العين
وعلى
رسالة اثبات الواجب للمحقق
الدواني وغير ذلك انتهى اخرجته من كتاب روضات
الجنات وكتبته على ظهر هذه النسخة لان يعرف اسم مصنف الكتاب وانا الاحقر خادم
طلاب العلوم محمد الملقب رسول في سنة ١٣١٧

هذا كتاب تحفه
الشاهيه من مصنفات العالم
الفاضل العادل المحقق
المتكلم قاضي زاده
الكره رودي

كس نامه اسرار جلي نتواند تا نام علي سبحلي ننويسد كي دست قضا خامه نهد
برنامه تا بر سر آن هو العلي ننويسد طليعه صباح ستايش بي آلايش پرتو انگيز
فضاي دلگشاي احدي يكتا و واحدي بي همتا است كه چون بقلم قدرت قدرت
السموات والارض وما بينهما اوراق مختلفه ايجاد ديدهٔ نگاشته معاني مخفيه كنت كنزا مخفيا
گردانيد اولين حرفي كه عنوان صفحهٔ امكان و ديباچهٔ صحيفهٔ كون و مكان تحرير آن تزيين
يافته سر ورق لطايف ازل و فهرست صحايف اول الفكر آخر العمل است نسخهٔ مجموعهٔ ابداع
مصطفويه و صحيفهٔ كاملهٔ انشاء مرتضويه است تا بتشعشع آفتاب عالمتاب اول ما خلق الله
نوري كه از مشرق انا و علي من نور واحد طلوع نموده مشارق و مغارب
كره

كره ارض را استشراق يافته نزكريمه و اشرقت الارض بنور ربها درجه ظهور يافته و
بارقهٔ اشراقات لمعات بروق صلوات صلوة زاكيات روشني بخش ساحت فيض
آثار نبوي بانتظام ذات احدي صفاتيست كه فاتحهٔ جامعه كتب منزله مودعه بكرهم و كونها
بيان تبيان و خاتم رسول الله و خاتم النبيين را قائم كاشف از حقيقت ايمان و اتقان صلوات
الله و سلامه عليه و آله الطاهرين و اهل بيته المعصومين خصوصا علي ابن عم او و خليفه
بعده علي امير المؤمنين و امام المتقين بواضح الدليل و قاطع البرهان و لله الحمد كه
چون نوبت نيابت و تخت سلطنت بذريت طاهرهٔ آنحضرت منتهي گشت و سهام تير
از پنجهٔ خصم افگن منزويان زوايای صدق و يقين و معتكفان تكايای محبت اهل
بيت طاهرين كه از كمان خانهٔ انا عند المنكسرة قلوبهم بهدف اجابت ادعوني استجب لكم
اتصال يافته است كارگر آمده ديدهٔ يعقوب روزگار از فرط تسلط اشرار شمول وكو
وابيضت عيناه من الحزن شده بود ناگهان بشارت غيبي اشارت فلما ان جاء
البشير القاه على وجهه فارتد بصيرا مستبشر گرديد بجعل الجواهر اني لاجد ريح يوسف
غشاوه غبار ظلمات آثار ظلم و طغيان ازاله يافته بر طبق كلام مسرت انتظام بيت
بوي پيراهن يوسف زبان گم شده بود عاقبت سر زكريبان تو برون آورد عرصهٔ منيره
بختياري بنور ظهور يوسف كنعان شهرياري و عزيز مصر جهانداري مستبشر گرديده
نداي بهجت فزاي ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها بگوش هوش
مقيمان ملأ اعلى و ساكنان كره غبرا رسيده در پر فيض بدير السلطان العادل خير

كند بلى

من سطر وابل بصریر خامه مشکین شمامه انا جعلناک خلیفة فی الارض آوازه اختصاص شهریاری
تا تحت قبه افلاک بنام نامی و القاب سامی گیتی ستانی بمسامع ساکنان صوامع آسمانی رسانیده
منشیان دیوان ازل نشان عنایت لم یزلی کامکاری و ربیع بلیغ بختیاری که بتوقیع وقیع لیستخلفنکم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم موقع گشته ثبت دفاتر کتاب کتاب یشهده
المقربون گردانیده و بمهر مهر آثار ولیبدلنکم من بعد خوفکم امنا مزین ساخته تا از آثار تجلیات
اسمائی و صفاتی که از مبدء فیاض بساحت قابلیت سلسله علیه نبوت و ولایت اختصاص
پذیرفته عرصه استعداد شاه از استناره یافته چهر منیر فلک اقبال بدر تنویر آسمان جلال و جمال
قطب سپهر سلطنت و جهانبانی دیباچه رساله سطوت و کشورستانی ثمره طیبه ذریة بعضها من
بعض صاحب لوای انا جعلناک خلیفة فی الارض است نظم چه گویم ز اوصاف این سرفراز
که هست آفتاب از صفتها نیاز ملک سیرتی صورتش لا یزالی برازهوش مغز و برازرای دل
یعنی عزه جبین کشورگشائی آیت حجت کبریائی نظم جهانگیر جاندار جهان بخش جهان آفرین بندگی
لطفش روان بخش همه لطف او عدل مهر رای گرفته در دل خلق جهان جای برافرازنده
رایات شاهی چراغش روشن از نور الهی خلاصه کارخانه خلق و تکوین صورت آیات
رب العالمین قوام ملک و ملت مروج احکام شریعت تقویت خاندان نبوی خلف دودمان مرتضوی
حجت مملکت بقوت قهرمان آیتی در خدایگانی دهر بحر بر هر دو زیر فرمانش بحری و بری
آفرین خوانش سربلندی چنان بلند سریر کز بلندیش خرد گشت ضمیر مهر روشن
خجسته فال باد اقبال باد پاینده بادا ز زوال المختص بنص ان الله یأمر بالعدل

الاحسان

والاحسان والمنصور علی الاعداء بقاطع البرهان ابو المظفر شاه عباس الصفوی الموسوی
الحسینی که اختصاص ذات متعالی صفاتش باین اسم سامی کاشف رموز اسمائی فاتح کنوز
لامکانی گشته جوهری خزاین مناسبات خفیه که یواقیت ثمینه لحمه نسبی بین الآباء و الاولاد
در رشته قویمه معنویه انسلاک داده در مقام قفل خفا از حقه مختومه کتم ابنا لها و لاولادنا کتابا
برداشته دکو هریکتای که انتهاها در بای شاهنشاهی موافق اسم ارفع اقدس اشرف با کلمه طیبه
شاه نجف در سلک ظهور منسلک گردانیده غلغله تکبیر هنگامه سبوحیان صوامع قدس و طرب
فزای بزم زمزمه قدوسیان جوامع انس گردیده که نظم شاه عباس چه با شاه نجف در
عدد جملی گردید قران چون دلیل است که خواهد بودن روح شاه نجفش فیض رسان در نجف
غیر باشش باد خطبه پادشهی جاویدان که اگر شاه نجف خواندش عفو باشند گستاخی آن
باشد او را سمت شاه نجف بدو معنی چه هویدا چه نهان و چون بسیط زمین و زمان بساط
امن و امان مزین گشته مشکوة حاجات کاینات از پرتو مصباح للازم النجاح علا حضرت و التنویر
یافته اقاصی و ادانی روی آمال و امانی به بارگاه جلال و درگاه سعادت و اقبال آورده
هر یک باندازه قابلیت از فیض آستان آسمان رفعت بهره از مأمول از مدام حسن قبول
لبریز گردانیدند از آن میان ساحت اهلیت قاضی زاده ماوراء النهر که شرف مجالست
مجلس بهشت آئین و محفل فلک تزیین تشرف یافته بود از تاثیر بوارق تفقدات خسروانه منور
گشته از نسیم طیبه اصطناعات شاهانه غنچه گلبن اعزاز و احترامش شکفتگی آغاز نموده بنوعی
منظور نظر حسن رعایت جهانبانی شده بود که شمع سراج عزش از زواید الطاف و

وانارت مشکوة التفات شاهانه استناره پذیرفته نائره عناد و بارقه عقیده طاهر
الفسادش زبانه کشیده برطبق کلام مولوی شمع چراغ او همیزد دندند او بزیر لب
همیز دلند لند زاویه ظلمانیه اوهام باطله اش آتشکده غیظ و غلظت گشته زبان
طغیانش به بیان کلمات ناقصات مخالفین ملت سید المرسلین بسخن گزار شد از ایجهت
امر مطاع و فرمان لازم الاتباع باحضار این دعاگوی دولت پاینده یعنی بنده
صادق العقیده قاضی زاده که بهره و شرف ورود پذیرفته بوصول درگاه عالی
و دخول در آن بارگاه متعالی شرف اختصاص یافت و بعد از اضمحلال معاقد عقاید
فاسده آن سرگشته بیدای عصیان و گم شده فیفای طغیان بانامل نصرت شمایل
دلالات آیات بینات قرآنی در روایات متواترات نبوی و ظهور بطلان طرق
معوجه مخالفین خاندان صدق و یقین اشارت علیه شاهانه بر صفحه صحیفه شرف
ارتسام یافت که رساله مشتمل بر ابحاث واقعه در آن مجلس و انضمام بعضی از امور متعلقه
بآن و توضیح خلافت حضرات ائمه طاهرین و ابطال شکوک و شبهات دشمنان دین
بر وجه ایجاز و اختصار بعبارت فارسی معرا از تکلفات لازمه تالیفات و تبرا
از الفاظ بیگانه غیر مأنوسه بطبایع اهل روزگار مرتب گرداند امتثالا لامره العالی
بتسطیر این سطور تبادر نموده بموجب المامور معذور کلمه چند شکسته بسته رو چهکه
عامه سامعین از آن انتفاع یابند مقرون باستعمال و مکتوب را وان حل و
ترحال است در جریده تقریر اندراج داد تا ذخیره یوم المعاد بوده تحفه حاکم صحرای

محشر یعنی امیر المومنین حیدر ره توشه آن سفر کثیر الخطر گردد والله الهادی الی السداد
والیه المرجع والمعاد و این رساله مدعوه بتحفه شاهی مرتب شد بر مقدمه و دو قاعده
و خاتمه مقدمه در بیان معنی امام و مقصود از لفظ امام و بیان احتیاج بوی اما
بیان معنی بر وجهی که موافق وضع لغوی است عبارت از پیشوا و سردار و مقدم در امری از
امور است و از اینجاست پیشنماز جماعت را امام گویند و آنچه اصطلاح فرقه ناجیه
و علماء امامیه بر آن قرار یافته عبارت است از شخصی که من جانب الله بخلافت و نیابت
رسول الله ص متعین شده از این جهت سردار و صاحب اختیار امور دین و دنیای
ایشان باشد زیرا که خلافت رسول فی الحقیقه نیابت حق سبحانه و تعالی است
در روی زمین پس ناچار است که هرکه بر مسند خلافت نبی متمکن گردد باشاره
ربانی و تعیین نبوی معین شده متصدی امر مذکور تواند شد و الفاظ جاریه در این باب
بر زبان علما و غیرهم مثل خلیفه و امام و وصی و نایب و ولی تمامی در معنی مذکور مستعمل
و متفاوتی من حیث المعنی منظور نیست و آنچه در قرآن عزیز از لفظ خلیفه و امام که
بر پیغمبران اطلاق شده مثل انا جعلناک خلیفة فی الارض که بحضرت داود
علی نبینا و علیه السلام خطاب فرموده و مثل انی جاعلک للناس اماما که بحضرت
خلیل این اختصاص یافته تواند بود که بموافقت وضع لغوی استعمال یافته باشد
با آنکه مراد از خلیفه و امام شخص منصوب من عند الله است جهة انتظام امور دین
و دنیای بندگان خدای تعالی اعم از آنکه در ضمن نبی تحقق یابد یا در ماده خلیفه

رسول متعین کرده و بعضی از اصحاب ذوق را عقیده آنستکه تصریح الهی در قرآن مجید
باسم خلیفه و امام در مادهٔ انبیا جهت تعظیم آنستکه عند الله تعالی میانهٔ خلیفه و نائب
رسول و میانهٔ سلسلهٔ انبیا در حقیقت تفاوتی و مغایرتی نبوده بمجرد نبوت ممتاز از یکدیگر
امتیاز یافته فائده مرتبه بر وجود وصی مثل فائده حاصله بر ارسال رسول است والله اعلم
اما بیان احتیاج بوجود امام در جمیع اجزاء زمان پس آنستکه بعد از آنکه رحمت شامله
ربانیه مقتضی خلق و ایجاد بنی نوع انسان شده بر طبق وخلقنا الانسان من صلصال
کالفخار این نوع عظیم المرتبه را از قبضهٔ خاکی که تخمیر آن بزلال عنایات الهیه شده از کتم
عدم بفضای دلگشای وجود آورده خواست که ابواب علم و عرفان و حالات و کمالات
و ادراک درجات عظیمه و وصول بمنازل رفیعه و اقامات در مقام محبت طرفین و فوز بنعیم
جاودانی و نزول در مساکن ابدی بر روی جمیع افراد و اشخاص مندرجه در تحت این نوع
گرامی مفتوح گرداند و فیضان عطایای مذکوره از فیاض بی‌منت و کریم بی‌ضنت وقتی
بر وجه کمال حصول تواند یافت که بعضی از ذوات نفیسه از افراد بشریه ممتاز از باعدا گشته
بنا بر مناسبت تامه در بارگاه الهیه بر مقاصد ربانی اطلاع یافته چراغ دانش و بینش
وی از زیت صافی ارادت سبحانی روشن و نورانی شده از مخالفت اوامر و نواهی الهی
مصون و محروس بوده آنچه غرض و مقصد حق سبحانه و تعالی باشد بی‌شایبه زیاده و نقصان
به بندگان تواند رسانید بنا بر این زمرهٔ رفیعهٔ انبیا صلوات الله علیهم اجمعین جهت تبیین
اشارات آسمانی و تبلیغ احکام ربانی مبعوث شده به پیغام گذاری میانهٔ خدا و خلق

اختصاص

اختصاص یافته باسم رسالت و نبوت مسمی گردیدند و جهت تصدیق دعوای نبوت حق تعالی
بر دست ایشان مقرون بآن دعوی اظهار معجزه نموده تا دلیل ثبوت مدعای ایشان
بوده خلق را در امر پیغمبری ایشان شبهه نماند و چون این فهمیده شد باید دانست که بعد
از رسول صلی الله علیه و آله باید که او را نائبی و خلیفه و جانشینی باشد که آثار نبوت و احکام
شریعت از زیاده و نقصان مصون بوده بندگان خدا در آنچه محتاج الیه ایشان باشد از مصالح
و مفاسد و منافع و مضار دنیوی و اخروی بآن شخص رجوع نمایند و بر جادهٔ ملت مطهره ثابت
قدم موصوف از دزدان و راه زنان که در کمینگاه نشسته بخرب بنای ایمان و ایقان اند مصون
و محفوظ باشند و معلوم است که همچنانکه عباد الله در زمان نبوت احتیاج به پیغمبری معصوم و
مطهر از جمیع آلایش ظاهری و باطنی و صوری و معنوی دارند که ببرکت اطاعت او از مهلکات
دینی نجات یافته در دنیا و آخرت رستگار باشند و هم چنانکه بعد از انقراض زمان نبوت و
رسالت احتیاج مذکور باقی بوده مصالح و مفاسد دنیوی و دینی و رتق و فتق مواد انتظام
امور ظاهری و باطنی کافهٔ عباد موقوف بر وجود شخصی باشد که باوصاف معینه و نعوت مستحسنه
موصوف باشد بمسند نیابت و خلافت رسول صلی الله علیه و آله متمکن گردد و چون ناچار است
که نبی موصوف بعصمت و طهارت بوده عالم بجمیع امور دینیه باشد و بر تمامی مقاصد و ارادات
الهیه اطلاع یافته اقوال و افعال او مطابق اوامر و اشارات ربانیه باشد تا وثوق بر کلام
او حاصل شده آنچه فرماید و اراده کند در موافقت بآن بفرموده ارادهٔ الهیه دغدغه
نمانده از این جهت واجب الاطاعه باشد بنا بر این هر که بخلافت رسول اختصاص یافته قائم

مقام آنحضرت تواند بود لازم آنستکه باوصاف پیغمبری الا نبوت محض اتصاف داشته
او نیز معصوم و مطهر و واقف و دانا بر اوامر و نواهی الهی و عالم بجمیع احکام و ارادات پروردگار
بوده مقیم مقام نبوت و رسالت باشد تا آثار مرتبه بر وجود نبی مرتب بر وجود خلیفه و
قائم مقام وی نیز بوده فواید حاصله ایام نبوت در روزگار نایب و امام زمان حصول یافته شریعت
مطهره از نقص نقصان و عیب زیاده مبرا باشد بیت رهبری چونکه در این بادیه هر سو راهی است
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت محقق رومی درین باب جوهر معنی را در رشتهٔ نظم انسلاک داده
میفرماید مثنوی چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ ∴ چاره نبود در مقامش از چراغ ∴ چونکه گل
رفت گلستان شد خراب ∴ بوی گل را از که جوییم از گلاب ∴ چونکه شد از پیش دیده وصل یار ∴
نایبی باید از او مان یادگار ∴ نی غلط کردم که نایب با منوب ∴ گر دو پنداری قبیح آید نه خوب ∴ و این
کلام از مولوی اشاره باینستکه می باید نایب باداب و قوانین و اوصاف منوب اتصاف داشته
باشد و در حالات و کمالات و علم و عمل و عصمت و طهارت و جمیع امور لازمه این حضرت عالی
عین منوب بوده در ترتب امور دینیه بر وجود ایشان تفاوتی نباشد و شیخ محی الدین
اعرابی که از بزرگان اصحاب کشف است و اقوال و افعالش موافق قانون شریعت بوده پیروی
او نزد علمای اعلام خصوصا زمرهٔ اهل سنت مشکور است در این امر یعنی حکایت نیابت رسول صلی
الله علیه و آله در متن فصوص میفرماید که فما صحت الخلافة الا للانسان الکامل و در موضعی
دیگر از کتاب مذکور میگوید که یجب للخلیفه ان یعلم مراد المستخلف و ینفذ امره فلو لم یعرف
بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذ امره و ان لم تکن فیه جمیع ما فی العالم من الاسماء والصفات

دمعظم

وما تطلبه الرعایا التی یستخلف علیها لم یکن خلیفة علیهم و مقصود شیخ مذکور از این عبارت
آنستکه خلیفه را ناچار است از علم کامل بر وجهی که آنچه مطلوب رعیت باشد علم بآن حاصل نموده
مطلع گردد تا موافق امر و اراده او جهات عباد را فیصل دهد و اگر آنچه از اسما و صفات الهیه که مدار
انتظام امور دینی و دنیوی بر آنستکه در خلیفه نباشد سزاوار خلافت نبوده اجرای احکام الهی نتواند
نمود و از شیخ مقتول در حکمت اشراق منقول است که حق تعالی را لابد از نایبی که فیض الهی بتوسط
وی بخلایق عاید گردد و عبارت وی در کتاب مذکور این است لا یخلو العالم عنه و هو المسمی
الکافة القطب فله الریاسة و ان کان فی غایة الخمول و ان کانت السیاسة بیده کان الزمان
نورانیا و اذا خلا الزمان عن تدبیر الهی کانت الظلمات غالبة در این عبارت اشارت
بحقیت مذهب اثنی عشری نموده میفرماید عالم کون و فساد خالی از امام و خلیفه و قائم مقام
نتواند بود و ارباب مکاشفه شخص متصف بصفت خلافت را قطب نام نهاده اند و سرداری
و اختیار دین و دنیای کافهٔ عباد از ذات آن مخصوص است بتدبیر الهی و اگر آن شخص
موصوف بصفت امامت کنج نشین بوده ظاهرا ممنوع التصرف باشد و میگوید که اگر سیاست
عباد یعنی امر و نهی ایشان و صلاح و فساد و بدی و نیکی و غیرها من الامور در ید تصرف امام باشد
زمانه نورانی گردد یعنی مشتمل باشد بر عدل و انصاف و احقاق حقوق و اجرای احکام و امر
بمعروف و نهی از منکر و وضع اشیا در مواضع حقه و امثال آن از امور متعلقه بخلیفه و اگر سیاست
در دست کسی دیگر باشد ظلمات غالب و روی زمین تاریک و بی نور باشد و در
موضع دیگر از کتاب مذکور چنین افاده مینماید بل العالم ما خلا قط عن الحکمة و عن شخص

قائم بما هو خلیفة الله فی ارضه فهکذا یکون ما دامت السموات والارض در شرح فصوص
مذکور است که فلا یزال العالم محفوظا ما دام فیه هذا الانسان الکامل لان الخلیفة ظاهر
بصورة مستخلفه فی حفظ خزائنه والله یحفظ صورة خلقه فی العالم بصورته فانها المظهر
الحفظ من حیث مظهریته لاسمائه وواسطة تدبیره بظهور تاثیرات اسمائه فیها و مثل
این عبارات در کتب اصحاب تحقیق و ارباب تدقیق بیش از آنستکه این رساله محل ذکر آن تواند شد
در اینکه ازان اقتصار افتاد تا وقت حاجت حجت تواند بود و در قران عزیز اشارات
صریحه واقعست که زمانه از وجود امام معصوم خالی نتواند بود چه میفرماید فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون و مراد از اهل ذکر که امر الهی بسؤال از ایشان تعلق یافته جماعتی اند که علم
به مدلولات کلمات قرانی داشته حکم ایشان موافق اراده الهیه باشد زیرا که احکام شخص جایز
الخطا که از ارادات حق تعالی خبر نداشته باشد و بظن فاسد خود عمل نماید حق تعالی امر باطاعت
آن شخص نمیفرماید و در بعضی روایات ذکر یافته که مراد از کلمه ذکر که در آیه فاسئلوا اهل الذکر
و بنابراین مقصود از اهل ذکر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و دیگر میفرماید که امنوا
بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و بقول کثیری از مفسرین مراد از نور امام زمان است
و همچنین کلمه طیبه ائمة یهدون بامرنا و امة یهدون بالحق صریحست بوجود امام در هر زمان
و حصول هدایت خلق ببرکت او و این حالت مخصوص امام معصوم است و اگر درین مقام زیادتی توضیحی
احتیاج باشد بروایت محمد ابن فضیل از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رجوع نمودن اولی است
حاصل روایت آنکه محمد مذکور میگوید که از حضرت کاظم پرسیدم از مضمون این آیت که فرموده

یریدون

یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم قال یریدون لیطفئوا ولایة امیر المؤمنین
بافواههم حاصل آنکه مدلول آیه شریفه حکایت حال منافقین و منکرین ولایت امیر المؤمنین است
که حق تعالی بان اشاره نموده میفرماید که اراده مینمایند فرونشانند نور خدا را بانفاس
خود و حضرت کاظم علیه السلام فرموده که مراد از نور خدا ولایت آنحضرت است راوی
گوید پرسیدم از حضرت که مراد و الله متم نوره چیست حضرت فرمود متم امامت است
و مراد از نور امام است و حضرت کاظم بر این مدعا از کلام الهی استدلال فرموده که میفرماید
یعنی آیه که امنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا پس معلوم شد که الله تعالی سمی نمود
کافه عباد را باطاعت امام زمان امر فرموده که در هر جزو از آن یکی از حضرات ائمه اثنی
عشر است چنانکه بعد از این ذکر خواهد یافت و کلمه و الله متم نوره صریحست در مدعا چون مراد
از نور امام زمان است و الله تعالی متم آن نور است بنابراین باید که زمان را از امام معصوم
خالی نگذارد و انقراض وی منوط بانقراض عالم باشد والا لم یکن الله تعالی متما لنوره تمم
تتمه اگر گوئی که بعد از رحلت حضرت رسول قران در میان مردم کفایت
نموده قائم مقام خلیفه و امام است و اهل علم چون بمدلولات وی عمل نمایند انتزاع احکام
الهی نموده لازم از این جهت بوجود امام احتیاج نباشد گوئیم این باطل است بنابر وجوه
اول آنکه از جمله فواید حاصله بر وجود امام آنست که اختلافات که اتفاق در میان امت
برطرف شده همگی را براه راست هدایت فرماید و اگر قران بانفراده درین امر کفایت
نمودی بایستی که مخالفت میانه طوایف اسلام مرتفع گشته تمامی بر یک ملت و طریقت [illegible]

دیگر آنکه هفتاد و سه ملت که امت نبوی بان انقسام یافته تمامی را زعم آنستکه
موافق مدلول آیات بینات قرانی عمل نموده مذهب ایشان مطابق اشارات قرانیه است
و بنابراین اگر قران وحده موجب حیرت نشده ماده اختلافات نباشد سبب اتفاق
و اجماع نبوده بتنهائی بی وجود امام معصوم اصلا انتفاع پذیر نتواند بود زیرا که عجایب
اسرار قرانی بیش از آنستکه بدستیاری عقول بشری بی سراپرده مخدرات حقایق ارادات
الهیه برده دست آلود افکار و انظار افراد انسانی گردد و چون ادراکات بشری
از احاطه مقاصد الهی قاصر بوده طریق وصول بان از راه عصمت و تجلیات تامه
ربانیه باشد و باین معنی در کتب اصحاب ذوق مسطور است که لما کانت الانبیاء صلوات
الله علیهم لا تاخذ علومها الا من الوحی الخاص الالهی فقلوبهم ساذجة من النظر
العقلی لعلمهم بقصور العقل من حیث نظره الفکری عن ادراک الامور علی ما
هی علیه والاخبار ایضا یقصر عن ادراک ما لا ینال الا بالذوق فلم
یبق العلم الکامل الا فی التجلی الالهی وما یکشف الحق عن اعین البصائر والابصار
من الاغطیة فتدرک الامور قدیمها وحدیثها وعدمها ووجودها ومحالها
وواجبها وجائزها علی ما هی علیه فی حقائقها واعیانها نمی بینی که ابو جعفر از آیه شریفه فاقرؤا
ما تیسر من القران استدلال نموده که اگر کسی در نماز واجبی اکتفا بمعنی قران نماید کافیست
و علمای اهل بیت علیهم السلام بر وجود [illegible] سوره دیگر نموده اند چنانچه در محل خود مذکور است
و یکی از اهل سنت از آیه مبارکه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة

استدلال بر رضا و خوشنودی الله تعالی از خلفای ثلث مینمود و حقیر از همین آیت بیان نفاق
و شقاق ایشان نموده او را ملزم ساخت چنانچه در این رساله ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و الحاصل عادة الله براین نهج جریان یافته که هر نوعی از انواع مخلوقات را
بی راهبری و مهتری نگذاشته تا نظام این نوع بوجود وی انتظام یابد مثلا بینی که در
معموره بدن انسانی که مدینی از مداین ربانیه است مدار انتظام جوارح ظاهریه را بر
استقامت سر و چشم گذاشته که تعطیل و تخریب آن موجب خرابی بدن است
و انتظام حواس باطنی و لوازم آن را بسرداری و فرمان دهی دل راجع نموده
که اگر وی صحیح و بی علت بوده کمالات ممکنه وی صورت بندد اعوان و انصار
و عمله و فعله و کارکنان وی که حواس باطنی و عقل و نفس و غیرها است تمامی در عالم
مخفیه وی اتمام و انتظام یافته مدار جهان ظاهری و باطنی و صوری و معنوی انسانی
صحیح و بی قصور باشد و کلام حضرت نبوی علیه السلام اشاره بهمین معنیست که الا ان فی
الجسد مضغة ان صلحت صلح الجسد و ان فسدت فسد الجسد الا و هی القلب
حاصل مضمون عبارت آنست که میفرماید که در پیکر وجود بشری و جسد عنصری عضویست
مرکب از خون و رگ و پی که اگر اصلاح یافته اصلاح و برقرار باشد تمامی بدن و اعضای
آدمی و اجزای بشری صلاح پذیر گردد و اگر عضو مذکور فاسد شده لوازم و آثار مترتب بر آن
حصول نپذیرد تمامی اعضا و جوارح بفساد انجامیده موجب خرابی معموره بدن انسان
باشد و بعد از آن تصریح بان نموده میفرماید عضو مذکور آنچه فرموده دل آدمیست که موصوف

باین صفت است و در قران عزیز تصریحات و کنایات واشارات حسنه در این امر واقع است

واز ان جمله است آیه انما انت منذر ولکل قوم هاد که صریحست در این که نظام احوال بنی آدم مقصود بر وجود پیغمبر وحده نبوده هر طایفه را لابد است از هادی که وجود او سبب هدایت آن طایفه بوده ببرکت وی از نقصان و خسران در دین و دنیا مصون باشند و مذکور است که چون آیه شریفه شرف نزول یافت حضرت رسالت بحضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی انت هادی هذه الامه وبک یهتدی المهتدون بعدی یعنی تو ای که دین امت من بتو درست است و بوجود تو هدایت خواهد یافت هر کرا استعداد هدایت در وی باشد و همچنین آیه مبارکه أیحسب الانسان ان یترک سدی که صریحست در مدعا یعنی گمان کنند آدمیان که ایشان را بسرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند که هر چه خواهند و مطلوب نفس ایشان باشد چنان نمایند و این نهایت مبالغه است در این که گمان فاسد و خیال کاسد است و بی وجود امیری و سرداری مقاصد الهی از بندگان و مطالب بنده گان از حق سبحانه و تعالی صورت نبندد و دیگر آنکه تقیم امر عبودیت و بنده گی و معرفت و لوازم تکلیف بی وجود شخصی موصوف باوصاف معینه انتظام یافتی و مقتضای عقل در این امر کفایت نمودی بعثت انبیا و ارسال رسل محتاج الیه نبودی فایده معتنی بها بر ان ترتب نیافتی و چون علت احتیاج به نبی علت احتیاج بوجود نایب است چنانکه قبل از این مبین گشت پس بعد دوام التکلیف از وجود سردار و صاحب اختیار گزیری

وگریزی

وگریزی نباشد و از حضرت صادق علیه السلام نقلست که اگر در زمانه نماند الا دو کس یکی از ایشان میباید البته بصفت امامت موصوف بوده دیگری رعیت باشد و لیس الخبر کالعیان چه از امور بدیهیه است که انتظام عالم و نظام مرام بنی آدم را ناچار است از امیری و سرداری که بصالح و مفاسد ان علم داشته تا بر وجه صواب تصدی امور ایشان قیام نماید و شبیه این قضیه است حکایت سلطنت صورتی که تعبیر از ان بپادشاهی نمایند که چون چند سال قبل از این زمان از وجود پادشاه عادل مختار صاحب اقتدار خالی بوده از پادشاهی غیر اسم و رسم حرفی دیگر نمی یافت و مدار عالمیان بر هرج و مرج و خرابی و خسران در دین و دنیا برده شعله آتش ظلم و فساد خرمن امنیت و فراغت مسلمانان را سوخته خاکستران را بباد فنا و طغیان و عصیان دادند تا پیر آه سوختگان کنج نشین و منزویان اندوه گین بر طبق امن یجیب المضطر اذا دعاه بهدف اجابت اتصال یافته بعنایات الهیه تعم وحسن مراحم واحسانه آفتاب عالمتاب ذات ملکی صفات این پادشاه جم جاه عادل دریا دل مسکین نواز ظلم گداز از افق مکرمت حق سبحانه و تعالی طالع شده پرتو انگیر ساحت جمعیت و امنیت سایر عباد اله گشته اغنیا و فقرا و ضعفا و پیرها و جوانان و ذکور و اناث و صالح و طالح و سبوحیان و صبوحیان و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن در گهواره راحت و فراغت غنوده و آرمیده بر و بحر و شهر و ولایت و صحرا و بیابان و خراب و معمور و دور و نزدیک از این جهت عدالت خسروانه و سیاست پادشاهانه بمثابه رواج داده بوده و احدی یارای تصور ظلم

زمان

و بحساب نبوده هیچکی را این معنی ورد زبان است که نظم الهی تو این شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست ✿ بسی بر سر خلق پاینده دار ✿ بتوفیق طاعت دلش زنده دار ✿
برومند سازش درخت امید ✿ سرش سبز و رویش برحمت سفید ✿ دول کشورش جمع معمور دار
ز ملکش پراکندگی دور دار ✿ نگهبان جانش کنی پیج تن ✿ بنی و ولی و دو فرزندو زن ✿

تکمله چون روشن گشت که اهل زمان در امر دین و دنیا احتیاج شدید بامام و خلیفه سید الانام واقع بوده انتظام امور دارین اصحاب تکلیف متوقف بوجود وی است باید دانست که شخص مذکور میباید که برتبت عصمت و طهارت بوده عقلا و نقلا از جواز اسناد خطا در اقوال و افعال وی مبرا باشد زیرا که اگر امام و هادی خلایق مثل سایر الناس جایز الخطا تواند بود متابعت اقوال و افعال او در این صورت رجحان و اطاعت او بر سایر علما و غیرهم و صلحا و اتقیا و عدول بی مرجح بوده ترجیح بلا مرجح لازم اید اگر گویند رجحان او بر اعداء شاید که بواسطه زیادتی علم و دانش و کثرت تقوی و ورع بوده احتیاج بعصمت لازم نباشد گوئیم که رد و قبول دینیات و امور الهیه مادام که نسبت خطا بدیگری بیشتر از او باشد و مقصود عدم تحقق خطا است مطلقا و این معنی در غیر معصوم صورت نبندد و در تفسیر آیه و اسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از طرق حافظ ابو نعیم که از احبار اهل سنت است ذکر یافته که مراد از اهل ذکر متذکرین مقاصد ربانیه اند بروجهی که هر چه اراده الهی بآن تعلق یافته باشد نزد ایشان بی شایبه مرقوم رقم علم و عرفان گردد و ظاهر است که این معنی وقتی صورت

صحت

[illegible] بوده [illegible] از [illegible] ... و در [illegible] خطا ... نبوده ... و [illegible] ... علم و ورع [illegible]

صحت تواند یافت که واقفین و متذکرین ارادت رب العالمین بمسند کثرت خبر امت متمکن بوده سینه صافی ایشان عیبه مقاصد ربانیه باشد و نزد محققین ارباب کشف آیه شریفه لا یمسه الا المطهرون برین وجه مفسر گشته که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات جنات قرآنی بدون طهارت ظاهر و باطن از کدورات نفسانی و قاذورات بدنی صورت نبندد و مؤید این است انچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها منقول است خلاصه آنکه فرموده که مراد امانت مذکوره دین پیغمبر و شریعت آن سرور است که با اهل ان امانت که عبارت از ذریت معصومین آن سرور دین و دنیا است تعلق یافته کسی از عهده حفظ ان و ادای آن بی قصوری و فتوری عاجز بوده این مرتبه مخصوص برتبه عصمت و طهارت است و ایضا از آنحضرت ذکر نموده اند که فرموده غرض الهی از انکه آیه مذکوره را ذیل باین کلام فرموده که اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم چنین که فهمیده مکلفین شود که اولو الامر که حق تعالی ایشانرا در وجوب اطاعت و فرمان برداری مثل ذات ربوبیت و حضرت رسالت کرده نمود مخالفت ایشان عین مخالفت خدا و رسول است مراد از ان جماعتی باشند که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از سایر خلایق ممتاز و بشرف این عطیه سرافراز شده قول و فعل ایشان مطابق اراده داور الهیه باشد تا اطاعت ایشان اطاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت الله تعالی تواند بود و از ظهور این قول انکه اهل سنت اعتقاد آنکه اولوالامر که حق تعالی عباد را باطاعت ایشان مامور ساخته غرض آن سلطان محمد رومی و عبدالله خان اوزبک است

بارگاه علمای اسلام و جمعی که از تنزیلات اسمانی و مدلولات ایات قرانی بیگانه بوده
و با دراک آن قاصر و مقصر باشند چگونه الله تعالی بندگان را بنوعی که مامور باطاعت
خود و اطاعت رسول گردانیده بهمان عنوان باطاعت پادشاه جائر ایشان واجب
گرداند و از اینجاست که با وجود آن مظهر اسماء و صفات الهی ابوبکر را تقدیم داده اطاعت
وی واجب و لازم دانسته نعوذ بالله از اعتقادات فاسده و تحریفات در کتاب خدا و خبر
مستلزم خروج از مقتضیات شریعت و ملت حضرت رسالت و از جمله مفاسد مترتبه برین حکایت
آنستکه اگر کسی علم بوجود سلطان روم و والی توران نداشته از دنیا رحلت نماید لازم
آید که از زمره اموات زمان جاهلیت محشور گردد زیرا که بصحت پیوسته که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و چون فساد این سخن در غایت ظهور است پس معلوم شد که مراد از امام زمان امام معصوم
منصوب من جانب الله است تا فواید معرفت او و از مضرت عدم معرفت وی صورت
صحت پذیرد فصل چون دانسته شد که زمان از امام خالی نتواند بود ثابت
شد که امام میباید بصفت عصمت موصوف باشد بنابراین معلوم و متیقن گشت که تعیین
امام امریست که مدار آن بر فرموده الهی بوده دیگری را در آن مدخل نیست زیرا که اتصاف
بعصمت و استحقاق رتبه امامت امریست از امور باطنیه که غیر الله تعالی را بر آن اطلاع نیست
و از این جهت لازم آنستکه حق جل و علا کسی را که سزاوار آن داند که خلیفه و قائم مقام پیغمبر در
وجوب اطاعت اوامر و نواهی تواند بود او را معین ساخته فرق اسلامیه را بمتابعت اقوال
وافعالش

و افعالش مامور گرداند تا در این هنگام زمان از وجود نائب ربانی و خلیفه حقیقی نبوی
خالی نبوده احکام الهی و آیات بینات قران موافق اراده الهی جاری گشته هر کس
بمجرد و سرودر امور دینیه بنفسه سخنی نتواند گفت و اگر قضیه برعکس بوده بمجرد خواهش طبیعت و
بیعت بعضی از امت بعضی کسی خلیفه و جانشین مصطفی تواند بود مفاسد آن بسیار است
اول آنکه چون بیعت شخصی بشخصی مفید صحت و امامت وی تواند بود و این امر مخصوص
شخصی دون شخصی نبوده جمیع امت درین امر شریک یکدیگرند بنابراین اگر زید
بعمرو بیعت و احمد بمحمد و هم چنین هر فردی یا طایفه بشخصی دیگر لازم آید که در یک
زمان دیگر جمع کثیر بصفت امامت موصوف باشند مستلزم مجادله و منازعه و مخالفت
بسیار در شریعت سید ابرار گردیده فتنه و فساد روی نماید و غرض از نصب امام
دفع فتنه و فساد و غوغاست نه اثبات آن دوم آنکه چون جمیع اشخاص رعیت
مخالف جایز الخطا بوده زمان از وجود معصوم خالی است بنابراین شاید که شخصی که از
جهت بیعت بامامت منصوب گشته اخس ذوات و اشقی از جمله کائنات باشد چگونه
جون تواند بود که رضا بامامت و سرداری چنین شخصی داده مومنان و متقیان و علما
و صلحا و غیرهم را مامور باطاعت وی گرداند و اگر فی نفس الامر حق تعالی بآن معنی
راضی بود مخالف اراده الهیه باشد شخص مذکور چگونه مستحق خلافت بوده واجب
الاطاعه گردد و چون بر تقدیر عدم عصمت این معنی بر جمیع افراد بشری ممکن الحصول است
پس تکیه بر بیعت نمودن و از این جهت شخصی را امام گفتن خارج از مقتضای عقل

و نقل است و مذکور است که شخصی در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت صاحب الامر
که در آن وقت در صغر سن بود باشاره حضرت عسکری صلوات الله علیه پرسید که اگر امت
انتظام مهام خود شخصی را بامامت نصب نمایند چه قصور دارد حضرت فرمود که لازم است که
آن شخص از اهل صلاح باشد یا از اهل فساد نیز میتواند بود گفت میباید که از اهل صلاح
باشد حضرت فرمود ممکن است که امت اختیار مفسد نموده بگمان آنکه مصلح است
او را نصب نموده باشند سایل عرض کرد ممکن است حضرت فرمود که مانع است که امت را
جایز نیست اختیار نمودن این است که شاید اختیار ایشان در باده مفسدی واقع
شود زیرا که اهل اختیار فرض این است که جایز الخطا باشند و از اهل خطا این قسم امور
اختیار بعید نیست سیم آنکه در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
از حضرت موسی ابن جعفر منقول است که مراد بیان شدت ضلالت کسیست که برای
خاطر خود بدون فرموده خدا و رسول و ائمه منصوبین الله تعالی شخصی را ببیعت
یا غیر آن امام زمان و خلیفه رسول داند چهارم آنکه اگر بیعت من حیث هی
افادت صحت امامت نماید باید امرای بنی امیه و بنی عباس تمامی خلیفه رسول خدا باشند
و طریق انصاف مقتضی آنستکه اگر ابوبکر و عمر سزاوار رتبه خلافت باشند معاویه
و یزید و تمامی اهل کفر و بدعت و ضلالت که در هیچ وصف و نعتی و کفری و نفاقی کمتر
از ایشان نبوده اند ایشان نیز امام زمان توانند بود و لعن الله علی الاول و
الثانی و الثالث و الرابع و الخامس و همچنین بر کافه امراء و حکام اهل ضلال
که شیعه

[illegible]

که شیعه ایشان با آل رسول روشن تر است از آفتاب در وسط السما پنجم آنکه اگر
بیعت و اختیار بعض امت فایده مند بوده خلافت خدا و رسول نظر بوقوع آن صحیح تواند
بود لازم آید که امیرالمومنین و معاویه در یک زمان هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد وقاص و اسامه
ابن زید و حسان ابن ثابت و عبدالرحمن عوف و دیگر مردم ترک بیعت آنحضرت نموده با
معاویه بیعت کردند و بنابر قاعده مذکوره اهل خلاف میباید که هر کدام از تعیین مذکورین
صحیح بوده اطاعت هر دو واجب شد و این صورت صریحی مخالف ملت مطهره است دیگر
آنکه صحابه باختیار خلافت عثمان نمودند و در ثانی الحال زیاده از وقت بیعت خلافت
اتفاق بر قتل وی نمودند باید اختیار این هر دو صحیح بود و عثمان مذکور هم واجب الاطاعه و
هم واجب القتل باشد ششم چون حق سبحانه و تعالی در کتاب کریم تصریح نموده
که هر رطب و یابس یعنی آنچه در نظر عقلا سهل ترین اشیا نماید یا گمان برند که ذکر آن محتاج
الیه نبوده چندان فایده مترتب نیست با آنکه متممات و مستحسنات دین و شریعت باشد
حاصل آنکه آنچه محتاج الیه بنی آدم تواند بود جزوی و کلی دینی و دنیوی و صوری و معنوی تمامی در
قران عزیز مذکور است زیرا که کلام ربانی خزینه معموره جواهر نفیسه و ذخیره است تا هر کس باندازه
معرفت و شناسائی از او نصیبی یابد و اگر امر امامت باختیار امت و بیعت شخصی بشخصی
بوده داخل رطب و یابس قرانی نباشد ارتکاب آن اختراع در دین بوده مرتکب این امر از
این جهت مستوجب خطاب و عتاب الهی بوده در زمره اهل بدعت و ضلالت داخل باشد
هفتم آنکه میفرماید که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و چون

و چون امر امامت از متممات شریعت نبوی است بر وجهی که اصحاب تعجیل در آن نموده مقدم بر غسل و
و دفن و کفن نبوی نموده تشخیص آن بتادر نمودند پس باید که الله تم تعیین آن نموده و تشخیص آن
تصریح فرموده باشد و اگر از مکملات و متممات دین نبوی نبوده مدخلی در امور دینیه نداشته باشد
اصحاب را نرسد که تشریع آن نموده زیاده بر اصل ملت و شریعت اختراع و بدعت جایز داشته به نصب
خلیفه قیام نمایند و از تقریرات مذکوره مبین گشت که زمانه از امام منصوب من الله خالی
نبوده و از این جهت که منصوب از جانب الله تعالی است واجب الاطاعه خواهد بود و در کتاب
احتجاج بعد از ذکر حضرات ائمه علیهم السلام چنین افاده نموده که والذی یدل علی ان
المعرفة بامامة من ذکرناه علیهم السلام من جملة الایمان و ان الاخلال بها کفر و رجوع
عن الایمان متعلق بقوله والذی یدل الخ یعنی الذی یدل علی ان المعرفة الخ اجماع الشیعة
الامامیة علی ذلک فانهم لا یختلفون فیه و اجماعهم حجة لدخول المعصوم فیه   فائده
چون اکثر امت از جاده اطاعت اهل بیت رسالت منحرف شده سالک طریق عناد گردیدند و در
احکام شریعت مطهره اعتماد بر آراء فاسده خود نموده بمقتضای آن عمل نمودند از این جهت افکار
و انظار غیر صحیحه از ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه شده و آنچه شایسته بارگاه احدیت
احدیت تواند بود و آنچه نه مناسب مرتبه رسالت و نبوت تواند شد باظهار آن اضلال
کثیری از بندگان خدا نموده ضال و مضل گردیدند و از آن جمله است آنچه از حنابله ذکر نموده
که حق تعالی نزد ایشان جسمی از اجسام است و بعضی از بندگان مخلص او ملاقات نموده و او را
بینند و ذکر اوصاف الهی برین وجه نموده اند که از سر تا سینه خالی و مجوف و از سینه تا پائین
گرفته

کرده و مصمت است و موهای سیاه مجعد دارد و وقتی چشمش با دردی طاری شده بود ملائکه
بدیدن او رفتند و درد چشم او از بسیاری گریه است که در طوفان نوح از او واقع شده
بود و علامه حلی رحمه الله در بعضی از تصانیف خود از انجمله در کتاب منهاج الکرامه ذکر نموده
که اعتقاد بعضی از اهل خلاف آنستکه حق تعالی هر شب جمعه بر دراز گوشی سوار و بهیئت جوانی
امرد احسن الوجه رشیق القامه نزول مینماید و از این جهت بعضی از جماعت مذکوره هر شب
جمعه بر پشت بام خود معلفی ترتیب داده علیق الاغ پروردگاری در آنجا حاضر ساختندی
و معروف است وقتی نفط فروشی باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از
شیخ حشویه گذر کرده شیخ مذکور متوجه مکالمه پسر شده در این امر زیاده از اندازه غور نمود
بر وجهیکه پدر پسر را گمان شد که شیخ را میل نفسانی حاصل شده از آنجهت غلبه شهوت
این مقدار مکالمه مینماید بنا علیه پسر خود را برداشته متوجه سرای شیخ شد و التماس نمود که اگر
شیخ را آرزوئی از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمانبردار است شیخ مذکور در جواب گفت
مکالمه و مبالغه در آن امر با پسر تو از این جهت بود که مذهب من این است که حق سبحانه و تعالی
بر شکل و شمایل جوانان وجیه خوش قیافه نزول مینماید گمان من این بود که پسر تو حق تعالی است
که برای اثبات نزول نموده بارک الله شیخ طایفه مسلمانی چنین باشد و دیگر از قواعد
مذمومه مخالفین که لشومی مخالفت اهل بیت رسول الله و اعتماد بر عقل ناقص معمول ایشان است
که هر فعل قبیحی که من الازل الی الابد در اطراف روی زمین روی نموده و مینماید تمامی را
فعل الله تعالی میدانند و افعال صادره از حق تعالی را بی آنکه فایده بر آن مترتب شود

عبث و بی ثمر دانند و عدم ایمان کفره و عناد ابوجهل مثلا با حضرت پیغمبر و تمامی بر عناد
و خلق الله تعالی در ایشان است و اگر در روز قیامت زمره پیغمبران را معذب ساخته اصناف کفره را
به بهشت اشاره فرماید تمامی نیکو و بی قصور است و بنا بر این بود که در زمان ابوالعباس خلیفه
زندقی دعوی تعدد اله نموده میگفت که چون جمیع افعال از الله تعالی باشد و در آن واحد خیر
کثیر و شر بسیار نیز واقع است و یک نفس نتواند که در حالت واحده فاعل فعلین متضادین باشد
بنابراین باید فاعل اشیاء متعدد بوده یک فاعل خیر و دیگری فاعل شر و اینهم خیر کثیر قرار آنستکه
فاعل آن خیر بالذات است و شر کثیر نتیجه آنکه فاعلش شریر بالذات است و شخص واحد نتواند بود که خیر
بالذات و شریر بالذات باشد تنبیه قواعد مذمومه مخالفین از این جهت میان ایشان
استمرار و استوار یافته که امر امامت که خلافت خدا و نیابت رسول الله است سهل و بی اعتبار
انگاشته تکیه بر جمعی جایز الخطا نمودند که اکثر ایشان صرف بت پرستی شده گوشت و پوست
ایشان از شراب و گوشت خوک پرورش یافته خود را مقتدای زمان و امام امم آدمیان
نام نهاده اطاعت ملت شریعت و اقوال و افعال حضرت رسالت را اعتبار نموده از زمره
اسلامیان بیرون رفتند و امام متعین از جانب خدا و رسول را امام ندانسته تکیه بر آراء
فاسده خود نمودند و حال آنکه از روایات مشهوره از حضرت رسالت صلعم که فریقین بصحت آن
قائل شده اند یکی این است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و در روایت دیگر مات میتة کفر و نفاق یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد و نداند
که در روزگار او امام زمان کیست در این منوال میرد حکم کسی را دارد که در زمان جاهلیت
و بت پرستی

خالق را

و بت پرستی مرده باشد و در روایت دیگر است که حکم کسی دارد که در دین اسلام بر کفر و نفاق
مرده باشد و حاصل هر دو یکی است و از قرائن حالات ایشان که دلالت بر طریق جاهلیت
مینماید آنستکه اکثر احکام شریعت که ایشان متفرد در آن بوده کسی از علمای شیعه بآن
قائل نشده و تمامی بروش بی دینان و بیگانگان از ملت مطهره بوده فتاوی علمای
ایشان نزدیکست که از کیش بت پرستان نیز خارج بوده موافق ملتی از ملل سابقه
نباشد و در این معنی گفته است مصرع در کوی ما صادق نه زنار را رسوا مکن و از آن
باب است فتوای ابوحنیفه در اینکه چون شخصی زنا نمود و از آن نطفه حاصله دختری متولد
شود شخص زانی جایز است که آن دختر را عقد نموده بحباله خود در آورد و از آن قبیل است که
گفته هرگاه شخصی آلت رجولیت خود را بمثل خرقه و غیر آن بپیچد با مادر یا دختر خود زنا کند
و ملاقات نماید مستحق حد شرعی نمیشود و مثل این است آنچه از ابوحنیفه منقول است که چون کسی
در مشرق دختری شخص مغربی را عقد نماید و از حین عقد حاکم او و اولاد حسن بوده پنجاه
سال بر این منوال بگذرد بعد از آن عاقد مذکور را بشهری که دختر معقوده آنجا باشد
گذار افتد و در آن شهر از آن دختر اولاد و اولاد اولاد و اولاد بهم رسیده باشند تمامی بآن
شخص عاقد از جهت نسب ملحق شده از او میراث برند و لوازم حقوق نسبی میان ایشان
درست است حکایت گویند که شخصی در مجلس یکی از سلاطین حاضر و واقع شده بود که
مذهب ابوحنیفه داشت حاکم مذکور سؤال نمود که نمازی بر وجه اختصار موافق قانون
ابی حنیفه جهت وی بیان نماید شخص مذکور اولا به نبیذ وضو نموده و در منزل مغصوب داخل شده

پوست سنگ سا تر ساخت و تکبیر احرام بعبارت فارسی ادا نمود که خدا بزرگ است
و از قران ترجمه مدهامتان که بفارسی دو برگ سبز رنگ است اکتفا نموده بر کیاست خشک شده
سجده و در رکوع و سجود اطمینان رعایت نموده باین عنوان رکعات نماز را ادا نمود
و بعوض سلام که قرینه خروج از نماز است حدثی از وی صادر شد و چون حاکم مذکور این معنی
مشاهده نمود از مذهب حنفی برگشته اثنی عشری شد و حکایات این طایفه بیش از بیش است
و ذکر اندکی از آن در خور اختصار رساله است الحمد لله علی توفیق سلوک طریق ائمة الهدی
الهادین المهتدین و مخالفة من خالف نبیه و اهل بیته المعصومین فاعلم اولا
وان مشتمل است بر مناهج متعدده منهج اول در بیان آنکه فرقه ناجیه عبارت از طبقه
اثنی عشریه است لا غیر حاصل کلام در این فصل صحت انتظام آنست که چون آفتاب جهانتاب
جمال محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بافق غروب مایل گشت و سیمرغ قاف
تبلیغات احکام الهی قفس تعلقات صوریه در هم شکسته خواست که بجانب آشیان
اصلی در این حال پرواز نماید در این حالت سالک مسالک عنایت بی غایت سنه خواست
و اراده نبویه باین معنی تعلق یافت که عامه مکلفین را بجاده طریق مستقیم فرمانبرداری
درگاه باری تعلیم داده باطاعت شاه ولایت و ذریه طاهره آن حضرت مامور گرداند
زبان معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مفسر جنات سماویه است موافق اشاره
ربانیه باین کلام بلاغت نظام متکلم گشت که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و در بعض کتب مذکور است که لن یفترقا حتی یردا

علی الحوض

علی الحوض و چون مراد از اهل بیت حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمه اثنی عشریه است
بنابراین اقتصار بر لفظ عترت که اعم از حضرات معصومین و سایر ذریات آنحضرت است نموده
تفسیر عترت باهل بیت نموده معنی عبارت این است که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم کتاب
خدا و ذریت من یعنی اهل بیت من که اگر اطاعت من هستند بان دو امر عظیم القدر شده
مخالفت ننمایید در هیچ وقت و هیچ زمان گمراه نبوده در دین و دنیا ناجی و رستگار باشید
و این کلام از سید الانام خطاب بجمیع ادیان است از حاضرین و غائبین و آنانکه بعد از این
تا انقراض دهر از کتم عدم بوجود آیند و در زمره اهل تکلیف داخل گردند و چون مراد از اهل بیت
بتصریح مخالفین دین نبوی حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام و باقی حضرات ائمه معصومین
از حسن ابن علی تا محمد ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین است
پس اطاعت همگی مجتمعا و منفردا واجب بوده مخالفت ایشان من حیث الاجتماع و الانفراد
موجب مخالفت خدا و رسول و سبب دخول جهنم و عذاب عظیم است و از حکیم سنائی در این مقام
کلامی نظم انتظام در جواب سؤال سلطان سنجر ابن سلطان ملکشاه واقع است نظم
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند ؛ یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن ؛ ای پسر سلطان
ملکشه چون نمی داری روا ؛ تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن ؛ از پی سلطان دین پس چون روا
داری همی ؛ جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن ؛ مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد ؛ حق حیدر
بردن و دین پیمبر داشتن ؛ آنکه او را بر سر حیدر همی داری امیر ؛ در ره معنی بیارد پاس قنبر داشتن
و کسی را توهم نشود که لفظ اهل بیت بملاحظه معنی لغوی شامل زوجات حضرت رسالت است

و هم چنین هر که از اهل منزل آنحضرت باشد زیرا که در کتب اهل خلاف خصوصا کتاب ابن طلحه
تصریح شده بآنکه مقصود از اهل بیت رسول الله حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و باقی ائمه اثنی
عشریه است و بنابراین مراد از اهل بیت یا اهل بیت اصطلاحی یا تخصیص مفهوم لغویست
ببعضی افراد و احتمال اول اولی مینماید و مؤید مقال است آنچه علمای مخالفین از ام سلمه که
یکی از ازواج مطهرات است نقل نموده اند که چون آیه داله بر عصمت و طهارت اهل بیت
رسالت نزول یافته یعنی آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا در آنوقت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین حاضر بودند حضرت
رسالت فرمود خدایا اهل بیت من همین جماعتند که حاضرند خدایا رجس را یعنی هر چه پلیدیست
ظاهرا و باطنا و صورة و معنا از ایشان دور دار و ایشان را طاهر شده طهارت
دادنی در غایت خوبی و نیکوئی مراد آنست که هر چه موجب آلوده گی و چرکینی تواند بود شرعا
و عقلا و ذریعه مؤاخذه یا نقصان در امور دیوانی تواند شد ذوات مقدسه ایشان را
از آن پاک و پاکیزه گردان ام سلمه میگوید که من در پس پرده نشسته بودم سر بیرون کرده
گفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم حضرت نفی نموده تجویز دخول زوجات آنحضرت
در زمره اهل بیت طاهرین معصومین نفرموده باید دانست که حدیث مذکور مشتمل است
بر فواید کثیره اول آنکه زمانه از وجود امام معصوم خالی نبوده در هر جزو از اجزاء
زمان یکی از حضرات ائمه چراغ دین و رهنمای طریق صدق و یقینند و این معنی
از دو وجه ظاهر است اول آنکه چون لن تضلوا افاده عدم ضلالت ابدی مینماید این

صورت

صورت بی آنکه امام معصومی در زمره کاینات و طبقه مخلوقات داخل بوده
ایشان را بسلوک مسلک حق و قانون شریعت رسالت هدایت نماید صورت نبندد
پس معلوم شد که در هر جزو از زمان امامی موصوف بصفت عصمت از ذریت حضرت
رسالت منصوب از جانب خدا و متعین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان
خلق میباید تا مانع ضلالت ایشان بوده سبب هدایت بندگان خدا و امت حضرت
سید الوری باشد وجه دوم آنکه در کثیری از نسخ مذکور است که لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی کتاب الله و عترت رسول الله مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند تا وقتی
که در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت وارد گردند و این معنی صریحست در اینکه زمانه از
وجود امام معصوم از ذریت حضرت رسالت خالی نتواند بود تا انقراض زمان
ظاهرا مراد از ورود کتاب خدا در روز قیامت بر سر حوض لقای مدلولات احکام
الهی است که اعمال و افعال بندگان از جهت موافقت و مخالفت آن محکوم بصفت
وفا بوده خلایق نظر بآن بعضی مستحق بهشت و برخی مستوجب دوزخ گردند فایده دوم
از حدیث مذکور آنستکه چون مفهوم مخالف نزد مخالفان مطلقا و نزد علمای اهل بیت
مفهوم شرط و استثنا حجت است چنانچه در محل خود ذکر یافته این معنی افاده آن مینماید
که هر که ملت و مذهب وی بر خلاف مذهب اهل بیت رسالت است مادام که بر آن
روش راسخ باشند در ضلالت و غوایت و گمراهی بوده در طبقه مغضوبین درگاه
رب العالمین و طایفه ضالین مضلین داخل بوده باشند اعاذنا الله و ایاکم

من موالاتهم وعدم مبالاتهم فائده سیم چون صیت اجتهاد شیخ الطایفة الامامیه
فی زمانه وحجتهم ودلیلهم فی تلک الزمان جمال الملة والدین حسن ابن مطهر الحلی روح الله
روحه العزیز دلشکسته بجوهر جهان تا باطراف رسیده دران وقت در معموره شام که همیشه خاک
وآتش آمیخته بعداوت اهل بیت رسالت بوده یکی از مشایخ کبار وعلمای عالیمقدار
بر مسند افاده در آن خطه متمکن بوده شنیده که علامه حلی قدس الله سره از مدلول حدیث
مذکور ودیگر احادیث وروایات استدلال بر حقیت مذهب اثنی عشریه نموده بر جاده
استقامت دین نبوی راسخ است شیخ سنی مذکور بقصد الزام حضرت شیخ جمال الدین متوجه
حله شد وچون خبر وی بحله رسید دو نفر از طلبه وتلامذه شیخ روح الله روحه استقبال شیخ
ناصبی نموده بقصد آنکه او را در علوم ومباحثه وقوت مناظره وجدال بسنجیده بخدمت علامه
مراجعت نمایند چون ملاقات شیخ سنی دو قوع یافت سؤال نمودند که حدیث مشهور
ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة نزد شما صحت
پیوسته گفت بلی پرسیدند که حضرات ائمه اثنی عشر که طایفه امامیه ایشانرا مطهر ومعصوم
میدانند وواجب الاطاعه ومنصوب الله میخوانند داخل فرقه ناجیه اند یا در فرقه هالکه
خواهند بود شیخ سنی بجواب التفات ننموده بازگشت وملاقات علامه ننموده بشام مراجعت
کرد مذکور است که از وجه عدم جواب از او پرسیدند گفت ارتکاب هیچ کدام شق تردید
نتوانم نمود زیرا که اگر بدخول فرقه ناجیه قائل بشوم مستلزم اعتراف بنجات فرقه
اثنی عشریه بوده خود را باعتراف خود داخل فرقه هالکه میگردانیدم واگر عیاذا بالله

علم دخول

عدم دخول ایشان بر صحوف آن جریان یافتی بی دغدغه در زمره کفره داخل گشته
مقیم خلود نار میشدم والحق درین مقام که محل الزام مخالفین دودمان نبوت اگر شیخ
سنی را جوابی بودی هر آینه بآن تمسک جستی حرکة المذبوحی مینمود اما حقیت وحقانیت
این مذهب بجائی رسیده که منکران منکر روشنی آفتاب وتاریکی شب دیجور
وسیاهی قیر داشتن آن از بدیهیات محسوسه است تکمله چون حضرت رسالت
صلوات الله علیه واله قبل از آنکه خلق را باطاعت کتاب خدا ومتابعت ائمه هدی مأمور
سازد فرموده بود ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة
یعنی زود باشد که امت من هفتاد وسه فرقه شوند وتمامی آنها در آتش باشند الا یک فرقه
بنابراین هر فرقه از هفتاد وسه فرقه را گمان این بود که فرقه ناجیه اوست لاجرم حضرت جهت
رفع این دغدغه وتصریح باینکه فرقه ناجیه کدامند فرمود که انی تارک فیکم الثقلین
ودر بعض از نسخها فیکم الخلیفتین است تا مشخص شود که فرقه ناجیه که در روایت هفتاد و
سه فرقه مجملا ذکر یافته مقصود از آن فرقه مطهره اهل بیت رسالت است از این جهة که چون
طاعت ایشان وتمسک بمقتضای اقوال وافعال ایشان موجب دفع ضلالت باشد
پس طایفه متمسکین بایشان فرقه ناجیه بوده آنچه دران روایت بود مجمل مبین گشت وبعد
از آنکه دغدغه رفع شد شبهه نزد بعضی معاندین باقی مانده بود که چون ظاهر حدیث انی
تارک فیکم الثقلین دلالت مینماید که تمسک باهل بیت با تمسک بقران مجموع بوده
سبب عدم ضلالت اطاعت مجموع امرین است نه اطاعت هر کدام بانفراد درین

صورت حضرت رسالت صلی الله علیه واله جهة اشارت باین معنی ورفع این شبهه وبیان آنکه
طریق نجات منحصر در سلوک مسلک حضرات ائمه طاهرین است وحده وبانفراده واطاعت
ایشان اطاعت خدا ورسول است فرمود که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی ومن تخلف عنها غرق حاصل مضمون روایت این است که حضرت رسالت متمسکین
وتابعین اهل بیت را تشبیه بمتمسکین کشتی نوح فرموده که همچنانکه جمعی که در زمان طوفان
داخل کشتی نوح گردیدند از آسیب خوف ودغدغه هلاک نجات یافتند همچنان
هر که متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت امر ونهی ومتابعت قول وفعل ایشان
نماید ناجی ورستگار بوده از دریای بی منتهای عذاب نار وغضب آفریدگار مصون و
محروس گردد پس بموجب مدلول احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در سلوک مسلک
حضرات ائمه طاهرین است علیهم السلام وفرقه ناجیه جماعت مذکوره باشند لاغیر وچون
بیان مکنونات احادیث ثلثه علی سبیل الاجمال فهمیده شد بنابراین هر یک از آنها
من حیث المعنی بر وجه تفصیل ذکر می یابد تا سبب ازدیاد بصیرت در راه نجات امت
نظر باطاعت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گردد اما حدیث اول
که عبارت از ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة فاضل دوانی اعتراض نموده که اگر مراد از فرقه
ناجیه آنستکه مخلد در نار نباشد وغیر ناجی مستحق خلود باشد خلاف اجماع است زیرا که اهل
ایمانرا عذاب مخلد نباشد واگر غرض آنستکه فرقه ناجیه اصلا داخل نار نشود این نیز غلط است
زیرا که عصات هر فرقه از فرق اهل ایمانرا ناچار است از دخول در نار فالقول بان معصیة

الفرقة الناجیة

الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة بعید وبعد از اعتراض مذکور خود چنین افاده نموده
که مراد از فرقه ناجیه آن خواهد بود که من حیث الاعتقاد ناجی باشد واگر معذب شود
من حیث العمل خواهد بود وسخنان مذکوره تمامی در محل قصور است اما اینکه فرموده که غیر
فرقه ناجیه باقی فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد نیست ودعوی اجماع نموده خلاف
واقع است بلکه کثیری از علمای اسلام که جماعتی از معتزله اند فاعل کبیره را مستحق
خلود نار میدانند واینکه میگوید که عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل نار
میشود ممنوع است واستبعاد درین که گناهان فرقه ناجیه مطلقا مغفور است استبعاد
از استبعاد او اولیست چه ظاهر از متبادر کلهم فی النار الا واحدة آنستکه فرقه
ناجیه اصلا در نار داخل نگردد واگر نه چنین باشد او نیز مثل سایر طبقات اهل عصیان
داخل شود ومعذب گردد پس فرقی میانه او وسایر فرق نبوده این که او معذب
بعمل است ودیگران معذب باعتقاد وعمل چه نفع داشته باشد وچه تفاوت کند چه غرض
رفع عذاب از فرقه ناجیه است چنانکه ظاهر حدیث از آن حکایت مینماید باینکه سبب
تعذیب او غیر سبب تعذیب طبقات دیگر است یا آنکه مقصود بیان شدت و
غلظت غیر ناجیه باشد نسبت بناجیه این قسم از اقوال البته بصرف دادن ظاهر است
واگر سلیقه درست مینماید وبدیهه عقل حکم میکند آنست والله اعلم که حضرت رسالت را
مقصود از تفرق امت بهفتاد وسه فرقه وتخصیص یکی بنجات وحکم بر باقی بکلام
کلهم فی النار عدم دخول فرقه ناجیه است در دخول ما عدا خواه مخلد وخواه غیر آن

خواه من حیث الاعتقاد والعمل وخواه من حیث الاعتقاد و در شرح دیوان از شیخ علاء الدوله
در کتاب عروه نقل نموده که جمیع فرق اسلامیه از اهل نجاتند و مراد از ستوق امتی دفرقه ناجیه
جماعتی هستند که بی شفاعت داخل بهشت شوند و در این باب ظاهر بکریمه قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسکم لا تقنطوا من رحمة الله استدلال نموده و ظاهرا فاضل مذکور
چون تتبع روایات منقوله از طریق اهل بیت رسالت صلی الله علیه واله نموده باشد از این جهة
در عدم دخول عصاة فرقه ناجیه استبعاد نموده والا تصریحات واقع در روایات
معتبره در باب عدم دخول فرقه ناجیه بسیار است و از ان جمله روایتی است که در کتاب
مسمی بتمحیص از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که شخصی در مجلس آن حضرت بعنوان تشنیع
ببعض از شیعیان میگفت انی لاری من اهلنا من یرتکب الذنوب الموبقة حضرت در جواب
وی فرمود که لا تشنع علی اولیاء الله تعالی ان ولینا لیرتکب ذنوبا یستحق بها من
الله العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی یمحص عنه الذنوب فان عافاه فی
بدنه ابتلاه فی ماله فان عافاه فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده
ابتلاه فی اهله فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه من
بوائق الدهر شدد علیه خروج نفسه حتی یلقی الله حین یلقاه وهو عنه راض
قد اوجب له الجنة حاصل مضمون روایت آنستکه یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام
در خدمت آنحضرت میگفت که می بینم که بعضی از اصحاب ما گناهان کبیره میکنند حضرت صادق
بعد از شنیدن این سخن ملتفت شده فرمود که تشنیع بر دوستان خدا مکن بدرستیکه

چون محبت خاندان ولایت مرتکب گناهی شود که بواسطه ان گناه مستحق عذاب الهی گردد
پس حق سبحانه و تعالی او را مبتلا گرداند در بدن او به بیماری که ان بیماری آن گناه را
از او پاک سازد و چیزی از او از ان جهة نگذارد و اگر او را در بدن عافیت دهد مبتلا گرداند
بنقصان مال و اگر در مال او را معاف دارد مبتلا گرداند او را در فرزندان و اگر در ان جهة
نیز معاف گردد بزنان و اهل خانه مبتلا گردد که او را ازار کنند و اگر از محنتها و بلیتهای
دنیا او را معاف دارد در وقت مردن جان دادن بروی تلخ و شدید گرداند تا عیکه
چون ملاقات پروردگاری شود وقت یعنی در صحرای محشر حاضر گردد حق تعالی از او راضی و
خوشنود باشد و مستوجب دخول بهشت گردد و ابن جوزی در کتاب مسمی کفایة الطالب از حضرت
باقر علیه السلام نقل نموده که در ذکر حالات مختلفه یوم القیمة میفرمود که چون حضرت رسالت
در صحرای محشر ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر منصرف گردانیده
راه دوزخ اشاره نمایند این معنی موجب کلال خاطر نبوی گردیده بگریه در آید و در اثنای
گریه گوید الهی شیعه شیعه در این حالت حق سبحانه و تعالی فرشته که بخدمت آن حضرت
فرستاده سبب گریه آنحضرت سؤال نماید آن حضرت در جواب فرشته فرماید که منع کردن
شیعیان امیر المؤمنین از ورود حوض کوثر و امر کردن ایشان را بطرف دوزخ
سبب اقدام من بر گریه است آن فرشته بعرض رساند که الله تعالی سلام میرساند و میفرماید
که بتحقیق وعده کرم که بخشیدم ایشان را تو وا رگناهان ایشان در گذشتم و ایشان را بتو
ملحق ساختم و با انها که تو تا با ایشان نموده اند و در زمره تو داخل ساختم و بجانب حوض

روانه گردانیدم و بعد از ان حضرت باقر علیه السلام فرمود که در آن روز معکس نباشد از
شیعیان ما که دوست داشته باشد ما را و از دشمنان ما تبرا کرده باشد و با ایشان
دشمن باشد در حزب ما داخل گردد و در پس ما باشد و همراه ما بر سر حوض باشد و مثل این
دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در جواب یکی از ملاعین و دشمنان اهل بیت
فرموده در حالتیکه از جهة طعن و زبان درازی در ماده شیعیان خاندان اسناد شرب خمر
مینموده و حاصل جواب آنحضرت در این مقام این است که فرمود از پدرم شنیدم که از پدرش
نقل نمود یعنی امام محمد باقر و او از پدرش امام زین العابدین و آنحضرت از سید الشهداء آنحضرت از
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و آنحضرت از رسول آخر الزمان و آن حضرت از جبرئیل از رب
جلیل جل جلاله و عظم افضاله مضمون انکه فرمود یا محمد بدرستیکه حرام گردانیدم دخول فردوس را بر
جمیع پیغمبران تا وقتیکه تو و علی و شیعه شما داخل گردد یعنی مادام که ایشان داخل نشوند احدی از انبیا
داخل نگردد و بعد از انکه یکی از شیعیان شما گناه کبیره کرده باشد او را مبتلا گردانم در
مال او یا در ترسانیدن از حاکم و سلطان خائف تا ملاقات نمایند بروح و ریحان و من
از او در غضب نباشم و این حدیث بر این معنی دارد که امور دنیویه که باثنی عشری واقع
شود از محنتها و بیماریها و گرفتاریها بعیال و بی چیزی و طلب قرض خواهان بی قدرت رادای
آن و طلب نوایان که صورت معقولی نداشته نامشروع باشد و انواع مختلفه اذیات و
بلیات تمامی کفاره گناهان اثنی عشریه است و مذکور است در آخر این روایت که حضرت متوجه
ان ملعون شده فرمود که فیکون ذلک جزاء لما کان منه فهل هذا اصحابک هؤلاء

من هذا فلم اودع حاصل کلام حضرت این است که بعد از انکه جواب اعتراض او بر وجه صواب
ادا فرمود او سؤال دیگر باره در مقام توبیخ الزام فرمود که اگر دیگر چیزی از ان مقوله یعنی عیب
شیعیان نزد اصحاب تو باقی هست پس آن را سبب ملامت این طایفه دانسته حاضر کن
یا واگذار یعنی اگر دیگر چیزی نیست پس لب از معایب ایشان فرو بسته خاموش باش خلاصه کلام
حضرت اینست که بعضی از گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود که دشمنان دین ما
خوشحالی نموده ایشان را از این جهة مستحق دخول نار دانند کفاره گناهان مذکوره در
دنیا حصول یافته استحقاق دخول نار بر طرف گردد و دیگر از وجوه داله معتبره بر
اختصاص اثنی عشری بنجات دون طوایف اسلامیه روایتی است که در کتب مخالف و موالف
ذکر یافته که چون حضرت رسالت هفتاد و دو فرقه از فرق اسلامی را مستحق نار و یک را
مستوجب بهشت دانسته فرموده کلهم فی النار الا واحدة در آن وقت حضرت امیر المؤمنین
از حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیهما سؤال نمود که یا رسول الله فرقه ناجیه کدام است
پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود انت وشیعتک یعنی فرقه ناجیه تو ئی و هر که تابع امر و
اشاره تو بوده پیرو اقوال و افعال تو باشد و موید این است انکه علامه ارشاد خلاصه
الرجال از ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که ان النار لم تمس
من مات وهو یقول بهذا الامر یعنی بدرستیکه آتش نرسد و در نیابد کسی را
که بمیرد و معترف باشد بحقیت مذهب اثنی عشری و باید دانست که علامه حلی
نور الله مرقده در بعضی رسائل خود نقل نموده که از حضرت والا رتبت خواجه نصیر الملة

والدین محمد قدس الله سره که فرموده اند که چون مدار نجات و وصول بدرجات بر عقیده صحیحه و
اصول دینیه است پس باید که فرقه ناجیه در اصول اعتقادیه مخالف سایر فرق بوده باشد زیرا که باقی
هفتاد و دو ملت با این فرقه مخالف نباشد که اگر فرقه ناجیه بر مثل سایر هفتاد و دو فرقه فی
الجمله تفاوتی میانه وی و باقی مذاهب بوده علی السویه نماید تخصیص وی بنجات دون سائر
الفرق تخصیص است بی مخصص و ترجیحی بلا مرجح و چون چنین باشد معلوم میشود که نجات
از جمله اختصاصات فرقه اثنی عشریه یافته دیگری در این امر با نجات شریک نخواهد بود زیرا
که اصول اعتقادیه ایشان که مدار علیه نجاتست مخالف اعتقادات سائر هفتاد و دو فرقه است
و چون اعمال را در امر نجات دخلی نداده مدار آن بر حسن عقیده و ایمان صحیح گذاشته
معلوم میشود که غرض از فرقه ناجیه خصوصا این فرقه است که بنا بر اعتقاد درست مستحق نجات باشند
و الاصلی و انقیای این طایفه محل نظر بوده یقین است که صاحب اعتقاد صحیح و عمل صالح بی دغدغه
ناجی است پس الحجه محل نظر و مقام تامل و دغدغه است حکایت اهل عصیان است از
اثنی عشریه و چون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقه اثنی عشریه صالح و طالح و کامل
و ناقص و دانا و نادان با وجود اعتقاد در امر نجات شریک خواهند بود و چیزی که موجب
نفی الجمود غدغه شود این است که اعتقاد مقلد با مثل اعتقاد مترتب بر استدلال بوده در
طریق نجات مساوی باشند یا تفاصیلی که منشا اختلاف در امر نجات باشد منظور
تواند بود ظاهر اطلاق و عمومات روایات افاده تساوی نموده یعنی در امر نجات
بنا بر انکار بر علمای اثنی عشریه در این امر مفید عدم تفاوت است و از آن جمله است

روایت

روایت مشهوره مسلمه بین الطرفین حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی
سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت علی نیکوئی است که با وجود آن هیچ گناهی ضرر
نتواند رسانید یعنی ضرر دخول نار پس اگر بعضی ضررها و المهای دنیویه صوریه جهت محو آثار
آثار بعضی گناهان روی نماید منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مدلول روایات
سابقه است که افاده آن نمود که تمحیص ذنوب محبین بوقوع ابتلای ایشان در نشأه دنیویه
مربوط است و تتمه حدیث این معنی دارد که بغض علی یعنی عدم محبت بسیار قبیح است منها گناهی
که با وجود آن گناه هیچ حسنه فایده ندارد و مؤید این مقام است روایتی که اخطب خوارزمی
نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خطاب با امیر المؤمنین نموده میفرماید که اگر کسی
تمام عمر روزه دارد و شب را صرف عبادات نماید و آنچه داشته باشد از اموال دنیویه تماما در
راه خدای تعالی تصدق نماید و بعد از آن در میان صفا و مروه مظلوما کشته شود و بولایت
تو اقرار و ایمان نیاورده باشد با وجود این حالات و عبادات بوی بهشت که با نصد ساله
راه میرود بمشامش نرسد و در بعض روایات معتبره مسطور است که بوی بهشت دو هزار
ساله راه میرود و بر عاق والدین و قاطع رحم حرام است و از آن جمله است روایت
ام سلمه از حضرت رسالت بعبارت ان علیا و شیعته هم الفائزون و در این معنی گفته اند

رباعی

روزی که در او جرم خطا می بخشند :: تقصیر گدا و پادشا می بخشند :: خوش باش دلا که
در جهان معرکه :: ما را بعلی مرتضی می بخشند :: در قران عزیز وارد است که یوم ندعوا
کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت روزی است که هر طایفه را با تفاق امام آن

طایفه طلب نموده حاضر صحرای محشر گردند و بنا بر این فهمیده میشود که شیعیان خاندان ولایت
و هدایت در آن هنگام که بر یوم العقیم تسمیه یافته بسعادت همراهی ائمه این طایفه که عبارت
از دوازده امام معصوم مطهر بری از آلایش صوری و معنوی دنیوی و اخروی اند استسعاد
یافته در پناه حمایت و رفاقت ایشان باشند و شک نیست که رفیق آن زمره مطهره
مقدسه که صاحب اختیار آن روز و نظر بغلامان خود مهربان و دلسوزند و دست در دنیا
و آخرت بدامن حمایت و عنایت آن مهربانان درگاه الهی اتصال داده اند و دشمنان
ایشان در آن وادی عظیم الخطر محروم مانده از عنایات شامله آن انوار مقدسه
بصفت حرمان موصوف باشند و موضح مقام است آنچه در کتاب کلینی مسطور است
که یکی از منافقان ایام حضرت صادق علیه السلام زبان طعن گشوده در مجلس
شریف آنحضرت باسناد فسوق و گناهان کبیره زمره اثنا عشریه اظهار شماتت
و شناعت می نمود و حضرت در جواب او بکلامی که حاصل ترجمه آن این است تکلم فرمود
که اگر شیعیان این خاندان از ارتکاب خطیه نموده توبت و انابت موفق نگشته باین عنوان حاضر
و دیوان گناهکاران گردند آن بیچاره را خدای است آمرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی
و اقف حال و منتظر انجاح امانی و آمال و این روایت مفهوما افاده آن مینماید که امر بخشش
الهی و شفاعت حضرت رسالت بنا بر مخصوص زمره اثنا عشریه است و دیگری از آن بهره مند
نگردد و معلوم است که بر طبق کریمه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه لا یشفعون الا لمن
اذن له الرحمن مادام که حق سبحانه و تعالی اذن شفاعت کاست نفرماید شفیع در آن روز را

یارای

یارای پایمالی شفاعت نباشد و حاشا که حق سبحانه و تعالی در ماده اعداء الله و اعداء
رسول الله و اعداء امناء الله و محبین علی خلقه رخصت شفاعت داده بشارکت دشمنان با دوستان
در این امر راضی گردد و شکی نیست که مجموع صحیفه دنیویه نموده و مسوده از امور اخرویه است
هر که در این نشأه محبت و اطاعت و خصوصیت طایفه مشهوره متعین باشد در روز
قیامت که هنگام جزای علم و پاداش اعمال و افعال است بدان صفت اتصاف پذیرفته
دامن زمره محبوبین و ممدوحین است پس طایفه منسوبه بدوازده امام ایشان را در دنیا
امامیه گویند و در آن صحرا نیز بهمین لقب ملقب بوده زلال کامل از جام محبت و
مالامال سخنه محبین خاندان نبوت موسوم باشند موافق این مدعا روایت مشهوره بین
الطائفتین است که حضرت رسالت روزی خطاب به بعض از شیعیان نموده فرمود کما تعیشون
تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون الانسان مع من احب
یعنی هر چه از عقیده صافیه و غیرها و معارف حقیقت و غیرها و محبت کامله متعلقه بسلسله نبویه و غیرها
و اعمال صالحه مرتبه بر اصول اعتقادیه و غیرها که در دنیا بآن موصوف گشته و سالک مسلکی
مخصوص شده و طریق نجات در طایفه معینه مذکور طمع شده باشد آن حالت تا حین ممات

متابعت

باقی بوده چون صفت ناخن ایام زندگی صورت بندد و از قبر مبعوث با آن صفت سر
بر دارد و با آن عنوان حاضر صحرای محشر گردد و بنی آدم در آن روز مصاحب رفیق محبوب
خود است و این مصاحبت اعم از مصاحبت شخص و ابدان و مصاحبت اعمال و افعال و صفات
عقیده حسنه و فاسده و غیرها من الاحتمالات است پس شیعه خاندان در دنیا رفیق

ویوم الحسرت والندامت باسم شیعه امیرالمؤمنین واسم محب خاندان سید المرسلین
وباسم دودمان وموالیان ذریت طاهرین موصوف گشته اوصاف معینه مقتضی اعزاز
واحترام وسلام وکلام بوده مصدوقه کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اند
ودر روایت معتبره درکتب صحیح مروی شده که حالت کثیر مستحضر اسم آن کتاب بیت مضمون
ائمه شیعه خاندان نبوی در روز قیامت بر بلندی از مشک خالص قرار گرفته واطعمه جنت
مایحتاج ایشان حاضر شده باین عنوان بر مسند عزت وفراغت متمکن اند تا حساب
خلایق منقضی شده هرکس بمحل موعود خود وصول یابد واز امور عجیبه مرتبه بر محبت امیرالمؤمنین
است که از حضرت باقر علیه السلام در کتاب کلینی ذکر یافته که مراد از آیه فاستمسک بالذی
اوحی الیک انک علی صراط مستقیم که امر الهی است بحضرت خاتم الرسل که متمسک بولای
علی ابن ابی طالب گردد وآن حضرت را صراط مستقیم دانند واعجب آنکه در طریق اهل بیت
مذکور است که مقصود از مدلول فاقم وجهک للدین حنیفا امر بولایت آن حضرت است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم نیز بولایت آن حضرت مفسر گشته ودر این معنی آیات
بینات قرآن بیش از حصر است تا دانسته شود که محبت وولایت آن حضرت از آثار توفیقات
الهی وعنایات نامتناهی ودر کتابی از کتب اهل سنت که ظاهرا از تصانیف غزالی است
مذکور است که در روز مباهله چون حضرت امیرالمؤمنین ع وفاطمه وحسنین علیهم السلام تحت عبائی
درآمدند حضرت فرمود اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم واز تواتر اخبار وروایات
حسنه المستلم شیخ رجب برسی درکتب خود ذکر نموده که ابونواس شاعر با غلبه هوای نفس
ومداومت

ومداومت مواد مسکره از تردد بارگاه حضرت صادق علیه السلام محروم مانده تردد نمودی
روزی آنحضرت ع از سبب حرمان او از خاکروبان آستان ملایک مکان که سرمه دیده
اهل ایمان است سؤال نمود آن غفلت زده کم کرده راه در جواب گفت یمنعنی هذا الخبیث
یعنی مانع فرصت تردد آن بارگاه عصمت وطهارت دهان بدبوی من است حضرت فرمود
مه فوالله ما احبطت ذنوبک من علائق حبنا الا رفع الله لک بحبنا اغراض کلام
حضرت علیه السلام منع ابونواس است از ذکر مانع مذکور واظهار اینکه ارتکاب این
قسم از امور مانع تردد وانقطاع از مجلس شریف آنحضرت نتواند بود واینم اشارت است
بانکه گناهان صادره از زمره اثنی عشریه الخطاط درجات ایشان است اما ثمره محبت
خاندان نبوت وامامت باعث ارتفاع شان واعزاز واحترام این طبقه عالی مقام است
وشیخ برسی رحمه الله تعالی علیه نقل نموده که در دیگر کتب ورسائل نیز مذکور است که روزی
یکی از اعداء او در خطاب بحضرت صادق علیه السلام نموده گفت ان من شیعتک
لیشربون الخمر علی الطریق یعنی بعضی از شیعیان تو براهی که روند از ارتکاب شرب خمر باکی ندارند
حضرت در جواب وی فرمود الحمد لله الذی جعلهم علی الطریق وان شربوا الخمر یعنی ستایش
مر خدا را که راه راست با ایشان نموده اگرچه شرب خمر نمایند واز این حدیث معلوم میشود که اعمال را
مدخلی در پیروی ومحبت اهل بیت رسالت نیست مدار صحت اعتقاد وسلوک مسلک
سداد وطریق منتهی بنجات از مواخذات یوم التناد بر اصول دین ومودت دودمان سید
المرسلین است ودر کتاب عیون اخبار الرضا تالیف ابن بابویه رحمه الله مذکور است که از

زکریا ابن آدم که از اکابر ثقات وعالی مرتبه در میان اصحاب روات است ورتبه قدر ومنزلت
وی معلوم است که در راه مکه معظمه زمیل حضرت رضا علیه التحیه والثناء بوده یکطرف شتر کجاوه
آن حضرت ودر جانب دیگر کجاوه زکریا نصب شده باین اعزاز عازم حجاز گشته روانه آن صوب شده
بود در آن اثناء مصاحبت ومکالمت با آن چراغ خاندان هدایت وولایت حضرت بوی
خطاب نموده فرمود که یا زکریا شیعه علی رفع عنهم القلم یعنی شیعه ع مرفوع القلم بوده که در
نامه اعمال وی مثبت نگردد وچون زکریا را این معنی موجب تحیر وتعجب گشته اندیشه چندین
این حکایات در خاطر گذشت حضرت رضا علیه السلام جهت تسلی خاطر واطمینان باطن وظاهر وی
فرمود که یا زکریا هر نفسی از نفوس شیعه اثنی عشریه که روزی مصدر گناهی وخطائی گردد در همان
روز غمی والمی یا خوفی وغصه غمی یا فوت کسی از عزیزان یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط
ظالمی یا تحمل اذیات همسایه وامثال آن ادراک وی نماید که مانع اثبات گناه وی شده
طومار گفتار وکردارش در آن روز از سواد مداد صاف وبیغش بوده چگونه اسم وی در
جریده گناهکاران داخل گردد واز روایات مشهوره در طرفین ومذکوره در کتب فریقین است
که حب علی ابن ابی طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی سر حلقه سلسله
ولایت گناهان را آنچنان نیست ونابود گرداند که آتش هیزم را وموافق اینست حدیث نبوی
لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی که مردم بر محبت علی ابن
ابی طالب اجتماع نموده در این امر مخالفت میان امت وقوع نیافتی حق سبحانه وتعالی آتش دوزخ
خلق ننمودی وبهمین مضمون در مصباح الانوار روایت ابن عباس از حضرت پیغمبر از جبرئیل
علیهم السلام

علیه السلام مذکور است که حضرت باری عز اسمه خطاب بحضرت رسالت نموده که والذی بعثک
بالحق نبیا لو ان اهل الارض کلهم یحبون علیا کما یحبه اهل السماء لما خلق الله
نارا العذاب ترجمه عبارت این است که جبرئیل بحضرت رسالت خطاب کرده وعرض کرد قسم بذات
انکه ترا بحق بخلق فرستاده که اگر مجموع اهل زمین امیرالمؤمنین را دوست داشتندی چنانکه
اهل آسمان او را دوست میدارند حق تعالی آتش عذاب را خلق ننمودی پس معلوم شد که
خلق دوزخ در خصوص مخالفین آن خاندان است اصولا وفروعا وقدیما وجدیدا وذکورا
واناثا وعالما وجاهلا وکاملا وناقصا ودر کتاب غایة المطلوب از طریق اهل خلاف
ذکر یافته از ابن عباس رحمه الله تعالی که حق تعالی از نور روی علی ابن ابی طالب هفتاد هزار فرشته
خلق نموده که تا روز قیامت جهت شیعیان آنحضرت استغفار نمایند واگر دعای ایشان
زیور اجابت نیافتی چرا این شغل خلق می شدند چون هفتاد هزار ملک مستجاب الدعوه
برای طایفه استغفار نمایند ظاهرا آنستکه این جمع قلیل که ما صدق قلیل من عبادی الشکور
اند اگر زیاده گشته از مواخذات یوم القیمه رستگار باشند ودر کتاب مذکور مرقوم است
ودر اخطب خوارزم مسطور که روزی جبرئیل علیه السلام از جانب رب جلیل شادان بشارت عظیم
نزول نموده حضرت رسالت را مستبشر گردانید که حق جل وعلا سلام میرساند ومیفرماید که
بشر اخاک علیا بانی لا اعذب من والاه ولا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده برادرت
علی ابن ابی طالب را بانکه معذب نمیسکردانم کسی را که تولا بآنحضرت داشته باشد ومکرم
رحمت نمیکنم کسی را که عداوت بآن حضرت داشته باشد ومکرر ذکر شد که از عبارت روایات

معتبره متصله السلسله بنوع چنین مستفاد میشود که چون محبت آنحضرت در مقابل عداوت ذکر یافته
بنابر تقابل مقتضی آنستکه اگر محبت علی نباشد یعنی تولا نموده باشد عداوت آنحضرت
ثابت باشد نعوذ بالله من غضب الله و در این باب اگر ذکر روایات صحیحه صریحه در این مطلب
قیام نماید باندازه استطاعت و تتبع ناقص که امثال این فقیر باطلاع بر آن توفیق یافته ترقیم
رقم بیان گرداند از گنجایش این طور رسایل بوده بر اران منتهی در زمره بوده که اتمامی میسر نگردد
لکن چون مامور بر وجه اختصار است بر این روایات که مذکور میشود دوست و دشمن حتی صاحب
کشاف حنفی مذهب در غایت تعصب ذکر نموده اقتصار مینماید حاصل کلام صاحب کشاف آنستکه
چون آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نزول نمود یعنی بگو یا محمد
بامت خود که من در امر رسالت و تحمل اذیت و مشقت و خصومت اعادی و استناد سحر و کهانت
و استیطان غربت و غیرها از امور شاقه طمع اجری و عوضی ندارم الا محبت و مودت
اهل بیت من و از مضمون آیه شریفه که از فواید مرتبه بر مودت آن خاندان رفیع البنیان
آنستکه ما را از عهده حقوق نبوی که از آنحضرت بما رسیده است بیرون آمده در
اذعان و اقرار بنبوت او صادق بوده مجرد اقرار بلافایده نیست و هر که از این دولت
بهره و از این نعمت حصه نیافته و مخالفت مدلول آیه شریفه نموده دیگرانرا دوست داشته
و متابعت دشمنان و مخالفت آن خاندان نموده باشد از آن اقرار و اعتراف
ثمره نیافته در زمره کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب داخل گرداند الحاصل راوی گوید بعد از نزول آیه کریمه اصحاب سؤال
از آنحضرت

از آنحضرت تحقیق ذوی القربی که محبت ایشان من جانب الله حتم یافته نموده از تعیین
ایشان سؤال کردند حضرت در جواب ایشان فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و صاحب
کشاف میگوید که بعد از آنکه حضرت رسالت جهت امت بیان فرمود که کسی بنگرام الهی
بمودت ایشان صدور یافته مراد از آن علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است متوجه اصحاب
شده فرمود که الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب
آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات
علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل
الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر
و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها
الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا و من مات علی بغض
آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب
علی عینیه هذا آیس من رحمة الله این عبارت بطریق روایت از حضرت رسالت
در کتب و رسایل اهل خلاف مکررا ذکر یافته ترجمه حاصل عبارت وافی هدایت آنحضرت است
که هر که بمیرد بر محبت آل محمد در جوار و شمل در جه شهدا است که از آن جمله گوشواره عرش رب العالمین
و پاره جگر سید النبیین حسین ابن علی ابن ابی طالب و عم بزرگوار عالیمقدار رسول آخر الزمان
حمزه علیهم السلام است و فرمود هر که بر محبت آل محمد بمیرد مغفور و آمرزیده است و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد در زمره توبه کاران داخل است ظاهرا مراد این است که اگر توبه ناکرده بمیرد هما نا

توبه کرده و مرده باشد و در دایره صاحبان کمال ایمان داخل باشد و مؤید این نوید
بشارتی که در تفسیر مجمع البیان از حضرت رضا علیه السلام بتقریب تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس و لا جان نقل نموده که مراد آنستکه هر که بر عقیده صالحه بوده بر ولایت اهل
بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود او را در برزخ
که عبارت از وقت نزع است تا صحرای محشر معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود
او را گناهی نمانده باشد که از او سؤال کنند و شکی نیست که این بشارت قرآنی و اشارت
آسمانی فوق سایر مقامات است و شیعه اثنی عشریه است و روایت سابقه متضمن این است که
اثنی عشری در وقت نزع ملک الموت او را به بهشت بشارت دهد و منکر و نکیر او را بدخول بهشت
مستبشر و مسرور گردانند و در روز قیامت محب خاندان شاه ولایت و امامت را زیب
و زینت داده به بهشت درآورند چنانچه در دنیا شب زفاف عروس را آرایش کرده بخانه شوهر
درآورند و محب خاندانرا در نامه عمل وی نویسند که این کیست که به سنت پیغمبر عمل نموده ترک
چیزی از متممات ملت و شریعت آنحضرت ننموده بعد از آنکه خصایص محبین را ذکر نموده
میفرماید هر که العیاذ بالله بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و روز قیامت چون بمحشر
درآید بر پیشانی او نوشته که این کیست که مردود و ناامید از رحمت الهی است تا اینجا
ترجمه عبارت وافی هدایت سید الانبیا است که دشمنان و معاندان امیر المؤمنین از حضرت
رسالت نقل کرده اند و از این روایت و امثال آن فهمیده میشود که واسطه میان محبت
و عداوت اهل بیت رسالت نبوده چون محبت نباشد عداوت خواهد بود زیرا که دو صفت
مقابل

مقابل یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم عدم دیگری است خصوصا آنکه محبت اهل بیت
با طاعت و اعتراف بامامت و خلافت ایشان بر وجه مفصل شرح و مفسر گردیده بنابر آن
معلوم است هر که تولا بایشان نکرده باشد یعنی اعتقاد بامامت ایشان و حقیقت خلافت آنها نداشته
در این صورت محبت مسلوب بوده بر بغض ایشان که عبارت است از اعتقاد خلافت و امامت
دیگری موصوف بوده بر طبق فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که مستحق غضب آفریدگار
و مستوجب خلود نار گردد و در این معنی گفته اند نظم گر اهرمن شوی حق گذار ÷ غیر عبادت
نکنی هیچ کار ÷ در حرم کعبه عبادت کنی ÷ کعبه دو صد بار زیارت کنی ÷ جمله کتابی که فرستاده حق
کشف شود بر تو ورق بر ورق ÷ با همه کشف کرامات تو ÷ با همه قرب مقامات تو ÷ گر نبود مهر علی
در دلت ÷ آتش سوزنده بود منزلت ÷ و چون روایات مذکوره از کتب معتبره دشمنان
دین نوشته و مثل آن در رساله و کتاب اهل ایمان بسیار است بذکر اندکی از آن مزین اوراق
این رساله میگردد تا مدلول آن اتفاقی دوست و دشمن بوده احدی را مجال تاملی نباشد
باید دانست که کتاب غایة المطلوب موشح است بذکر عبارتی منسوب بحضرت رسالت صلعم
با اندک تفاوتی میانه آن و میانه روایت سابقه منقوله از صاحب کشاف و روایت این است
الا و من احب علیا لم ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یقال له ادخل
الجنة بغیر حساب الا و من مات علی حب آل محمد امن من الحساب والمیزان و
الصراط الا و من مات علی حب آل محمد صافحته الملائکة و زارته الانبیاء
الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة قالها ثلاثه الا و من احب

عَلِيًّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَجْهُهُ كَاَنَّهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ خلاصه مضمون این
روایت آنستکه در روز قیامت هر که علی را دوست دارد دیوانی برای او نکرند و میزان جهة اعمال
وی نصب ننمایند و او را بی آنکه محاسبه و تفتیش نمایند امر بدخول بهشت فرمایند الحاصل محب امیر
المؤمنین از حساب و کتاب و میزان و صراط فارغ البال ملائکه او را مصاحب گشته داخل و براز بار
نمایند و حضرت رسالت بعد از ادای عبارات مذکوره سه نوبت فرمود که من ضامنم که محب
امیر المؤمنین را داخل بهشت گردانم و فرموده محبان آنحضرت در عرصه محشر چون در آیند رخسار
وی برشان ماه شب چهارده روشن و نورانی شده باشد و در تتمه این روایت مسطور است که منکر
و نکیر داخل قبور محبین آن خاندان نشود و ملک الموت مأمور است که بنوعی قبض ارواح امیر المؤمنین
نماید که اصلا ایشان آزرده از آن نگردد و در این معنی و در این باب روایات معتبره بسیار است
که بنا بر حصول توهم بعضی از جهال جرات در اتیان کثیری از سیئات افعال و اعمال ذکر آن مناسب
حال ننموده بر آن مقدار از گفتار اختصار رفت چه مقصود از بیان بعضی احادیث اثبات
قضیه مختلف فیها فرقه ناجیه است که نظر بدلائل و روایات مذکوره بطایفه اثنی عشریه اختصاص
پذیرفته است لا غیر بنا بر این توهم نشود مضامین مسطوره بسبب خصوصیت و ارتکاب مناهی و فتح ابواب
ملاهی بوده وعد و وعید الهیه و آیات بینات قرانیه و روایات معتبره صحیحه مسلسله متواتره در
جزای اعمال و استحقاق خطاب و عتاب و غیرها من الامور الاخرویه العیاذ بالله از دایره اعتبار
خارج استغفر الله ثم استغفر الله حاصل آنکه باید واضح و روشن و پیدا و هویدا گردید که نجات
مختص بیک فرقه از جمله هفتاد و سه فرقه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بیان فرموده در زمره

منسوبه

منسوبه بخاندان نبوی که مسمی باثنی عشریه است منحصر بوده دیگر از هفتاد و سه فرقه از این دولت
دور و از نواحی استسعاد باین سعادت محروم و مهجور باشند و در این مقام ختم کلام بعبارتی نظم انتظام
مینماید لمؤلفه قطعه بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه امتش ❊ زان یکی ناجی و باقی هالکند ای
هوشیار ❊ من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان ❊ هر کرا خواهی تو نیز از آن میان کن اختیار
من چه در کشتی نوحم با نبی بادحی ❊ گو زبیم طوفان بگیر و آسمان آفت ببار ❊ رستگار آمد سگی
کو بود با اصحاب کهف ❊ من که با آل رسولم چون نباشم رستگار ❊ و بنا بر این لازم است که
این طایفه معزز در اتیان باوامر و نواهی الهی مساهله ننموده موافق مضامین کتاب و سنت عمل
نموده مستحق تفضلات و اصطناعات ربانیه و مستوجب شفاعت اهل بیت رسالت شده مظهر عفو
و احسان و غفران و امتنان ربانی گردیده ما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه با وجود
صدور اعمال صالحه استحقاق مراتب و مقامات مذکوره نیافته عطیات ربانیه مخصوص طایفه
مذکوره گردد و فرق میانه فرقه ناجیه و سایر فرق همین است که اعمال صالحه از فرقه ناجیه بنا
بر مضمون آیات قرانی سودمند بوده ذریعه نجات ایشان گردد بخلاف ما عدا که اعمال
مزبوره ایشان نافع نبوده بلکه مثمر عتاب و خطاب گردد و باین مضمون روایات معتبره در محلات
خود مذکور است و مؤید آنست آنچه در تنزیل سماوی نزول یافته وَمَنْ اَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعٰى
لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا و مدار حصول ثواب در این آیه مطهره بر
دو چیز است یکی سعی تمام که عبارت از اعمال صالحه است و دیگری ایمان صحیح که مقصود از آن
اعتقاد درست است باصول دین محمدی علیه الصلوة والسلام که از آن جمله اعتقاد بامامت

ائمه اثنی عشر است صلوات الله علیهم اجمعین و برین تقدیر ترک اعمال سبب حصول وزر و وبال است
والله اعلم اقا بیان فواید حدیث دویم یعنی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی ان تمسکوا بهما لن تضلوا ابدا و در بعض عبارت بر این وجه است انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تفترقا حتی یردا علی الحوض فان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا
مکرر اذکر ترجمه این عبارت مرقوم رقم بیان شد و تصریح پیغمبر به پیروی اهل بیت رسالت که مستلزم
عدم ضلالت است ابدا اثبات گشت و لکن دغدغه آنستکه چون حضرت پیغمبر ذکر قران را مقرون
باهلبیت گردانیده فرموده که اگر امت آن حضرت بآن هر دو متمسک شوند رستگار باشند
و گمان اکثر مخالفان خاندان آنست که تفاوتی میانه امرین مذکورین یعنی کتاب خدا و ائمه هدی
بوده متمسکین باهل بیت رسالت بانفراده ناجی نتوانند بود و نه چنین است که ایشان فهمیده اند
بلکه هدایت در اهل بیت رسالت بوده اطاعت ایشان خارج از اطاعت قران نیست موجب
نجات است و از آنجاست که اگر روایتی طریق تصحیح آن و بیان اتصالش بیکی از ائمه معصومین علیهم السلام
ثابت گردد تخصیص کتاب خدا بآن روایت صحیح و معتبر بوده و عمل بمدلول آن واجب است و کلام
حضرت امیر المؤمنین ع که در محاربه معاویه علیه الهاویه که میفرموده انا کلام الله الناطق یعنی منم
کتاب سخن گوی از جانب خدای تعالی موافق این معنی است یعنی کتاب خدا را باید از ما تحقیق
نمایند زیرا که کتاب ظاهر که عبارت از آیات قرانی است آنرا زبانی نیست که بیان تواند نمود و در بیان
بستن و بیان کمونات بر نطق دانی و گفتار شانی ایشان منوط بوده دیگری از این دولت
دور است و لاشک علم بمضامین کلمات بینات قرانی و اطلاع بر مقاصد و مرادات سبحانی مخصوص

ائمه

رتبه عصمت و طهارت بوده صحیفه کامله قلوب زاکیه آن زمره مقدسه مرقوم رقم کتاب کتابت [illegible]
المقربون گردیده اراده خدائی نگاشته لوح سینه صافیه آن گروه ذی شکوه عصمت و طهارت است
و باید دانست که چون ظاهر و باطن قران و توافق میانه آیات بینات و رفع تناقض و تنافی
که بحسب ظاهر و باطن بین الآیات واقع است کسی از عهده حقیقت آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید
و سایر خصوصیات کلامیه بیرون تواند آمد و رخت سلامت از این دریای مواج بکنار تواند آورد
و از هبوب ریاح عقول مختلفه متضمنه امواج هالکه اختلافات واقعه بلنگر عصمت و طهارت استقامت
یافته متزلزل نگردد و کلام حضرت امیر المؤمنین که بر زبان دوست و دشمن جاری است
مؤید مقال است که قَالَ وَاللّٰهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ اِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ اَيْنَ اُنْزِلَتْ
وَفِيمَ اُنْزِلَتْ وَبِمَ اُنْزِلَتْ و در کتاب اهل خلاف بروایت ابن عباس مذکور است
که چون آیه قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ نزول یافت
اصحاب از حضرت رسالت بیان صاحب علم کتاب طلب نمودند حضرت فرمود که صاحب
علم کتاب علی ابن ابی طالب است و تفصیل این قضیه و لوازم مدلول آن در رسائل کبیره این
فقیر تا معیت داده بوجهی وجیه مسطور است و از حضرت صادق ع نقلست که ثلث قران
در بیان حالات و کمالات و خصایص مزایای اهل بیت علیهم السلام نازل گشته و ثلث
دیگر در ذکر اعادی و دشمنان و بیان احوال ایشان در نشأه اخرویه نزول یافته
و ثلث دیگر ظاهرش مشتمل بر احکام و اوامر و نواهی الهی که علم بحقیقت و کیفیت
آن مخصوص اهل بیت رسالت است و باطن آن متضمن اسرار ربانی و عوارف

وحقایق اشیا است گاهی که باختصاص ربانی آن نیز مخصوص درجه عصمت و ولایت بوده
پیرامون غوص آن لجه عمیق نتواند گردید و از این کلام فهمیده شد که اطلاع بر اسرار و عجایب و غوامض
و مشکلات قرآنی چون مخصوص حضرات طاهرین است بنابر آن جز بآن زمره جلیله توسل جسته کسی را اراده
دانستن حقایق قرآنی مرکوز خاطر گردد محتمل است که ببرکت خلوص عقیدت بآن آستان ملایک آستان
که قبله متعلمان و کعبه دو جهان است باندازه استعداد وا از ان نصیبی یابد ولکن اگر توسل تام بحبل حقیقی
بحبل المتین محبت و ولایت سلسله رفیعه درست نشده خواهد که بکتاب خدا توسل جسته راه بکنه
بدست آورده سالک مسلک صدق و سداد گردد این معنی بی توسل بزمره منیعه معصومین صورت
نبندد و کلام صدق انجام حضرت امیرالمؤمنین از شواهد این قضیه است لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و این سخن گاهی درست باشد که جمیع امور ربانیه و احکام متعلقه باحوال نشأتین یعنی
دنیا و اولی و اخری تمامی در درجه علوم مرتضوی حاضر بود تفاوتی در میانه دانش آنحضرت در
نشأتین دینی و عقبی صورت نبندد و هم چنین این عبارت نیز از آنحضرت دلیل اختصاص مرتبه
بمقامی که احدی صعود بر مدارج آن نتواند نمود زیرا که میفرماید نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا
فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمات الله لا توصف
یعنی ما را از مرتبه الوهیت پایین باید دانست و بعد از آن اگر استطاعت آن باشد یعنی علم
و عرفان بان راه برده باشد در ماده ما بگوئید که دریا بر داشتن آخر نشود و اسرار غیب دانسته
نمیشود و کلمة الله بوصف در نمی آید و از این جهة است که میفرموده نحن اسرار الله المودعة
فی هیاکل البشریة یعنی ما اسرار خدائیم که ما را بامانت در هیکلهای بشری گذاشته اند و هم
چنانکه

چنانکه امانت بمحل و مکانی که آنجا محفوظ باشد تعلق و رابطه و بازگشتی نباشد ایشان نیز باین
قالب جسمانی که محل ودیعت ذوات مقدسه ایشان است تعلقی نبوده از اسرار الهیه اند و بنابراین
در عبارات فایض البرکات سلسله علیه مصطفویه علیهم السلام والتحیه وارد گشته ان لنا مع الله حالات
هو فیها نحن و نحن هو و مع ذلک هو هو و نحن نحن یعنی ما را با حق تعالی حالات است
که نظر بان حالات میانه ما و حق تعالی فرقی نیست و با وجود این حالات او ذات یعنی واجب
الوجود و خالق الاشیاء و ما مائیم یعنی ممکن الوجود و مخلوق حق تعالی و بنابراین حضرت در این
کلام والعلم عند الله اشاره باتحاد صفات و مغایرت ذات نموده ظاهر سبب اتحاد صفاتی
بین الله و بینهم آنست که بر دوست و دشمن ظاهر است که محبت کامله میانه الله تعالی بجائی
در آنحضرت
رسیده که مزیدی متصور نیست لهذا حضرت رسالت در ماده مرغ بریان باین عبارت دعا فرموده
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیاور بسوی من دوسترین خلق را
یعنی آن کسی را که در میان مخلوقات او را از همه کس بیشتر دوست داری و احتمال عکس نیز دارد
و دعای آنحضرت مستجاب شده بلا فاصله حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد و اتفاقا در جنگ خیبر در شبی که
صباحش امیرالمؤمنین را بمحاربه خیبر میفرستاد فرمود که فردا کسی را میفرستم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و بعد از ان حضرت را طلبیده روانه
فرمود بتفصیلی که مذکور خواهد شد و چون محبت طرفین در اعلی درجه کمال است و معنی
محبت بر وجهی که از جنید نقل شده ظاهرا احسن تعاریف واقع در این امر میباید آنستکه
المحبة دخول صفات المحبوب على البدل من صفات المحب یعنی مراد از حقیقت

محبت کامله در آمدن صفات محبوب است در محب بنوعی که بدل از صفات محب گردد یعنی هر مرتبه
که صفتی از محبوب در آمد صفتی از محب که مغایر آن صفت باشد بیرون رود و چون محبت بدرجه
کمال که حصول انجامد جمیع صفات محبوب در محب ظهور یافته صفات وی از وی بیرون رود
و بنابراین اگر حق سبحانه و تعالی باعتبار صفات الهیه از زنده گردانیدن و میرانیدن و علم و
قدرت و احاطه بجمیع معلومات و غیرها که بان موصوف است باید که بنده خاص و محب با اخلاص
الله تعالی که امیرالمؤمنین است او نیز قدرت بر مثل افعال الهی داشته باشد این ثمره نتیجه محبت
طرفین و مودت جانبین است و بنابراین توان گفت که اگر از الله تعالی صدور یابد که مخصوص
رتبه ربوبیت است و الله تعالی بالذات حاصل است حضرت امیرالمؤمنین مثل آن از جانب الهی اقتدار
یافته محل ظهور و موضع صدور گردد و شیخ مقتول در حکمت اشراق اشارتی باین معنی نموده که
لما رایت الحدید الحامیة تتشبه بالنار بمجاورتها و تفعل فعلها فلا تتعجب من نفس
استشرقت واستضائت واستنارت بنور الله فاطاعها الاکوان یعنی پاره آهن
چون در آتش افتد باندک زمانی رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش میگردد و با وجود آنکه
آتش در نهایت صفا و لطافت جوهر و آهن برعکس اوست لکن ببرکت مجاورت ساعتی مظهر
آثار آتش شده افعال آتشی بروی مترتب است بنابراین چه تعجب باشد در ذات مقدس مطهری که
کسب روشنی و صفا و تجرد و استعداد داشته اشاره دارد ذات مجرد من جمیع الوجوه نموده مناسبات
تامه و مشابهات کامله از نور ذات ربوبیت منور گشته بعد از آن عالمی از برکت انوار
حاصله وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشد و آنچه اصحاب حقیقت را اند دمکاشفات
ایشان

ایشان احاطه نموده آنستکه محبت چون علاقه و رابطه ایست میانه دو کس یا بیشتر هر محب محبوب
و هر محبوب محب است لکن ظهور این بارقه باحد الطرفین مشکوک فیه نموده در کلام مولانا عبد
الرزاق کاشانی ذکر یافته که بدایة المحبة والمحبوبیة امر مبهم لان المحب لا یکون محبا
الا بعد جذب سابقة المحبوب ایاه ولا یجذبه المحب الا ایاه فکل محب محبوب و کل محبوب محب
شنیده باشی که مقناطیس چون جذب پاره از آهن نماید خاصیت خود را بوی کرامت نموده
او نیز جاذب پاره دیگر تواند شد لکن اثر مقناطیس بپاره آهن که او را جذب نموده بالذات است
و باقی بالعرض و فیه دقیقة لا یخفی علی المتامل و بنابراین کلمات منقوله از آنحضرت که مشتمل است
بر عبارت انا الحی و انا الباری و امثال آن متضمن دعوای ربوبیت نبوده صدور افعال مذکوره
باقتدار و اختیاری است که من جانب الله تعالی بان اختصاص پذیرفته است والله اعلم تنبیه
از شیخ بزرگوار عالیمقدار شیخ روزبهان که در وصف او گفته اند بیت روزبهان فارس میدان عشق
فارسیان را شده ایوان عشق مذکور است در رساله موسومه بلطایف مستقیم که اگر اهل بیت
نبوت هادی امت نبوده راه نجات بتعلیم ایشان خاطر نشان بندگان نشدی قرآن
عزیز وحده در این معنی قاصر آمده حیرت ساکنان مسالک ایمان گردیدی زیرا که شاهد دلارای
کلام الهی هر لحظه از پس پرده چهره گشوده هر کس باندازه استعداد و خواهش خاطر از ان نصیبی
می یابند و از اینجاست که هفتاد و دو ملت باطل اهل حق را اعتقاد آنستکه طریق ایشان ماخوذ
از قرآن و مستفاد از مدلولات آنستکه و از این جهت بعضی از مجسمه با ملاحظه کلمه ید الله و عین
الله و جنب الله و امثال آن که در قرآن عزیز واقع است که از لوازم جسمیت است ثابت میداند عقیده

آنست که الله تعالی جمیع است از احکام پس اگر قرآن در هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف
از میان امت مرتفع گشته همگی بر جادهٔ واحده طالب رضای الهی می‌بودند و سرّ این سخن
آنست که اعجاز قرآنی مشتمل بر بعضی امور است که موافقت آیات با یکدیگر و مطابق بودن معنی
با صورت از دایرهٔ عقول بشری بیرون بوده حصول این مقصد بر فرموده و گفته و نوشتهٔ اوصیای
رسول او موقوف است که بر نعمت عصمت مبعوث بوده آنچه گویند و اشاره فرمایند
عین اشارهٔ ربانیه و مشیت الهیه است و چون دانسته شد که هدایت منحصر در ائمهٔ هدی بوده بر
طبق کلام الهی که فرموده إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ امر هدایت بدلیل عقل
و نقل مخصوص خاندان طیبین طاهرین است پس اگر قرآن که حضرت رسالت مقرون باسم عترت
طاهره نموده سبب چیست جواب آنستکه اگر حضرت رسالت در آخر عمر عزیز که وصیت باطاعت
اهل بیت رسالت نموده تأکید حکایت غدیر خم نمود ذکر قرآن نمودی و بمراعات آن مبالغه
نفرمودی کمال احتمال امت این می‌بود که مگر بعد از حضرت رسالت احکام قرآن منسوخ بوده
بجمع بآن لازم نباشد از این جهة اظهار آن فرموده همچنانکه باطاعت اهل بیت اشارت نموده
تأکید تمام فرموده بعد قرآن کان نیز علی اطاعت ذریت طاهره است تصریح نموده دیگر آنکه
شاید مقصود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از ذکر قرآن مقرون باسم اهل بیت این باشد که هر که را
توفیق رفیق گشته خواهد صراط مستقیم که در قرآن عزیز از ولایت امیرالمؤمنین بآن تعبیر شده هدایت
یابد و حق از باطل متمیز شده حقیقت اهل بیت رسالت و بطلان مخالفان در دعوی ولایت
در آینهٔ اعتقادش ارتسام یابد در صورت از قرآن مجید فتح ابواب ایمان و ایقان بر روی
او مفتوح

او مفتوح گشته ظاهر گردد که راه راست و طریق نجات منحصر در اطاعت ذریهٔ سید کائنات بوده
خلافت رسول و نیابت الهی در روی زمین مخصوص امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن مظهر
تجلیات رب العالمین است و این نیز غایت ظهور دارد که فواید قرآنی و مقاصد ربانی که
از تنزیلات آسمانی درست تواند شد مخصوص طبقهٔ مقدسهٔ معصومین بوده در غیر آن صورت
نمیشود و بنابراین آنچه حقیقة هادی امت تواند شد از قرآن وغیره منوط بعروة الوثقی
نسبت باذیال جلال و کمال آن زمرهٔ مطهره است و حسن ابن علی طبرسی میگوید که بعد
از تتبع تمام چنین یافتم که احدی از انبیا از عالم رحلت ننموده الا بعد از تعیین وصی و قطع
نظر از نص قرآنی دال بر وصیت پیغمبر وغیره حضرت رسالت فرموده من مات بغیر وصی مات
میتة جاهلیة پس باید که امت را فرموده خود نیز قیام بآن نموده باشد و جمیع کتب
مخالفان دین مشحون بذکر آنست که وصی آن حضرت منحصر بوده در علی ابن ابی طالب و
اوصیای انبیای سابقین تمامی بصفت امامت و خلافت نیز اتصاف داشته تفاوتی میانه
کلمات ثلاثه که عبارت از وصی و خلیفه و امام است ملحوظ نبوده پس باید که خلیفه آنحضرت نیز بر
مذکور مبعوث بوده باشد و در این معنی ناصر خسرو رحمه الله منقول است نظم بسیار در این بستان
هر گونه درخت است ∴ ام گشته زحق دام گشته شیطان ∴ ای ره گذری مرد گرت رغبت باشد
در نعت و در میوهٔ این نادره بستان ∴ دهقانش یکی فاضل دانا و بزرگست ∴ در باغ مشو جز
که بدستوری دهقان ∴ هر چند ستمکاران بسیار شدند اما ∴ فرزند رسول است بر این باغ نگهبان
هر چند بود میوه خوش پر پشه و کرم ∴ دهقان نه هم باغ به پشه نه بکرمان ∴ هر چند که در خانه

تو خانه کند موش ∴ خوانه نسپاری تو همی خیره بموشان ∴ گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند ∴
دستان نتواند زدن و ناورد الحان ∴ هر چند که بر منبر دانا بنشیند جاهل ∴ هرگز نشود همسر
دانا نادان ∴ بهتان بود از تو بجز این گوئی بهتان ∴ گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا ∴ میراث
خلافت بفلان داد و بهمان ∴ پیغمبر ما خبر از ملک الهی است ∴ از مملکت قیصر نه و از ملکت خاقان
هرگز ملکی ملک بیگانه نداده است ∴ خود نفرستاده جهان جمله تو برخوان ∴ با دختر و داماد
نبیره بجهان در ∴ میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان ∴ یا سوی شما کار نکرده است پیمبر ∴ بر قول
خداوند جهان داور سبحان ∴ از بهر چه گویید چنین خام سخنها ∴ ای مغز شما دوده زده از آتش
عصیان ∴ آنگاه شوید آگه از این بیهوده گفتار ∴ کز حسرت و غم سنگ بخایید بدندان ∴ آن ابله
گزیده که غذایش بگزینید ∴ بیهوده چه گوئی سخن بی سر و سامان ∴ آنرا که گزیدی تو غذایش نگزیده است
در خلق ندانی تو به از خالق دیان ∴ اما فواید حدیث سیوم یعنی مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق معنی این حدیث ظاهر است
که چون نجات مقابل غرق واقع شده بنابراین مقصود از لفظ غرق عدم نجات است و این
معنی از خواص کفرهٔ مخلدین دوزخ مینماید و قبل از این نیز اشارتی بآن رفت و حاصل استعمال
حضرت رسالت در این کلام صدق انتظام تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح نموده باین معنی
که هر که در آن طوفان بی پایان متوسل بآن شده اطاعت حضرت نوح علیه السلام اختیار
نمود از آسیب طوفان مذکور خلاصی یافته نجات پذیرفته هم چنین از طغیان طوفان عصیان
بکشتی محبت و ولایت و اطاعت اهل بیت رسالت توسل جسته ایشان را در نزول بلا و محنت
صوری

صوری و معنوی و دینوی رجوع و بازگشت در آنچه محتاج الیه دین و دنیاست هادی و راهنما دانا
و واجب العصمة و الاطاعه دانند از مکاره دارین مصون و محروس بوده نجات از مهلکات دنیا
و آخرت یابد و حدیث مذکور مشتمل است بر بعضی از فواید فایدهٔ اولی آنکه مضمون عبارت
و خنده آیت مشعر است بآنکه غرض از حدیثین سابقین ستفترق امتی و حدیث انی تارک فیکم
الثقلین چنانکه سابقا بآن اشاره شد همین است که از این حدیث فهمیده شد یعنی متابعت
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله موجب نجات دنیی و عقبی است فایدهٔ ثانیه آنکه معلوم و مشخص
گشت که عاصیان فرقهٔ اثنی عشریه داخل دوزخ نگشته چون معصیت را ناچار است از عقوبتی
که از ارتکاب عصیان نموده معنی سبقت رحمتی غضبی متحقق گردد و از این جهة عصات این طبقه
در دنیا از نقصان مال و فرزندان و عزیزان و خسران ثمرات وغیرها چنانکه در آیهٔ شریفه
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
اشاره بآن است و هم چنین در وقت نزع و قبر و سؤال منکر و نکیر و هول روز قیامت و
غیرها که در کتب معتبره ذکر یافته بپاداش اعمال ایشان را بکفایت رسانند تا استحقاق دخول نار را منتفی
یافته از عذاب و عقاب جهنم نجات یابند و وجه وضوح این معنی از مدلول حدیث قطع
نظر از تصریحات که در این امر از روایات مصححه واقع است آنستکه چون حضرت رسالت توسل
بذریت طاهره را تشبیه بکشتی نوح دانسته که متوسلین بآن از آسیب لازم طوفان
نجات یافتند هم چنین فهمیده شد که توسل بحضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
نیز حذو النعل بالنعل موجب خلاصی از موجبات مواخذات جبار السموات شده از

دخول جحیم و عذاب الیم و صدق مدلول صحت شمول کلما اُلقی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر
ایمن در شکار کردند فائده ثالثه آنکه چون بعضی از علمای اهل خلاف را توهم آن شده که عصاة
فرقه ناجیه نیز باندازه افعال و اعمال ناشایسته داخل دوزخ شده بعد از آن نجات یابند مدلول
حدیث دشوار است با متمسکین سفینه نوح رفع توهم وی نموده روشن گردانید چنانچه اهل کشتی
اصلا از آن طوفان متضرر نشده من جمیع الوجوه نجات یافتند متوسلین محبت اهل بیت نیز اصلا
دخول نیافته من جمیع الوجوه ناجی باشند فائده رابعه آنکه هر طایفه از امت که در امور دینیه
بغیر اهل بیت رسالت تمسک جسته اطاعت غیر نموده باشند حدیث مذکور بمفهوم مفید آنستکه
مستحق عذاب و عقاب بوده مستغرق دریای بی‌منتهای عقوبت دائمی باشند زیرا که جماعت
باهمی که غرق طوفان نوح شده اصلا نجات نیافتند این معنی مستدعی دخول جهنم
و عذاب است والله اعلم منهج دویم در ذکر آیات و روایات صحیحه الدلاله بر خلافت
شاه ولایت و آن مشتمل است بر دو لمعه لمعه اولی در بیان آیات داله بر مقصود
لمعه ثانیه در ذکر روایات صحیحه در این باب و از جمله آیات بینات قرآنی آیه شریفه انما
ولیکم الله است و از بیان نزول این آیت دافع هدایت فهمیده میشود و بسر حد یقین میرسد
که آیه مذکوره جهت بیان نیابت الهی و خلافت حضرت رسالت پناهی شرف نزول یافته
بروجهی که در تفاسیر اهل خلاف مذکور است آنستکه چون روزی سید کونین در مسجد مطهر نبوی
باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود که شخصی با هیات درویشی مسکین گرد صفوف فتاده
چیزی سؤال نمود و هیچ کس از اصحاب مسجد بپرداخت جراحت مسکنت او را رحمی و احسانی و انعامی
نگذاشته

نگذاشته آن مسکین محروم واند و بیکین مغموم رفع حاجت بارگاه اکرم الاکرمین نموده چون
بر این منوال بدرگاه رحیم متعال سریع الانتقال گردید زبان مسکنت بیانش مصدر شکایات از
اصحاب شده غبار محرومیت دیده مسکنت او را از اثار انوار ربوبیت که محیط ذات احدی
صفات ان لوزار فی الارضین والسموات شده بود مانع آمده درین حالت درویش مغموم
بدرگاه کریم بی‌ضنت و رحیم بی‌منت مناجات نموده میگفت الهی تو میدانی که از مسجد پیغمبر تو
بسؤال لقمه محروم گشته خاک مذلت بر سر و روی ریخته بیرون میروم و چون عبارات درویش
دلریش بسامعه مرتضوی رسید باشارتی خفیه درویش را طلب نموده انگشت مبارک کجانب
او حرکت داده درویش مذکور با خراج خاتم از دست دریانوال مصداق مقال و علی
الاعراف رجال قیام نموده بمقصد خود فایز گشت و در روایتی آنستکه آنحضرت بنفسه متوجه
تحریک انگشتر بحرکتی خفیه گردیده سائل با خذ آن ملهم گشت و خوشدل در اداحاصل بیرون رفت
و چون حضرت در این حالت متوجه رکوع شده بود و سائل بنفسه انگشتر از انگشت آنحضرت کشیده
یا بنوع دیگر بدست آورده خوشدل گشت حضرت از نماز فارغ شده بر تصدق مذکور واقف
گردیده روی بجانب آسمان نموده ابواب دعا انفتاح داده جوهر مقصود را باین عبارت در رشته
خشوع انسلاک داده فرموده که اللهم ان موسی سئلک وقال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا قال فانزلت
قرانا ناطقا سنشد عضدک ونجعل لکما سلطانا فانا اسئلک ما سالک

اللهم انا محمد نبیک وصفیک اللهم فاشرح صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا
من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری و در شرح دیوان از احمد ابن حنبل نقل نموده که حضرت رسالت
چنین فرموده اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی اخی علیا اشدد به ازری واشرکه فی امری
نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارات آنستکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله بدرگاه الهی مناجات مینماید و درخواست میکند که چنانکه حضرت موسی ع
از حق تعالی التماس نمود که هارون برادر را از اهل او است خلیفه و شریک و جانشین او گرداند که دین موسی
بامداد شرکت او قوت گیرد و استقرار و استمرار پذیرد و فرمود که قبول این معنی از موسی نموده هارون
که برادرش بود بخلافت او نصب نموده دین موسی را از تزلزل و اضطراب محفوظ گردانیدی پس
نیز پیغمبر تو و دوست توام استدعا آنکه از اهل و برادر و داماد من است خلیفه من گردانیده و شریک من
در تبلیغ هدایت مسلمانان ساخته وزیر و صاحب اختیار من گردانی راوی گوید که هنوز کلام حضرت
اتمام نیافته بود که آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوه
ویؤتون الزکوة وهم راکعون نزول یافت و ترجمه آیه شریفه بی اکراه عنادی و انکاری از مؤمن
خاطر نفاق پیشه اهل خلاف و عصیان گرد این است که ولی شما یعنی سردار و صاحب اختیار
و حمایت کننده و نگاه دارنده شما از خسران و نقصان الحاصل اولی بتصرف از شما در کار شما
سرکننده خدای تعالی که آفریدگار عالم بمصالح و مفاسد شما است و بعد از آن رسول او که پیغمبر آخر
الزمان و مبین احکام و روشن سازنده حلال و حرام است و دیگر آنها که ایمان آورده اند
و صفت ایشان است که نماز کنند و در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسائل دهند
و این آیت

و این آیت باعتراف دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در ماده امیر المؤمنین شرف نزول یافته
چنانچه صاحب کشاف که عمده علمای اهل سنت و حنفی متعصب است ذکر این نموده و این اعتراف
آورده و علامه نیشابوری نیز که از عظمای شافعیه است تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب مثل کتاب
حلیه از تصانیف حافظ ابو نعیم که از اساطین آن طایفه است و در کتاب بدر... و غیرها مذکور است
و در طریق اهل خلاف از قدمای این طایفه مثل ثعلبی و غیره منقول شده بر صاحب عقل که دیده انصاف
بمیل عداوت خاندان رسول آخر الزمان کور و بی نور نشده باشد پوشیده نخواهد بود که بعد
از آنکه حضرت امیر المؤمنین وقت اشتغال بصلوة در حین رکوع صدقه بسائل داده باشد
و این معنی پسندیده رسول آخر الزمان شده از حق تعالی استدعای خلافت آنحضرت مثل خلافت
هارون از موسی نموده دعای آنحضرت شفیع الوری بلا فاصله بمحل قبول موصول گردیده در این
باب موافق التماس و خواهش خاطر نبوی آیه شریفه نازل گشته خاطر پیغمبر از آنجهة بغایت مسرور
و مبتهج و مسرور شده باشد با وجود این حالات مناقشات نمودن در معانی محتمل
لفظ ولی که قرینه مقام التماس پیغمبر صارف دیگر معانی گردیده به بهره حقیقی حکم باکرم معاد
خلافت و امامت است تواند بود در این مقام مجادله کردن و در این امر با شاه ولایت
خصومت نمودن قرینه واضحه و بینه عادله است بر ترک متابعت ... لولا قرآن و اطاعت
وساوس شیطان و شکی نیست که اله تعالی در نزول آیه شریفه اظهار عنایات بی غایت در
باره شاه ولایت نموده اولا او را بکلمه ذات اقدس ربانی و نفس انفس نبوی بآن
توصیف یافته آنحضرت را نیز بهمان کلمه ذکر نموده تا دانسته گردد که اهل اسلام شود که همچنانکه

الله تعالی صاحب اختیار دین و دنیا و رسول الله نیز مقدم و مطاع و اولی بتصرف است در امور مسلمانان
حضرت امیرالمؤمنین نیز بعین آنچه سزاوار رتبهٔ الوهیت و مرتبهٔ نبوت است منعوت بوده حاکم و آمر و
ناهی و واجب الاطاعه و مفترض الطاعه بوده تخلف از امر و نهی او و انحراف از متابعت آن والاحضرت
مثل برگشتن از خدا و رسول و مخالفت امر و نهی ایشان است معلوم است که ارتقای در این آیت ایراد
معنی از کلمهٔ ولی جهت ذات ربوبیت و رتبهٔ رسالت است نموده که مخالف آن از جناب امیرالمؤمنین فرموده
باشد بلکه آنچه معنی ولی باشد در مواد ثلثه متحد بوده تفاوتی در آینه ملاحظه صورت نمیشود و از این جهت
آنچه در مقام از کلمهٔ ولی متبادر به ذهن باید منحصر است در امری که افاده وجوب اطاعت و متابعت
اوامر و نواهی نموده چنانکه استحقاق حکومت جبار و تعمیق امور ایشان ظاهراً و باطناً و صورةً
و معنیً دیناً و دنیاً با الله تعالی و حضرت رسول الله متعلق است با حضرت بی توقفی از عقل در این مقام
تعلق پذیر است و علامه نیشابوری بعد از ذکر روز تصدق و بیان نزول آیه مبارکه و اطلاع رجی دلالت
اصحاب خلاف چنین افاده نموده که والمناقشة فی امثال ذلک تطویل بلا طائل یعنی مناقشه
در این قسم از امور در این مقام بی فایده است و وجه دیگر از تعلیم آنحضرت در آیه شریفه آنکه
با وجود تفرد حضرت در صدقه بر وجه مذکور الله تعالی اشاره به ذات وحدت سمات آنحضرت بصیغه
جمع نموده چنانکه در لهجه عجم شخص واحد خطاب نمایند و گویند که شما و صاحب کشاف در وجه آن
بصیغه جمع میگوید انما اتی بلفظ الجمع و هو لعلی علیه السلام لیرغب الناس فی مثل فعله
فینالوا مثل ثوابه اما ما عدای سلسله علیه آنحضرت حقیقه خاطر با نتقاش حصول این قسم
از مزایا و خصایص ارتسام دادن از قبیل موسنای جغد بر مقام ملکوت صفت بلبل هزار

بهر تعلیم

دستان است

دستان است و از این مقولات مصرع ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولان که تو است
یعنی سبب صیغهٔ جمع آنست که بنی آدم رغبت نمایند بمثل آنکه از حضرت امیرالمؤمنین صدور یافته که در
وقت نماز صدقه داده تا مثل ثوابی که جهت آن حضرت از درگاه ربوبیت معین گشته بمردم دیگر عاید
تواند شد بنا بر مماثلت فعل ایشان با فعل آنحضرت و این سهل و دنی است و کمال آنکه چون فعل
آنحضرت متضمن ثوابی از جهت خاص گردد مثل آن از سایر الناس برین قیاس است قیاس است مع
الفارق و آنچه در بعضی از کتب علمای امامیه مسطور گشته در وجه صیغه جمع است آنکه بقیه حضرات ائمه از حسن
ابن علی تا مهدی ابن الحسن صاحب الزمان همگی در وقت نماز و حالت رکوع صدقه به سائل داده اند
و مدلول کلمه متضمن صیغهٔ جمع اشاره بفعل حضرات طاهرین کلهم اجمعین است و تحقیق آنست که غرض
الهی باظهار اعزاز آن حضرت تعلق یافته چنانکه در سوره توبه فرموده الذین امنوا
و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله
و بزرگان مخالفین مثل ثعلبی و اسدی و عتبه و غیرهم تصریح نموده اند که مراد علی ابن ابی طالب است
پس معلوم شد که سنت الله درباره آنحضرت چنین جاری گشته که چون آن عالیمنزلت علاوه بر
متصف بوصفی بوده ذکر آنحضرت مظهر و مضمر نماید اتیان بصیغه جمع نموده از این جهت
تعلیم آن عظیم المرتبه بجای آورده و وجه دیگر آنکه غزالی در کتاب سرالعالمین تصریح
نموده که انگشتری که حضرت امیرالمؤمنین به سائل شفقت فرموده خاتم سلیمانی است
و نغز از جن که در خدمت حضرت سلیمان بودند بدست آورده تحفه حضرت رسول
آوازمان ساخته آنحضرت به او لایت عنایت فرمود و جن و انس حاضر آمده

[illegible]

این حالت نمودند و عبارت وی این است فحضر الجان والناس یشهدون و یشاهدون
و چون مقارن این حالت وقت نماز ظهر شد صفوف اصحاب آراسته شده متوجه نماز گردیدند
حق تعالی جبرئیل را بصورت سائلی فرستاده مقرر داشته داخل مسجد رسول الله گردید و از کسی بهره نیافته
بعطیه آنحضرت سر در گشت حاصل آنکه انگشتری خاتم سلیمان بود و سائل جبرئیل و چون از نماز
فارغ شدند آیه شریفه نزول یافت و با وجود این حالات خیالات دشمنان این خاندان در
این باب چون معجزات و سحر کلیم و ساحر است و دیگر آنکه از آیات بینات قرآنی آیه
مباهله است و این حکایت علی سبیل الاجمال آنستکه سردار نصاری که سید و دیگر عاقب نام
داشت با حضرت رسالت در باب عیسی ع منازعه نموده کلام ایشان آن بود که چون عیسی ع پدری
که نسبت پسری عیسی ع بوی صحیح تواند بود ظهور ندارد پس حاشا که حق تعالی را ابوت وی حاصل
از این جهت عیسی را بنده خدا گفتن مستلزم سوء ادب و کسر حرمت آنحضرت است تا آیه شریفه ان مثل
عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نزول یافت یعنی خلقت عیسی مثل خلقت آدم است
که وی از خاک خلق گشته و مراد آنستکه آدم ع که بی پدر و مادر از خاک خلق تواند شد عیسی ع
که مادر دارد اگر بی پدر خلق شود استبعاد نباید نمود و بعد از آن فرمود فمن حاجک فیه من
بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین معنی آیه کرامه آنکه بعد از آنکه خلقت
عیسی ع معلوم شد اگر دیگر محاجه کنند و قبول ننمایند بگو بیایید یعنی متوجه شوید با ما اتفاق کنید در
آنکه بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان ما و زنان شما را و بطلبیم نفس خود و نفس
شما را

پس نگردانیم لعنت خدا را بر هرکه دروغ گفته باشد و بعد از نزول آیه مباهله حضرت رسالت
ایشان را از این حکایت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنا برین روز دیگر که اعلم
صبح را از کوه دامن اطلس فشان ✽ چون نفس جبرئیل از کلواهر من ✽ خسرو زرین قباب
شرقی انتساب دامن خدمت بر میان و صفحات زمین زرافشان نموده کمر اطاعت و فرمان
برداری پیغمبر آخرالزمان سر برهنه و سراسیمه پردن و دیده بقصد استقبال موکب جلال نبوی بر
ابلق سبک سیر فلکی رانده در این حالت سرور عالم که از جانب الهی بطلب نمودن فرزندان
و زنان و هرکه بمنزله نفس نفیس آنحضرت تواند بود مامور شده از این جهت باتفاق نفس نفیس
آن حضرت که عبارت از شاه ولایت است و فرزندان گرامی یعنی حسنین علیهما السلام و فاطمه
صلوة الله علیها که از گریبان وحدت و کسای مماثلت پردن کرده ممکن در تحت عبای نبوی
جای نموده روانه گردیدند و در این امر که نمونه از قاریه معنویه است کوچکترین فرزندان یعنی
اصغر السبطین و امام الکافقین ابی عبدالله الحسین که با جان شیرین توامان و با حیات صوری
همعنان است در قلب جای داده یعنی در آغوش در آورده و مهمتر را بفرقدوم نفر تلزم
امام السرد العلن ابی محمد الحسن ع آراسته ساخته چون پرده آنحضرت در ظاهر و باطن از
شرایط خلافت است از این جهت شاه ولایت را باتفاق سیدة النساء در پس سر قرار داده پشت
امید بحمایت آن عالیمنزلت قوی گردانیده با این شوکت و جلال و هیبت و اقبال بقصد ابتهال
بدرگاه ملک متعال بیرون فرمود در تفسیر کشاف زمخشری مذکور است که قبل از توجه مباهله
حضرت عبائی بعضی از آن سفید و بعضی سیاه بود بر کتف مبارک داشت و حضرت امیرالمؤمنین

و فاطمه و حسنین علیهم السلام داخل شده مجموع پنج نفر پنج آل عبا که شنیده عبارت از ان است
و صاحب کشاف میگوید فاتوا رسول الله وقد غدا محتضنا الحسین آخذا بید الحسن
و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول اذا انا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران
یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه لازاله بها فلا
تباهلوا فتهلکوا و ترجمه عبارت وی این است که حضرت رسول وقت مباهله حضرت امام حسین را
در کنار خود در آورده و دست امام حسن در دست داشت و فاطمه علیها السلام پس سر مبارک و حضرت
حضرت امیر المومنین پس سر خیر النساء برین ترتیب بیرون رفته حضرت فرمود چون من دعا کنم
شما آمین بگوئید و چون اسقف که سردار ان طایفه بود ملاحظه این امر نمود جرأت مباهله نکرده
بطایفه خود گفت بدستی که من روئی چند دیدم و چنین بینم که اگر ایشان خواهد که کوهی را از مکان
خود بردارد دعای ایشان میدارد مباهله نکنید که هلاک خواهید شد و میان آنحضرت و ایشان
مصالحه شد بر وجهی که در محل خود مسطور است و مراجعت نمودند و اما طریق استدلال از
ترتیب بر استحقاق خلافت آن حضرت به دو طریق مورث است طریق اول آنکه چون اهل
عقل خفا ندارد که غرض از مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه بر اعدای دین و ظهور حقیت دین نبوی
و اثبات مقامات قرب الهی و امثال این قسم از امور است و در این امر ناچار است
از اتفاق جمعی که به زواید حالات و کمالات و اعزاز درگاه الهی و مناسبات تام میان ایشان
و میان سید ابرار در جمیع الکل ذوات نفیسه و افضل اشخاص مقدسه بوده و مقربان درگاه
و محرمان بارگاه اله باشند و از این جهت و اظهار این حالت حضرت رسالت پناهی باقی

اصحاب

اصحاب کسا را بعنای مخصوص خود در آورده و بنابر قرب منزلت و علو مرتبت ایشان نزد
الله تعالی به دعا و توجه ایشان مستظهر بوده دیگری از اصحاب و اقربا را در این امر مثل
ایشان ندیده بمشارکت احدی در این ماده با ایشان رخصت نداده متوجه مباهله
گردید و از اینجا معلوم و متیقن اصحاب دانش و بینش است که اصحاب مباهله اورع
و اتقی و اعلم و اکمل و اقرب مقربان و احسن محبان و محبوبان الهی بوده شرف
اختصاص ساحت کبریائی سرافراز گشته بنوعی از ما عدای ایشان ممتاز زند که دیگری
از اشخاص بر ایشان امیر و امام و متقدم و صاحب اختیار نتواند بود و بنابراین اختصاص ایشان
بمرتبه خلافت و رسالت و تقدم ایشان در این امر بسیار ظاهر است که اهل عقل را در
آن محل تاملی نبوده و نگاشته اوراق قلوب زاکیه خالیه از عداوت اهل بیت رسالت است
و صاحب کشاف با وجود غلظت و حمایت مذهب ابی حنیفه بعد از ذکر این آیت چنین
میگوید که و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکسا و با وجود این حالت
هر که مضایقه در امر خلافت ایشان نماید انکار عقل و نقل نموده از دشمنان دین و
معاندین ملت خیر المرسلین است وجه دیگر از این آیه شریفه بر خلاف خلافت و ولایت
آنست که چون سبحانه و تعالی امر فرموده که پیغمبر در امر مباهله فرزندان و زنان و نفس خود را طلب
نماید و معلوم است که در این مقام مراد از نفس نفس شخص پیغمبر نیست زیرا که داعی غیر مدعو است
پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت بود و غیر از صفت نبوت با تمامی صفات
آنحضرت مثل او باشد و غیر از فرزندان حسنین و از زنان بر فاطمه و از انفس

آنحضرت تواند بود بر علی ابن ابی طالب اقتصار نموده از اینجا فهمیده شد که اله تعالی حضرت
امیر المومنین را نفس رسول الله تسمیه نموده بنابراین باید که آنحضرت در حالات و کمالات و علم
و حلم و دانش و بینش و اطلاع بر اسرار ربوبیت و احکام شریعت و ملت و آنچه خاتم الانبیا
از درگاه الهی امتیاز از ما عدا یافته سوای نبوت مخصوص تمامی میانه حضرت رسول و حضرت
امیر المومنین مشترک بوده از این جهت دوئی و جدائی متصور نباشد و چون حضرت سید الانبیا
افضل نوع بشر بوده در این معنی تخلف نیست باید که امیر المومنین که بمنزله نفس نفیس آنحضرت است
افضل ما عدا بوده مخصوص این رتبه علیه باشد و عقل را تاملی نیست که با وجود اکمل و اعلم و
اورع و اتقی و افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی رسول نموده این امر حکم
عقل و نقل با آنحضرت اختصاص پذیر است و چون این دانسته شد باید
دانست که چون اجماع اهل اسلام منعقد شده که حضرت سید البشر
افضل از جمیع انبیا و مرسلین است و ثابت شد که حضرت امیر المومنین
مساوی حضرت رسالت بوده تفاضلی فیما بین متصور نیست پس
بمقتضای مساوی افضل با افضل حضرت امیر المومنین نیز از جمیع انبیا افضل
باشد بنابرین آنچه علامه نیشابوری در تفسیر خود از بعضی معاندین
نقل نموده که چون پیغمبر افضل از انبیا است افضل از غیر انبیا نیز باشد
و حضرت امیر المومنین چون در زمره ما لیس بنبی داخل است باید که
که پیغمبر افضل از آنحضرت باشد و در این صورت تساوی میانه

نبی دو

نبی و ولی منتفی شده افضلیت حضرت امیر از انبیا ممنوع است این حکایتی است بطریق مغالطه
زیرا که چون تساوی امیر المومنین با مرآت الهی با حضرت رسول در حد ظهور یافت باید که
افضلیت نبی از ما لیس بنبی مسلمت در ما عدای امیر المومنین نیز ثبوت یافته است پس
کرای مقدمتین مخالف و ظاهر البطلان است و استدلال مذکور باطل باشد تنبیه
چون افضلیت شاه ولایت از سلسله انبیا و سایر مقربان درگاه الهی درست شده
حق سبحانه و تعالی آنحضرت را از آن جهت نفس نفیس نبوی نام نهاده که معنی افضلیت
او بر انبیا خاطر نشان اصحاب ادراک گردد و باید دانست که احادیث مرویه از طرق
موالف و مخالف که افاده افضلیت آنحضرت از زمره انبیا نماید بسیار است که حذرا من طول
الکلام بر قلیلی از آن اقتصار و اختصار نمایم از آن جمله در رسایل طرفین مذکور است حدیث
اخطب چون در لیلة المعراج صفوف انبیا علیهم السلام استقبال خاتم الرسل مینمودند
خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد سل الرسل بما ذا ارسلتم یعنی یا محمد
سوال کن از پیغمبران از سبب ارسال ایشان بخلق و چون حضرت رسالت بر طبق امر
الهی از ایشان سوال کرد گفتند بعثنا علی شهادة لا اله الا الله و علی الاقرار
بنبوتک و الولایة لعلی ابن ابی طالب یعنی غرض از فرستادن ما بخلق آن بود که اقرار
کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت علی ابن ابی طالب و ظاهر است که چون فایده
مترتبه بر بعثت انبیا اقرار بولایت علی المرتضی است در جه تفاضل میانه آنحضرت و سلسله علیه
انبیا علیهم السلام معلوم است که از طرف آنحضرت خواهد شد و این روایت در کتب الف

و مخالف ذکر یا فرار از کثرت تکرار آن در متون اوراق کتب مختلف شیخ زاده لاهیجی نیز در شرح
گلشن راز بیان نموده و در رساله دره بیضا مذکور است که عبدالله از حضرت سید العابدین
صلوات الله علیه سؤال نمود که چنین گویند که اعتقاد تو این است که چون ولایت حضرت علی
المرتضی را بر یونس علیه السلام عرض نمودند وی فی الجمله تاملی نمود حق سبحانه و تعالی او را مودب
ساخته چهل شبانه روز در شکم ماهی توبه و استغفار اشتغال داشت تا توبه او مقبول گشته از آن
ظلمات نجات یافت و چون آنحضرت تصدیق این حکایت نمود عبدالله طالب دلیل بود حضرت
چشم او را بعصا ببست بعد از لحظه گشودن آن اشارت فرمود عبدالله خود را در کنار دریای
عظیم متلاطم امواج ملاحظه نمود و چون عبدالله را دهشتی عظیم روی نمود تشبث بذیل کمال و جلال
آنحضرت گشت و هنوز در مراقب طلب دلیل باقی بود حضرت خطاب بجانب دریا نموده فرمود
ایها الحوت چون نوبت دیگر تکرار آن کلام فرمود ماهی عظیم جسیم سر از دریا برآورد و گفت
لبیک لبیک یا ابن رسول الله و چون حضرت از حقیقت خلقت وی سؤال نمود در جواب
گفت منم آن ماهی که یونس در بطن من چهل شبانه روز مسکن داشت و سبب
آن بود که در ولایت جدت علی المرتضی فی الجمله تاملی نموده و عبدالله مذکور ملزم شده که
خود معاودت نمود و با وجود این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت توضیح است و در کتاب
ابن طلحه شافعی مذکور است از بیهقی که از اکابر اهل سنت است و وی از حضرت رسالت
نقل نموده که فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم
فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب یعنی
هر که خواهد

هر که خواهد که نظر کند بآدم صفی علیه السلام در علم او یعنی در وصفی که بهترین اوصاف است
و آن عبارت از علم او است پس باید که نظر کند بعلی ابن ابی طالب و مراد این است که
چون از کمالات آدم علیه السلام که بر دیگر انبیا از این جهت رجحان یافته که دیگری در
آن امر مثل او نبوده و اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن معلوم وی گردد بعلم حضرت
امیر المؤمنین که مثل آدم علیه السلام است رجوع نماید و قاضی علائی که ابرقوهی در این مقام
در یکی از قصاید خود بیتی دارد شعر اگرچه هست بصورت ترا پدر آدم ؛ ولی بکار رسد
با تو لاف بابائی ؛ و معنی تتمه حدیث این است که اگر حقیقت تقوای نوح نبی خواهد که
بداند باین معنی که در علم آدم گفته شد نظر بتقوای علی ابن ابی طالب نماید یعنی بهترین
صفات کمال نوح که با آن از زمره انبیا ممتاز است تقوی است که تقوای علی ابن ابی
طالب مثل آن است و دیگری و هم چنین حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی لهذا این
قسم است که هر کدام از صفات مذکوره که یکی از انبیای سابقین اختصاص یافته حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه جامع جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایت مذکوره
بالعضد و اید حسنه در کتاب فردوس از حضرت پیغمبر باین وجه ذکر یافته که من اراد ان
ینظر الی اسرافیل فی رفعته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی عظمته و الی آدم فی
هیبته و الی نوح فی صبره و دعوته و الی ابراهیم فی سخاوته و الی سلیمان فی ملکه
و عظمته و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی سیاحته و الی محمد فی شرفه و
منزلته فلینظر الی علی ابن ابی طالب و مضامین مذکوره مفید استکمال آنحضرت جامع

جمیع امور ممکنه بشریه است بروجهی که هر صفتی ازوی مساوی بهترین صفات هر یک از انبیا بوده باقی
صفات حاصل آنحضرت خالی از معارض و مماثل آن نبی باشد و درین تقدیر باید آنحضرت از
حیثیت جامعیت افضل از زمره مقدسه نبویه باشد و از اینجاست که عقیده اصحاب کشف آنست که
کمالات انبیا از خاتم الانبیا ماخوذ است و خاتم الانبیا در این امر بخاتم الاولیا یعنی باطن خود
رجوع میکند و چون ولایت باطن نبوت محمدیه است چنانچه نبوت ظاهر ولایت است از این
جهت تفاوت میان نبی و ولی در کمالات ذاتیه و صفات بشریه نبوده تفاضل میان خاتم الولایه
و باقی انبیاء سابقین است و حدیث مشهور جاری بر زبان دوست و دشمن که در حرب خندق
حضرت رسالت فرموده که لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین این نیز من
حیث العموم شامل جمیع انبیا و اولیاء است و این روایت در طریقی بلفظ چنین دیده شد
لضربة علی یوم الخندق خیر من عباده امتی الی یوم القیمه در غایت ظهور است که فواید
مترتبه بر این عبارت و تصریح رجحان ضربت واحده صادره از آنحضرت بر اعمال ثقلین مستمره
تا روز قیامت نه امری است که در میزان امتحان با شیئی از اشیا در هم تساوی تواند یافت
و طرفه اینست که شارح موافق روایت سابقه من اراد ان ینظر الی را نقل نموده و حاصل
اعتراض و استبعاد او استکمال بنا بر حدیث مذکور لازم آید که علی ابن ابی طالب افضل از انبیا باشد
بمشارکت و مساوات الکل منهم فی فضیلته و اختصاصه بفضیلة الآخرین و الاجماع منعقد
قبل ظهور المخالف علی ان الانبیا افضل من الاولیاء حاصل کلام این دشمن خاندان
نبوی استکمال چون حضرت امیر المؤمنین با هر یک از انبیا در فضیلت مخصوص آن نبی شریک و مساوی
باشد

باشد و اختصاص بفضیلت دیگران نیز داشته باشد چنانچه در علم مثلا مساوی آدم
علیه السلام بوده و در تقوی و عبادت و هیبت و حلم و غیر آن که مخصوص پیغمبران دیگر است
شریک ایشان باشد و همچنین نسبت به پیغمبری چنین باشد لازم آید که افضل جمیع انبیا باشد
و بعد از آن میگوید که این خلاف اجماع است پیش از آنکه خلاف ظاهر شود و اعتراض
معاند مذکور سراپا پوچ و خارج از دایره ادب است زیرا که بعد از آنکه در طریق دوست و دشمن
روایتی مختص بعبارتی مخصوصه متصله بحضرت نبی نقل شده باشد که مراد از تواتر همین است
استبعاد در مدلول آن نمودن محاربه با پیغمبر کردن و اعتراض برو نمودن است و این که میگوید
که خلاف اجماع است قاعده ذمیمه ایشان مقتضی آنست که هر گاه در نفی و اثبات چیزی از افضاح آن
بروجه وجیه عاجز آیند دست بدامن اجماع استوار نمایند که کدام اجماع در کدام زمان بر آن
امر منعقد شده بخلاف قول وی از زمان قدیم الی الآن اجماع فرقه ناجیه است و طرفه آنکه
آنچه مطلب زمره امامیه است که بنص و اجماع و روایات متواتره ثابت نموده اند و آن عبارت
از افضلیت شاه ولایت است از جمیع مخلوقات الا رسول آخر الزمان ایشان آن را بعینه مفسده
نام نهاده ماده تشنیع گردانیده ما هذا الا لبعدهم عن طریق الهدایة و
استبعادهم عن مدلول الروایة و الدلالة و هو عین الغوایة و محض الضلالة
و از آن جمله در کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه ابی جعفر الطوسی قدس الله سره العزیز از
طریق اهل خلاف نقل نموده که در لیلة المعراج عبور حضرت رسالت بر حظیره از حظایر قدس
واقع شد که محل اقامت و استیطان حضرت خلیل علیه السلام بود و در جمله امور عجیبه آن مکان تقدس

درختی بود کثیر الاغصان والاوراق که بعوض برگ شبیه لسان گوسفند بعضی بار شیر
وبعضی پی شیر وبعضی متوسط بین الامرین از آن انسلال یافته بود و چون حضرت پیغمبر
از حضرت خلیل از حقیقت آن سؤال نمود در جواب فرمود که حق تعالی تمیز اطفال شیعیان
امیر المؤمنین را در این درخت خلق نموده و چون وقتی که کشف حجاب شده بعضی به
علومات در مرات ملاحظه انطباع یافته بود و وجود ینی دو ولی از اینجم اقتباس پذیر
بود و طریق استغاثه در انخراط خرایط شیعیان آن دودمان موطن اقدام حضرت خلیل
گشته و حصول بمقام مامول یافت در این صورت با مری که مناسبت بان مرحله ولایت
ظهور تمام داشت مامور شد و از آنجمله تولیت آن بقعه مبارکه و حظیره مقدسه مشتمل بر تغذیه
اطفال شیعیان آن حضرت بوی مرجوع گردیده مقیم آن مقام اعلی ز انتظام است و صاحب
عقل صحیح و فکر درست میداند و میداند که مستوجب این منزلت علیه و مرتبه رفیعه افضل ما سوی الله
خواه بود الا ما استثنی بدلیل و چون حضرت جامع جمیع کمالات و حالات انبیای سابقین
بوده صفتی که مستوجب مزیتی تواند بود از دایره احاطه آنحضرت خارج نیست از این جهت
در بعضی از سوانح و خصایص که هر یک از انبیا قطع نظر از کمالات نفسانی که ذکر یافت
بان اتصاف و ابتلا یافته اند آنحضرت نیز بمثل آن مورد در و داتی شده چنانکه
مذکور میشود اما مشابهت آنحضرت با پیغمبر در آنکه حق تعالی ذات نبوی را بکبریا ذکر
نموده بلکه ذات ربوبیت را بوصف آن منعوت ساخته حضرت امیر المؤمنین نیز در کلام الهی
بهمان عنوان موصوف گردیده چنانکه میفرماید که العزة لله و لرسوله و للمؤمنین که مراد
از مؤمنین

از مؤمنین حضرت امیر المؤمنین است چنانکه از ثعلبی مذکور است و از این قبیل است
انما ولیکم الله که در تفاسیر الجم مذکور است و هم چنین اطیعوا الله و رسوله و اولی الامر منکم
و هم چنین امنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و ان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح
المؤمنین و در اکثر اهل کتب خلاف مذکور است که مراد از صالح المؤمنین ان نقطه دایره
صدق و یقین است و هم چنین شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم
و مراد از اولوا العلم باعتراف مخالفین حضرت امیر المؤمنین است اجمعین والذی جاء بالصدق
و صدق به که کلمه اولی اشاره به نبی و کلمه ثانیه اشاره بوصی است و مثل آنست که قد جاءکم الحق
که مقصود حضرت رسالت است و در محل دیگر اشاره بمرتبه ربوبیت نموده و هو العلی العظیم
و بمرتبه نبوت انک لعلی خلق عظیم و در موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظیم و
مشهور است که مراد آنحضرت است و دیگر الله نور السموات و فرموده قد جاءکم من الله نور
که مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالت است و بعد از آن فرموده واتبعوا النور
الذی انزل معه و کثیری از خاصه را عقیده این است که غرض از نزول این آیه امر بطاعت
آن والا رتبت است بر سبیل وجوب چنانکه از ثعلبی و غیر وی نیز ذکر یافته و بدرجه ظهور پیوسته
و مشهور است در تعاریف حضرت ادریس که گفته اند واضع خط اوست و تسمیه وی
بادریس از این جهت است که کتب منزله را میدانست و در کتب معتبر طرفین ذکر یافته و بدرجه
ظهور پیوسته که چون آنحضرت متولد شد در همان ساعت کتب منزله از زمان شیث علیه السلام
تا زمان عیسی علیه السلام که صد و سه کتاب است تمامی را بر وجهی ادا فرمود که اکثر انبیای

سابقین حاضر میبودند معترف میشدند که آنحضرت بهتر از ایشان میداند و بعد از
خواندن کتب منزله قرآن عزیز که هنوز نزول نیافته بود آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نقل است که چون قرآن بر آن حضرت نازل گشت فرمود که حرفا
بحرفا همان است که در روز ولادت از امیر المؤمنین شنیده بود و اگر وضع خط از
ادریس نقل شده عالمیان معترفند که جمیع علوم از آن حضرت ماخوذ شده معدن و
منبع تمامی علوم است اما مشابهت آنحضرت با نوح علیه السلام مذکور است که الله تعالی
بچهل و دو مرتبه در قرآن ذکر نوح نموده که اول آن ان الله اصطفی و آخرش لا تذر
علی الارض است و اگر اراده ذکر امیر المؤمنین بخصوصه نموده قطع نظر از مجموع اهل بیت
هشتاد و نه مرتبه تکرار یافته و در ستایش حضرت نوح واقع است که او را از یادتی نوحه نوح نام
گذاشتند و در تعریف حضرت امیر آنات اناء اللیل و اطراف النهار فرموده و نوح را عبدا
شکورا فرموده و در ستایش امیر المؤمنین بهمین مضمون کان سعیهم مشکورا فرموده و ایضا
وجعلنا لهم لسان صدق علیا را آن افزوده همچنانکه کشتی نوح سبب نجات از طوفان گشت
سفینه نجات عالمیان از آتش دوزخ محبت آن والا رتبت است و اما مشابهت با حضرت خلیل
سلام علی ابراهیم جد خلیل الله و سلام علی آل یس جد آن حضرت و آن حضرت را تسمیه
بخلیل الله نموده و شاه ولایت را سمی بولی الله فرموده و حضرت خلیل را در قرآن باسم امام مذکور است
که انی جاعلک للناس اماما و در آیه کل شیء احصیناه فی امام مبین اشاره بان حضرت
فرموده و خطاب بحضرت خلیل نموده و طهر بیتی للطائفین و خاندان ولایت را بانواع
طهارت

مطهر ساخته که و یطهرکم تطهیرا و آتش بر خلیل سرد و بی اثر شد و آتش آنحضرت بر محبین
آنحضرت حرام گشت چنانکه خلیل بعضی از اصنام شکست آن حضرت سیصد و شصت بت که
بزرگتر آنها بتی بود موسوم بهبل تمامی را شکست و حضرت خلیل فرمود که رب ارنی کیف
تحیی الموتی و آن حضرت میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و اما مشابهت
با کلیم الله در امور کثیره است و از آنجمله چنانکه حفظ موسی در طفولیت از فرعون و در سن کهولت
از طوفان نمود حفظ آن حضرت در گهواره از اژدها نمود که بقدرت الله تعالی آنحضرت در آن وقت
اژدها را از هم درید و در سن کهولت چون دجله فرات طغیان نمود بر وجهی که مشرف بر غرق کوفه گردید
حضرت بر استری سوار شده در آن دجله متموج عظیم الخطر داخل شد چنانکه فریاد از بزرگ و کوچک
برخاست و بقطره مبارکه که در دست داشت دو مرتبه بان دجله اشاره فرمود در ساعت
از تموج و اضطراب و تجاوز از حد اعتدال فرو نشست بنوعی که ماهیان که در آن دجله جای
داشتند تمامی ظاهر شده بر آن حضرت سلام نمودند و در بعضی رسایل ارباب کشف و تحقیق
چنین مسطور است که حضرت موسی در انفلاق دریا دو مرتبه عصای اعجاز انتما بر وجه ضرب
تا در بجا آمده شکافته نگردید تا مرتبه سیوم دست دریا نوال معجز خصال مرتضوی متوجه
انفلاق آن شده متفرق گردید و میگوید که آنچه در کلام صدق انتظام آنحضرت وارد است
انا صاحب الطوفان الاول و انا صاحب الطوفان الثانی اشاره بحکایت مذکوره است
و بدعای حضرت موسی طایفه احیا یافتند و آنحضرت بعنایت الله و حسن توفیق افراد
متعدده شکرشده اموات را لباس حیات کرامت فرمود بنوعی که در کتب معتبره مذکور است

دخصمای موسی و هارون منحصر در فرعون و هامان بوده و فراعنه امت نبوی تشاره وحساب
در نیاید خصومت با آن حضرت و اولاد معصومین طاهرین آن والا رتبت نمودند واگر دشمن
موسی ع در دنیا غرق دریا گشته عقوبت ایشان لحظه بیش نبود اعدای شاه اولیا غرق
دریای بی منتهای درکات جحیم گردیده بر طبق القیا فی جهنم کل کفار عنید باشاره نبی
وولی مقیم آن مقام گردیدند اما مصابرت حضرت ایوب بر آزار و اذیت صادره از
بسیاری کرم که در بدن مبارک آنحضرت جای نموده زیاده از سه سال نبود و مصابرت
حضرت بر بلیات و اذیات صادره از جهات دعقارب جگرهان مختلف گزنده بنی امیه و بنی
مروان و تابعین در عرض سی سال زیاده از آنستکه طرف نسبت گشتی از همین دینویه تواند شد
لهذا فرمود که فصبرت فی العین قذی و فی الحلق شجی واگر جرجیس در راه خدا شهادت یافت
آنحضرت در جهاد فی سبیل الله بعد از انکه لحظه فلحظه نفس النفس و ذات اقدسش نشان تیر کلمات
اذیات واقوال ازکفره وفجره و توابع ایشان بر تیغ بی دریغ شد جهت غصب حقوق ان والا
رتبت در جمیع ازمنه و ایام حیات صوری آنحضرت استمرار پذیر بود در حله پیمای طریق دقیق
دین داری و رضای پروردگاری شده آخر الامر در عالم صورت نیز ضربت ابن ملجم
ملعون که در ذایقه جان بسیاری شربت خوشگوار داشتی چنانچه فزت برب الکعبه از آن خبر
میدهد درجه شهادت یافت اما یونس علیه السلام که با نتقال ماهی ابتلا یافت مرویست
که بسبب تامل در ولایت آن والا رتبت که براو عرض شده در قبول آن متامل بود و یونس مبعوث
شده بجماعتی که صد هزار یا بیشتر باشند و آنحضرت امام عالمیان و حجت خدا بر خلق جمیع عالم

ارجنیان

ازجنیان و ادمیان است اما یحیی علیه السلام ستایش او بنبگرا او صافی با لحصول
والزکوه مادمت حیا و آنحضرت جمع بین الامرین در حالت واحده نموده باختصاص
ولایت مطلقه مخصوص گشت کما انما ولیکم الله الایه اما داود علیه السلام بقتل جالوت
ممدوح و ممتاز است و صنادید و ابطال قریش که گشته ذوالفقار رعهایت آثارش گشتند
اساس دین نبوی استحکام یافته آفتاب عالمتاب شرایع ملت مطهره در حجاب سحاب توقف
وتاخیر از تاثیر اشعه لمعات فیض آیات بر در و بام تکالیف متعلقه بعامه کاینات باز
آمده قلیل التاثیر نمودی و در کتب اسرار اصحاب کشف و تاویل مذکور است که قاتل جالوت
صاحب ذوالفقار است و حکیم سنائی گفته که **نظم** ذوالفقاری که از بهشت خدای:
نو فرستاد و بود شرک زدای: چون نه از شرک بود از ایمان بود: آن دکافر کشیش
بکسان بود و اما از حضرت داود در قرآن مجید مذکور است که الحمد لله الذی فضلنا
علی کثیر من عباده المومنین و این مدعائی است من حیث الظاهر خالی از وجوه دلیل
وحق سبحانه و تعالی در باب آن عالیحضرت میفرماید که فضل المجاهدین و در قرآن از
حالات داود ذکر یافته واتیناه الحکمة و فصل الخطاب و بآن شاه ولایت پناه
اشاره فرموده که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
اما حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خاتم ملک لا ینبغی لاحد طلب نموده و رب
هب لی ملکا میگفت و امیر المومنین همان خاتم را مشابه قرص جوی تصدق فرمود
و اهل سنت این معنی را در کتب خویش خصوصا غزالی در کتاب سر العالمین بتفصیل رقم

کردانیده و شیخ عطار نیز در منظومات خود مظهرا کتاب مظهر العجایب خواهد بود تکرار نموده
اما حضرت صالح علیه السلام حق تعالی و برا تسمیه این اسم اختصاص داده حضرت امیر المومنین
من جانب الله بصالح المومنین مسمی گردید اما حضرت عیسی ع خلعت سوی روحانی خلقت
آن حضرت نورانی است چنانچه تفصیل آن در عنوان اوراق مذکور است و مادر عیسی در وقت
ولادت از بیت المقدس بامر الله تعالی بیرون آمده و مادر آن والا رتبت بامر الله تعالی
داخل کعبه معظمه گردیده تا سه شبانه روز در آن مکان ملایک پاسبانان مهمان خوان احسان
الهی بوده بعد از انقضای سه روز بیرون آمد **مصراع** ببین تفاوت ره از کجا است
تا بکجا: و مذکور است که عیسی ع در شکم مادر بقرائت توراة قیام نمودی و آنحضرت نیز در شکم
با مادر مکالمه نموده او را خوشدل ساختی و حضرت رسول نیز متکلم شدی و در وقت تکلم
وی تنها بر زمین افتاده آثار کرامات آن حضرت از وقت ولادت ظاهر گشتی و چون
از شکم مادر ظاهر شد فی الفور بقراءت تنزیلات سماوی قیام نموده چنانچه عیسی در مهد
سخن گفتی آنحضرت نیز تکلم نمودی و گفته اند در هر دو صورت غیر آن حضرت کسی دیگر متکلم
نبود و عبارت منسوب بآنحضرت در این باب این است که انا تکلمت علی لسان عیسی
ابن مریم فی المهد و انا فی المهد و از شمس الدین تبریزی ذکر یافته **نظم** عیسی چو وجود
آمد و در مهد سخن گفت: آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود: و در این مقام بعضی شعرا
مخلصانه گفته اند که **بیت** فرزند خلف در صدف نقطه توحید: کادم بجمالش نگران بود علی بود
و در این باب وجوه مشابهت بیش از بیش است بعضی ظاهر و بعضی مخفی درباره گفتنی و

جو بعضی

وجمله بعضی و در این معنی گفته اند **رباعی** خرم دل آنکه مرد حیران و نگفت: صد واقعه داشت
گرد پنهان و نگفت: اندوه تو در سینه خود کشت برفت: درد تو نگاه داشت و در جان دا و نگفت
اما مشابهت آن دُرّ دریای وحدت با آن یگانه گوهر خزینه نبوت در رسالت بنوعی است
که مغایرت معنوی راه بیابان عدم گرفته غبار تفاوت شکل چه در بیات حرفی دیگر بر صفحه
غیریت مرقوم نگشته و جناب حکیم سنائی در این معنی بشارتی نموده **نظم** مصطفی را که کرد برتر از
بهره جان مرتضی جانش: هر دو یک تا نه در حروف نشان دو: هر دو یک جان کالبد شان دو:
هر دو در یکی صدف بودند: هر دو پیرایه شرف بودند: دو رونده چه اختر گردون: دو برادر
چه موسی هارون: و از اینجا است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم باید که اگر از درگاه
الهی ذات بابرکات نبوی بآن اختصاص یافته شاه ولایت نیز بشکل آن تخصیص پذیرفته
بنوعیکه ختم رسالت بحضرت رسول و ختم ولایت بآن حضرت است و مرتبه وحی نامزد آنحضرت
و رتبه الهام مخصوص بآن والا رتبت است چنانچه میفرموده انا صاحب الوحی و علی صاحب
الالهام و چنانکه مقابله رسول بواسطه تنزیل قرآن مقابله آن حضرت بواسطه تاویل آیات ذکر کرده
اما جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی جامع علوم حضرت رسالت و جامع جمیع کلمات روح
عموم ذات بابرکات آن مظهر اسما و صفات است و در این معنی گفته اند **نظم** ای صحف آیات
الهی روییت: وی سلسله اهل ولایت مویت: سر چشمه زندگی لب دلجویت: محراب نماز
عارفان ابرویت و در این مقام زبان قلم بریده و بنان بیان انشقاق یافته و بانی نبوت
دست از کار رفته و پای گفتار در گل پندار مانده و آئینه احتمال از انعکاس صورت غیر سر زنگ

محرر اوراق گوید که این معنی بهنجام کتابت باده ... کرم بابالله ...

برآورده چگونه چنین نباشد که زبان معجز بیان ختم سلسله نبوت در اثبات انتفای مغایرت فرموده

انا وعلی من نور واحد من اصل واحد من طین واحد من شجرة واحدة یعنی

من وعلی ابن ابی طالب از جهت خلقت از یک نور واز یک اصل واز یک خاک واز یک درختیم

واز آثار توفیق در این مسئله آنست که روزی از مطالعه صحف از کتب اصحاب ذوق ذایقه ادراک

چاشنی تازه یافته صحیفه ذخیره معلومات با نتقاش تخصیص تسلیع آنحضرت رسالت وختم نبوت

وولایت وآثار سیف والقلم بخاتم الولایه منقش گردید جرات بیان آن بنا بر احتمال نفی

توابع ملت ننموده محزون خاطر گشته می نمود تا مطالعه کتاب غایة المطلوب موفق شده عبارت

واقع در آن کتاب اینست که بعد از ذکر رسول آخر الزمان چنین افاده نموده که له الکتاب ولعلی

علیه السلام السیف والقلم وللنبی صلی الله علیه وآله انشقاق القمر ولعلی علیه السلام انشقاق

نهروان ورد الشمس والحمد این صحیفه ازحدت شد بود تا مثل نبوی باوصاف تصوی مرتضوی قرار

گشته بیان است ترجمه عبارت کتاب مذکور است ومعنی اکثر نزول کتاب مخصوص نبی وشمشیر وقلم

نامزد ولی وانشقاق ماه بدست نبی وانشقاق نهروان بهیبت علی ورجوع آفتاب

دو نوبت بعد از آنکه غروب کرده بود صورت یافت نوبتی در حیات آنحضرت که سر مبارک

رسول بر زانوی شریف شاه ملایک پناه بخواب فرو بود ونوبتی دیگر وقت توجه بنهروان که در کتب

مذکور است واین ضعیف در رساله کبری مسطور نموده ودر بعضی عبارات دیده شده که رد شمس مرات متعدده

وقوع پذیرفت واز مقامات مماثلت آنست که همچنان که انبیا مکلف باقرار نبوت بوده اند

همچنان نیز مامور باعتراف ولایت آنحضرت نیز شده اند چنانچه کریمه واسئل من ارسلنا من قبلک

از این

از این ذکر یافت شاید حال است وتخصیص نبوی بر رکوب براق واختصاص مرتضوی بصعود بر کتف

نبوی اظهار از مقامات اعلا از آن عزیز درگاه رب العالمین است ودر اوصاف نبوی بالمومنین

رؤف رحیم ودر حالت مرتضوی اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین واقع وجعلنا

لهم لسان صدق علیا مخصوص آنحضرت است چنانچه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

وما تأخر خطاب بان پیشگاه رسالت ومسور بارگاه جلالت است ودر برابر آیه مذکوره در شان

خاتم الولایه که فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات واقع شده حضرت سید المرسلین شده تحرفون نعمة الله

ثم ینکرونها وسید الوصیین اتممت علیکم نعمتی که در روز غدیر نزول یافت وحضرت

حضرت رسول مثل نوره کمشکوة ونظر بشاه ولایت یریدون لیطفؤا نور الله ومشهور است

که در جنگ بدر ملائکه بامداد شاه ولایت پناه آمده جبرئیل از جانب یمین ومیکائیل از جانب

یسار ودر خدمت آن والا رتبت بلی ربه قیام فرمودند واز ابن عباس نقل است از حضرت رسول

رب العالمین که فرموده حق تعالی کوثر را بمن داد ودر مقابل آن سلسبیل را بعلی کرامت فرمود ودر عوالی

وجحالعلام ودر برابر معراج ابواب آسمانها جمیع کشاده گشت وحجابها تمامی مرتفع گشت واز قدمای

امامیه رحمهم الله منقول است که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام خبر داده که وکتبنا له فی الالواح

من کل شیء واز عیسی علیه السلام بایں عبارت ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه بلفظ بعض ادا فرموده

ودر باره آن جامع جوامع اشیاء فرموده وکل شیء احصیناه فی امام مبین وامام مبین صحف

قرآن خوانده بود چنانچه قوم بعض معاینه است وسابقا که اشارتی بتحقیق آن کرده شده ونظر

بجمیع حالات انبیاء علیهم السلام است که یکی از شعرای عرب معروف بابن رومی رحمه الله چنین گفته

اتیک عند الله اعظم زلفة من الانبیاء المصطفین ذوی الرسل واز روایات مسطوره

ملفوظه سید المرسلین است که میفرموده که حق سبحانه وتعالی هر روز مباهات میکند بامیر

المومنین بر ملائکه مقربین چنانکه ملائکه میگویند بخ بخ لک هنیئا لک یا علی واگر

گوئی جبرئیل در اسرع از ساعتی طی هفت آسمان نموده واز هفت حجاب گذشته بخدمت

حضرت رسالت می آید گوئیم در این فضیلت نیز آن حضرت زیادتی دارد زیرا که در لیله المعراج

ابواب سماوات تمامی مفتوح شده جمیع حجابها مرتفع گشت آنحضرت با رسول رب العالمین

دران وقت مکالمه نموده بینهما ابواب سؤال وجواب منفتح بود واز اینهاست که مذکور است که

حضرت رسالت خطاب بامیر المومنین نموده میفرمود که انت تری ما اری وتسمع ما اسمع

واین حکایت بنا بر ظواهر ایات وروایات است والا میانه ایشان مغایرت عقلا وعادة وظاهرا

وباطنا بر وجهی است که امثال این طور از مردم که محرر این سطور از آن مقوله است پرامون

عرصه عریض وسیع امتیاز یا افتراق ایشان در امور مخفیه محتجبه در سرادق علوم ربانیه گردیده

صعود بر مدارک این صرح ممرد بپایمردی افکار وانظار بشریه که دست آموز توهمات نیست

اندوه است تیسیر پذیر گردد ودر این هنگام چاره همین است که بار الامانت رجیع ارباب

وظایف طریقین بخاتم الولایه باز گشته رجوع بتحقیق محقق روی نماید نور هر دو چشم نتوان

فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد ودرین مقام آفرین تمام بر حسن کلام مولانا حسن

کاشی آملی که چهره ما دحیت را بکحل وخط معانی صادقه زینت داده بر این چهره بخط صدق انتظام است

نظم ای بعد از مصطفی نابوده همتای تو کس بسته بر مهر تو ایزد مهر حور العین وبس

کاروان سالار

النبوه وخاتم

کاروان سالار رسالت چون کند آهنگ راه چرخ را بر دست پیش آهنگ بند دچون جرس

ور شکوهت را بمیزان معانی بر کشند در ره خفت کم آید بو قبیس از یک عدس تنبیه

حکایت عبادات حضرت رب العالمین بر خیل ملائکه ورفع حجاب وغیرها دلیل افضلیت آنحضرت

از زمره ملایکه نیز میتواند بود ولکن بان اکتفا ننموده نموده میشود که مشهور در کتب ورسایل شیوخ

بذکر این است که جبرئیل علیه السلام که مقدم ملائکه وامین وحی ومتردد میانه الله تعالی وبین انبیا علیهم

السلام است در اول امر بعد خلقت از هیبت سؤال ذو الجلال که در وی بان مخاطب شده بود که من

انا وما انت یعنی من کیستم وتو چیستی در آن اشکال به برکت تعلیم آن حضرت نجات یافت

انت رب الجلیل وسمه الجمیل وانا عبدک الذلیل اسمی جبرئیل تو خدای بزرگواری واسم

تو نیکو کار ونیک کردار است ومن بنده ذلیل واسم من جبرئیل است وشیخ محی الدین در اول

کتاب فتوحات تلفظ بر اشاره باین حکایت نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل

معلم الملک وادار بوجوده ادوار اجرام الافلاک وقرینه بر آن مدعا آنست که در کتب اولیای آن زمان

کامل بر وجهی نموده که غیر ذات بابرکات مرتضوی دیگری شایسته باتصاف آن نتواند بود

لهذا بعضی از شراح فصوص ودیگر دانشمندان آن طایفه تعبیر ذات اعلی الصفات آنحضرت بانسان

کامل نموده اند وشیخ عطار در منظومات خود خصوصا کتاب مظهر العجایب تصریح باین معنا نموده بیت

مرتضی را جبرئیل از جان غلام زانکه بود استاد او آن نیک نام وهم چنین مراح ملکی نیز ذکر آن تفوق

یافته پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل با همه فهم وذکا طفل دبستان شماست ودر

رسایل اصحاب کشف بلکه در تصانیف ارباب عناد نیز بنظر رسیده که میانه جبرئیل ومیکائیل

[illegible] زیاده از [illegible] الحاوی [illegible] دول [illegible] رفیع الدین [illegible] خطبه [illegible] غیرای خواهد رجوع بابواب الجنان واعظ نماید

و اسرافیل و عزرائیل که سرداران ملایکه اند مبارزه شده هر کدام خود را افضل میدانستند نبیبی و خدمتی که بانحضرت درست می نمودند استدلال میکردند اما جبرئیل
استدلال وی بر افضلیت از ما عدای ملایکه شاگردی انحضرت است که بآن تمسک شده
و میکائیل در این امر مکرر از احسانی انحضرت توسل جسته اثبات افضلیت خود مینمود و
اسرافیل در بیان مدعا میگفت که روزی آن قایل کلمه سلونی عما دون العرش مقیم مقام
ایراد کلمات حجسته گردیده جواهر معانی خفیه در رشته ظهور انسلاک میداد در وجهی که
حق تعالی مرا مامور تقبیل دهان گوهرفشان معجز بیانش گردانیده مطابق امر ربانی مشرف
این خلعت می و منزلت گرامی مشرف و ممتازم و عزرائیل در بیان این تمسک بکثرت خدمت
و تکرار ملازمت انحضرت شده میگفت که در قبض ارواح شیعیان امیرمومنان مادام که از خصی
و مامور از جانب انحضرت نشده باذون ساختم قیام بامر مذکوره ننموده از این جهت کثیر
التردد بوده رفق و مدارای آزاری و تغیر حالی قبض ارواح منتسبان آن دودمان
فیمابین و این واسطه و حسن این خدمت و خوشنودی انحضرت در این امر نقود خلوص عقیدت
و افضلیت خود را از ما عدا مسکوک سکه بیان میساخت و چون هر کدام در بیان افضلیت
متمسک بخدمتی و نسبتی با انحضرت شده از این جهت ما عدای خود را مفضول خود دانسته در این
صورت افضلیت انحضرت محتاج به بیان نبوده در غایت ظهور و وضوح خواهد بود و ایضا
در کتاب کشف الغمه ذکر یافته که ملایکه از کثرت اشتیاق خدمت شاه ولایت بدرگاه الهی
تضرع نموده و حق تعالی بجهت خوشنودی و تسکین نایره اشتیاق ایشان ملکی از نور در بعضی
نسخ

نسخ از نور روی انحضرت خلق نموده در آسمان چهارم بر منبری از نور متمکن ساخت و
ملایکه کرام بطواف آن مستبشر و مسرور بوده در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت
آن صورت را زیارت نموده و ثواب آن و ثواب جمیع تسبیحات و تقدیسات ایشان
هدیه محبان انحضرت است و این روایت روشن ترین دلائل دال بر مطلب است و اگر از این
روایت تشفی تمام روی ننموده هنوز شیطان لعین حلقه جنبان ابواب شکوک و
اوهام باشد بکتاب مصباح الانوار شیخ طوسی قدس الله سره العزیز رجوع نموده از
مکاید آن عدوی قدیم خلاصی باید جست مضمون آنکه در شب معراج از امور عجیبه که بنظر سعادت
اثر خیر البشر آمد صورتی بود که از ترکیب و هیات شتران دنیا حکایت نموده ملاحظه
نمود برگشت بر وجهیکه متسلسل و متصل بوده در اطراف آسمانها سایر بودند و چون حضرت
از جبرئیل علیه السلام تحقیق حقیقت این امر نمودند چنین معلوم شد که کتب فضائل علی ابن ابیطالب
است که از اهل آسمانها جلوه میدهند و این منقبتی است که احدی از مقربان درگاه الهی
بمثل آن فایز نگشته و دلیل افضلیت آن حضرت از ما سوی تواند بود الا ما استثنی بدلیل و از
انجا است که معرفت ذات و صفات آن حضرت از صفحه امکان اثری محو و معدوم بوده و حضرت
رسالت خطاب بان والا جناب فرمود که یا علی لا یعرفک الا الله و انا و مذکور است که حضرت
صاحب الامر نیز در زیارت انحضرت برین کلام اقتصار نموده السلام علیک یا امیر المومنین
السلام علیک یا مجهول القدر و رحمة الله و برکاته و از عجایب حالات انحضرت
آنکه در وقت ولادت مصدر خوارق عادت شده تلاوت جمیع کتب منزل سماویه

اشتغال نموده چنانچه در مصباح الانوار شیخ الطایفه و کتاب روضة الواعظین شیخ المشایخ
شیخ مفید رحمهم الله با زوائد لطیفه و کتاب غایة المطلوب و کتاب شیخ برسی رضوان الله علیهم که
ان مفصلا شرحها مصرح است ولکن و در این رساله که مدار بر اختصار است با نکه محمدای محمود ابن
زکریا بلکونی قزوینی شافعی در رساله خود ذکر نموده اختصار مینماید و مجملی از عبارت آن
کتاب این است که چون شاه ولایت را وقت ولادت مضیق گردید ام عباس از زنی بابان
قبیله نقل میکند در مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد یکی از ارکان کعبه معظمه مستند شده
میگفت الهی بحرمت این حامله که این فرزند عالیمرتبه که در شکم دارم و میدانم که یکی از اولیاء و
مقربان درگاه تست که چون راغمی والی روی نماید با من سخن میگوید و مرا انسی میدهد و انیس
شبهای تار من باشد که وضع این مولود بر من آسان گردان و هنوز مناجات ان محرم حرم و مادر
اشرف اولاد آدم اتمام نیافته بود که رکنی از ارکان کعبه معظمه شکافته شده و فاطمه بانی ره
رهاینه داخل خانه گردیده باز بیکدیگر اتصال یافت و بعد از سه روز باز همان طرف منفرج گشته
فاطمه بیرون آمد و آن افتاب آسمان اعجاز در کنارش قرار گرفته روشنی بخش عرصه هستی گشت
و از فاطمه منقول است که وقت بیرون آمدن از خانه آوازی شنیدم که ای فاطمه نام او را علی کن که
من علی اعلی ام و علی مرتضی است و او را از محض قدرت خود آفریدم و او را باسمی از اسماء خود
اختصاص دادم و بآداب الوهیت او را مودب ساختم و او را عالم علوم خود گردانیدم و خانه
خود را محل ولادت او ساختم و اوست که خانه مرا از شرک مشرکین پاک گرداند و مرا تعظیم و تکریم
نماید و بعد از پیغمبر من امام و وصی و جانشین او باشد و بهشت بر دوستان او مباح است چنانکه
دورخ بر

دورخ بر دشمنان او و در کتاب مذکور نوشته که چون چشم مبارک شاه ولایت بر جمال پیغمبر
افتاد خندان گشته گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و میل بجانب انحضرت
نموده متوجه بعضی از آیات قرآنی که هنوز نازل نشده بود و سوره قد افلح المومنون تا هم فیها
خالدون را برخواند و پیغمبر فرمود که قد افلحوا بک یا علی و الله انت امیرهم مراد آن است که
نجات امت ببرکت تست که امام ایشانی و علم ایشان از علم تو ماخوذ است و این کلمات تا اینجا
موافق عبارت قاضی قزوینی شافعی است و عبارت علماء امامیه رحمهم الله مشتمل است بر آنکه جمیع کتب
منزله سماویه خوانده شد و تمامی قرآن که هنوز نازل نشده بود قرائت نموده اسرار انبیاء و اوصیا
تمامی میانه نبی و ولی گفته شد و بعد از آن رجوع بحالت طفولیت فرمود و چون این دانسته شد
باید دانست که بر صاحب عقیده کامل و ایمان درست واجب است که بنظر اذعان و
قبول در مدلولات روایات داله بر عجائب حالات و غرایب کمالات انحضرت نظر
نموده العیاذ بالله انکار حرفی از آن در خاطر نگذراند که انکار بعضی انکار تمامیست و
امیرالمومنین فرموده که هر که در قبول نمودن اسرار و فضائل و حالات انحضرت تامل نموده گو
که از چه جهة یا چه سبب یا چون و چرائی بر زبان جاری گرداند یا در خاطر قرار دهد از زمره
اهل ایمان بیرون است و از اهل بیت علیهم السلام منقول است که ما اسرار خدائیم که مارا امانت
در هیاکل بشری گذاشته اند و ظاهر آ مراد آن باشد که ایشان متخلق باخلاق ربانی گشته
متحقق باوصاف الله شده و فرق میانه تخلق و تحقق آنستکه تخلق بسلب و تزکیه نفس و تجلیه آن
بامور ربانی و ما شابهها من الاوصاف است و مقربان درگاه که نظر بان مناسبت مکتسبی کمالی

اسرار ربانی شده مستحق مرتبه خلافت و امامت گردند وغزالی میگوید که لم یکن آدم مستحقا

للخلافة الا بتلك المناسبة و ذلك السر هو الربانی كما قال الله تعالى یسئلونك عن الروح

قل الروح من امر ربی ان امر ربانی خارج عن حد عقول الخلق وغرض غزالی این است

که اسرار الهی و مناسبات تامه میانه او و بندگان خاص او امری است که گفته و نوشته نتوان

شد زیرا که بسیاری از امور باشد که از حد ادراک خلایق خارج باشد چنانچه اعراب از

پیغمبر از حقیقت روح سؤال نمودند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان که روح

امری است خدائی که عقل آدمیان از عهده ادراک آن بیرون نتواند آمد و همچنین

اسرار الهی و مناسبات خفیه میانه حجج الهیه بنوعی اختفا یافته که عقل را در آن مدخلی تواند

بود و چون اصحاب حقیقت را فی الجمله اطلاعی بر ذاتیات اهل بیت نبوت و استعداد

ایشان در قبول اسرار ربوبیت و انوار الوهیت حاصل است از این جهت بعد از ستایش

آن زمره مطهره و بیان حالات ایشان و اثبات انسانیت کامله در ماده آن طبقه

طاهره مطهره اشاره به بعضی از مقامات قرب ایشان نموده گفته اند که الانسان الکامل

من حیث حقیقته و مرتبته لا واسطة بینه و بین الحق کونه حقیقته برزخیه جامعة

بین الصفات الوجوب و الامکان فله الاحاطة بالطرفین یعنی انسان کامل که در این

مقام مراد حضرت خاتم الرساله و خاتم الولایه و ذریت طاهره مطهره ایشان است و اسطه میانه

ایشان و ذات تعالی بر طرف است یعنی یکی حجاب است میانه خدا و بندگان که سبب بعد بنده

از مقام قرب است در ماده آن زمره مقدسه بر طرف بود و تعلقات صوریه دنیویه اصلا در

ماده ایشان

ماده ایشان موجب شغل نفس از توجه تام بجناب مبدء نشده ایشان جامع صفات

وجوب و جامع صفات امکان شده و سر این سخن آنستکه چون محبت تامه خالصه میانه خدا

و بندگان مخلص او به حد کمال رسد ایشان را بخلعت نامی گرامی اوصاف خود

سرافراز فرموده بر مسند عزت و اختصاص بصفات ذات احدیت متمکن سازد تا محبت

و محبوبیت بجائی رسد که غیر از آنکه ذات ربوبیت بوجوب وجود و ذات بنده

بامکان موصوف باشد مغایرت صفاتی در میان نباشد و قبل از این ذکر یافت که چون

پاره از آهن که مدتی بکوره برد بعد از لحظه فرق میان او و میان آتش نماند رنگ

او رنگ آتش و فعل او فعل آتش گردد و چون این معنی بغایت روشن است پس تعجب

نباید اگر بعضی از ذوات مقدسه بواسطه شدت مناسبت و کثرت خدمت در بارگاه

ربوبیت و مراعات رضای حق تعالی در جمیع احوال و انقطاع از ماسوی و مجاورت

درگاه الهی چراغ حالات ظاهر و باطن را از نور ذات و صفات الهی روشن

گردانیده این معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد بنوعیکه فعل ایشان فعل الهی بوده

دیگری از اتیان بمثل آن عاجز باشد چنانچه در ماده پاره آهن فهمیده شد ای برادر زنهار

که بوسوسه شیطان از راه مردود در میان فکرهای باطل و خیالات فاسده سرگردان نگردی

که حضرت امیر المؤمنین سلمان خطاب فرموده که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد

علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لا یشك و لا یرتاب و من قال

لم و کیف فقد کفر ظاهر این کلام صدق انجام این است که مومن خالص صادق

افعال

العقیده

العقیده آنستکه آنچه از حالات و کمالات و خوارق عادات که از جانب ما نقل شود هر چند غریب

و عجیب نماید باید که بصفای خاطر و سینه صافیه از آن قبول نموده شکی و خلافی در خاطر نگذراند

و هر که در این امر مضایقه نموده زبان بکیف و چون و چرا گشاید بتحقیق که آنچنان کسی کافر است

در این باب سخن بسیار است لکن خارج از دائره اختصار است و از حکایات حسنه در این مقام از

کتاب حسن ابن علی الطبری آنستکه میگوید که چون پیروی و تتبع آثار و اخبار و کتب علمای تاریخ

نمودم چنین ظاهر شد که خلیفه و قائم مقام انبیا از اولاد و ذریت و اقربای ایشان بودن بوده

چنانچه آدم را شیث که بهتر از نام وی بود و نوح را پسر وی سام ابن نوح و ابراهیم را اولاد وی

اسمعیل و اسحق و یعقوب را یوسف و موسی را هارون در حال حیات و یوشع ابن نون بعد از

وفات و یوشع ابن عم وی بود و داود را سلیمان و عیسی و یحیی پسر خاله بودند و زکریا شوهر خواهر

عیسی بود و الله اکثر انبیا کرده اند باجازت الهی بوده پس این معنی سنتی باشد از جانب حق تعالی

و میفرماید که و سنة من قد ارسلنا من قبلك من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا غرض از

آن این است که طریق تو نیز موافق قانون سایر انبیا باشد و یقین است که مراد باین سنت

نیست زیرا که آن منسوخ است پس مقصود از معارف الهی و امر امامت و امثال آن خواهد بود و ظاهر

از آیه فاتبعوا ملة ابراهیم نیز امر خلافت است که مخصوص ذریت است و دلیل سیم از آیات

بینات قرآنی بر خلافت آن مرکز دائره هدایت و ولایت و تعریف دوست و دشمن آنستکه علامه

حلی نور الله مضجعه نقل نموده و در کتب اهل خلاف بتخصیص کتاب حلیه و کتاب احمد بن موفق المکی

خوارزمی که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت حضرت رسالت با جمعی کثیر از بنی هاشم

نشسته بودیم

نشسته بودیم که ناگاه ستاره درخشان از آسمان هبوط نمود متوجه زمین بود و چون

حضرت رسالت را چشم بر آن ستاره افتاده فرمود هر خانه که این ستاره در وی نزول نماید

صاحب آن خانه بعد از من خلیفه و جانشین و وصی من خواهد بود و ستاره مذکوره در حجره

جماعت نزول و در خانه آن آفتاب آسمان ایمان فرود آمده این معنی موجب ظهور

نائره حسد حاسدین شده بی اختیار بزبان آمده گفتند یا رسول الله اعتبار و عزت

علی ابن ابی طالب بجائی کشیده که بطغیان دعوات ای کامیه هنوز سخن ایشان اتمام نیافته

بود که جبرئیل علیه السلام با سوره و النجم نزول نمود که بسم الله الرحمن الرحیم و النجم اذا هوی ما ضل

صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی

حاصل مضمون آیه شریفه من حیث الظاهر قسمیست که از ستاره یاد می نماید بر صدق کلام حضرت

رسالت صلعم و مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده ضلالت نیافته و خلاف فرموده الهی حرفی

نگفته و پیروی هوای نفس نکرده یعنی در ماده خلافت حضرت امیر المؤمنین بمقتضای خواهش

خود چیزی نگفته تا وحی باو نیامده و جبرئیل پیغام گذاری نکرده و بخودی خود ذکر این حکایت ننموده

پس مفاد آیه شریفه این باشد که علی ابن ابی طالب بعد از حضرت رسالت خلیفه و جانشین

آن حضرت بوده بفرموده الهی این منصب عالی بوی مفوض گشته همچنین مشعر است بآنکه

امری منصوص من الله است که از جانب الهی بشخصی از اشخاص مفوض گردد حضرت رسول

بمجرد رای خود و مقتضی خاطر شریف رجوع بکسی نماید و موید مقام است آنچه در کتاب مسمی

بشارق الانوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده و وی از حضرت امیر المؤمنین روایت



مینماید که آنحضرت میفرموده که مائیم اهل بیت که حق سبحانه و تعالی اختصاص داده ما را بحکمت
و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت و مائیم رایت حق و اعلام دین و سادات مومنین
و اخوت رسول الله بمن تعلق گرفته و خازن علم آن حضرت منم و غیر من اگر کسی این کلمه گوید کذاب
و مفتری باشد و مثل این روایت است آنچه در کتاب مذکور بروایت شهاب ابن طارق از
حضرت امیر المومنین ذکر یافته که در بیان اوصاف امام میفرموده که امام کلمة الله و حجة الله و حجاب
الله است و حق تعالی او را اختیار نموده و بر اسرار خود اطلاع داده و بر خلایق واجب ساخته اطاعت
و تقدیم او بر خلایق نموده و او را معزز و گرامی گردانیده و اخبار جهات ربانیه را در آسمان و زمین
بوی حواله نموده پس هر که برو تقدیم نماید کافر گردد و وی آنچه اراده الهی بان تعلق یافته باشد
بجای آورد و آنچه در تحت مشیت الهی باشد اراده امام بهمان متعلق شود و فرموده که از خصایص
امام آنستکه بر بازوی وی نوشته باشد که و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا و از علامات
امام آنست که جهت وی عمودی از نور از زمین تا آسمان نصب نمایند که اعمال عباد در دنیا
نقش بسته امام مشاهده آن نماید و از خواص امامت آنستکه مطلع بر ضمایر باشد و امور غیبی
از جریده دانش وی پوشیده نباشد و تصرف وی در امور کافه مخلوقات بامر الهی تعالی متحقق
گردد و آنچه میان مشرق و مغرب در حیز وجود پذیرد در آینه رویت و مشاهده وی مرتسم باشد و
چیزی در علویات و سفلیات و طبقات آسمان و زمین بروی پوشیده نباشد و زبان جمیع
مرغان داند که امام مفزع عباد است در دواهی یعنی کسی که در مصایب و بلایا پناه مردم
بوده چاره کار ایشان نماید و حاکم و آمر و نهی کننده در میان مردم و مطهر از عیوب
و مبرا از

و مبرا از عیوب و وحید زمان و خلیفه خدا در زمین و آسمان و طبیب و رفیق و برادر و شفیق
و آسمان سایه گستر و نعمت عنایات رحمت بر سر در ملکارم بی نظیر و در معالم آفتاب تابنده
و چشمه زاینده و پدر یتیمان و غمخوار اسیران و مونس غریبان و انیس بیکسان و همنشین
درویشان باشد و بعد از آن میفرماید که امام سریست که عقل در او حیران و علما سرگردان
و فصحا عاجز از بیان و شعرا بریده زبان و خطبا لال و بلغا عاجز از مقال اند و میفرماید که
گمان نبری که این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یافته دیگری بان اتصاف تواند یافت
هیهات هیهات حادت الالباب و العقول و تاهت الاوهام فیما اقول تصاغرت
العظماء و تقاصرت العلماء و کلت الشعراء و بکمت الفصحاء و لکنت الخطباء عن وصفه
ترجمه عبارت این است که در شان او دلها حیران است فهمها و عقلها و سرگردان است و همها در
آنچه میگویم بزرگان در این امر صغیرند یعنی چنانچه اطفال در فهمیدن اکثر اشیا عاجزند بزرگان
که در این مقام صاحبان کمال اراده نموده در فهمیدن اسرار امامت شبیه اطفال و مردم
نادان اند و میفرماید که علما در دانستن این امر عظیم قاصر شعرا کاسر و فصحای زبان و بلغا
شکسته بیان اند و اگر ترجمه عبارات آنحضرت درین باب تمام نماید از گنجایش این رساله
بیرون بوده کتابی علیحده مرقوم گردد و باید دانست که اوصاف مذکوره و شرایط مسطوره
دیگری از امور که آنحضرت در امر امامت بیان فرموده که در این اوراق نوشته نشده اصحاب
کشف و حقیقت بتمامی آن اقرار فرموده معانی مسطوره در کتب و رسائل ایشان بعبارات
مختلفه مذکور است چنانچه در متن فصوص در فص شیثی ذکر یافته که امام و خلیفه از آنچه ...

مقصود الهی از اسرار مخفیه در خلقت خلایق و اراده وی از اصناف مخلوقه حتی الطیور و الدواب
و الحشرات و آنچه در دایره خلقت و موجودیت قدم گذاشته تمامی مرکوز خاطر خلیفه بوده چیزی
از معلومات ربانیه مجهول وی نباشد و الا استحقاق خلافت در وی نبوده خلیفه الله نتواند
بود و بنا بر این آنکه اقیلونی گوید در مقابل آنکه سلونی فرماید و آنکه در میدان تمایل مسائل دینیه
لکد کوب عثرات و مهذرات گردد در برابر آنکه توریت و انجیل و زبور و فرقان در ساعتی واحده
بیان فرماید این قسم انتحال را مستحق خلافت رسول دانستن شبابت تمثیل قابل شدن و مقام
و مقام نبوت را مخصوص مسیلمه کذاب دانستن است و در این معنی گفته اند قطعه یقین بدان
که سلونی برابر اقیلونی است :: چرا برون نگذری از ره انصاف :: امام نص خدا باید و وصی رسول
نه آنکسی که تو اش نام میبری بگزاف :: و بعضا از القاب خلافت نبوی از غیر اهل بیت آن حضرت
و اعتقاد حقیقت خلافت آن جماعت که از ظواهر حالات کثیری از امت مفهوم میگردد و اگر
موافق عقیده آن طایفه بوده ظاهرا و باطنا بر این اعتقاد بوده باشند این بلیه کبری و خطیئه
عظمی ناشی از تلوث ماده خلقت بمیاه غیر طاهره متنجسه انکاس مخالفت خاندان نبوت
و تکون نطفه از دماء غلیظه غیر صالحه عداوت دودمان ولایت دامنگیر شده باشد
چنانچه مضمون کلام سید العابدین و امیر المحزونین و امام الباکین و ثمره طیبه خاتم المرسلین
علی ابن الحسین زین العابدین علیهم السلام از آن حکایت مینماید نظم و من سرنا نال منا السرور
و من سائنا ساء میلاده و ما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده حاصل
ترجمه کلام آنحضرت آنستکه هر که باعث حصول نشاط و سرور ایشان شود بسبب خوشحالی و مسرت
وی باشند

وی باشند و هر که با ایشان بدی کند بواسطه بد بودن و حرکت محل ولادت وی خواهد
بود و این کنایه است از آنکه نطفه حلال حاصل نشده باشد و حاصل بیت دیگر این است که هر که
بدرجه و منزلتی رسیده روز قیامت ناجی و رستگار باشد برکات اطاعت ایشان است و هر که
توشه سفر سعادت از صحرای محشر از مایده کثیر الفایده محبت اهل بیت رسالت محروم از رحمت
الهی بوده ناامید از درگاه پروردگاری گشته با آنچه امید وار بود که آن رفع عقاب و عذاب
و دخول بهشت بیحساب است و بمقصد خود فایز گردد و در این مقام از سرکرده محبین بدجت
آیین دودمان و مادحین حبیب رب العالمین بعضی از جواهر ثمینه در رشته نظم منتظم گشته قطعه
هوای مرتضی دانی کرا نیست :: هر آنکس اکه مادر پارسا نیست :: اگر اصلش درست پاک باشد ::
دلش را میل با پاکان چرا نیست :: خطای مادر اندر وی اثر کرد :: جواب است این که میگویم خطا نیست ::
تمنا از حیق و کوثرم هست :: دلم را آرزوئی در غذا نیست :: بیا تا از ره انصاف بکرده ::
بگویم گر ترا میل جفا نیست :: سلونی با اقیلونی برابر :: بهر داری تو از شرم از خدا نیست :: و در این
معنی گفته اند یجب علی زوال الشکوک و یصفی الولاء و یعلو الغبار فما ما رأیت علی والله فهی
اصله خبیثه و انکار فلا تعدلوه علی انفله فخیطان دادا بیه قضا و دلیل چهارم
چون بدلیل عقل ثابت شد که تقاضای الحکمة الربانی باین معنی بوده که امام زمان باید که بصفت عصمت
اتصاف داشته از گناهان صغیره و کبیره و عمدا و سهوا و نسیانا بری بوده از الایش آنچه
موجب نقص و عیبی تواند بود ظاهرا و باطنا ترکیه یافته از این جهة مستحق مرتبه خلافت رسول
و مستوجب نبوت نیابت الهی بوده امین خدا بر خلایق و حجت وی در مغارب و مشارق گردد

بعض از فصحای عرب

حق تعم در آیه مطهره انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا تصریح
بعصمت اهل بیت نموده زیرا که اذهاب رجس از ایشان فرموده یعنی آنچه موجب چرکینی و
خستی از اجناس خطیات و سیئات صوریه و اسباب بعد از درگاه ربوبیت و خباثت نفس
آلوده گی از اخباث باطنی مثل حسد و کینه و نفاق و حب جاه و جمع مال اعم از حرام و حلال و کتمان
حق و ریا و مراوسائر امور مذمومه که سبب نجاست باطن است تمامی را از ایشان دور گردانیده
و در این امر مبالغه تمام نموده چنانچه از کلمه یطهرکم تطهیرا ظاهر است پس دانسته میشود که غرض حق سبحانه تعم
از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت اهل بیت رسالت است بنا بر آنکه گفته شده که شرط امامت
عصمت است والله تعم بیان عصمت ایشان و انحصار این عطیه در ایشان که لفظ انما افاده آن مینماید
فرموده پس امامت ایشان من جانب الله و اثبات عصمت ایشان درست شد و اگر کسی مثل معاندان از ی
و نظر و امثال وی مناقشه نماید محمول بر عداوت اهل بیت رسالت است و از جمله آنچه از او در این
آیت نقل شده اولا منع لزوم عصمت است بنا بر آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت نیز محقق است جواب
این است که الف لام الرجس یا الف لام جنس یا استغراق در هر تقدیر افاده عصمت مینماید زیرا که اگر
حقیقت رجس و ماهیت وی با تمامی افراد او چون در ماده اهل بیت رسالت منتفی باشد این معنی مستلزم
ثبوت عصمت است زیرا که مقصود از عصمت معنی است که فردی از افراد مسمی رجس برایشان صادق نیاید
والف لام مذکوره کلا الوجهین مفید مقصود است دیگر از قرائن عداوت وی این است که
گفته لازم نیست که چون اراده الهی بچیزی تعلق گیرد آن فعل آید و بنا بر این شاید اراده اذهاب رجس
نموده مراد فعلی نشده باشد جواب این شبهه بر دو وجه صورت پذیر است اول آنکه میان طلب یا
وطلب نیز

رابطه جهاد
با یک دیگر کردن

بفهم نون و بجیم نظر است و
بفتح نون معنی شنیده شده

در این مقام

وظاهر معنی لغوی متنازع است که طلب و اراده عین یکدیگر است یا مغایرت بینهما واقع است و زعم
مخالفین آنست که مغایرت و استدلال نموده اند که چون ابوجهل مکلف با ایمان شده بی شبهه
طلب ایمان از او وار اراده الهی بتحقیق آن تعلق نیافته بنا بر این آنکه اگر اراده شده بایستی
که بفعل آید والا عجز برایه تعالی لازم آید تعالی الله عن ذلک و وجه دیگر فرق است
میانه اراده الهی بفعل غیر و بفعل الله تعالی لا غیر چه در صورت اولی ممکن است که
مراد بفعل نیاید بنا بر آنکه اراده مکلف نیز با بقاع فعل مفروض در تحقق آن فعل دخل دارد
بخلاف افعال الله که چون اراده وی بحصول آن تعلق گیرد البته امر مقصود بفعل میاید زیرا که
در محض اراده ربانیه در این صورت علت تام حصول مقصود است و تخلف معلول از علت تامه محال
وظاهر است که صدور فعل الهی بر غیر اراده الهیه توقفی ندارد و بنا بر این چون عصمت فعلی است
از افعال الهی که در شخصی از اشخاص باراده الله تعالی تحقق می یابد و بدو بسیده را و اراده او را
در وجود و عدم امر مذکور مدخلی نیست بنا بر این چون اراده الهی با آن تعلق پذیرد بی شک
و تاخیری تراخی محقق گردد و آنچه در ماده حصر مستفاد از این بنا از او نقل شد خالی از
صوری نیست لکن استعمال این کلمه در قران عزیز شایع است و در این مقام معلوم است که حق جل و علا
اراده انحصار عصمت در اهل بیت رسالت از جوانب نموده و انحصار اراده الهیه در اذهاب رجس
لا غیر و دیگر منافات عنادیه از او منقول است که ذکر آن در این رساله مستلزم طول کلام است
و تمام آن با اجوبه تامه کافیه در رساله کبیره این حقیر تسطیر یافته دلیل پنجم آنکه چون از آیات
بینات قران که تفصیلی از آن در این رساله ذکر یافت ظاهر شد که خلافت اهل بیت رسالت

X

منصوص بوده باشاره ربانیه بایشان مفوض گشته و حق تعالی خطاب بحضرت رسالت نموده
میفرماید که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد بامت خود
که مرا در امر رسالت و تحمل مشقتها و عداوت قریش و ترک وطن مالوف و ارتکاب محاربه
و مقاتله و اسناد سحر و لوازم آن از شما امید اجری و عوضی نیست الا آنکه چیزی که معادل و برابر تمامی
امور مذکوره است و گویا علت غائی از بعثت و لوازم آن همان است و آن محبت و مودت
اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی و مودت استرضای ایشان و اطاعت او امر
و نواهی و تقدیم متابعت ایشان بر متابعت غیر و حجت دانستن قول و فعل ایشان و احتراز و اجتناب
از مخالفت و مخالفین ایشان است پس الله تعم در این آیت اشارت باطاعت ایشان من جمیع
الوجوه نموده و بمخالفت مخالفین ایشان فرموده و عرض از نزول آیت تخصیص امامت اهل بیت علیهم
السلام است خصوصا که در کتاب حدیث و عبارت حضرت پیغمبر و وصایای وی در امر امامت
ایشان تعبیر از اطاعت ایشان از جهة امامت بمحبت شده چنانکه از اطاعت غیر بعض و
عداوت و ظاهر است که میانه دو شخصی که محبت کامل متحقق باشد و ضرر دینی و دنیوی در اطاعت
محبوب نبوده بلکه منافع دارین ترتب یابد اگر در این صورت اطاعت آن شخص ننموده مطیع
فرمان خصمین وی باشد دوستی بر طرف بوده بدشمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب پیغمبر در ماده اهل
بیت رسالت ترک مراعات مدلولات قرانی و روایات نبوی نموده بر طبق تحذیرهم کلهم
عن مواضعه انحراف از مقتضای آن نموده در تحت توبیخ یحبون انهم یحسنون
صنعا داخل گردیده موافق مدلول ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
ضلالت اختیار

ضلالت اختیار نموده تابع هوای نفس خبیث که از ابلیس از آن مقوله است شده بادی و در شمار
منصوب از جانب حق سبحانه و تعالی را گذاشته مصداق مفهوم حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم
یوم القیمة وزنا گردیدند و مناسب مقام است آنچه در کتاب حسن ابن عطا الطبری مذکور است
که حق تعم در سوره مریم فرموده بعد از ذکر انبیاء علیهم السلام که فخلف من بعدهم خلف اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چه سه روز جسد رسول در خانه
نهاده بود وصی بروی را ترک کرده بودند و بطلب خلافت رفته بودند و تفکر مینمودند
که اگر متوجه نماز بر رسول شوند مبادا امر خلافت به بنی هاشم منتقل گردد و مراد از اضاعوا
الصلوة نماز بر جنازه آن حضرت است و از واتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت و شکی
نیست که حضرت رسول صلعم از حکایات جیش اسامه و حکایت مانع شدن عمر از نوشتن حجتی
که آن حضرت اراده فرموده بود و عبارت عمر در وجه دعوا الرجل فانه یهذی و هم چنین که نید
و صیت خلافت امیر المومنین در روز جمعه اول از منبر تشنیع و این کلام بر زبان اعجاز انتظام
جاری دادن که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتم
بهما لن تضلوا ابدا و همچنین عبارت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
ومن تخلف عنها غرق و در حین بیماری اعراض نمودن و روی مبارک از اصحاب گردانیدن
و با وجود ضعف بر امیر المومنین و فضل ابن عباس تکیه نمودن و بمسجد تشریف بردن و ابوبکر را از
بنماز نمی معزول ساختن تمامی دلیل آزردگی پیغمبر است از اصحاب بلا شبهه و حق تعالی
میفرماید که والذین یؤذون الله ورسوله اولئک لعنهم الله فی الدنیا والاخرة

[illegible]

حاصل آنکه وجوه داله بر کفر اصحاب و ظهور صحت لعن بر ایشان از اندازه شمار افزون است
و بهیچ وجه از امور دیگر باین مثابه از ثبوت و وضوح نیست دلیل ششم از آیه شریفه
انی جاعلک للناس اماما است که حضرت ابراهیم بخطاب آن اختصاص یافته و طریق استدلال
در آیه شریفه آن است که اله تعالی خلیل را که بمرتبه رسید بامامت و میفرماید بدرستیکه ترا امام آدمیان
میفرمایم یعنی گردانیده‌ام ترا برای امامت بنی آدم و ابراهیم چون از شنیدن این نوید گفت
و من ذریتی یعنی ذریت من نیز امام مردمان شده باین مرتبه میرسند حق تعالی در جواب وی
فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی خلافت و امامت که عهد خدا عبارت از انست بظالمان
نمی رسد و این جوابی است مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه در این که کمال ابراهیم آن نباشد که هر
ذریت آنحضرت است سزاوار مرتبه خلافت و امامت تواند بود باعتبار ولادت آنحضرت بلکه کسی
باین درجه تواند رسید که بصفت ظلم موصوف نباشد و همچنین اگر ابراهیم که استحقاق این امر او را حاصل
شد هیچ وقت دامن عصمتش آلوده غبار ظلمی و معصیتی نبوده و لقرینه مقام فهمیده میشود مراد از
ظالم ما لیس بمعصوم است زیرا که متبادر آنستکه حق تعالی و الله اعلم در جواب حضرت خلیل اراده آن نموده
که هر که از ذریت تو بصفت تو باشد که آن عصمت است مستحق امامت خواهد بود پس در این هنگام
از عدم عصمت تعبیر بظلم نموده باشد و وجه دیگر آنکه چون استحقاق امامت از طبقه
ظالمین مسلوب باشد و متبادر بوقتی دون وقتی و حالتی و صنفی دون صنفی از صفات مختلفه
نشده باشد محمول باشد بر جمیع افراد ظلم اعم از آنکه در ماضی واقع شده باشد یا در حال و استقبال
اعم از آنکه در صغر سن صدور یافته یا در عنفوان عمدا وقوع یافته یا سهوا و نسیانا و مراد از
عصمت

عصمت معنی عام است و از اینجا معلوم است که شایسته مرتبه خلافت و امامت من عندالله حضرت امیرالمؤمنین
و اهل بیت طاهرین است زیرا که قبل از این ثبوت پیوست که عصمت که از شرایط امامت است
منحصر در ایشان بوده و کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم باین صفت موصوف نیست و حق سبحانه و تعالی
تفویض امامت بذریت معصوم حضرت خلیل میفرماید لاغیر پس امامت مخصوص زمره مطهره
بوده دیگری سزاوار این مرتبه نتواند بود فائده چون از مدلول آیه و سؤال و جواب
اله تعالی با حضرت خلیل اختصاص امیرالمؤمنین و ذریت مطهره آنحضرت بامامت و خلافت
فهمیده شد این نیز معلوم شد که حکام ثلثه که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان است استحقاق
این امر نداشته بنص الهی از این امر و منصب عالی بی نصیب بوده تصدی امر مذکور غصبا و قهرا
و ظلما و عدوانا بوده از جاده اطاعت ربانی بغایت دور و مهجور ماندند و این معنی از دو
وجه از مدلول آیه مستفاد میشود اول آنکه شرط امامت عصمت است باعتبار مخالفین ملت
از ساحت قابلیت ایشان دور است دویم آنکه صفت ظلم که مانع از استحقاق است در ایشان
باعلی درجه کمال حاصل است در اوقات بسیار و ماه و سال باشتهار بت پرستی که اشد مراتب
ظلم است اشتغال داشته بلوازم آن عمل مینمودند و نزد علمای اصول مقرر شده که صدق مشتق
مستلزم بقای مشتق منه نیست و بنا بر این موصوف بان بوده اتصاف مذکور اگر در وقتی از
اوقات باشد مانع استحقاق امامت ایشان است و از تاییدات حسنه در این مقام آنستکه
از ابن مغازلی شافعی از عبدالله مسعود نقل نموده که حضرت رسالت فرمود که انتهت
الدعوة الی و الی علی لم یسجد احدنا بالصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا

یعنی امر نبوت و ولایت بمن و علی منتهی شد و هیچ کدام از من و او سجده بت هیچ وقت ننموده همیشه خدا
پرست بوده‌ایم پس از این جهت که عبادت بت از من و علی صدور نیافته بود مرا مستحق نبوت و علی را
سزاوار امامت و وصایت داشتم امر نبوت بمن و امر وصایت بوی تعلق یافت و شکی نیست
که این عبارت از حضرت رسالت بمفهوم خود مفید آنستکه بت پرستی مانع نبوت و امامت بوده
اگر وقتی از اوقات کسی پیرامون آن شده باشد در بقیه عمر بدرجه نبوت و وصایت وصول
نتواند یافت و از نکات مستحسنه در این مقام عبارت حسن ابن علی الطبرسی صاحب تاریخ است
که در سنه سبعین و ستمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از تتبع تواریخ و اقوال علما چنین مفهوم شد که از
انبیا در هیچ وقت از اوقات خلیفه و قائم مقام وی در هیچ زمان از ازمنه مشرک و بت پرست
نبوده‌اند قبل از چهل سالگی یا در شروع عشر رابع اسلام آورده ترک سجده و شفقت بت کرده
پس رسول آخر الزمان که افضل انبیاست چگونه تواند بود که خلیفه وی چهل و شش سال عبادت
لات و عزی کرده و ارتکاب اکثر معاصی نموده با پوست و گوشت او مخلوط شده باشد
و خلفاء و علماء و دشمنان اهل بیت تمامی معترفند که علی ابن ابی طالب شرک نیاورده و پیرامون
هیچ قسم از معاصی نشده و از اول عمر تا آخر بعصمت و عدالت و عفت و علم و عرفان بوده
و این دلیلی است قوی بر استحقاق خلافت وی و بطلان خلافت دیگران لمعه ثانیه در ذکر
روایات صحیحه متواتره یا مشهوره بین الطرفین که دلالت آن بر خلافت شاه ولایت روشن تر
از آفتاب منیر و بدر مستنیر است و باید دانست که آنچه علمای اهل بیت در قرآن یافته‌اند که دلیل
خلافت امیرالمؤمنین تواند بود سیصد آیه است از آیات ربانی است و هشتاد آیت غیر آیات مذکوره
محرر این

بیانات کلام ۲

محرر این اوراق بر بودن آن موفق شد که مجموع سیصد و هشتاد آیت است و ظن غالب آنستکه
اگر تتبع کاملی حاصل گردد زیاده از این توفیق پذیر است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین ایشان
شرف نزول پذیرفته و ثلث دیگر ظاهرا در بیان احکام شریعت و باطنش در بیان اسرار
و معارف ربانیه است که آن نیز ثبت دفاتر عوارف و معارف اهل بیت علیهم السلام است پس
مقصود از انزال کلام ربانی مراعات امور متعلقه باین سلسله علیه بوده آن زمره طاهره
جامع مجامع اول و آخر و ظاهر و باطن قرآن عزیزند اما دیگر روایات داله بر مدعا از آن
نیز طلبا للاختصار بر قلیلی اقتصار مینماید اما حدیث اول در کتاب حلیة الاولیاء تصنیف
حافظ ابو نعیم که از قدمای علمای اهل خلاف است و کتاب فقیه ابن مغازلی شافعی و در تفسیر
ثعلبی و جمع بین الصحیحین و کتاب ابحدان موفق المکی الخوارزمی و کتاب جمهرای ظلمه در رساله
نوادر الاخبار و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعه فقیر رسیده و باقی آن از اعیان
علمای اثنی عشری که از آنها باسانید معتبره مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت نبوی
این آیه نازل گشت که و انذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه کن خویشان و بترسان
و امیدوار ساز خویشان نزدیک خود را حضرت نیز برطبق فرموده الهی اولاد عبدالمطلب که در
آن زمان مذکور است که چهل نفر بودند از اندک گوشت و نان و قدری ماست که خورش شخصی
یا بیشتر تواند بود ایشان را اطعام نموده تمامی سیر گردیدند و چنان مینمود که از آن نان و گوشت
و ماست چیزی نقصان نیافته و بعد از اظهار معجزه و اشباع جمعی کثیر از آن طعام قلیل حکایت

بعثت و رسالت خود را برایشان عرض نمود و ایشان را باسلام دعوت فرموده باقرار شهادتین
و اتیان کلمتین مکلف ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت و حصول مقامات اعزاز و امتیاز
از غیر و دخول جنت و وصول بدرجات قرب بارگاه ربوبیت بشارت داد و فرمود هر که با من
گفتم اطاعت نماید و باظهار کلمتین در جریده اهل اسلام داخل گردد و اعانت و امداد من در تبلیغ رسالت
نموده مطیع و فرمان بردار الهی باشد آن شخص برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه و نائب و جانشین
من باشد بعد از من هیچکس از جمیل افراد در آن مجلس حاضر بودند متوجه جواب نشده الا امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب که با آنکه آن حضرت فرموده بود ایشان را بفعل آن مامور ساخت آنحضرت اطاعت
و فرمان برداری فرمود و متقبل اطاعت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شده پیغمبر ص
از آن خوشدل و مسرور گشت و تا سرور حضرت رسالت بیان مدعا بر وجه مذکور نموده و جمیع مراتب
ثبت احدی غیر امیر المؤمنین بحرفی و حکایتی و جوابی تکلم نمود و بعد از آن حضرت رسول نیز آن حضرت را
بمژده برادری و خلافت و نیابت و جانشینی و غیر این العهود و المواثیق مسرور و منشرح ساخت
و جماعت مذکوره از خدمت حضرت بیرون رفته بطریق استهزا حضرت ابوطالب را تهنیت میدادند
که پسر برادرت پسرت را در دین خود امیر گردانید باید که تو نیز در دین وی داخل گردی و حکایات
طویل مذکور شده که ذکر آن موجب طول کلام است و این قصه برین نهج با زواید مفیده در کتب مذکوره
مسطور است در اهل عقل خفائی ندارد که روشنترین دلالت دال بر مطلوب است مسئله‌ایست دیگر
که در شیوع و وضوح چون پرتو آفتاب جهان تاب در نصف النهار بر معموره و خرابه و بر دیگر و صحرا
و بلاد و ولایات الحاصل تمامی اقطار ارض الا از ظلمات که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نداشته
از کتاب

از اکتساب انوار لمعات وی محروم است و روایت متواتره روز غدیر نیز از اغصان اشجار اعتبارش
نوعی از جلیات اشتهار رسیده تا اخبار و آثار روایتی در نموده که عامه خلایق سایه نشین وی شده
مگر اندکی از منکران امت که ظلمت کده قلوب قاسیه ایشان اهلیت استنارة از انوار فیض آثار
اخبار و آثار سید ابرار نداشته در بیابان جحود و انکار با اوراق شاخ خار مغیلان استظلال
نمایند و سایه نشین شجره مبارکه کثیر الثمره اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشده در آفتاب
تموز و بیابان بی آب لب سایه خار بنی امیدوار باشند و مراد از حدیث مذکور روایت روز
غدیر است که در کتب مستقله اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و نسائی و ابی داود و مسند
احمد ابن حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب وسیله و غیرها بطرق مختلفه
مذکور است و ابن جوزی میگوید که حکایت غدیر بعبه روات از اهل سنت ذکر شده در قانون
دین محمدی ص امری که اثبات آن از اخبار و آثار درست تواند شد مثل روز غدیر که انصاف
آنستکه متواتر شده چیزی دیگر باین مثابه معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد و اگر مثل
این طور خبری صحیح متفق علیه کسی عمل نماید و بعضی از مناقشات و مجادلات بیحاصل که مثل
آن بلکه اقوی از آن در براهین وجوب وجود و دلایل وحدت ذات و دلایل صحت نبوت
و غیرها من المطالب الیقینیه گفته شده متمسک گردد علاج او تشییر و خصم او صاحب روز غدیر است
و آنچه بعد از تتبع فی الجمله که این فقیر بر آن اطلاع یافته است از کتب معتبره مخالفین زیاده از سی رواة
که بطرق مختلفه معتبره مروی گردیده و از ابن طلحه در کتاب مسمی بمطالب السئول فی مناقب آل
الرسول بعد از ذکر روز غدیر و بیان کیفیت آن علی سبیل الاجمال چنین مذکور است که روی

هذا الحدیث من الصحابه عمر ابن الخطاب و براء ابن عازب و سعد ابن ابی وقاص و طلحة
ابن عبید الله و العباس و ابنه عبد الله و الحسین ابن علی و ابن مسعود و عمار یاسر و ابوذر
غفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران الحصین و ابو هریره و جابر ابن عبد الله و ابو
رافع مولی النبی ص و جریر ابن عبد الله و انس ابن مالک و حذیفة ابن الاسید الغفاری
و زید ابن ارقم و عبد الله ابن عمر الدیلمی و زید ابن شراحیل و عامر ابن ابی لیلی الانصاری
و وهب ابن حمزه و وحشی ابن حرب و سعد ابن جناده و عمرو ابن شراحیل و جابر ابن سمره
و ملک ابن الحویرث و ابو ذویب الشاعر و عبد الله ابن ربیعه و محمد ابن طلحه شافعی مذکور
در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول از صحیح ترمذی از زید ابن ارقم روایت میکند که پیغمبر
با امیر المؤمنین خطاب نموده فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من صاحب او و صاحب
اختیار دین و دنیای اویم علی ابن ابی طالب نیز نسبت باو این حال دارد و صاحب کتاب مذکور میگوید
که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال ذکر یافته و در غیر آن تفصیل مذکور است بر این وجه
که این حکایت بعد از مراجعت حضرت رسالت از حجة الوداع بود در روز هجدهم شهر ذی حجه
میانه مکه و مدینه در موضعی که موسوم بغدیر خم است و آن روز بدین جهت بروز غدیر شهرت یافت
و در کتاب مذکور نوشته که روزی امیر المؤمنین از جمعی مردم که در خدمت آنحضرت نشسته بودند
پرسید که در میان شما کسی باشد که روز غدیر از حضرت رسالت شنیده باشد که فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه سیزده نفر از آن جماعت ادای شهادت نمودند که این عبارت از
حضرت رسالت شنیده اند و تا اینجا ترجمه عبارت محمد ابن طلحه است و بعد از ذکر این کلمات صاحب
کتاب

کتاب میگوید که لفظ من از الفاظ عموم است دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول مولی و صاحب
اختیار او باشد امیر المؤمنین نیز نسبت باو چنین باشد و چون این فهمیده شد باید دانست
که شیخ محمد بن طلحه در کتاب مذکور نکته حسنه ادا نموده که چون لفظ مولی در قرآن عزیز از روی مجاز
در معانی دیگر نیز مثل ناصر و وارث و دوست مستعمل شده بنابراین حضرت پیغمبر تصریح بمعنی
صاحب و اولی بتصرف نموده مقید بیکی از معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت
از لفظ مولی آنستکه هر نسبتی که میان حضرت پیغمبر و فردی از افراد مسلمین باشد همان نسبت
بعینه میان حضرت امیر و آن شخص واقع خواهد بود و بر این تقدیر مفهوم از من کنت مولاه فعلی مولاه
آنستکه هر که من اولی باو باشم یا ناصر یا دوست او یا خویش او باشم امیر المؤمنین نیز نسبت باو
چنان خواهد بود و بعد از ذکر این نکته این مرد کامل فاضل صاحب انصاف اگرچه شافعی است
اما چون دیگران یکباره از دین اسلام بیگانه نشده مگر عداوت اهل بیت بر میان نبسته از
این جهت بعد از ذکر روز غدیر میگوید این حدیث صریح است در اینکه حضرت رسول امیر المؤمنین را
بخصوص بمنقبتی و مرتبه و درجه گردانید که غیر آنحضرت از جانب حضرت رسالت باین قسم اختصاص
و مرتبتی فائز نگشته و میگوید باید دانست که مضمون حدیث مذکور از اسرار ربانی است که در آیه
مباهله مندرج گردیده و در بیان این مدعا چنین میگوید که حق تعالی نفس نبی و نفس ولی را مثل
یکدیگر دانسته آن هر دو را در یک حکم مجتمع ساخته و بضمیری مضاف برسول الله است متصل گردانیده
بنابراین حضرت رسالت ص و اله نیز موافق فرموده آنچه خواست که آنچه ذات نبوی بآن موصوف
گشته در حق که حق سبحانه و تعالی بوی کرامت فرموده ثابت گرداند که امیر المؤمنین نیز موصوف بآن

صفت و صاحب این درجه و منزلت است چنین فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم خلایق
گردد که چون رسول اوله اولی بمؤمنین و ناصر مؤمنین و دوست مؤمنین و سید مؤمنین و سردار مؤمنین
و صاحب اختیار مومنین است حضرت امیر المؤمنین بجمیع اوصاف مذکوره متصل بوده جامع جمیع اوصاف
معینه است و بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی فاضل مذکور معنی حدیث را درست فهمیده و چون دیگران از
کجی و کج فهمی مبرا و معرا است ختم مقال بران منوال نموده که و هذا مرتبة سامیة و منزلة تامة
و درجة عالیة و مکانة رفیعة خصصه صلی الله علیه و آله بها دون غیرها فلهذا صار
ذلک الیوم عیدا و موسم سرور لاولیائه بارک الله آفرین بر فهم درست و مجرا و راق معروض
میدارد که چون محبت اهل بیت نبوی نوری است از انوار الهی که مشکوة قلوب عارفین از ان تنویر
یافته و پرتوان بر ساحت ادراک صحیح و افهام مستقیم تافته این معنی جز بتوفیق الهی و استناره
باطن از انوار عطیات پروردگاری وقوع نتواند یافت بنابراین شیخ محمد ابن طلحه که دیده مودتش
بکحل الجواهر محبت خاندان نبوت اکتحال یافته واز قرحه معیه بدان و بدکرداران مصون و محروس است
بفهمیدن این قسم از امور خفیه مندرجه در ضمن الفاظ و عبارات موفق گشته و بعد از ادای
مذکوره میفرماید که برپیروی و تتبع کلمات قرانی و افادات نبوی چنین معلوم میشود
که هر صفت از صفات کمال که حضرت رسول جهت امیر المؤمنین اثبات ان فرماید مادام
او لاحق تقم ذات مرتضوی بان توصیف ننموده منتظر اشاره ربانیه است و از انجمله چون
حق تعالی بیان این فرموده که امیر المؤمنین ناصر پیغمبر است چنانچه فرموده فان الله هو مولیه
و جبرئیل و صالح المومنین که مراد حضرت امیر المومنین است یعنی ناصر پیغمبر است و جبرئیل
علیه السلام

وعلی ابن ابی طالب بنابراین حضرت رسالت اقتفای آثار الهی و پیروی اشارات و اوامر
ربانی نموده در تعیین آنحضرت جهت امامت و خلافت بکلام متکلم گردید که یکی از معانی مندرجه
در تحت استعمال لفظ مذکور ناصر است است تا چنانچه حق تعالی او را ناصر گفته پیغمبر نیز اشاره تا آن نموده
باشد و میگوید شاهد حال در مقام نست که حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه ذکر کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین
داخل منزلی شد که بنور حضور نبوی منور بود و چون چشم مبارک حضرت رسالت بدیدار فایض الانوار
شاه ولایت فرمود مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین یعنی محمد ابن طلحه میگوید که چون سیادت
مسلمین و امامت متقین از صفات نفس نفیس سید المرسلین است و حضرت حق سبحانه و تعالی امیر المؤمنین
نفس رسول او دانسته از این جهة حضرت رسول نیز موافقت اراده الهیه نموده آنحضرت را بوصف
که از لوازم صفت ذات آنحضرت است اتصاف داده فرمود که سید المسلمین و امام المتقین و میگوید که
هیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که نبی جهت ولی اثبات آن بی اشاره ربانیه نموده باشد و اینمعانی
که بروایت انس ابن مالک در کتاب ابو نعیم از ابو برزه مذکور است که حضرت متوجه وی شد فرمود که
یا ابا برزه بیاز من و ارب تعالی در ماده امیر المؤمنین عهد و میثاقی شده و آن عهد از جانب الهی
این است که فرموده که علی ابن ابی طالب علم راه نمایندگان من است و محل نور ایمان و امام دوستان
من و نور طایفه که مرا اطاعت نمایند و از این مقوله سخنان پسندیده و شواهد عادله بسیار است
حذرا من طول الکلام عنان قلم را از صوب بیان آن معطوف داشته لکن بذکر مجملی از کیفیت
واقعه یوم الغدیر رتزیین اوراق عقیده صافی اهل سایمان است مبادا آن هالکان بوادی سواء
سواء الطریق دستگاه من رفیق التوفیق که چون رسول آخر الزمان بادای وظایف حجة الوداع

قیام نمود جبرئیل علیه السلام نزول نموده پیغام الهی بران وجه که شیخ المشایخ الامامیه شیخ مفید رحمه الله بیان نموده به
پیغمبر رسانید که ترجمه خلاصه آن کلام این است که علی ابن ابی طالب را امام کافه خلایق نموده عهد
و میثاق بیعت او از جمیع مکلفین لازم آورده بیاد ایشان آورد و عهدی که در روز الست از
ایشان در باب ولایت علی ابن ابی طالب بسمت صدور یافته تجدید آن بر دختر پیغام من به
بندگان برسان و بگو که علی ابن ابی طالب بنده من و وصی پیغمبر من و خلیفه او و حجت بالغه من بر
خلق است و اطاعت او مقرون باطاعت محمد و اطاعت محمد مقرون باطاعت من است و هر که اطاعت
او کند اطاعت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت من اختیار کرده و علی ابن ابی طالب
علم من است در میان خلق هر که معرفت او کند داخل مؤمنین است و هر که انکار او نماید از کافرین است
و دران روز پنهان از خلایق خلوتی ساخته و خزاین اسرار ربوبیت را که مشتمل بر مصالح خفیه الهی
که در نزد حضرت رسالت بودیعت گذاشته شده بود تمامی آن در جریده معالم مرتضوی اندراج یافت
و چون عایشه بامر خلوت و امور مخفیه صادره بین النبی و الوصی راه برده در تحقیق آن از حضرت
رسالت مبالغه بسیار نموده حضرت در اخفای آن بعایشه نهایت اهتمام فرموده تصریح نمود که
اگر ترا آگاهانم و افشای آن کرده خلاف امر من نموده باشی در زمره کفره داخل گردی و عبارت
منقوله از حضرت در این باب این است که فلا تخبری به احدا و لئن خبرت احدا لتکفرن
و ترجمه عبارت همان است که پیش از این ذکر شد که مشتمل است بر نهایت مبالغه در پنهان داشتن
این حکایت و چون عایشه باخبار نبوی بر نزول جبرئیل و امر الهی بخلافت امیر المؤمنین مطلع
گشت مبالغه پیغمبر را در باب اخفای آن حکایت اعتبار ننموده همان لحظه حفصه دختر عمر را
خبر کرد

خبر کرد و باتفاق عمر را از این قضیه آگاه گردانیدند بعد از آن ابوبکر و دیگر منافقان و
دشمنان امیر المؤمنین مثل ابو عبیدة الجراح و عبدالرحمن عوف و عثمان و معاویه و باقی اهل
خلاف که ذکر خواهد شد مجتمع گشته هر کسی در سبب هلاک پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر اندیشه
نموده آخر الامر رای ظلمانی ایشان برین قرار یافت که چون در راه عقبه ضیقه واقع است موسوم
بعقبه هرشی چون پیغمبر بانجا رسد و شبی ظلمانی خواهد بود نوعی نمایند که شتر پیغمبر رمیده
شده شاید از این جهت شاید حضرت را کوفتی رسد که موجب هلاک پیغمبر باشد و چون ضمیر
منیر حضرت رسالت جام جهان نمای لوح تقدیر است از این معنی اطلاع یافته عایشه را طلب
نموده فرمود که افشیت سری و الله یجازیک بعملک یعنی سر مرا فاش گردانیدی والتهم
جزای عمل تو بتو رسانند و در بعضی رسائل افشای این راز را منسوب بحفصه شده او عایشه را
خبر داد و بعد از ان عمر خبردار شد تا آخر و بعد از آن در طی مسافت منتهیه بمدینه مطهره
سرعت مینمودند تا بموضعی رسیدند قبل از غدیر خم که موسوم بکراع غمیم بود و جبرئیل بابی آیت
نزول نمود که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضایق به صدرک و ظاهر است
که آیه شریفه ظاهر است بزیادت اهتمام الهی در خلافت آنحضرت و اظهار رنجش از حضرت رسالت
در تاخیری که تا غایت شده و ترجمه مدلول آیه شریفه این است که مگر اراده تو است که بعضی از
از آنچه بتو وحی میفرمایم ترک نمائی و سینه تو را تحمل این نمانده این قسم از امور در وی جای گیرد و این
معنی متضمن نهایت تاکید و تشدید و تهدید است بنابراین حضرت رسالت چون بعد ساعتی از
آیه مذکوره بموضع موسوم بغدیر خم رسید جبرئیل دیگر باره جهة تاکید امر مذکور فرود آمد این

آیت نزول یافت که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان به بندگان آنچه از خدای تو نازل
یافته و اگر بجا نیاوری و آنچه را مامور است به بندگان نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده باشی و مضمون
آیه مشعر است بانکه اگر در تبلیغ این امر مسامحه شده بر حسب اراده الهی وقوع نیابد گویا هیچ چیز
تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعض امور عمداً حکم عدم در تبلیغ کل دارد و اگر از منافقان
که همراهند خوفی و دغدغه باشد خدای تعالی نگاهدارنده تست از شر ایشان پس بنابراین حضرت در
همان منزل فرود آمد و منبری از پالان شتر یا بعضی از احجار علی اختلاف الاخبار ترتیب ساخت
و صعود بر آن منبر نموده خطبه بلیغ مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نصیحت اصحاب و بیان خلافت
امیرالمؤمنین که من جانب الله ادا فرمود و چون آن خطبه خالی از طول کلامی نیست و
مشتمل بر فواید بسیار در فصاحت و بلاغت تمام ایراد تمامی آن در خور اختصار رساله نیست
لکن بذکر دو سه کلمه از آن تیمناً و تبرکاً مفرح قلوب مؤمنین است و از آن جمله است معاشر
الناس ان الله قد نصب لکم ولیاً واماماً مفترضة طاعته علی جمیع المهاجرین
والانصار والتابعین باحسان وعلی البادی والحاضر والاعجمی والعربی وعلی
الحر والعبد والصغیر والکبیر والابیض والاسود وعلی کل موحد ماض حکمه نافذ
امره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد
فاسمعوا واطیعوا وانقادوا وان من بعدی علی ولیکم وامامکم بامر من ربکم
ثم الامامة فی ذریتی من ولده الی یوم القیمة الا انه لیس امیرالمؤمنین غیر اخی هذا
ولا تحل

ولا تحل امرة المؤمنین لاحد غیره معاشر الناس قد بلغت ما امرت بتبلیغه حجة
علی کل غائب وعلی کل احد ممن شهد او لم یشهد ولد ولم یولد الا فلیبلغ الحاضر
منکم الغائب والوالد الولد ترجمه عبارت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب بجمیع
حضار آن مجلس نمود که ای گروه آدمیان بدرستیکه الله تعالی نصب فرمود از برای شما صاحب اختیاری
در امر دین و دنیا و امامی که طاعت او فرض است بر جمیع مهاجران و انصار یعنی آنها که در خدمت
پیغمبر هجرت نموده ترک وطن اصلی که مکه معظمه است نموده اند و آنها که یاری و مددکاری پیغمبر
نموده در نصرت وی تقصیر نکردند که عبارتست از اهل مدینه باشد و آنها که تابع اوامر و نواهی حضرت
رسول گشته مخالفت ننمودند و میفرماید که همچنین اطاعت امیرالمؤمنین فرض است بر حاضر و غائب
و بر عجمی و عربی و بر بندگان و آزاد و کوچک و بزرگ و بر سفید و سیاه و بر هر که بوحدانیت الهی اقرار
کرده باشد و حکم او جاری است بر جمیع مردم و امر او نافذ است یعنی اطاعت او واجب است
و مخالف او ملعون و تابع وی مرحوم است و دیگر میفرماید و جهت تاکید این امر که بدیشان
نصیحت نموده میگوید ای گروه مردمان این آخرین مقامی است که مقیم آن شده ام در
این مجلس در حضور این جماعت پس گوش کنید و مطیع و فرمان بردار باشید پس بدرستیکه
بعد از من علی ولی و امام شماست بامر خدای شما و بعد از آن امامت خلایق در
ذریت من است از اولاد علی ابن ابی طالب تا روز قیامت و هیچ کس غیر برادر من علی
ابن ابی طالب سزاوار امامت نباشد و حلال نیست امیر بودن بر مؤمنان و سرداری ایشان
احدی را غیر علی ابن ابی طالب و دیگر باره تاکید حکایت مینماید و میفرماید که ای گروه

بنی آدم آنچه از جانب خدا مامور شده بودم که بجا آورم و بشما برسانم و مضمون کلامی که بشما گفتم و تقریر
کردم حجتی است از جانب خدا و رسول بر هر که غائب است و بر هر که حاضر این مجلس بوده و نبوده و
بر هر که تولد خواهد شد و بر هر که متولد شده پس باید هر که حاضر است این امر که از جانب الهی در باره علی
ابن ابی طالب صادر شده بجمعی که غایبند برساند و هر پدر پسر را از این خبر آگاه گرداند و راوی
حکایت مینماید که حضرت پیغمبر صلعم بعد از اتمام خطبه شریفه که عشری از آن مرقوم این صحیفه شده
حضرت امیرالمؤمنین را نیز بر منبر شریف جای داده دست آنحضرت را گرفته بنوعی بلند گردانید
که اکثر صفوف اصحاب مشاهده آنحضرت نموده و بعد از آن فرمود ایها الناس الست اولی
بالمؤمنین من انفسکم آیا نیستم من اولی بمؤمنین از نفسهای شما یعنی مرا اختیار در جهات
دنیوی و دینی شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله چنین است تو اولی
بمائی از ما بعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و چون در عبارت گذشته فرموده بود
که آیا من اولی نیستم در این مرتبه فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه هر کس من مولای اویم یعنی اولی باو ام
پس علی ابن ابی طالب اولی باو است و غرض حضرت ظاهراً در این عبارت اولی از لفظ ولی
در عبارت ثانیه و ذکر مولی آنستکه در این مقام از مولی اولی بتصرف و صاحب اختیار اراده شد
نه معنی دیگر و بعد از اتمام خطبه و تاکیدات واقعه متوجه دعا شده آنحضرت را باین عبارت دعا فرمود
که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن با کسی که دوستی کند با علی و دشمنی
کن با کسی که دشمنی کند و راوی این روایت میگوید که بعد از این مقدمات تمامی اصحاب بامر
الهی و تاکید حضرت رسالت پناهی که بعضی گفته اند صد و بیست هزار کس بودند و بعضی کمتر گفته اند
بر آنحضرت

بر آنحضرت بامیرالمؤمنین سلام کردند یعنی السلام علیک یا امیرالمؤمنین چنانچه عمر از آن کلمه تجاوز نموده
عبارت بخ بخ نیز اضافه نمود و باین نیز اکتفا ننموده گفت اصبحت مولای و مولا کل مؤمن
یعنی امام و سردار من و سردار همه مؤمنان گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی
بتصرف از مولی اراده نموده الحق در این مقام از این کلمه بهیچ وجه معنی دیگر مفهوم نمیشود و هر که
مضایقه در این معنی نماید غیر از عناد چیز دیگر نخواهد بود و مذکور است که شعرای عرب که در آن روز
حاضر آن مجلس بودند بتخصیص حسان ابن ثابت باذن حضرت قصاید حسنه از جهت تهنیت این امر در رشته
نظم انسلاک داده و عمرو عاص ملعون منافق قصیده گفت که دو بیت از آن در خاطر فقیر است بر
این وجه   بآل محمد عرف الصواب   وفی ابیاتهم نزل الکتاب   و بعد از ذکر اسم مبارک
حضرت و ایراد بعضی از القاب آنعالی رتبت بیت دیگر این است   فضربته کبیعته یوم خم
معاقدة من القوم الرقاب   و این شعری است شاعرانه و در لهجه عرب بغایت پسندیده خلاصه
کلام آنکه میگوید جائیکه محل فرود آمدن شمشیر اوست گردن مردم است و محل بیعت او در غدیر نیز جای است
یعنی وفا بان نمودن بر گردن مردم لازم است و دور نیست که مقصودش این باشد که همچنانکه تیغ او
بر گردن مردم لازم شده از این معنی آزرده و ناخوشنود بودند و این حکایتی است که خالی از [illegible]
نیست که اکثر آن جماعت در روز غدیر نفاق پنهان داشتند و فرموده خدا و رسول را از روی صدق
و خلوص نیت اطاعت نمینمودند بعد از دو ماه از واقعه غدیر مخالفت صرف مینمودند و آن همه تاکیدات
الهی و ترددات جبرئیل و سعیهای نبوی را کان لم یکن می انگاشتند و از این عبارات حذیفه و
ابی ذر رحمهم الله ذکر شده که بعد از اتمام لوازم غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که

جبرئیل علیه السلام نزول نموده حضرت پیغمبر را بانزال این آیت بشارت داد که الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا حاصل مذکوران کلام والا اعلم بشارت
دادن جماعت حاضرین صحرای غدیر است بانکه تکمیل دین اسلام در انروز شده نعمت الهی بر
بندگان در آن روز باتمام یافته رضا وخوشنودی خالق الارض والسما از دین اسلام واز زمره مسلمانان
در آن روز حصول یافته ومعلوم میشود که واجبات دینیه خواه انچه متعلق باصول دین باشد وخواه بفروع
عند اتمام شمول ولایت امیر المؤمنین نموده اکمال دین واتمام نعمت رب العالمین بر زمره مکلفین

وامامت حضرت

منوط بامیری وسرداری وصاحب اختیاری آن مرکز دائره ولایت وسرکرده سلسله امامت وهدایت
ودلیل برین امر باوجود آنکه در غایت ظهور است این است که چون صحت عبادات مخصوصه وطاعات
مفروضه مثل نماز وروزه وغیرها موقوف بر اعتقاد صحیح بامامت حضرات ائمه معصومین است وصحت
اعتقاد مذکور توقفی بر اتیان باموری واجبی فرعی نداشته حصول ثواب بر آن مستلزم صحت
این نیست بلکه تارک آن در زمره کفره وجاحدین اوامر رب العالمین است وتارکین
عبادات شرعیه فرعیه باوجود عقیده صحیحه خالصه وثبوت محبت ومودت کامله خاندان
ولایت وامامت بر صفت اسلام وایمان باقی بوده بر فرض بقای وی بر ترک واجبات
تا انقضای حیات مرجو الرحمه والمغفرت است چنانچه مدلول صحت شمول الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الی غایت وضوح پذیرفت تزئیل چون قصه یوم الغدیر
براین وجه اتمام یافت واین خبر منتشر شده باطراف وجوانب رسید چنین ذکر شده خصوصا
درکتب اهل خلاف از تفسیر ثعلبی که حرث بن نعمان فهری از قبیله معتبره از قبایل عرب
وسرداران

وسرداران طایفه است از شنیدن این قصه آزرده شد باتفاق جمعی از آن عشیره از بیابانی
که مسکن ایشان بود روانه گردید متوجه مدینه مقدسه گردیدند وحرث مذکور تنها با رفقای مذکوره
از غایت قهر وغضب وغلظت داخل مسجد حضرت رسالت شده بخنجر زهرآلود کینه دیرینه و
ضیغنه قدیمه سینه پرکینه خود را شکافته آواز برآورد که یا محمد تو ما را بوحدانیت خدا وبنبوت
خود ونماز وروزه وسایر واجبات دینیه تکلیف نمودی تا می آن قبول افتاد وادای آن
بر خود لازم گردانیدیم وبعد از آن تو باینها راضی نشده وامامت وخلافت وامیری امت
بر پسر عم خود حواله نمودی این فعل از طرف تو یا از فرموده ربانیه است حضرت قسم یاد نمود که
وقوع این امر بنابر فرموده ومبالغه الهیه است وچون حرث مذکور حقیقت این امر تحقیق نمود
روی گردان شده بجانب منزل خود میرفت ومیگفت الهی اگر انچه محمد میگوید حق است وامامت
علی ابن ابی طالب لازم بوده تو است خدایا چون مرا تاب شنیدن آن نیست بر ما که مرا از
آسمان سنگی بر سر بفرست یا بعذابی دیگر معذب گردان هنوز سخن وی تمام نشده بود که سنگی از آسمان
بر سر وی آمده از دبرش بیرون رفت بجهنم پیوست مقارن این حال جبرئیل نزول نموده سوره
تحفه جهت رسول اکرام آورد بسم الله الرحمن الرحیم سأل سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع من الله حاصل آنکه سائلی سؤال وقوع عذابی نمود که برای زمره کفره تواند
بود وآن عذاب بروجهی که از جانب الهی هیچ چیز او را دفع نمینمود واقع شد وشان نزول
این سوره در کتب اهل خلاف زیاده بر ده مرتبه ملاحظه شده واگر کسی زیاده از این بر او کی
تا یافته بیش از این نیز باشد وباوجود این مقدار آیت وروایات از طرف دوست ودشمن

اثر در علمای مخالفین ننموده جانب ابو بکر وعمر را فرو نگذاشت ننمایند حشرهم الله فی زمرة
ائمتهم فی الدرک الاسفل من النار بمحمد واله الامجاد وچون این دانسته شد
باید فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوی اجماع بر صحت حکایت غدیر مینماید وبعد از ذکر روز
وعبارت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ بخ چنین میگوید که فهذا تحکیم ورضا وتسلیم ثم بعد هذا غلب
الهوی لحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وخفقان البنود فی قعقعة الرایات واشتباک ازدحام
الخیول وفتح الامصار وسقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم
واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون وکلام غزالی ناطق است بانکه عمر قبول حکم الهی نمود و
رضا بان داده وتسلیم نمود بعد از آن هوای نفس که در روش غزالی از آن بکفر تعبیر میشود غالب گردید و
بسبب غلبه هوا محبت ریاست بندگان خدا وحمل ستون خلافت یعنی لوا خلافت پیغمبر نام برند ومحبت
آنکه علمهای خلافت بر سر او حرکت درآید ومحبت آنکه اسبها ودیگر حیوانات سواری
دست وپا از هم گذرانیده صورت مشبکی از آن بنظر درآمده بر در خانه وی مجتمع گردند چنانکه
روش جباره واهل ظلم است اینها همه وسیله آن شد که از جام هوای نفس آب طغیان وعصیان
خورده بخلاف اول که زمان بت پرستی وقانون جاهلیت مقتضی آنست که عهد نموده وعهد ومیثاق
غدیر را شکسته پس سر انداخته ودر این باب سوداگری مشتمل بر نقصان وخسران از وی واقع گردید
وچون دانستی که غزالی حکایت غدیر وازدیاد برگشتن عمر ومخالفت آن روز را بوجهی که نوشته شد
بیان نمود عبارتش را بهمان طریق که در کتاب مسطور شده انی جهت حجت بر قوم ساخت
باید دانست که این حکایت میانه قصه این اوراق ودیگری از نواصب بغداد ذکر یافته وی منکر
بود که غزالی

بود که غزالی کتابی موسوم بسر العالمین تصنیف نموده وبعد از آن ولایت امیر المؤمنین
رد نموده تصانیف غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از مصنفات او است واینجا بر جهت
توضیح مقام وتحقیق قول غزالی وثبوت کتاب سر العالمین که داخل تصانیف غزالی است
سندی صحیح بروشن ظاهر گشت وتحقیق این حقیقت آنستکه کتابی نام وی انوار بدریه که مصنف
آن معلوم نیست اما مشخص است که از علمای مخالفین است ملحوظ گشت ودر آن کتاب از
ابن جوزی نقل نموده که وی در کتاب خود که تذکره خواص الامه لخصائص الائمه نام نهاده در
باب سیم از آن کتاب ذکر نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین وکشف ما فی الدین
حکایت غدیر را بروجهی که مذکور شد ذکر نموده وعبارتش را بهمان طریق بجهت ایضاح مرام
نقل مینماید وعبارت معهوده اینست قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی یوم الغدیر من
کنت مولاه فعلی مولاه وقال عمر ابن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و
مولی کل مؤمن ومؤمنة وقال الغزالی وهذا رضا وتسلیم وولایة وتحکیم ثم بعد ذلک
غلب الهوی وحب الریاسة وعقود البنود وخفقان الرایات وازدحام الخیول فی فتح
الامصار والامر والنهی فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا
فبئس ما یشترون وان عبارت غزالی از اول تا آخر از کتاب ابن جوزی نقل شده ووی
از کتاب سر العالمین که تصنیف غزالی است نقل نموده وچون قبل از این عبارت غزالی ترجمه
شده در این مرتبه از تکرار ملاحظه مینماید ونقل عبارت ابن جوزی از این جهت است که معلوم
شود که علمای اهل سنت حکایت غدیر را یکی از دیگری نقل نموده میان ایشان اشتهار

[illegible]

تمام دارد فایده دیگر آنکه چون ابن جوزی از بزرگان اهل سنت است شهادت او در اثبات کتاب
سر العالمین که از تصانیف غزالی است بغایت سودمند است و اهل جحد و انکار شهادت
او و نقل عبارت غزالی که در کتاب خود ذکر نموده الزام میتوان یافت ارشاد هر کرا دیده ادراک
از میل عداوت خاندان امیر المؤمنین و دودمان سید المرسلین و فرزندان طیبین و طاهرین
آنحضرت بینا نشده در تیره شب ظلمانی تقلیدات فاسده و تعصبات کاسده و صفای
آثار اهل جحد و انکار طریق مستقیم مودت ذریات اطهار سید ابرار بر او پوشیده شده
و از دیگر دلائل داله بر ثبوت خلافت امیر المؤمنین خبری نداشته باشد بر حقیقت حکایت
یوم الغدیر و اتفاق دوست و دشمن بر صحت آن اطلاع یابد چگونه تقدیم ابو بکر را بر
آفتاب عالمتاب امامت داده باقتضای عقل و نقل دست و گریبان گردد و مولوی در این معنی
گفته بیت تو بهار یکی علی را دیده :: زان سبب غیری برا و بگزیده :: و باید دانست که مقول
کلام غزالی دلیلی است ظاهر و حجتی باهر بر آنکه عمر بعد از واقعه غدیر و بیعت با علی بکرا از دین بیرون
رفته باطاعت هوای نفس و رضای شیطان از اهل ارتداد و اصحاب جحد و عناد گردید و اگر
سالکین این مسلک را زیادتی بصیرتی در این امر احتیاج افتد باقوال اهل العقبه و نفاق اصحاب آن
و ظهور کفر ایشان در این باب رجوع نمودن اولی است حکایت مذکوره بر وجهی که
علمای اهل بیت علیهم السلام نقل نموده اند و ظاهراً تصانیف اهل خلاف از ذکر آن خالی است
و یکی از معاصرین نقل مینمود که در رساله از طرق ایشان بر وجه اجمال که تاویل توان کرد بنظر او
رسیده و علی ای حال مجملی از آن حکایت این است که بعد از آنکه باشاره ربانی و تنبیهات
و تشدیدات

و تشدیدات بلکه تهدیدات نازله سماویه امر خلافت شاه ولایت تحقق یافت و عامه
اصحاب از ذکور و اناث بلکه زوجات مطهرات حضرت رسالت بر بیعت آن والا رتبت
سرافراز گردیدند و جبرئیل در آن روز که روز عید ملائکه و اوقات نشاط و زمان سرور و انبساط
ایشان است بشکل احسن الاشکال صورتی بهترین صور در میان طوایف اصحاب مسرور و خوشحال
و شیطان ملعون آزرده حال بوده تأکیدات احکامی که در این باب صدور یافته یکی اظهار مسرت
و دیگری مظهر محنت و کربت شده بودند اصحاب با ماده کفر و نفاق و طغیان یافته چهارده نفر
از ایشان که ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن و سعد ابی وقاص و معاویه
و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و مغیره ابن شعبه و اویس ابن حدثان البصری و ابو هریره
و ابو طلحه انصاری چون هنوز تقلیب قلوب و کثیف صدور ایشان از وقوع جیفه متعفن کفر و نفاق
متعفن و نجاست عداوت آل رسول از متنجس بود آراء فاسده آن روسیاهان در اهلاک
نبوی بر این قرار یافت که در شبی ظلمانی بقصد اطفاء نور وجود آن چراغ دودمان بنی عدنان
بر عقبه مرسوم بعقبه هرشی قرار گرفته دباب مملوه از احجار از بالای عقبه گذار داده
چنان نمایند که ناقه نبوی از هیبت آن صدا رمیده متزلزل گشته بنوعی متحرک گردد که
موجب سقوط آن نجم آسمان رسالت گردد راوی گوید که حضرت هنوز داخل عقبه داخل
نشده بود که بحذیفه یمانی اشاره فرمود که زمام ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر مامور گشت
که از عقب شتر غافل نگردد و چون شمع شبستان رسالت داخل عقبه مذکور گشت
آن ملاعین بی آزرم و کلاب بیحیای بی شرم با انداختن آن دباب تبادر نموده صدا

از آن برخواست که جائی که موجب اضطراب ناقه نبوی گشته در این محل حضرت خطاب بآن ناقه
نموده فرمود اسکنی یا مبارکه یعنی ساکن شو ای ناقه مبارکه آن ناقه میمونه بامر حضرت رسالت
از آن اضطراب باز آمده رمیدن بآرامیدن و حرکت بسکون تبدیل یافت و بلهجه عربیه
فصیحه در آمده زبان معذرت گشوده بلکه ترجمه آن این است که یا رسول الله لغزش نباید
دست من از دست و پای من از پای و حال آنکه پشت من آرامگاه تو باشد و چون مقدمات
اصحاب عقبه از نتیجه مقصود عقیم افتاد حذیفه روایت مینماید که در این حالت آن بدبختان
امت متوجه شدند که ناقه را بزور دست تحرک داده چنان سازند که حضرت از پشت وی
در افتد و در آن لحظه من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از اقدام بر آن امر عاجز گردانیدیم و
عبارت حذیفه که ترجمه آن ذکر یافت اینست فلما رای القوم ان الناقة لا تنفر تقدموا الیها
لیدفعوها بایدیهم فجعلت انا و عمار نضرب وجوههم باسیافنا وکانت لیلة مظلمة
فتأخروا عنا وقد ایسوا مما دبروه و چون حذیفه در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این
قسم خطیئتی شده بودند مبالغه بسیار نموده از حد در گذرانید حضرت هر مرتبه او را به
عبارتی اجمالی تسلی میداد تا نوبت بسیم اسامی ایشان که قبل از این ذکر یافت بر زبان
معجز بیان گذرانید و حذیفه را آرزوی دیدن آن ملاعین بر آن عقبه ربانی خاص در آن
خاطر انتقاش داشت از این جهت از بوارق تأثیرات انوار تجلیات ربانی که در آن وقت
ذات اقدس و نفس انفس نبوی محل ظهور آن شده برقی جهان تاب و روشنی شبیه پرتو
آفتاب سر از گریبان آن عقبه مظلم بیرون آورده نقاب حجاب از چهره دغای اصحاب
بداشته

برداشته دوست و آشنا از بیگانه و مسلمان از کافر متمیز شده بر طبق حرف المجرمون بسیماهم
ظاهر و نمایان شده در بوته فضیحت سوخته آتش کهن بطبیعت گشته دعوی ایمان بظهور نقیض آن
بطلان یافت رباعی دعوی لبریز بان خود و بستی :: در خانه هزار بت یکی نشکستی
گوئی که بیک شهادت از بت رستم :: [illegible] چه کاکنون مستی :: و محقق رومی در [illegible]
مثنوی :: مادر بتها بت نفس شماست :: زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست
بشکستن سهل باشد سخت سهل :: سهل دیدن نفس را جهل است جهل :: هر نفس مکری و در هر مکر زآن
غرقه صد فرعون با فرعونیان :: و دیگری از عرفا این مضمون را بنوعی دیگر منظوم ساخته :: تو چو [illegible]
بااین یکقول راستی :: کنند فردا [illegible] اگر مستی :: مسلمان نیست از تو جز زبانت :: منافق [illegible]
بود گردم بیانت :: نفاق ای بیخرد خرد گر نیست :: زبان گویا و دلرا زان خبر نیست :: اگر دل یار با
یکسان کنی تو :: [illegible] :: مسلمان حقیقت گشته باشی :: و ز شرک مشرکان وارسته
باشی :: غرض از [illegible] یک دلیل از چهار صد دلیل قرانی و سه هزار حدیث نبوی
که در امر خلافت [illegible] حکایت غدیر است که مرکب است از آیات قرانی و روایات
نبوی و اجماع فرقه ناجیه [illegible] بنیان آن بمرتبه ایست که بتشکیک اهل خلاف رخنه نپذیرد و با
وجود این [illegible] سراسیمه و حیران شده غبار دوستی ابو بکر و عمر دیده انصاف ایشان
کور و بی نور ساخته [illegible] فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا شده ظاهر است
که شعاع آفتاب [illegible] غدیر جهات سته و ارکان اربعه را بنوعی احاطه نموده که در تنویر
مشکوة [illegible] بار دیگر [illegible] احتیاج افتد لکن بر طبق هو المسلک [illegible] تضییع

بذکر قلیلی از روایات که با نضمام آن آیات بینات دوازده دلیل تام بی عیب و قصور میشود که در
تصانیف مخالفین مکرراً مذکور شده قیام مینماید حدیث سیوم روایت است بطریق تواتر از سید
الانبیا که بتقریبات مختلفه بحضرت امیرالمؤمنین خطاب نموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لا نبی بعدی غرض حدیث از این عبارت اثبات خلافت آنحضرت است بروجهی که روشن ترین وجوه
دال بر این مطلب باشد زیرا که فرموده که حالتی و منزلتی که حضرت هارون را نسبت بموسی علیهما السلام است
که مراد از آن خلافت و اخوت است حضرت امیرالمؤمنین را همان نسبت بحضرت پیغمبر حاصل است و در این
عبارت حضرت رسالت چند فایده ملاحظه فرموده اند اول بیان اخوت که بفرموده الهی میان آنحضرت
[illegible] ولایت منعقد شده دویم اظهار مرتبه مرتضوی و استعداد رتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت
کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی در باره حضرت شاه ولایت تحقق یافتی چهارم آنکه چون بعد از
رحلت حضرت پیغمبر آنحضرت سزاوار نبوت تواند بود شایسته خلافت بطریق اولی خواهد بود پنجم آنکه چون
حضرت هارون در حیات حضرت موسی خلیفه و شریک آنحضرت بوده باین صفت موصوف بود حضرت
امامت منقبت نیز در زمان حیات نبوی بخلافت آنحضرت اختصاص یافته لکن تصرف وی در امور کافه
خلایق من حیث الکلام والسیاسه موقوف بر انقضای زمان رسالت است چون رفع مانع شد حضرت رسالت
رو از بارگاه وصال دو متوجه قرب اتصال گشت خلافت مستقره مستتره چهره نموده آنحضرت بمسند حقیقی
تحقیق خلافت صوری نیز متمکن گشت ششم آنکه چون حضرت هارون استحقاق خلافت موسی در حین
حیات وی داشته بآن امر مخصوص گشت و اگر بعد از حیات موسی در لباس حیات صوری بودی بطریق اولی
مستحق این مرتبه میبود پس حضرت امیرالمؤمنین نیز مستحق خلافت رسول الله بعد از انقضای زمان آنحضرت
داشته

داشته بآن درجه اختصاص پذیر باشد مخفی نماناد که این روایت از روایات مشهوره بین الفریقین است
و علمای جانبین بتقریبات دوستی و دشمنی اهل بیت رسالت ذکر نموده اند و ظاهر است که اکثر اتفاق
باشد این حدیث داخل روایات متواتره است و حضرت رسالت تاکید و تاسید روایت مذکوره
در مواد متکثره باین عبارت نموده که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی
و قاضی دینی و چون در حدیث منزلت مجملا بخلافت و اخوت آنحضرت اشاره فرموده آن
امر اجمالی را در این عبارت تفصیل داده که یا علی تو برادر من و وصی من و خلیفه من بعد از منی
و کسیکه قضای دین من نماید بعد از من تویی و از این قبیل است روایتی که علامه در کتاب [illegible]
از احمد ابن حنبل از انس ابن مالک که عداوتش با علی ابن ابی طالب ظاهر [illegible]
نموده که انس میگوید سلمان فارسی گفتم که از حضرت رسالت بپرس که وصی تو کیست و چون
سلمان از حضرت این سؤال نمود حضرت فرمود که وصیی و وارثی و من یقضی دینی و
ینجز موعدی علی ابن ابی طالب حدیث چهارم روان متعلق است بحکایت
خیبر و حاصل واقعه خیبر آنستکه چون حضرت رسالت متوجه فتح قلاع خیبر گشت در این قضیه اراده
الهی بظهور اعزاز مرتضوی و بیان تحقق محبت الهی بآنحضرت و محبت حضرت بارگاه الوهیت
و دیگر حکمتها و مصلحتهای ربانی تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار و صاحب اختیار عسکر
اسلام شده متوجه مهم مذکور گردید در آن روز از لشکر اسلام کثیری را بدرجه شهادت رسانیده
آورده خود با بقیه هزیمت نموده طریق گریز خاطر نشان خلیفه دویم گردانید و چون روز دویم
عمر بامر مذکور مامور شده او نیز بر قاعده ابوبکر عمل نموده که ننگ و ناموس اهل اسلام از

دست رفته چنانکه عبارت بخاری حیرت که فرجع هو و اصحابه منهزماً شب سیوم که از پس پرده شک
فامش چهره صباح نصرت نمایان و با تار وجود شاهد شش رشته روشنی رود بهجت تو امان بود حضرت
بمعز موصوم در ضمن عبارت غیبی اشارت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله کرارا غیر فرار که در بعضی نسخ واقع است این حسم را باشاه ولایت اختصاص داد یعنی
بتحقیق و جزم که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را
دوست دارند اصحاب چون این عبارت از حضرت رسالت استماع نمودند هر یک تصور آنکه بکر این
ستاره درخشان پرتو افکن در بام ایشان شده باین منقبت عالی و منزلت متعالی فایز گردند
در صباح آن شب همه حاضر بارگاه رسالت پناه شده بارجاع آن امر مستظهر بایشان مینمودند و چون
شاه ولایت را دیده اسرار و انوار اسرار از رویت اغیار غبار آمیز شده ساحت سرای نبوی از
فیض قدوم نصرت لزوم شه خالی و ظلمانی می بود حضرت رسالت چون از مشرق فلک تربیت مطلع
منزل نبوت آیات طلوع نموده و فضای دلکشای رسالت را از پرتو نور ولایت خالی دیده در لحظه
باحضار آنحضرت اشارت فرموده آن امیر مؤمنان و واقف پیدا و نهان حاضر بارگاه ملایک سپاه
گردید بر طبق نظم قطعه دین است برکش ای نقاب : پیرایه کن بفتح الباب : شرک را در شد
هلاکش کن : کعبه تا گشت پاکش کن : بفتوحیش تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت پرچم سجا
بر علم انا فتحنا لک فتحا مبینا معلم و شقه رفیع و ینصرک الله نصرا عزیزا معلم سحر رطوق
علام نظم کس ندیده برزم در شتش : منهزم شرک از نیام تیغش : خیبر از تیغ او خراب شده
سر آتش همه سراب شده : روانه قلع و قمع زمره اشرار گشته در اندک زمان بتفصیلیکه در
محل خود

محل خود ذکر شده اهل خیبر مسخر و مقهور و اسلامیان مظفر و منصور گردیدند این روایت
در صحیح بخاری و مسلم و مشکوه حدیث و بسیاری از کتب معتبره مذکور است و مشتمل است
بر فواید کثیره فایده اولی از واقعه خیبر چنین فهمیده میشود که ابوبکر و عمر از جاده محبت
خدا و رسول منحرف بوده اند نه ایشان خدا و رسول را دوست دارند و نه خدا و رسول ایشان را
دوست دارد و این معنی مستلزم کفر و بعد از وصول بمقام مامول و علت صحت حکم بتعادی
ایشان بعداوت خدا و رسول است و طریق استدلال برین مطلب آنستکه مراد از محبت
بنده بخدای تعالی بر وجهیکه اکابر علما خصوصا غزالی در کتاب احیا و دیگر تصانیف تصریح
بآن نموده این است که بنده را امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و مناهی
حاصل شده اراده ادراک حالات و کمالات مرکوز خاطرش باشد و چون شخصی از این حالت
نصیبی نداشته باشد نقیض آن بنا بر استحاله ارتفاع نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم
امتثال اوامر و ارتکاب مناهی و معاصی و عدم میل بادراک مقامات تقرب بربوبیت
و امتثال آن از موجبات رحمت و غفران است و چون محبت الهی بنا بر آنکه قشیری و غزالی
و صاحب کشاف و غیره ذکر نموده اند عبارت است از اراده الهی به نزدیک گردانیدن
بنده بدرگاه و باز داشتن او از گناهان و معاصی و تطهیر باطن وی از کدورات جسمانی
و برداشتن حجاب میان بنده و خدا پس بر تقدیر انتفای از جانب خدای نقیض
آن ثابت باشد و از اجتماع امور مذکوره یعنی ارتفاع محبت از جانب خدا و رسول
بابی بکر و عمر بخدا و رسول ظاهر میشود ظهوراً بیّناً آن دو گمراه نامه سیاه از بندگی خدا

بیرون بوده در زمره دشمنان خدا و پیغمبر داخل باشند و با وجود این بکدام علاقه در رابطه خواهند
که جانشین رسول الله و نایب الله تعالی در روی زمین باشند نعوذ بالله من الاباطیل والاکاذیب
مایده ثانیه چون محبت خدا و رسول نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول برطرف
باشد پس معلوم میشود که ایشان در مدت عمر اطاعت خدا و رسول ننموده و آنچه از ایشان
صادر شده مخالف فرموده خدا و رسول باشد زیرا که حق جل وعلا میفرماید قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این خطاب بحضرت رسالت است که بگو بامت که اگر
خدای تعالی را دوست میدارید اطاعت من که پیغمبرم باید نمود تا جهت اطاعتی که نسبت بمن از
شما صادر شده باشد حق تعالی نیز شما را دوست دارد پس هر که محبت طرفین را اطاعت رسول
و اطاعت اوامر و نواهی آنحضرت بود قرینه بنده بدرگاه الهی بود و دوستی الله تعالی رسنده است
و از این جهت است که چون آن بدبختان خدا و رسول را دوست نمیداشتند و بدشمنی آنحضرت
پرورده بودند مخالفت امر خدا و رسول در حکایت غدیر خم نموده نزول آیات قرآنی و تردد
جبرئیل و وصایای نبوی را اصلا اعتبار ننموده پیروی هوای نفس نمودند و همانا حضرت رسالت را
مقصود این شد که بر عالمیان ظاهر سازد که ایشان دشمن خدا و رسول اند بعد از آنکه دو روز
ایشان را سردار نموده روانه خیبر گردانید شب سیوم فرمود که کسی را فردا فرستم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان از این دولت بی
نصیب اند مایده ثالثه یکی از اکابر صوفیه میفرماید که چون علم الهی حاصل بوده که اصحاب
بعد از بیعت با امیرالمؤمنین در روز غدیر بواسطه انتفای محبت میانه ایشان و میانه خدا و رسول

که لزوم

که لزوم مخالفت اوامر و نواهی الهی است نقض آن خواهند نمود جهة تاکید آن حکایت و
ابلاغ جهت در همان روز بحضور جمع اصحاب روی بتفرقه نگذاشته بود که جبرئیل این آیه
نزول نمود ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا
بنابراین حاصل مضمون آیه مبارکه خطاب بحاضرین روز غدیر و نهی ایشان از ارتکاب امری
که مستلزم خروج از بیعت امیرالمؤمنین باشد و چون الله تعالی کفیل این حکایت است یعنی متوجه
انتظام این امر و این که هر که از جاده قویمه متابعت آنحضرت ثابت قدم بوده و عهد و پیمان
آن روز را نشکند مستحق اجر الله تعالی بوده عوض از او طلبیده بدرجات عظیم اخرویه فایز گردد
چون قدرت تامه الهیه و ضامن بودن حق جل وعلا در این قضیه مستلزم ادای اجور وفاکنندگان
بعهد و میثاق روز غدیر است و اگر عهد و پیمان مذکور را شکسته موافق اراده الهی عمل ننموده از فرموده
او و رسول تجاوز نمایند چون تصدی نیکی و بدی این رجوع بذات اقدس است جزا و مکافات
اعمال ایشان بایشان رساند فایده رابعه چون محبت کامله میانه امیرالمؤمنین و
حق سبحانه تعالی در حد کمال یافت چنانچه غرض حضرت رسالت از حدیث لاعطین الرایه و از حکایت
مرغ بریان و دیگر مقامات که بیان محبت امیرالمؤمنین با الله تعالی نموده این بود که بر
عالمیان این حکایت روشن گردد تا در لوازم آن از اختصاص وی بخلافت رسول الله
و نیابت الهی و دیگر حالات آن احدی الصفات که جز بتفویض الهی صورت نبندد تعجب نموده
بر معانی خلافت دین و ملت حمل نمایند چنانچه در احیای اموات و علم بر مغیبات که از آنحضرت
بحصول آن شده جمعی از عقلا گمراه گردیده گمان غلطی مینمودند و از غلات عرب این معنی

اشارتی شد که ان احیاؤک الموتی وعلمک بالغایبات عذرت فیک لمن غلا
یعنی دو چیز سبب آن شده از جانب سایلکه غلو در ماده امیرالمؤمنین کرده اند عذر توان گفت
یکی مرده زنده کردن و دیگری از غیب خبر دادن و بعلوم ربانیه و آنقدر همه اینها اختصاص یافتم
رتبه الهیه از وی بظهور رسید الحاصل روایت است که چون در حرم محبت و محبوبیت قاعده یافت
جبرئیل علیه السلام من جانب الله مامور شد که طبقات ملک این معنی برآوازه گرداند الا ان الله احب علیا
فاحبوه یحبکم این عبارت مشتمل است بر اعلام عموما بمحبت امیرالمؤمنین و حاصل مضمون این کلام
این است که من که پروردگار عالمیانم علی ابن ابی طالب را دوست میدارم پس شما نیز بهمان طریق
او را دوست دارید که من دوست میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب دوستی
من یعنی علت دوستی شما او را اگر سبب دیگر نباشد همین بس است که من او را دوست میدارم پس
دوست داشتن خدا امیرالمؤمنین را سبب و علت دوست داشتن ملائکه باشد یا مراد این باشد
که او را دوست دارید بسبب محبتی که با من دارید و در این صورت محبت ملائکه حق تعالی سبب محبت
ایشان با علی ابن ابی طالب باشد و این معنی الصق بعبارت مینماید و این بشارت است بکمال
اعزاز مرتضوی عند الله تعالی و اشاره بانکه اگر سبب دوستی الله تعالی باشد همان یک چیز سبب دوستی
علی ابن ابی طالب است و مشعر است بانکه محبت الله تعالی خالی از محبت آن حضرت نیست و اگر خالی
باشد محبت آنحضرت نیز نخواهد داشت حاصل کلام آنکه علت محبت امیرالمؤمنین که ملائکه بآن
مامور شده اند از سه چیز بیرون نیست اول آنکه علت محبت ملائکه باشد نظر بالله تعالی همان چیز
بعینه علت محبت آنحضرت باشد و آن چیز تواند بود که مخفی باشد و احتمال ظهور نیز دارد چنانچه کلام قدسی

بام ان

بام آن دالا مقام شاهد این دعوی است که ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن ونحن هو
ومع ذلک هو هو ونحن نحن دوم علت محبت ایشان بالله تعالی کمال ذاتی پروردگاری و اتصاف بصفات
مطلقه و قدرت و علم و عدل و عفو و غفران و شاید خالقیت و رازقیت و انواع صفات مختصه
ربوبیت بوده که در عالم بشری و نشاه عنصری آنحضرت بصفات مذکوره متحقق گشته در شبحی متحقق بصورت
بشریه من جانب الله تعالی مخصوص بکمالات مختصه ربوبیت باشد دوم آنکه علت محبت ملائکه بآنحضرت
محبت الله تعالی باشد با امیرالمؤمنین یعنی چون ملائکه دانسته اند که حق تعالی آنحضرت را دوست میدارد ایشان
چیز دیگر منظور نداشته بهمین سبب او را دوست دارند سیوم آنکه محبت ملائکه با حق سبحانه علت
محبت آنحضرت باشد قطع نظر از آنکه سبب محبت ایشان بحق تعالی سبب محبت آنحضرت باشد بلکه
محبت ایشان بحق سبحانه و تعالی علت محبت ایشان باشد سر کرده سلسله محبت باشد و جمیع امور هر گونه
صلاحیت علیت داشته در این مقام غرض بحصول علتی دون علتی دیگر تعلق ندارد و اینجا است که چون
ملائکه کمال پذیرفته طغیان نموده طالب ادراک خدمت آنحضرت که دیدند الله تعالی فرشته از نور
و در بعضی عبارات واقع است که از نور ذوی امیرالمؤمنین خلق نموده در طبقات فلک او را مسند
از نور متمکن ساخت جهت رفع اضطراب ایشان در این امر باید دانست که یکی از اهل ذوق جهان
از خمخانه شوق چنین افاده نموده که محبت میانه امیرالمؤمنین و نشاه ربوبیت بکمالی کشیده و بمرتبه
رسیده که او را بلباس صفات مخصوص بپایه اختصاص داده متخلق باخلاق الهی ساخته و رجحی که قول او فعل و گفته
و نوشته و کردار و گفتار او الهی شده شده تجلیه صافیه آنحضرت آینه معموره مشیت ربانی و اراده
الهی عین خواهش مرتضوی بوده مظهر عجایب و مظهر غرایب گردید و چون صفات وحدانیت کبری

قدرت

وفردانیت عظمی از گریبان اختصاص آن محرم راز ومحبوب دل نواز سر برآورده خوارق عادات
که از دو ازده گبری از انبیای سابقین بیرون است که آن حضرت مظهر آثار آن گردید از این جهت در آیینه
عقیده بسیاری از عقلا بعنوان ربوبیت انتقاش یافت و کلام افصح المتأخرین مولانا محتشم کاشی علیه الرحمه اشاره
بآن است شعر جواز رجع الخلق علی متعال ✱ که در آیینه شک شد پدید ذوالجلال ✱ احیاء موتی پیش
از پیش از آنحضرت صدور یافت چنانچه در کلینی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم نزد حضرت آمده اظهار
اندوه بسیار بر فوت برادر خود ظاهر می ساخت حضرت جهت تسکین خاطر او باتفاق آن شخص چون
آنجناب بکنار قبر برادرش رسیدند او دید دو کلمه بر زبان معجز بیان جاری ساخته تحرک جلالی عیسوی
آثار قرآن شخص که از آن مایه اندک با تحت قبر خضر الحق یافت سر از خاک برداشت و حضرت
سلام کرده بر زبان عجم تکلم گشت حضرت در بیان سبب تغیر لهجه عربی بزبان عجمی پرسید که الم تمت وانت
رجل من العرب گفت بلی ولکن متنا علی سنت فلان وفلان فانقلبت السنتنا عوض
حضرت تا از این سؤال اینست چون شخص مذکور از صنف عرب است و در حین حیات بزبان عربی متکلم
بوده بنابراین از تغیر لهجه عربی بزبان عجم در امشول کرد اینه شخص زنده گردیده مجدداً بلباس حیات
در آمده در جواب گفت که سبب آنستکه من بر طریقه فلان و فلان که اشاره بمدعیهای زمان
ابوبکر و عمر است از دنیا بیرون رفتم اختلاف لهجه از این جهت است و معلوم میشود که شخص مذکور
چون الطریق اهل ضلال اعمل کرده مستحق جهنم و عذاب نکال گردید بنابراین از تکلم زبان
عربی ممنوع شده بزبان عجمی متکلم گشت زیرا که مشهور است که اهل بهشت تمامی بزبان عربی متکلم
خواهند بود و اعم از اینکه در دنیا عربی سید انسته اند یا نه و اهل جهنم با عدای لهجه عربیه متکلم خواهند
عرب وخواه

عرب وخواه عجم در نهایة المطلوب مذکور است که در زمان خلافت آنحضرت روزی در
مسجد کوفه تشریف داشت جانی که صفحه خلقتش بر قوم رقم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
شده داخل مسجد گردید و بعبارتی فصیحه که بعضی از آن این است که ایکم المعمم بالبراعة
المدرع بالقناعة ایکم غصن ابی طالب الرطیب وطلبه المهیب وسهمه المصیب ایکم
الاصلع الرأس والاخذ بالقصاص ومضیق الانفاس ایکم المولود بالنجوم والمنعوت بالکرم
العالی الشیم و بسیاری از فقرات بلیغه که ذکر آن مستلزم طول کلام است ادا نمود بر وجهی که موجب
تعجب حضار گردید حاصل فقرات مذکوره بیان بعضی از حالات مختصه مرتضویه است که از علم آن
حضرت بعمامه و از قناعتش بزره تعبیر نموده بعد از آن گفته که آن حضرت تازه نهالی است که
از شجره مبارکه ابی طالب و شجاعی است با مهابت و سهمی است برنشانه و چون مشهور است که
آنحضرت از پیش سر موی نرسته بود آن شخص تعبیر از آن حالت کنند بدان سر نموده عبارت
که ترجمه آن بفارسی این است که کدام است از شما که سر خندان دارد و قصاص از صاحب قصاص
میستاند و نفس بر کافران تنگ میکند و کیست که در حرم الهی متولد گشته و کیست که وصف
او بکرم بر زبانها جاری یافته و کیست که صاحب خصلتهای پسندیده است حضرت در جواب او گفت
منم ای مدرک که ابن حنظله ابن قهر و تا ده مرتبه از آبا و اجداد وی نام برده در آخر گفت
ابن ابی سمیع الدوسی و مقصود وی این بود که یکی از جوانان عشیره او را در بستر خواب سر بریده
قاتل وی نامعلوم است و از این جهت میان قبیله و خویشان مقتول منازعه و مجادله روی داده عظیم
وقوع یافته آتش حمیت جاهلیت خرمن سوز مرغ صبر و سکون گشته نزدیک است که کثیری از

کشته همراه آورده در بیرون مسجد بر شاه راه ملائک سپاه منتظر رحمت شاملة الهیه بود
حضرت برو جه که غلغله در حلقه سبوحیان گنبد خضرا و زلزله در زمره کنان کره غبرا افتاده
بجانب تابوت شخص مقتول روان گردیده بعد از ستایش الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی با این
عنوان تکلم فرمود که برخیز ایفلان ابن فلان باذن حق جل و علا بر دست علی ابن ابی طالب
و آن مرده چهل روزه بامر آنحضرت سر از تابوت برآورده باین کلام متکلم شد که السلام علیک
یا امیر المومنین و امام المتقین ورحمة الله وبرکاته حقیقت واقعه مذکوره و کشته شدن
بر دست عم خود بنوعی که آنحضرت فرموده بود بی زیاده و نقصان بذکر آن وسیله ازدیاد
عقیده حاضران گردید قبیله وی بعد از اطلاع بر امر مذکور و رؤیت آن شخص در لباس زندگی
همگی شرف اسلام پذیرفته آن زنده شده و سعادت یافته در دنیا دعمی بعد از مدتی که شرف
ملازمت آنحضرت یافته در محاربه صفین درجه شهادت یافت و این قسم امور زیاده از گنجایش
تحریر این رساله است فایده خاتمه حکایت محبت بین الله و بین ولیه بمقامی رسید
که تعبیر از ایمان بمحبت آنحضرت و از منکرین آن و الازقت بکفر نموده میفرماید و من یکفر
بالایمان فقد حبط عمله یعنی هرکه تارک محبت آنحضرت گردد یا انکار ایمان نماید
که در این مقام مراد از ذات و وحدت سمات مرتضوی است چنانچه در کتب معتبره مذکور است
بنابراین اعمال و افعال صادره از آن کس که ظاهراً بر صورت عبادت دینی صدور یافته
باشد تمامی اسقاط و احباط یافته خسران زده صحرای محشر خواهد بود و از غایت محبت حاصله
بین المحب والمحبوب است که جمعی کثیر که از ولایت آنحضرت برگشته نقض عهود و مواثیق یوم الغدیر

نفوس آن طایفه عرضه شمشیر خصومت بکدیگر کردند و اگر حق این مشکل بر انگشت ولایت نموده
پرده خفا از چهره پردگی این واقعه مرتفع گردد این معنی موجب اطفای نایره خصومت میانه
عشیره مذکوره شده ذریعه ظهور نور ایمان آن طایفه خواهد بود و چون آن حضرت که عالم
معالم غیب و عارف معارف لاریب است الحاح آن سائل مذکور در کشف حقیقت حال و بیان
آنچه مقصود از سؤال است ملاحظه فرمود چهره مأمول وی را برای حصول مطلوب داده چنین افاده
نمود که چون صبیه عم شخص مقتول در حباله وی بوده و او ترک دختر عم داده دیگری معقوده
وی گردیده این صورت مستلزم اشتعال آتش جهل و غرور عم مذکور شد باین فعل شنیع که قتل برادر
زاده اوست قیام نموده و دیگری را در قضیه مذکوره دخل نبوده بمجرد طغیان و عصیان عم مذکور
وقوع پذیرفته و چون سائل مذکور چهره پردگی سراپرده مقصود را از ورای نقاب حجاب بتوجه آن
آن فاتح ابواب مشاهده نمود دیگرباره معروض داشت که چون قبیله شخص مذکور از قول و
اخبار وی از جانب آنحضرت تقاعد نموده بمجرد نقل حقیقت آن قضیه از اقدام بر امور مهلکه و افعال
مذمومه باز نخواهند آمد اگر شاه ولایت بر حسب اراده الهیه احیای شخص مقتول نموده چنان
فرماید که بمشیت الله تعالی رجوع بحالت زندگی نماید تا عشیره وی تحقیق این امر از او نموده منازعه
ایشان مرتفع گردد و این صورت وسیله دخول آن طایفه در زمره مؤمنین شده توجه خاطر
ولایت مظاهر از کفر بایمان تبدیل یابند از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد بود حضرت
ملتمس وی را قبول نموده معمم بعمامه رسول الله و ملتبس بلباس آن خیر خلق الله شده باحضار اهل
کوفه ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً اشاره فرمود و چون سائل مذکور شخص موصوف را در تابوت
کذاشته

نموده اند بر زبان محرمان سرادق جلال کبریای بخصوص لفظ لعن از رحمت الهی مقطوع الامل اند و کریمه
اولئک الذین اتخذوا دینهم لهواً و لعباً و غرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم
کما نسوا لقاء یومهم هذا اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بر قول بزرگان
علمای امامیه رحمهم الله که بعضی از ایشان از طریق مخالفین نقل نموده اند مراد از ان تارکین عهود
یوم الغدیر است و آنچه مناسب مقام و مذکور بزرگان سنه علمای اعلام است عبارت فیض آیات حضرت
رسول الله است که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس یکن له حبیبا
و من ابغضه فکن له مبغضا و در ذیل این عبارت فرموده که انت ولیی فی الدنیا و الآخرة
و انت روحی التی بین جنبی و انت الامیر و انت الوزیر و انت الوصی و انت الخلیفة علی
الاهل و المال و انت صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة و این روایت در کتاب مخالف بروایت
ابونعیم و اخطب الخطباء و ابن مغازلی شافعی و کتاب صحیح مسلم مذکور است چنانکه علمای مجتهدین
زمره حقه اثنی عشریه علیهم السلام نقل نموده اند و باسانید معتبره متصل ساخته حاصل کلام حضرت
رسالت دعائی است بدرگاه الهی مشتمل بر آنکه هر که علی را دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را
دوست دار و هر که او را دشمن دارد دشمن او باش و بعد از ان میفرماید که یا علی تو ولی و صاحب
اختیاری از جانب من در دنیا و آخرت و تو روح منی که در اطراف و جوانب من جای دارد و تو نیز
امیر و تو نیز وزیر و تو نیز وصی و تو نیز خلیفه بر اهل و مال من و تو نی صاحب لوای من در دنیا و آخرت
و شیخ رجب حلی از مفسرین نقل نموده که مراد از کلام مبارک الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
اشاره بجماعتی است که ایمان بامامت علی ابن ابی طالب آورده و تغیری در ایشان نشده

برجاده

برجاده محبت و ولایت آنحضرت رسوخ یافته باشند آن طایفه در صحرای محشر از اهل امن و امان
بود در آن وادی کثیر الضرر عظیم الخطر آزرده و متضرر نگردند و از اینجاست که جمعی که طریق ولایت
آنحضرت را سالک شده اند از دیگر مسالک انحراف نموده اند جهت ارشاد و بیان صحت سلوک
ایشان فرموده که هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و اشاره بامیر المؤمنین است و تعبیر از آن حضرت
براه راست نموده میفرماید که علی ابن ابی طالب صراط مستقیم من است یعنی راهی درست بی
تشویش در نهایت استقامت که منتهی بمقصد شده از شر دزدان و کج روان ایمن و مرفه الحال
در اضافه بذات ربوبیت و الحاق آن باستقامت اشارت بصحت و عدم تطرق منافی اراده
ربانیه در اعمال و افعال آن واجب العصمه است و بعد از آنکه او را راه راست گفته در این صورت
اشارت باطاعت و متابعت وی نموده پیروی اقوال و افعال او را صحیح و معتبر دانسته از
نهایت رحمت و غایت بیدریغ ربانیه اکتفا بهمان ننموده جهت تاکید اطاعت آنحضرت
نهی از متابعت غیر فرموده بعبارتی صریح که و لا تتبعوا السبل یعنی تابع راههای دیگر نشوید
و این اشارت است بآنکه غیر ملت و مذهب آنحضرت و ذریت طاهره او اطاعت مذهب
دیگر و متابعت ملتی غیر آن ملت ننموده طریق نجات منحصر در متابعت آن و الا زینت است
و این آیت اصرح آیات بینات قرآنیه است در خلافت و امامت آنحضرت و تصریح بآنکه غیر
ملت آن حضرت سایر هفتاد و دو فرقه تمامی باطل و از درجه اعتبار ساقط و باطل است و چون
این دانسته شد باید دانست که رساله که ظاهراً از تصانیف شیخ روزبهان است موسوم بصراط المستقیم
در آنجا از بزرگان اصحاب کشف و یقین نقل شده که اگر کسی خواهد ارتفاع درجه و تصویه در بارگاه

الهی و قدر و منزلت آن پادشاه تخت نشین سلونی در آن بارگاه ملایک پناه معلوم وی گردد
و بعد نزول آیه شریفه قل اننی هدانی الی صراط مستقیم تامل باید که مفسرین علما و محققین عرفا
گفته اند که مقصود الهی خطاب بحضرت رسالت پناهی است که بگو در شد کان ظاهر گردان که مرا
هدایت نموده الله بمحبت علی ابن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق مراتب بشریه که خاتم النبوه
بامر خالق البریه اظهار مباهات بهدایت ربانیه متعلقه بمحبت آن عالی منزلت نماید و از این
قبیل است آنچه محمد ابن محمود ابن زکریا شافعی در کتاب خود نقل نموده که روزی حضرت رسالت
در سجده شکر میفرمود الهی بحق علی ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تست
بیامرز محمد را که نبی تست و از این احسن مینماید آنچه در وقت مباهله ابن جوزی از حضرت
رسالت نقل شده که میفرمود که بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین داخل عبای
آنحضرت گردیدند فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم خدایا حشر کن مرا در میان طایفه
که محب این جماعت باشند خوشحال محبین خاندان رسالت که درجه و منزلت ایشان فوق
منازل مقربان درگاه است و شکی نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مستجاب الدعوه بوده حشر محبان
خاندان ولایت در زمره که بعد از ختم سلسله نبوت اختصاص یافته خواهند نمود
و این حدیث در تفسیر نیشابوری و ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکور است بروجهی که انکار
منکری و جحد جاحدی پیرامون آن نتواند شد حاصل کلام آنکه چون فتح خیبر بنوعیکه
قبل از این ذکر شد بر دست امیر المؤمنین علیه السلام صورت یافت و حضرت شاه ولایت با غنایم
بسیار و رایات فتح و نصرت از خیبر و یهود متوجه سید ابرار گردید چشم رسول الله رجال

ممکنه

الابصار

آن سیف الله مسلول افاد فرمود که یا علی لولا ان یقول فیک طوایف من امتی
ما قالت النصاری للمسیح ابن مریم لقلت فیک قولاً لا تمر بملاء الا اخذوا من تراب
رجلیک و یستشفون بفضل طهورک و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک و انت
ولی کل مؤمن من بعدی و ان لحمک لحمی و دمک دمی و ظاهرک ظاهری و باطنک
باطنی و علانیتک علانیتی و سریرتک سریرتی و حربک حربی و سلمک سلمی و
ولیک ولیی و عدوک عدوی و انا و انت من شجرة واحدة و من اصل واحد
و من نور واحد و من طین واحد و انک تبرئ ذمتی و تقاتل علی سنتی و انک فی الآخرة
معی و انک علی الحوض خلیفتی و انک اول من یکسی معی و انک اول من تدخل الجنة معی
من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم و یکونون غداً فی الجنة جیرانی
و ان الحق معک و علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ان الایمان مخالطه
لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و لن یرد الحوض مبغض لک بدان ای برادر دینی
و ای مومن یقینی و ای محب خاندان نبی و ولی که اگر کسی را دیده ادراک از زخم عداوت
خاندان نبوت و رسالت نابینا نشده و غشاوه غبار الحاد پرده باصره انصاف نگشته
و راکب مرکب اعتساف نشده باشد این حدیث که بعد از این ترجمه خواهد شد کافی است
در آنکه عاقل را تاملی در حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر و خلافت و نیابت حضرت شاه ولایت
نمانده علم یقینی ویرا حاصل شده داند که ذاتی که آمیزش وی با حضرت رسول ظاهراً و باطناً
باین مرتبه رسیده و امتزاج صوری و معنوی بجائی کشیده که دیده دوبینی از ادراک حدقه

احتمالات عقلیه و روایات نقلیه پرون رفته میانه نبی و ولی اتحاد دینی و دنیوی بوجه اتم نموده
و بنوعی سر از گریبان شباهت برون آورده که مجال مداخلت اغیار نمانده موقوف شمن دوئی
و کلمه دوئی و جدائی از لوح خاطر اصحاب ایمان و ایقان محو و معدوم گشته در این صورت کی
مضایقه در خلافت و نیابت آنحضرت نماید که از جمله حالات و مقامات آنحضرت نسبت بحضرت
رسالت است و ترجمه عبارت مذکوره علی سبیل الاجمال این است که چون اوصاف کمال ذاتی
شاه ولایت پناه از اندازه گفتن و نوشتن و قیاس تعبیر نمودن متجاوز است اولا حضرت
در این عبارت اشارت بان نموده که اگر خوف این نبودی که جمعی از امت در باره آنحضرت گمراه
شده آنچه نصاری در باره عیسی گفتند که او را خدا دانسته و بعضی پسر خدا گفته حضرت رسالت
معذرت میخواهد که از خوف آنستکه بعضی از حقایق عظیمه و دقایق جمیله که از جمله حالات آن خیر الخلیفات است
اظهار آن نمیفرماید که اگر آن اسرار را پرده خفا مرتفع گردد بهر طایفه که آنحضرت بایشان
ایشان مرور روی نمودی از خاک پای او قدری برداشته بان افتخار نمودی و بقیه آبی که
آنحضرت بان طهارت نموده باشد شفای امراض خود در آن ملاحظه کردندی و چون
امور مخفیه آنحضرت از این جهة در پس پرده خفا اختفا یافته که مبادا کرامات حضرت رسالت را
باعث آن ضلالت گردد از آنچه توان گفت و اظهار شاید نمود این است که حضرت خطاب
بامیر المؤمنین نموده میفرماید که کافی است ترا اینکه تو از منی و من از توام و توئی صاحب
اختیار امورات من بعد از من و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من و ظاهر تو ظاهر
من و باطن تو باطن من و انکار تو انکار من و پنهان تو پنهان من و جنگ با تو جنگ من و

صلح با تو

وصلح با تو صلح با من و دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من و من و تو از یک درخت
و از یک اصل و از یک خاک و از یک نوریم و توئی که ذمت مرا از حقوق بری گردانی و معاونت
کنی در اجرای احکام شریعت و انتظام امور ملت و سنت من و مراد در این مقام سنت
در مقابل واجب است بلکه مقصود در قوانین شریعت و قواعد مضبوطه دین و ملت آنحضرت است
و بعد از آن فرمود که توئی در آخرت همراه من و توئی بر سر حوض جانشین و صاحب اختیار من
و توئی که پیش از هر کس پوشیده گردی همراه من چه اهل عرصات عریان داخل آن هنگام شوند الا
آنحضرت امیر المؤمنین و میفرماید توئی اول کسی از امت من داخل بهشت شود و توئی که
شیعه تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند
دویم آنکه روسفید بصحرای محشر درآیند و این حالتی است مخصوص شیعه اثنا عشریه سیوم
آنکه در بهشت همسایگی پیغمبر سرافراز باشند و بعد از این بشارات در بیان بعضی دیگر از کمالات
دیگر باره میفرماید که حق با تو است یعنی آنچه رضای حق تعالی و خوشنودی وی در آن است مصاحب تو
بوده از تو جدا نگردد و چون حق پیوسته با آنحضرت باشد معلوم است که در زبان آنحضرت
و در دل آنحضرت و در برابر آن حضرت هر چه گذرد و گفته شود و بفعل آید تماما حق و مطابق رضای
حق سبحانه و تعالی خواهد بود و اما جهت تاکید این امر حضرت رسالت تصریح بان نموده تفصیل
بعد از اجمال که مهما امکن محتاج الیه نموده مبادرت فرموده بعد از بیان امور مذکوره اجمالا و تفصیلا
آنچه اصل اعتقاد و اساس اعمال صالحه و اقوال و افعال حسنه است و میان آنحضرت و حضرت
امیر مشترک بوده در آن بی تفاوتی بینهما صورت پذیرفته میفرماید که ایمان مخلوط و ممزوج

بخون و گوشت تو همچنانکه بخون و گوشت من اختلاط یافته و بعد از اتمام اغراض و مقاصد
مهمه مخصوصه بدرجه امامت و ولایت و آنچه مشترک میانه نبی و ولی تواند بود ببشارتی دیگر ختم
کلام صدق انجام فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی که خلافت آنحضرت را منکر شده ترا ولی قایل
نبوده دیگری را خلیفه اول داند چنین کسی محروم از ورود کوثر بوده ابد الآبدین مقیم مقام
خذلان و حرمان است و صاحب عقل از کامل و ناقص و عالم و جاهل و اعمی و بصیر و بزرگ و
کوچک کامل هر که قوت سامعه داشته باشد و مضمون این حدیث مسموع وی گردد میداند و بمقدار
از عقل که مکلف شده علم بوجود باری تعالی حاصل نموده حکم مینماید که غرض حضرت رسالت از
اثبات حالات مرتضوی که احدی از انبیای سابقین معلوم نیست که متصف باوصاف مذکوره بوده
باشند آنستکه بر شنونده این کلمات بینات نبوی که چون آیات محکمات از شائبه مخالفت
نفس امر مبرا و معرا است ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردد که اختلاط صوری و معنوی و
امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علمی و عملی و آمیزش تام میانه نبی و ولی و اختصاص
شیعیان آنحضرت بنجات در موجات و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده از عبارت
وافی هدایت حضرت رسالت منطوقا و مفهوما ظاهرا و باطنا و سرا و علانیة در عرصه ظهور
می باید بجائی رسیده که هر کس از اهل ایمان باندازه استعداد ذاتی دیده دل را از مشاهده
شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره روشنی داده پردگی اسرار از منزوای استار حجاب
چهره گشوده رخسار مقاصد علیه در این باب در آینه صافیه عقیده کامله رو بجهی روی نماید
که چون و چرا و مضایقه و دراه نیافته ظاهر و پیدا و روشن و هویدا گردد که درجات رفیعه

وحالات علیه

و حالات علیه و کمالات خفیه و جلیه و اتصاف حسبی و نسبی آنحضرت با خیر البریه و اختصاص آنحضرت
بمزایا و خصایص ممکنه بشریه و اتصاف بما شاهدی صفات آن مظهر تجلیات ربانیه از آن
گذشته که خلافت رسول که بنابر اصطلاح امت عبارت از قیام بمقام آن حضرت است بعد از انقضای
زمان رسالت کسی را دغدغه در آن بوده یا در استعداد آنحضرت در این امر یا در استحقاق دیگری
عقل را مجال تاملی مانده با وجود ایمان صحیح و اذعان برسالت رسول الله و شهادت بصدق
کلام آنحضرت با آنچه فرماید و عدم حمل سخنان آن صادق القول بر تواضعات رسمیه خالیه از
موافقت واقع که شعبه از نفاق و قسمی از کذب و خلاف واقع است اصلا و مطلقا نه نفس را قوت
سرکشی و نه عقل را قدرت مخالفت مانده بطوع و رضا و رغبت قبول کند و اذعان نماید و ایمان
آورد بجمیع آنچه محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و آله درباره پسر عم و داماد و پدر اولاد دختر یک
دین او و متمم امر رسالت و مستحکم بنیان نبوت و کاشف کروب و ناصر او در حروب گفته و نوشته
و از جانب خدای پیغام آورده تمامی حق و صدق و موافق واقع و مطابق فرموده الهی و
اراده رسالت پناهی بوده دیگری را در خلافت و نیابت و قیام بمقام حضرت رسالت
من حیث الاستحقاق حقی نبوده و اصلا این امر مناسبت بدیگری نداشته از جانب خدا و
رسول بر طبق مدلولات قرانی و تنزیلات سماوی و تنصیصات نبوی و تاکیدات مصطفوی
بان حضرت مخصوص و منسوب شده مخالف آن مخالف خدا و مصطفی و دشمن علی مرتضی است
و بر کافر و مسلمان و دوست و دشمن و غیره ظاهر است که ذاتی که صفات کمالش بجائی
رسیده که بی تکلف آنچه در این اوراق رقم گشته نسبت بان عالیمنزلت از قبیل نسبت

قطره بدریا و نسبت حبابی بصحرا است و حضرت رسالت باین معنی تکلم فرموده که ترجمه آن بفارسی
این است که اگر درختان و بیشه‌ها قلم و طبق آسمان کاغذ شود و دریاها مرکب و بنی آدم
کاتب و جنیان حساب کننده از عهده شماره فضائل آن حضرت بیرون نتوانند آمد و عبارت
مبارک آنحضرت رسالت پناه اینست لو کانت الریاض اقلاما و السموات صحفا و البحار
مدادا و الانس کتابا و الجن حسابا ما احصوا فضائل علی ابن ابی طالب علیه السلام و کتابها که در
این باب تالیف شده از جانب دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم قدیما و جدیدا قصاید و مثنویات
و غیرها من الاسالیب الکلمات المنظومه بنوعی در رشته بیان انتظام داده اند که در جمیع امر از
امور الهیه مثل دلایل وجوب وجود و دلیل وحدت ذات و صفات و دلایل اثبات نبوت و
هم چنین دلایل احکام شریعت که از طوایف اسلامیه از قران و حدیث استنباط نموده و
بران قرار داده معمول و معمول و محکوم به گردیده نزد انصاف باین شاهد در مرتبه نرسیده
که دلیل عقلی و نقلی بلکه کشفی و ذوقی از اصناف بنی آدم و انواع استدلالات و اقسام دلالات
و تنبیهات و خطابیات و ظنیات و علمیات و یقینیات و اتفاق کافه مخلوقات بر تحقق اوصاف
کامله و نعوت شامله و کمالات حاصله و خصایل حمیده و شمایل پسندیده و علوم کثیره و عوارف
متکثره و معارف بسیار و مکارم بیشمار که در وقت شمار و هنگام تعداد با کمی معدود و فوت بشری و در
حوزه احاطه حالت عنصری تواند بود و هیچ کس از معاندین ملت یارای نفی آن و انکار سطری و اصرار بر
رد شطری بر روی سطری ننماید تا مستدل و مدعی گشته بجهول جعلی که در ان حضرت اقرار و اعتراف
نمایند بر وجهی که اجمالا مستلزم اقرار و اذعان بخلافت آن عالیمقدار بوده مضایقه ننمایند

و چون خصوص

و چون خصوص لفظ خلیفه و نایب رسول الله صلعم بر زبان اهل ایمان جریان یابد فخر الدین رازی که مولوی
درباره او فرموده شعر فخر رازی اگر رایستی کند ٭ از برای کودکان تی تی کند ٭ سقط را از
سر انداخته و قاضی عضد سبزه شکافته و بیضاوی کرباس چاک کرده و تفتازانی خاک بر سر نموده
و جرجانی رخ و دم بیچیده و دوانی همزبانی نموده و اعراه با کتان خانقاه ابو بکر رسانیده
مرهم جراحت جگر سوختگان تعزیت عثمان کرده و از اینجاست که قاضی میر حسین در شرح دیوان
بعد از بیان معنی امامت و غیرها میگوید که آنحضرت بعد از پیغمبر امام و وصی و نایب و وارث
بود اما خلیفه نبود زیرا که خلافت حفظ سلسله ظاهر است و آن نه امریست که اختصاص بآنحضرت
داشته باشد و هر که معنی خلافت بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ علاء الدوله در عروه نقل نموده
می باید که نقل آن معنی و نفی خلافت آنحضرت منافی یکدیگر بوده محض اضطراب و فتح ابواب عنادات
حدیث ششم علامه حلی در مراة الغزیر در کثیری از رسایل خود روایت احمد بن موفق المکی
الخوارزمی از ابوذر غفاری نقل نموده از حضرت رسول صلعم که فرموده من ناصب علیا الخلافة
بعدی فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر و این روایت
روشن ترین روایات است اما بر مطلوب است و هم چنانکه دلیلی است روشن و برهانی است متیقن بر آنکه خلافت
پیغمبر صلعم بعد از آن حضرت بلا فصل مخصوص امیر المومنین است و هم چنان مشتمل است بر آنکه هر که
با آن حضرت در این امر عداوت نموده منازعت نماید در زمره کفره داخل بوده از جماعتی است
که محاربه با خدا و رسول خدا نموده باشد و مشتمل است بر آنکه هر که در باده آنحضرت یعنی در خلافت و امامت او
از جانب رسول بعد از رحلت حضرت رسالت شک آورد یعنی شیطان لعین وسوسه نماید او را که مبادا

دیگری خلیفه حضرت پیغمبر باشد و ماده وسواس وی مشتعل این باشد که جمع کثیر از امت محمد صلعم آن را
که از اهل علم و از اهل تفسیر و از مشاهیر علمای اسلام مثل فخر الدین رازی و مانند وی شارح مقاصد
و مواقف و امثال ایشان تمامی در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت پیغمبر در اول مرتبه با ابو بکر
نسبت دارد و حضرت رسول فرموده که هر کس اتباع طور تکلی نماید بهره و نصیبی از وسایل که باشد آن شخص
داخل کفره است و از دین اسلام نصیبی ندارد و قبل از این مذکور شد که هر امام زمان خود را ندانند و معرفت
او حاصل ننماید و در این حالت بمیرد در زمره کفره و اموات زمان جاهلیت خواهد بود بنابراین اگر شک
نماید در امر امامت منصوص من الله و منصوب از رسول الله پس معرفت امام خود نداشته باشد و هر که معرفت
نداشته باشد وی کافر باشد و وسوسه شیطان بکثرت مردم در این مرحله بیشتر آنست که همیشه در زمان سابق
تا این روزگار اصحاب توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده و در قرآن واقع است و قلیل من عبادی
الشکور هم چنین واقع است لا خیر فی کثیر و مثل این است کریمه قل لا یستوی الخبیث و الطیب
و لو اعجبک کثرة الخبیث و در کتاب شرفی ذکر یافته که مراد از خبیث اعدای آنحضرت و مراد از
طیب شیعیان و محبان آل و الاتباع است و مشهور است که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام بعد از هزار
سال که قوم خود را دعوت باسلام نموده بجاه نفر از آن مردم اذعان ننموده دعوت حضرت نوح
در آن زمان طویل قبول ننموده بر حرافت کفر باقی بودند و حکایت حضرت موسی علیه السلام و انقیاد کس از بنی
اسرائیل اتباع سامری نمودن و انجماعت بر طریق ضلالت بودن از مشهورات است و بنابر عدم علمای امت
مذکور است که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت اسلام در شرق و غرب عالم انتشار یافته و بلاد کثیره
و پادشاهان عظیم الشان در دیار اسلام بر تخت سلطنت تمکن یافتند هنوز چهار دانگ کره ارض بلکه

کافر نیست

پنج دانگ

پنج دانگ در تحت حکومت کفره و حکام غیر ملت مطهره داخل بوده اسلامیان در جنب ایشان در غایت
قلیل می باشند پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف کثرت و حق در جانب قلت قرار یافته و بکه
ادعا فرموده که حقیقت جانب قلیل از اینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان بدیر رفته بدرجه کمال
رسیده در مرتبه از مراتب توقف ننموده بر امری از امور استقرار نیافته علویات و سفلیات و مجردات
و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس و نباتات و حیوانات علی الاختلاف الانواع و جمادات
و اعراض و جواهر و غیرها من الامور الممکنه از این جهت در دایره احتیاج قدم گذاشته بوجود ظلی اعتباری
بین العدمین اکتفا نموده با نفر دره جاروب کش خانقاه وجوب نشد و چون قلت درجات عالیه
نموده بر زده وحدت و وحدانیت تصاعد نموده غبار کثرت من جمیع الوجوه از جهت استغنای وی
از لا یافته مسند نشین بی مثلی و یکتائی گردید بارگاه وجوب وجود و غنای ذاتی ماوا و موطن وی گردید
و ظلنه وحدت حقیقی بجهات سته و اربعه رسانیده وحده لاشریک له فاتحه خطبه وحدانیتش گردید و
قطع نظر از تحقیقات ارباب حقیقت را اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت حاصل از عامه مخلوقات
و طبقه اجلاف اجامره و زمره جهال و نادانان امریست که موجب زینت و رجحان تواند بود
اما کثرت و اتفاق خواص و اهل دانش و بینش که عقلا و نقلا معتبر و معمول علیه است مسلم است که از
جانب اهل بیت نبوت و کثرت علما و فقها و محدثین و مفسرین این زمره عظیمه روز بروز در تزاید
یافته و تکاثر پذیر رفته که از مقوله عدد و احصا متجاوز است و جمیع علمای اهل خلاف که از جهت تالیف
و تصنیف در بیان خصوصیت ملت و شریعت از ایشان بر صفحه زمان مانده موجب اضلال دیگران
شده باشد تمامی در برابر یکی از مشایخ عظام امامیه مقابله ندارد و چنانکه محقق و مبین گشته

در کتب رجال بتفصیل مذکور است که از فقهای کرام این طایفه از شخص واحد قریب سیصد مجلد تصنیف
در امور متعلقه بدین مبین نبوی مرتب شده و از این قسم از فقهای عظام در طایفه اثنا عشریه بسیار است
و شیخ مفید رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و ابن بابویه دویست و هفتاد مجلد و از این مقوله کثیری
برین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده اند و سید مرتضی قدس الله سره العزیز که بیانه فوق بعض مشهور و
معتبر است و مذاهب او در اصول و فروع در کتب مخالفین مذکور و معروف است و صاحب عمدة المطالب
که از اهل سنت و از علمای ایشان است در کتاب مذکور که بیان انساب سادات رسول الله نموده
میگوید که سید مرتضی نور الله مضجعه بر تابین که بفارسی بر هشتاد است ملک شده بود و از این جمله از
هر نوع از احبار مختلفه صاحب هشتاد فرد از آن نوع بوده چنانچه از غلامان هشتاد و از کنیزان
هشتاد و از مزارع و قری هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن را استادان خوانده و بعضی
تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده بود و عبارت ابن قوم در کتاب مذکور این است
یعنی کتاب عمدة المطالب که و کان له من الکتب ثمانین الف مجلد من مقروءاته و مصنفاته
و در یک عصر در شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین حسن ابن مطهر روح الله روحه است
چهل شخص دانشمند که برتبه اجتهاد معروف بوده اند در آن شهر اجتماع داشتند و از آن جمله شیخ مذکور
و والد ماجد آن حضرت و شیخ المحققین شیخ ابو القاسم خالوی شیخ جمال الدین و دیگر فحول آن ایام
مجتمع بوده اند و در عصری دیگر در مدینة المؤمنین قم سیصد و هشتاد نفر از فقها و محدثین و مجتهدین در آن
فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند و در اقطار ارض علمای اثنی عشری بیش از پیش ناصر
دین و حافظ شریعت خیر المرسلین بوده روز بروز متزاید گردیده از آن طایفه بمقتضای مقطع دابر
القوم الذین

القوم الذین ظلموا اثری نمانده بر طبق الان حزب الله هم الغالبون سررشته فلاح و نجاح
امت محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بکف دولت اثنی عشری تعلق یافته نایب
حضرات اثنی عشر طاهرین و ماذون از آن زمره طیبه هادین مهتدین بوده اند الحمد لله رب العالمین
که هنوز در میان این طایفه مبارکه فرقه ناجیه و زمره حقه اثنی عشریه خلفت میامن افادتهم
بین البرجعی مسند نشین تحقیقات حقایق دینیه و قانون ملت نبویه بوده بساط فیض انبساط
مساعی جمیله و اجتهادات مشکوره طاقدام قدسی انتظام ایشان است و غرض از طول کلام
در این مقام آن بود که گاه باشد که شیطان نابکار وجه دگرش در آن طرف وسوسه احتمال
حقیقت نماید جواب او اولا آنست که بر تقدیر تحقق امر مذکور دلیل صحت مدعا نتواند
بود زیرا که غالب اوقات کثرت از لوازم بطلان و عدم حقیقت است **ثانیا** آنکه حکایت
کرکای فایده منفرد تواند بود که علما و صلحا و زهاد و مجتهدین و روات و ثقات و
امثال این قسم از مردم که مدار انتظام مهم ملت و شریعت بر ایشان است در میان طایفه
بیش از طایفه دیگر بوده مدار علیه قوانین دین نبوی باشند الحمد که کثرت بایں معنی در
جانب اثنی عشری روشن تر از آفتاب عالم تاب است **تکمله** امور متفرقه
مختلفه که حضرت امیر المؤمنین محل صدور آن شده بنا بر مظهریت تجلیات ذاتی و صفاتی
و اسمائی و افعالی مظهر آن گردیده و از اشخاص ملکیه و بشریه خصوصا اصناف و افراد موجوده
زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل آن علما و عملا سمت صدور نیافته امور مذکوره من حیث
الاجتماع و الانفراد دلیل اختصاص آن حضرت در بارگاه احدیت بر وجهیکه خلاف نسبت

بان مرتبه و منزلت آسان ترین مراتب حالات و کمالات آن عالی منزلت است و از آن جمله
ارتفاع آن عظیم المرتبه بر کتف نبوی در شکستن اصنام بر وجهی که مشهور شرق و غرب و مذکور بر زبان
عرب و عجم گردیده وجوه اوراق اخبار و آثار نظما و نثرا بذکر آن آراسته و در این باب حکایت حسان
ابن ثابت با وجود آنکه صحیفه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق بوده گمراه و نامه سیاه است
در این باب جواهر زواهر دریای صدق و سداد در رشته قویه نظم انتظام داده شاهد دلارای
سخن دری برای کمال جمال آنحضرت گردانیده عبارت ابیات این است **قیل لی قل لعلی مدحا**
ذکره یخمد نارا موصده **قلت لا اقدم فی مدح امرء** **ضل ذو اللب الی ان عبده**
والنبی المصطفی قال لنا **لیلة المعراج لما صعده** **وضع الله بظهری یده** **فاحس**
القلب ان قد برده **و علی واضع اقدامه** **فی محل وضع الله یده** پوشیده نیست
که حسان در انشای این عبارت نهایت مداحی را با غایت عذر تقصیر در مدحت آن عالی
مرتبت جمع نموده خلاصه سخن آنکه عطشان بیابان استماع کلام مدح انتظام آنحضرت را از
زلال فیض خصال حقیقت حال ریان و سیراب گردانید سلسال عبارت قدسی اشارتش آتش الطاف
تو از اضطراب استماع مدحت آن والا رتبت نموده و بیانه معذرت از مدار حقیقت حال بر
این منوال ملال ساخته که اقدار بر امر مذکور از دو وجه صورت تعذر یا فقدان که آنکه ذاتی که
طبقه از طبقات عقلا بلکه طوایف خشکنره از زمره آدمیان در مرآت ملاحظات ایشان بصورت
ربوبیت مصور گشته بچه عنوان بر امون مدحت ذات احدی صفاتش توان گردید چه هر چه
گفته شود ماتحت رتبه ربوبیت است و یقین است که در برابر مرتبه معبودیت بقدر و منزلت
نماید

نماید پس از این جهت اقدام بر مدح آنحضرت بدین صورت نمیاید و وجه دیگر آنست که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از امور واقعه شب معراج چنین نقل نموده که بعد از آنکه رسید بمرتبت
او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچه نامه عرش مقامش مصور بکلام صدق انتظام سبحان
الذی اسری بعبده لیلا شد بجام دوست بدوست رسانیده و جام محبت از جانب محبوب
قوت یافته چنانچه گفته اند **شعر** اگر از جانب محبوب نباشد کششی ٭ کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد ٭
کششی تازه و کوششی بلند آوازه بر طبق **شعر** شبی روشن چو صبح زندگانی ٭ نشاط افزا چو ایام جوانی
شبستان نجیبه چون روز وصال و ستان روح افزا طلیعه صباح پر نور و صفا شده آنحضرت
نیز راکب براق اشتیاق گردیده بذوق چاشنی وصال و شوق وصول بمقام اتصال از خود بیخود
گشته و دیده دانش و خود و خودی و غیر وجه باقی تمامی در شسته در عشق باخته از شاقی جمخانه
مقام و سقیهم ربهم شرابا طهورا بمفاد ان لاولیائه شرابا اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا
و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا
وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم لبریز ساخته و
بمقتضای **خبر** مقام قرب چنان تنگ شد محمد را ٭ که جز اینکه کند از صمیم احمد را ٭ **نظم**
کلی ابر ندارد این دهلیز نیست ٭ بان درگاه عالی دست بردست ٭ قدم رنگ چلاوش از جهان
او شست ٭ وجوب الایش امکان او شست ٭ منازل منیعه سموات سبع طی گردید و صعود در
درجات رفیعه و مقامات قرب احدی نموده برق اشعه لمعات نزول در منازل اقصی نزل انا حق
ثم دنی فتدلی و جلوس بر بساط ارتباط ظلال قاب قوسین او ادنی عبارت حسنت آثار

ذابوا

تعلقات صوریه اعتقاد دیرگرد غبرا از ساحت ذات وحدت سمات سید کاینات ازاله
نموده و خاشاک توجهات لازمه تسلسل کاینات احتراق پذیرفته میانه حبیب و محبوب ملاقات معنوی
تحقق یافت در این مقام از حضرت رسالت نقل است که چون داشتی عظیم آن حضرت را وی نمود حرارت
زیاد از اندازه حادث شد که اگر دست رافت در رحمت الهی بر کتف رسالت پناهی وقوع نیافتی
متحمل شدت حمل آن شدن مشکل مینمود و چون ظهر بلند قدر آنحضرت محل ظهور آثار ید الله المبسوط
عمّ العباد گردید میفرماید که آن حرارت حادثه بر کت فیضان فیوضات رحمات الهیه و توجهات
ربانیه و قطرات امطار احسان برودت نموده حرارت مذکوره زایل گردید و فرمود که سحاب قدرت
کامله و عنایت شامله که بمثابه دست رحمت قرین ربوبیت مینمود هلاک انگاه را احضام یعنی وقتی که امیر
المومنین متوجه شکستن بتها شده بود پای مبارک بر کتف همایون رسول آخر الزمان گذاشته
بای از اشتغال میفرمود از اتفاقات حسنه آنکه همان موضع که انامل را بکار دست رحمت
گذاشته بود پای آنحضرت بر همان محل واقع شد و مذکور است که این شعر [illegible] ستان ابن ثابت
است و علمای اهل سنت این شعر را در کتب خود نقل نموده اند و حسان مذکور از جمله مردمی است
که بشرف بیعت آن حضرت تشرف نیافته ظاهرا در زمره جماعتی است که از شومی بیعت نمودن طلحه از
در روز قیامت همراه آن ملعون محشور خواهند بود بر متتبعین آثار نبوی ظاهر است که این
قسم از امور عظیم یا امر رسول الله من جانب الله یا مامور بها شده از کتاب الله نمی فرماید و
معلوم است که امر الهی در این باب بنا بر آنکه ارتفاع قدر آن عالیمنزلت بنوعی بر عالمیان
در جه ظهور دارد که اگر زیادتی محبت و ارتفاع درجه مودت آن والا رتبت العیاذ بالله محل

اعلی وارفع از مقام خلافت توهم نماید با وجود این رتبه عالیه و درجه متعالیه دعوی رفعت
در معنی منیع خلافت و نیابت محل تامل نموده قطع نظر از منقولات صریحه و تنزیلات صحیحه
رهنمای عقل در نسبت این امر احدی از مخلوقات علوی و سفلی تجویز ننموده مخصوص آن عالی
درجه خواهد دانست مگر کسیکه دیده بصیرتش کور و چراغ ادراکش بی نور بوده ریسمان اعتقادات
و عداوت نبی و ولی در گردن بدست شیطان لعین کشان کشان در مستقر سقر مقر عذاب الیم
گردد و از آن جمله مشهور است که در کتب سایل شمنان دین پیش از این مسطور گشته که
در اوایل اسلام اصحاب رسول الله هر کدام از خانه خود دری بمسجد گشوده بودند که در وقت
نماز بآسانی داخل مسجد توانند شد بعد از آن امر الهی صدور یافت که درهای جمیع
اصحاب از مسجد بسته شده ابواب مذکوره تمامی مسدود گردد الا در خانه حضرت رسالت
و حضرت امیر المومنین که از خانه دیگری اصلا راهی که محل تردد تواند بود مفتوح نباشد چنانچه
عباس عم حضرت هر چند التماس نمود که جهت احراز ثواب روزی از [illegible] خانه او را مستثنی
ساخته مسدود نگردد التماس وی درجه قبول نیافت چنانچه لوراهی شد که سوراخی که او
نگاهی از آن بمسجد تواند نمود در آن باب ماذون گردد ملتمس او اجابت نیافته حق
سبحانه و تعالی جهت کرامت نفرمود و عباس باین اکتفا نمود که میزاب بام وی بنوعی منصوب
گردد که در وقت باران آب از پشت بام عباس بصحن مسجد ریخته این مقدار از امتیاز
موجب اعتبار وی گردد حق تعالی در این مرتبه رضا داده حضرت رسالت بدست مبارک نصب
میزاب وی نموده فرمود که لعن الله من قلع هذا المیزاب لعن الله من اذی عمی عباس

و توقف

یعنی لعن بر کسیکه این میزاب را از این موضع بکند و لعن بر کسیکه عم من عباس را در این باب آزار
کند و چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید میزاب منصوب را از آن موضع قلع نموده و مبارا او
و عباس بدین واسطه خشونت بسیار شده از این جهت عباس بغایت آزرده شد و تفصیل این حکایت در
محل خود مذکور است و معلوم ارباب عقل است که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات
وحدت سمات آنحضرت بمزاید الطاف ربانی و عواطف سبحانی و اشتراک آنجناب در اکثر امور با عزاز
و اکرام با حضرت رسالت و امتزاج و آمیزش ایشان در عالم معنی و صورت بر وجهیکه منتهی
بوصف آن حضرت بنفس نفیس رسالت گردید تمامی دلیل استحقاق تفویض امور الهی با آنحضرت
بوده غیری بر مسند سرداری و صاحب اختیاری بندگان خدا موقوف بامر و اشاره رب الله است
استعداد و تمکن نداشته قیام بمقام رسالت منحصر است در آن عالیمنزلت و بنابر شدت توجهات
الهیه است که در هر مقامی حضرت پیغمبر پیغامی از درگاه ربوبیت شاه ولایت آورده میشود خلافت
و ولایتش توقیعات رفیعه بنوعی موقع میگردد تا از کثرت نصوص نبوی در این باب و تصریح
بخصوص نیابت آن عالیجناب بدبختان بی حیا بیان امت را سبب قبول و اذعان و حصول
ایمان و ایقان گشته بحکایات پوسیده و تاویلات باطله که مشرکین و اهل ادیان باطله
بمثل آن تمسک شده اند ایشان تمسک ننموده سالک مسالک قویم و صراط مستقیم گردند از آنجمله
روایات اخطب خوارزمی است بسندی درست از حضرت رسالت که خطاب به امیر المومنین نموده میفرماید که
یا علی لو ان عبدا عبد الله تعالی مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا
فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة

مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رایحة الجنة و لم یدخلها حاصل ترجمه کلام سید انام آنکه
خطاب به امیر المومنین نموده میفرماید که یا علی اگر بنده از بندگان خدای حق تعالی را عبادت
نموده آنمقدار عمر که نوح نموده که از هزار سال متجاوز است و شخص مذکور را شکوه احد طلا
باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید و آنمقدار عمر کند که بهزار حج پیاده موفق گردد و
بعد از آن میانه صفا و مروه او را بظلم و ناحق بکشند و با وجود این حالات ترا تولا ننموده
باشد یعنی کسی دیگر را امام و خلیفه و قائم رسول داند آنکس را بوی بهشت نرسد و داخل
بهشت نگردد و در روایت واقع است که بوی بهشت پانصد ساله راه میرود و شخص مذکور از
آن محروم و بی نصیب است و این که فرموده که داخل بهشت نگردد فهمیده میشود که هیچ وقت
داخل نگردد چه اطلاق عبارت مقتضی آنست که تا ظهور امری که تقیید آن بوقتی نماید و فقرات
در یکی از رسایل اهل سنت دیدم که مضمون آن با ربعم نسبت داده بود که خطاب بحضرت
رسالت نموده در شب معراج آن حضرت فرموده که یا محمد اگر بنده بندگی نماید تا افرای
اگر دشمنی با امیر المومنین باشد و خصومت خاندان رسالت با نعم نگردد همین روایت کفایت
مینماید و از آنجمله روایتی است که ایضا اخطب نقل نموده و وی از دیگران بر نهج معاذ بن
و از تابعین و اصحاب رسول الله بطرق مختلفه در کتب اهل خلاف مسطور گشته که حضرت رسالت
فرموده که لاخی علی ابن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرة و من ذکر فضیلة من فضائله
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من
فضائله لم تزل الملائکه تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة

من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر حاصل کلام آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید
برادرم علی ابن ابی طالب را فضایل بیش از آنکه بشماره درآید پس هر که فضیلتی از فضایل او
ذکر نموده بآن معترف باشد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته از آن کرده و بعد از آن کند می آمرزد
ظاهرا اراده صغیره باشد و هر که فضیلتی از فضایل آن حضرت را بنویسد پیوسته ملائکه جهة وی
استغفار نمایند مادام که از آن کتابت اثری باشد و هر که گوش کند یعنی خود را بر شنیدن
فضیلتی از فضایل آنحضرت بدارد حق تعالی گناهان که از جهت استماع او را حاصل باشد بیامرزد
و هر که نظر کند در کتابی که فضایل آنحضرت در آن نوشته باشد حق تعالی گناهان که از جهت
نگاه کردن بر او نوشته اند آمرزیده گرداند و از آن جمله است حکایت مرغ بریان
و شکردی جبرئیل و حکایت گهواره جنبانیدن اسرافیل و رفتن اژدها بر منبر آنحضرت و
جواب شنیدن و در جنگ احد آواز شنیدن از آسمان بروجهی که حضار همگی شنیدند
که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و اختصاص آنحضرت بتزویج فاطمه علیها
السلام و نزول ملائکه در این امر چنانچه در جمیع کتب موالف و مخالف و قصص و کتب حدیث سطر یابی
مفصلا شرح یافته و تردد جبرئیل میان آنحضرت صلی الله علیه و آله در یوم الطائف چنانچه شیخ رجب
برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده اند در کتاب مشارق الانوار و کتاب غایة المطلوب
از قیس ابن سعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در جنگ احد شانزده زخم
برآوردم و از چهار زخم آخر قوت بشری ضعف یافته نشستم جوانی خوش روی خوش بوی
نیکو تکلم

نیکو تکلم در نهایت وجاهت بهترین ادای سلام بر من کرد و هر دو بازوی مرا گرفته برخیزانید
و مرا بجنگ ترغیب نموده میگفت که خوشنودی الهی در محاربه نمودن تست و چون این حکایت
به پیغمبر صلی الله علیه نقل نمودم فرمود که یا علی چشمت روشن که جبرئیل علیه السلام بود و تردد جبرئیل نزد آنحضرت
تکرار یافته در غایة المطلوب مذکور است که در یوم الطائف جبرئیل میان آنحضرت و حق سبحانه و تعالی
تردد مینمود و چنین شنیدم که یکی از فضلای روزگار انکار این معنی نموده که جبرئیل بر غیر نبی
نزول ننموده و نمینماید این حکایت مسلم است لکن معمول است بآنکه به تبلیغ احکام شریعت
متعلق باشد و بنابراین نزول جبرئیل خصوصا بر ذاتی که مغایرت میان آنحضرت و اهل بیت در
در خصوصی تسمیه باشد چنانچه از آیه مباهله و بوصف آن حضرت بنفس نبوی درجه ظهور می یابد
این مضایقه سهل است و مع هذا نصوص معتبره در این باب واقع است و هیچ دانا منصفی که
در این امر مضایقه نماید در باب مصحف فاطمه علیها السلام که بعد از رحلت رسول الله بإملای
جبرئیل و کتابت حضرت امیر المؤمنین اتمام یافته و من حیث الکتابة بمقابل قرآن عزیز است
چنانچه در اصول کافی بتفصیل و کتب طرق مختلفه مسطور گشته چه جواب خواهد گفت حاصل که قیاس
حالات امیر المؤمنین را با احوال دیگر اولیا و سایر انبیا نمودن از قلت تتبع و بی روی فضایل
مختصر با آن مظهر عجایب صوری و معنوی و مظهر غرایب دینی و دنیوی است چه خوب گفته اند
رباعی ای زلف شکین طرات بر هر دلی بندی دگر / رشته جانها بهر موی تو پیوندی دگر
گر بود خورشید و ما در ماه باشد فی المثل / بر زمین ناید بگوی چون تو فرزندی دگر از
ذات وحدت سمات مرتضوی که پی محبت او رشته طمع از امید نجات گسسته دلی و لا شک

ابواب فوز و نجات در جا سلسله گشته جواسیس تخیلات و اوهام را که در ادراکات عزت
و جلالش راه نبسته حقایق شناسان عقول و افهام از ادراک کنه کمالش آگاه نه
هیچ عقل از کنه او آگاه نیست / هیچ کس را در حریمش راه نیست و کلام سید الانام مؤید
این معنی است که یا علی لا یعرفک الا الله و انا عنقای قلم قاف او آشیانه نشیمن در هیچ
هیچ اندیشه نگیرد و خورشید آسمان تفریدش از هیچ ذره طلوع نپذیرد مشهور است که حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه چون متوجه زیارت آنحضرت شده بود فرمود که السلام علیک
یا مجهول القدر و وجه صحت این کلام آنکه طایفه از بنی آدم بنابر آنکه کنه ذات آنحضرت
در آینه ادراک انتقاش نداده و بعضی از صفات الوهیت که حضرت متخلق بآن شده بود زیاده
از اندازه در محبت غلو نموده بالوهیت وی اعتراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه ایشان افراط
ورزیدند ایشان تفریط نموده از حالات آنحضرت بالکلیه چشم بسته او را در مرتبه چهارم از
از خلافت قرار داده رابع اربعه تصور نموده اند و طایفه دیگر که حد توسط اختیار نموده کلام
ایشان این است که کمر شناسائی آنحضرت حاصل نموده اند غایت معرفت و نهایت شناخت
ایشان همین است که آنحضرت را امام اول از ائمه اثنی عشر دانسته معصوم مطهر از گناهان
صوری و معنوی اعتقاد نموده اند اما این مقدار از معرفت آن حضرت اگر چه بحسب شریعت و حکم
جزو اعتقاد صحیح و ایمان درست است فایده مند است اما در جنب دانستن آن مرکز دایره ولایت
و هدایت از مقوله قطره بدریا و اکتفا بقطره نمودن و از آن محروم بودن است و چه
حکایت است که بحر ذخار اسرار را با قطره بیخواهد آشنائی دو حرص نیر اعظم را از شعاع سهام او
بیت یگانه

بیت یگانه را آشنائی ماست / پیوستن او جدائی ماست و در این مقام از
معراج اعلی ذکر یافته / گر بدی بالاتر از عرش برین جای ذکر / کنجی آن جای است جناب
یا امیر المؤمنین مثل تو فرزند آدم در محال است محال / ور بود ممکن بر الا رحمة للعالمین
حاصل آنکه بیان کیفیات ذات وحدت سمات و حالات منزه از صفات معجزه آیات آنحضرت برهمین
عقلیه و دلائل نقلیه و صعود بر شواهق قلل افکار و انظار و اضطرار و ایدان بکمند خیال از
از دایره اقتدار بیرون بوده بوساطت عقل جزوی که گفته اند نظم عقل جزوی کی تواند گشت
بر قرآن محیط / عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار / پر چنین گستاخ گز مواضع ما جبرئیل پر
بریده اندرین ره صد هزار / هیزم دیگی کجا شد شهپر روح القدس / خانه آرایان شیطان را
در آن مطبخ چه کار / پیرامون سمت جدال این مقال گردیدن از سودای محال است و اینجا
همت بر سنگ شرف براقع شبهات از جمال مقصود مصروف گشت و هر گز شاهد مطلوب
بر طبق یا علی لا یعرفک الا الله و انا از چهره نورانیه خود نگشوده دستره مرغوبانه درای
نقاب نحن اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریة چهره ننموده / او برتر از آنکه عقل گوید
بالاتر از آنکه روح جوید منهج سیوم در ذکر امامت حضرات ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و مراد از آن حسن ابن علی است تا محمد بن حسن صاحب الزمان بر این ترتیب
که بعد از امیر المؤمنین رتبه امامت بحضرت امام حسن اختصاص یافت و بعد از او بسید الشهدا حسین
ابن علی و بعد از او زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از او بامام محمد باقر و بعد از او بجعفر
الصادق و بعد از او بموسی الکاظم و بعد از او بعلی ابن موسی و بعد از او بمحمد تقی و بعد از او

بعلی نقی و بعد از او حسن عسکری و بعد از او بصاحب الامر محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین
دلیل بر مطلب اول به سبیل اجمال روایتی است که میانه خلایق مشهور است که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا که قبل از این مذکور شد و نیز
پیش از این مذکور شد که مراد از اهل بیت ذریت طاهره معصومین حضرت پیغمبر است بر وجهی که در
کتب معتبره مذکور شده که مقصود از اهل درایات و روایات سلسله ائمه اثنی عشر است صلوات الله علیهم
و چون تمسک به اهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده دیگر راه خللی در آن نباشد و دیگر
روایت مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و این روایت
من حیث العموم دلیل خلافت اهل بیت رسالت هم بوده صریح است در اینکه خلافت و امامت
اهل بیت منصوص بوده و هر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بموجب قول حضرت رسالت پناه
از زمره اهل نجات خارج بوده مستحق عذاب و عقاب الهی گردد و هر که غیر از این زمره خود
خود را مستحق مرتبه خلافت و نیابت داند سالک طریق غوایت و ضلالت گردد زیرا که تخلف
از اهل بیت رسالت خواه بطریق امامت و خواه بعنوان ماموریت هر دو در یکدرجه از عتاب
و عقاب بوده مستحق خلود عذاب باشند و توان گفت که هر که را دعوی امامت شود چون باعث
ضلالت امت خواهد بود استحقاق عذاب وی بیشتر از جماعت مامومین است زیرا که او ضال و
مضل است بخلاف طایفه مامومین یعنی تابعین اگرچه گمراه شده اند اما کسی را گمراه نکرده اند
دیگر آنکه حجت ثابت شد قبل از این که عصمت از شرایط امامت است و هر که معصوم نباشد سزاوار
این درجه رفیع نباشد و معلوم شد از آیه تطهیر که حق تعالی اهل بیت رسالت را تمامی پاک از

الارجس و بری

الارجس و بری از نقایص و مطهر از ذنوب و معرا از عیوب گردانیده و جهت بیان این مدعا
آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل گردانیده
و بندگان را از این معنی خبر داده تا خلایق بر دین پاکان و پاکیزگان دست زنند که حق تعالی
ایشان را مطهر ساخته سبب نجات خود دانند و مطیع و فرمان بردار باشند و بنا بر این
چون حضرت رسالت در روایتین مذکورتین تصریح باطاعت اهل بیت نموده و
حق تعالی موافق قول پیغمبر بکلمه اهل بیت القاء نموده تا مردم دانند که آنها که رسول خلایق را
بالطاعت ایشان ترغیب نموده بلفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز ایشان را ستوده
و گفته پیغمبر موافق اراده الهی بوده اصرح از این دلیلی بر این مدعا معلوم نیست که ذکر شده
باشد و فوایدات و ترهات فخر رازی که در آیه تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر نموده با جواب
حسنه در این رساله و غیرها مذکور است و دیگر قبل از این مذکور شد که حق تعالی بندگان را
بمودت اهل بیت رسالت تحریص نموده چنانچه فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که مراد از ذوی القربی اهل بیت رسول الله اند
و اقل مرتبه مودت اطاعت قول است نه عکس و مخالفت مخالفین است پس آیه شریفه دلیل باشد
بر وجوب اطاعت اقوال و افعال و اعمال اهل بیت و مخالفت سایر مخالفین و مراد از امامت
وجوب اطاعت اوامر و نواهی و عدم اقدام بر مخالفت ایشان کما هی است و مدلول این آیه
نیز ظاهر الدلالة بر مطلوب است **لطیفة** صاحب کشاف در آیه تصدق و جواب انگشتری
بصیغه جمع چنین میگوید که غرض الهی آنست که مردم رغبت باین طور فعلی که تصدق در وقت

لطیفه

نماز است نمایند تا مثل این اجری یابند و پیش از این تفصیل ذکر شد که ظاهر آنست که
اتیان بصیغه مذکوره با واسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المومنین است یا نظر باجری که
در قرآن عزیز معمول شد که تعبیر از واحد بصیغه جمع نمایند یا مقصود اشاره بخلافت
ائمه اثنی عشر است باجمعهم زیرا که در کتاب مشارق الانوار یا کتاب غایة المطلوب دیده شده که حضرات
ائمه علیهم السلام اقتفای آثار پدر بزرگوار و جد عالیمقدار نموده همگی در وقت صلوة و حالت رکوع
اقدام بر امر مذکور یعنی تصدق باین نموده اند برین تقدیر بحکم آیه مذکوره من حیث الظاهر
دلیل صحت خلافت شاه ولایت است من حیث الباطن اشاره بامامت بقیه ائمه اثنی عشر نیز بوده
و بحکم بصیغه جمع نیز در جمهور یافت دیگر **آنکه** از تفسیر ثعلبی نقل شده که مراد از آیه شریفه یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة
علی المومنین اعزة علی الکافرین حضرت امیر المومنین است و ابن طلحه نیز از اکابر اهل خلاف نقل نموده
و از علمای اهل بیت منقول است که مراد جمیع حضرات ائمه معصومین است و ترجمه آیه شریفه امنیت والله اعلم
که هر که ظاهرا در زمره اهل ایمان داخل بوده چنانکه مفاد کلمه منکم است بعد از آن شیطان گریبان ایمانش
گرفته گشتان بیابان عناد و خارستان الحاد و ارتداد گشتند در این هنگام حق جل و علا زود
بازوی ید الله فوق ایدیهم عنان اختیار روزگار و انتقام از خیل اشرار بدست طایفه گذارد که
ایشان را رسته محبت و محبوبیت درگاه ربوبیت متمکن گردانیده سریر دل بپذیر محبت ظرفان نیز
قدوم عصمت لزوم ایشان منور گردانند و دشمنان دین و معاندان دودمان سید المرسلین مغلوب
و مقهور ایشان شده طبقات اهل ایمان در روضات مقدسات اعزاز و احترام و توقیر و

اکرام

توجه

آنکه

و اکرام فارغ البال و منتظم الاحوال گردند و خلکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت بر نزول
این آیت در شان شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور و معلوم شد که محبت خاصه جناب
خداوندگار او منحصر است در امیر المومنین و ذریت طاهرین او این آیت نیز مشتمل بر این است
که جمعی که من جانب الله مفوض باعزاز اهل ایمان و اهانت مرتدین از آن طایفه اند بصفت
محبت و محبوبیت حق باید موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل بیت رسالت است و باقی
شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص متعینه ایشان است
پس مراد از آیه مبارکه ذوات مقدسه ائمه طاهرین است و در این آیه فخر رازی که محقق
رومی میگوید **مثنوی** فخر رازی آرد در ایستی کند / از برای کودکان تی تی کند دو سخن
مذکور است یکی آنکه گفته مراد ابوبکر است زیرا که مقصود بیان حال کفره و اهل ایمان است و محاربه
امیر المومنین با طایفه اسلامیان بوده و حرب ابوبکر با جماعت کفره و این سخن بغایت ظاهر البطلان است
و مخالفت آن با مدلول آیه نه آنچنان است که تامل در آن باید نمود زیرا که از تعمیم خطاب با اهل ایمان
میفرماید که جماعتی که صفت ایشان این است که از اهل ایمانند هر که مرتد شود از شما یعنی
هر که در جریده شما داخل شده باشد و بعد از ایمان باز مراجعت نموده از اهل ایمان بر
گشته باشد پس چنین و چنین شود و در این خطاب اصلا اهل کفر دخلی ندارند و ظاهر است
که محاربه امیر المومنین با جمعی وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده
و از اهل قبله گردیده و بعد از آن بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعه و خروج بروی بصفت
ارتداد موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه منکم است و ظاهر است که ارتداد را

معنی این است که از اسلام برگشته بکفر رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی باشند اگر گویند که ایشان
با وجود خروج بر امام زمان ارتداد یافته همان بر صفت ایمان باقیند این نیز در معرض ترشیف است
اما اولا ازین جهت که اصطلاح علما باجمعهم در معنی خوارج آنست که از اسلام بواسطه خروج
بر امام زمان بیرون رفته باحکام کفر محکوم شده اند از وجوه اما ثانیا ازین جهت که جمعیت اهل
سنت در مقاتله خالد ولید با طایفه مالک نویره و کشتن و اسیر کردن زنان و اطفال و مصاحبه
و مباشرت خالد ملعون با حلیله مالک همان شبانه این است که ایشان بنا بر منع زکوة از
اسلام ارتداد یافته محکوم علیه بحکم کفر شده بودند و چون مخالفت خلیفه منفق علیه منصوب
از خدا و رسول بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکوره مخالفین تمامی فاسد است اولا خلافت
و امامت ابو بکر بردی که خلافت نتوان نمود ثانیا منع زکوة ایشان بنوعی مانع خروج با دین
بوده ازین جهت که تسلیم بعامل ابو بکر مضایقه نموده باشند سیوم آنکه اله تعالی در این آیت
اشارت بجمعی نموده که از جمله اهل اسلام بوده رجوع بکفر نکرده باشند و این در نهایت
ظهور است و این که ایشان کافر شده احکام متفرقه من جمیع الوجوه بر ایشان جاری
گردد دخلی باین مبحث و فهمیدن مقصود از آیه شریفه ندارد و مسئله ایست که در محل خود
از آن بحث شده **دیگر** سخن دویم که نیشابوری در تفسیر خود از او نقل نموده این است
که وی گفته و هذا اول دلیل علی فساد مذهب الشیعه و در بیان آن استدلال چنین ذکر نموده
که چون مذهب امامیه این است که اصحاب رسول الله بعد از آن حضرت بنا بر این که انکار
نص جلی در امامت امیر المومنین نموده همه در این امر مشترک بوده مرتد شده اند و میگوید
که اگر این مدعا

مشکوک فیه موجب حکم بارتداد آن شخص تواند بود و مخالفت خلیفه

دیگر

که اگر این مدعا صحیح بوده عند الله تعالی ایشان انکار نص جلی نموده ازین جهت بارتداد توصیف
یافته باشند بایستی که الله تعالی نظر بوعد و وعده که نموده طایفه که بمحبت و محبوبیت الهی موصوف
باشند بفرستادی که با اهل ارتداد مقاتله نموده ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدی
و چون همیشه قضیه برعکس طبقه شیعه مغلوب و مقهور بوده اند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسد است
و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی علامه نیشابوری در جواب گفته که و لنا ان نقول ان الشیعیان یقول
هاید دیل انه تعالی لا یجیء بقوم یحبهم و یحبونه و لعل المراد بخروج المهدی هو ذلک فان بعدا
من دان بدین الاوائل محادیة الاوائل خلاصه جواب نیشابوری آنستکه شاید طایفه معهوده که
خروج نموده اهل ارتداد را مغلوب و مقهور گردانند مراد از آن مهدی موعود در آخر الزمان باشد
اگر با مرد و دین ایام ماضیه مرتدین روزگار سابق مجادله ننموده باشند زیرا که مقابله و محاربه
جماعتی که مرتدین با دیان سابقه باطله باشند و در حکم مقابله با جماعت مذکوره است و پوشیده
نیست که این جوابی است متضمن باعتراف بمغلوبیت شیعه در جمیع ازمنه و اوقات و نیز چنین است
جواب شبهه مذکوره اولا این است که در آیه شریفه چیزی که دلالت بر فوریت این امر نماید
فهمیده نمیشود و این معنی از جواب نیشابوری انتزاع پذیر است و اخبار وارده قرآنیه که بحسب مدلول
عبارت وقوع آن بغایت قریب مینماید هنوز در پس پرده حکمت الهی متوقف است مثل اقترب
للناس حسابهم و انشق القمر که الی الان وقوع مدلول آن در حیز تاخیر است پس که ارسال طایفه معهوده
که متضمن فوریت نبوده تاخیر یافته باشد دلالت بر فساد عقیده اثنی عشریه نداشته ازین جهت حکم
بفساد مذهب جمعی از علمای اسلام که این مسئله یکی از مسائل مبحوث عنها میانه ایشان است

جواب

نمود بر تقدیر تسلیم این امر نیز نفی خلف وعده از امور متوعده است نه از امور موعوده و در عبارت اکابر دین است
الحمد لله الذی اذا وعد وفی و اذا توعد عفی در متن فصوص مذکور است الثناء بصدق
الوعد لا بصدق الوعید بل التجاوز عن السیئات مع التوعد علیها و بر تقدیر که داخل امور
موعوده باشد اعتقاد معتزله آنستکه خلف در آن مستلزم صدور فعل قبیح از باری تعالی باشد در این
صورت نیز مستلزم حکم ببطلان عقیده این طایفه نتواند بود زیرا که بر طبق قواعد ایشان
خلف وعده از جانب الهی یا از اتصاف بقبیح خالی است یا در تحت امور قبیحه است که مصدر آن
الله تعالی بوده تجویز آن نموده اند **دیگر آنکه** مراد از غلبه و قهر بر جماعت مرتدین نه آنستکه در جمیع
اوقات و ازمنه من جمیع الوجوه مغلوب و مقهور باشند بنا بر این غلبه ابراهیم اشتر و مختار ثقفی بر بنی امیه
که بعد از انقضای زمان یزید پلید واقع گردید مگر مسموع و مذکور و معروض نشده که در یکمرتبه عبیدالله
زیاد با صد هزار سوار و پیاده که بجانب کوفه میآمد بچه عنوان کشته گردیدند و صد و سی نفر
از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون بدست ابراهیم تمامی بقتل آمدند بنوعی که مفصلا
در رساله کبیر محرر سطور است و بعد از قتل عبیدالله عامر ابن ربیعه نیز با صد هزار سوار و پیاده بروجهی که در محل
خود مذکور است عرضه شمشیر ابراهیم مذکور و اعوان و انصار وی گردیدند و بنی امیه با کثرت عشیرت و حشمت
و عظمت تمام که همه هزار گهواره مرصع در میان ایشان از جمله اسباب تعطیل شده بود اثری از ایشان
نماند و بنی عباس نیز از این وجه و شیعیان خاندان ولایت روز بروز در بلاد و ولایات متزاید گشته
آثار عظیم از ایشان مترتب یافت و زمان حکومت و سلطنت دیالمه طوایف ناصبیه مقهور و مغلوب
گشته انتقام مخالفین دودمان سید المرسلین در زمان ایشان از دوستان و معتقدان آن
خاندان

دیگر آنکه

خاندان عظیم الشان کشیده شد و عماد الدوله که یکی از اکابر دیالمه است مقرر فرموده که ابواب و مساجد
و مدارس و بقاع الخیر که در دار السلام بغداد بود تمامی بسطر این کلمات مزاکیات مزین گشت که لعن
الله معاویة ابن ابی سفیان و من غصب فاطمه علیها السلام فدکا و من منع ان یدفن الحسن ع
عند قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن الشوری و حاصل مدلول عبارت
مذکوره لعن صریح است بر معاویه و ابو بکر و عمر و عثمان و همچنین حرکت در لعن عایشه و طایفه
بنی مروان و تا قهر و غلبه بر اعدای دین و دشمنان خیر المرسلین بدرجه اعلی نرسد این چنین
لعن صریحی بر در و دیوار بغداد نمی توان نوشت و در تواریخ مذکور است که ششصد هزار نفس
از مخالفین اهل بیت رسول قتل نموده آل بویه که دیالمه نیز لقب ایشان است کشته شد.
سوای آنچه در معرکه قتال و جدال کشته شده بودند و اگر این مقدار از مغلوبیت اعادی
و غالبیت معتقدان خاندان نبوت در تحقق مدلول آیه کفایت ننماید هیچ چیز فایده
مند نگردد و از توجه عبارت مکتوبه بر ابواب دار السلام بغداد ظاهر است که من غصب
فاطمه فدکا اشاره بظلم ابو بکر و عمر است که در باب فدک بر حضرت خیر النساء روا داشتند
و ترک شریعت و متابعت قوانین ملت نموده ببدعتهای اختراعیه خود تبادر جستند و تفصیل
این مبحث قبل از این در رساله مکتوب گردید و عبارت من نفی اباذر الغفاری اشاره
بطغیان و عصیان عثمان است و ابوذر را که از اکابر صحابه است و حضرت رسول فرموده
که در لهجه ابوذر کذب و خلاف نیست و جاری نشده بنا بر این که فضائل خاندان نبوی و
قبایح بنی امیه ذکر مینمود عثمان او را از مدینه اخراج نموده بصحرائی که مشهور بربذه که

و غیرها

در آنجا آبی و گیاهی نبود فرستاد و تفصیل این قصه در غیر این رساله مسطور است اما عبارت سیم
اخرج العباس عن الشوری که ترجمه آن این است که لعن بر کسی که اخراج عباس از شوری
نمود اشارت است به بدعت ایام عمر که چون روانه سفر سقر میشد امر خلافت را بمشورت شش
نفر از اصحاب رسول انداخت و عباس که عم رسول و عمده طایفه بنی هاشم بود داخل نگردانید
و از شش نفر یکی عثمان و عبد الرحمن و ابی عبیده الجراح و طلحه و زبیر و در تاریخ اعثم کوفی
عوض ابی عبیده سعد ابن ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت امیر المؤمنین را نیز داخل
گردانید و قرار داد که هر چه رای این شش نفر بران قرار گیرد خلافت مخصوص وی باشد
و حضرت امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه اشاره باین حکایت نموده و در آن شکایت بسیار
فرموده و عبارت حضرت اینست و جعلنا فی جماعة زعم انی احدهم یعنی شورت خلافت را
بجماعتی حواله نمود که گمان وی آنست که من نیز یکی از ایشانم و ظاهر است که حضرت در این عبارت
اظهار آزردگی بسیار نموده و مقصود این است که خلافتی که بنص موده الهی و تعیین رسالت
پناهی بمن مفوض شد اکنون کار بجائی رسیده که غیظ و غلظت عمری بنوعی طغیان کرده
که او لا تعیین خدا و رسول منظور وی نیست و ثانیا خود را در این امر صاحب اختیار میداند و
ثالثا آنکه بمصلحت جماعتی مقرر داشته که گویا من نیز یکی از ایشانم و این مضمون متضمن نهایت
شکایت و آزردگی آنحضرت از عداوت ان سررشته غیظ و غلظت است ابن طاوس رحمه الله
در کتاب طرائف این حکایت را از طرق اهل سنت بزین وجه نقل نماید که چون خلافت
بمشورت قرار یافت از عمر رسیده که سبب چیست که از اصحاب رسول از مشوره شش نفر را

اعتبار نموده

اعتبار نموده و دیگری در آن مدخل ندارد گفت از جهة آنکه شنیدم از حضرت رسول که میفرمود
من از این شش تن راضی و خوشنودم چون حضرت از این جماعة اظهار رضا فرمود من نیز از
این جهت مدار حکایت خلافت بر مصلحت ایشان گذاشتم و بعد از ان پرسیدند که اگر میانه
ایشان مخالفت شود کدام طرف را اطاعت باید نمود گفت طرفی که عبد الرحمن در ان طرف
باشد و طایفه دیگر را امر بقتل ایشان نمود و بعد از نقل این حکایت ابن طاوس میگوید
که غرض وی از این اشاره بقتل امیر المؤمنین است زیرا که طرفی که عبد الرحمن باشد عثمان نیز در
آن طرف خواهد بود بواسطه قومی و خصوصیت و عقد اخوت و غیرها و هر جا این دو شخص
باشند حضرت امیر المؤمنین با ایشان مجتمع نشده در طرف دیگر خواهد بود پس امر بقتل آن نفر
که مخالف عبد الرحمن باشند چه آنکه شایسته لباس حیات از جسد مقدس آنحضرت منخلع
شده درجه شهادت یابد و ابن طاوس میگوید ای مسلمانان ببینید که شخصی گواهی میدهد
بانکه حضرت پیغمبر از شش نفر مذکور راضی و خوشنود بوده و بنا بر این سبب چیست که چون
میانه ایشان مخالفت واقع شود و خلاف رای عبد الرحمن نمایند این معنی ذریعه وجوب
قتل ایشان گردد نعوذ بالله من النفاق فی الدین و تقدیم عبد الرحمن علی امیر المؤمنین
فلعن الله الغاصبین لحقه التارکین لامره و نهیه اما عبارت من منع ان یدفن الحسن
عند قبر جده این معنی دارد که لعن بر کسی باد که نگذاشت که امام حسن را نزد قبر جد آنحضرت
دفن نمایند و این اشارت است بحکایت صادره از عایشه و جمعی از بنی مروان که اکثر اغلب
وی نموده مانع شدند آنحضرت را در حرم جد بزرگوارش که غالب اوقات کنف مبارکش را

نشیمن و آرامگاه آن گوشوار عرش میبودند مدفون گردانند مشهور و مذکور است که عایشه
در آن روز بر استری سوار شده بود و قریب سه هزار مردانی اطاعت وی نموده سر راه گرفتند
در جنازه آنحضرت که حاملان عرش اعظم متحمل آن شده بودند تیر انداختند و در ضربت عایشه
خود او لا تیر انداختن گشت و تحریص دیگران نیز بر این امر نمود و عبد الله ابن عباس علیه السلام
روی بعایشه نموده قبایح واقع او را الکتی که ای نظم ساخته و متقنع بقناع قبایح حسنه
گردانید بر این وجه ادا فرمود بیت تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک التسع
من الثمن و بالکل تملکت و معنی این عبارت این است که ای عایشه بر شتر سوار شدی
چنانچه در جنگ بصره نموده بود و بر استر نیز گردیدی چنانچه در آن روز مرکوب وی شده
بود و اگر زنده باشی بر فیل نیز سوار خواهی شد و ترا در حجره رسول الله از هشت یکی که حق
زنان پیغمبر است نه یک خواهد بود بنا بر آنکه هشت یک میانه زوجات آنحضرت چون انقسام یابد
از جمله نه نفر ایشان یکی عایشه است پس حصه او از هشت یک نه یک باشد و حال آنکه تمامی را
ملک خود گردانیدی و با جمله که در این قضیه از دشمنان خاندان پیغمبر که عبارت از ابو بکر و عمر
و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه و تابعین ایشان و مدعین صحت اعمال و افعال ایشان است
قباحتی چند صادر شده و عداوت و مخالفت که در سینه ایشان پنهان میبود در این باب
بنوعی پرده از روی آن برداشته ظاهرا و علانیة بدشمنی اهل بیت علم عصیان برافراشتند
و وضوح این امر از چند وجه است اول آنکه عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان
باعانت و فرموده ایشان پدران خود را من حیث الظاهر در آن مکان مقدس و حرم

اقدس

اقدس جای داده دفن آن بقعه منوره و حجره مطهره که اشرف بقاع زمین و معبد ملائکه
مقربین است بی رخصت آن حضرت و بی اذن ورثه آن مرکز دائره رسالت عنفا و
عدوانا و غصبا و غیظا باین امر شنیع که گوش اهل زمین و زمان و حیل افلاکیان و کروبیان
و روحانیین پر آوازه گشته قیام نمودند دویم آنکه فاطمه علیها السلام که بضعه نبوی و
عضوی از اعضای مصطفوی است او را از این نعمت بی بهره گذاشته بواسطه کثرت اذیت
دامانت آن نور پاک و ثمره شجر لولاک از ایشان کشیده بود از دولت جوار در ستر و قبر نیز محروم
گردید سیوم آنکه حسن ابن علی علیه السلام که نسبت بسید الانام با جان شیرین همعنان رابطه
حیات صوری و معنوی صنوان و توامان است او را از دخول آن حجره منوره و روضه مطهره ممنوع
گردانیده یکی یکی ان ظاهر و باطن وی ان بستان صورت و معنی را بتشریف این عطیه عظیم و مرتبه فخیم اختصاص
دادند ولی دغدغه این حکایت دلیلی است روشن و برهانی متقن و حجتی پیدا و آیتی هویدا بر اینکه مودت
اهل بیت مصطفی و مرتضی بحق آفریدگار ارض و سما بر جمیع بندگان که در تحت تصدیق نبوت خیر الوری
داخلند واجب و لازم بوده از شرایط معتبره صحت ایمان است این طایفه گمراه نار سیاه عمدا و عدوانا
تبدیل آن امر واجب متحتم بعداوت صریح نموده مصدوقه و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات شده مخصوص بخطاب اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
گردیده این معنی در دستجان سرادق کبریائیت که اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
تتمه اگر حجره مطهره نبویه بر صرافت ملکیت باقی بوده بورثه انتقال یافته باشد بی اذن
ایشان تصرف نمودن مخالف صریح کلام خدا و رسول است و این که گویند که حصه عایشه و حفصه

این مقدار بود که سرفن بهرسان ایشان کرده از دو وجه فاسد است اول آنکه تصرف در ملک مشترک بی رخصت شریک
و تقسیم شرعی خروج از دایره شریعت مطهره است دوم آنکه مکان مقدس و سعت آن ندارد که از هشت حصه
یکحصه چون به نه حصه منقسم کرده آن نه یکی از هشت یک محل دفن شخصی تواند شد همان حکایت عبد الله
ابن حسن است علیه السلام که لک التسع من الثمن ولجئا بکل تملکت و با وجود آن که وقتی که اراده نموده بودند
که حقوق ذریت طاهره خصوصا فاطمه مطهره را بغصب ایشان را بغصب آن مغلوب نمودند
افترا بر رسول خدا نموده که یعنی فرموده باشد که انجا از پیغمبر میماند بورثه تعلق نیافته از مقوله صدقه است که برمومنین
من حیث الاشتراک اباحت پذیرست شریکند و میراث حضرت فاطمه از این جهت بوی نداده آن بضعه
نبویه را آزرده ساخته مها با بازار اهانت وی نموده بر این وجه و با این قسم از اذیت و اهانت روا نه
خدمت پر بزرگوار و سید ابرار کرده و بنا بر این حکایت ارث عایشه و حفصه غیر مشروع و غیر معقول باشد
و چون امر میراث بنابر گفته ابو بکر و نقلی که وی میفماید بر طرف شد دفن ابی بکر و منع حسن ابن علی علیه السلام
در آن مقام قدسی احتشام از مقوله ظلم صریح بر ذریت رسول الله بوده مجرد طغیان و عصیان است الحاصل
اگر اعزاز نبوی به جانب سیده که فاطمه علیها السلام از مجاورت پدر عالی مقدار محجوب و ممنوع توانند بود
در بهصورت ابو بکری ابن بنت و بیگانه خاندان نبوت بچه مناسبت مدفون آن ارض مقدس تواند شد
و اگر بر جهت شامله نبوی که رحمة للعالمین از آن خبر میدهد دفن این قسم از مردمان مجوز تواند بود در باره
فرزندان نامی گرامی و جگر گوشگان رسول تعالی مجادله نمودن و تیر انداختن و این قسم از بی حیائی و بی ادبی
به ذریت نبوی رسانیدن غیر کفر و ضلالت و طغیان و جهالت عصیان با حضرت رسالت امر خیال
دیگر بر صحیفه خیال انتقاش پذیر نیست و طی کلام نموده معلوم اهل عقل است که این قسم سلوک با ذریت پیغمبر اثار

بلکه امامت

بلکه امامت و آثار ان سید و سرورست و آثار و امامت او بر طبق کریمه الَّذِينَ يُؤْذُونَ
اللهَ وَرَسُولَهُ اولئك لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذابا مهينا مستوجب
استحقاق لعن از درگاه الهی و بعد از رحمت نامتناهی بوده در درجه کفره و مشرکین باید بود
والله اعلم **اضافه** چون حکایات سابقه از حد طول یافته از دایره اختصار خارج نماید و بعد از
عذر از ارتکاب آن نموده میشود که از جمله دلایل دال بر خلاف حضرات ائمه طاهرین روایت
منقوله از حضرت رسالت است صلعم که در کتب اهل خلاف مکرر اذکر یافته که چون از حضرت رسالت
تحقیق خلفای بعد از آن حضرت نموده اند فرموده که عدد نقبای بنی اسرائیل و نقبای بنی اسرائیل
دوازده بودند پس خلفای آنحضرت منحصر در دوازده است و مؤید این مقام است آنکه بر زبان
عنبی بیان حضرت صادق عم جاری شده که نحن قوم فرض الله عز و جل طاعتنا یعنی ما یم
طایفه که حق تعالی طاعت ما را بر خلایق واجب گردانیده و مراد از امام شخصی است که من عند الله
مفروض الطاعه باشد و در کلینی مذکور است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که طایفه
منصوص من الله کدامند فرمود که هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ عز و جل أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وقبل از این از حضرت صادق عم ایضا ذکر شده که مراد از اولی الامر حضرات
ائمه طاهرین است و مدلول این روایت موافق آنست ولهذا حضرت صادق عم تاکید عبارت
مذکوره باین کلام صدق انتظام نموده که دهم الذین قال الله عز و جل إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
و از تقریر حضرت صادق عم مفهوم میشود که اگر چه آیه مذکوره من حیث الظاهر کاشف بعضی از

اضافه

خصایص امیر المؤمنین است لکن نظر بعموم کلمات تامات قرآنیه دانسته میشود که حق سبحانه و تعالی در ارسال
این کریمه اشاره بکمالات مختصه تقبیه ائمه طاهرین نموده مؤید روایت است که قبل از این بر صفحه بیان
جریان یافت که مقصود از اتیان الهی بصیغه جمع بیان اتصاف جمیع حضرات ائمه باوصاف
مندرجه در ضمن فقرات آیه شریفه است **و از جمله** دلایل ظاهره بر خلافت ائمه الهدی روایت
سعد ابن ابی وقاص است از جابر بن سمره از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بنوعی که در صحیح مسلم
مسطور است که حضرت رسالت فرموده که لا یزال هذا الدین قائما حتی یقوم الساعة ویکون علیهم
اثنی عشر خلیفه و این روایت در نهایت صراحت است بر حقیت مذهب اثنی عشریه بر جاعلی مذهب ائمه رحمهم
آنست که زمانه تا انقراض دهر از امام خالی نتواند بود و امام را باید بر دوازده و ناقص از آن در
دار امکان جاری نبوده در هر جزوی از آن یکی از دوازده وسیله انتظام مهام دین و دنیای
اهل زمانند و مدلول حدیث مذکور موافق عقیده فرقه ناجیه است زیرا که متضمن است بر اینکه تا زمان
دین اسلام قوت یافته تا انقضای دهر خللی بآن راه نیابد و مدار استمرار و استقرار آن بر دوازده
خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر مسند امامت متمکن گردد و در کتب مشهوره و غیر مشهوره از طریق
مخالفین احادیث ظاهر الدلاله بر امر مذکور زیاده از اندازه است و تمامی متضمن این معنی
هستند که دین محمدی بوجود دوازده خلیفه مستقیم بوده زمانه از ایشان یعنی از وجود یکی خالی
نتواند بود و در فصل اول از باب اول از کتاب رابع از جامع الاصول مذکور یافته که قال سعید
قلت لسفینه ان هؤلاء یزعمون ان علیا لم یکن بخلیفه قال کذبت استاه بنی الزرقاء یعنی
بنی مروان قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یکون بعدی اثنی عشر امیرا و صاحب کتاب

و از جمله

میگوید

میگوید که این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم است و در روایت دیگر از مسلم چنین نقل نموده
از پیغمبر صلعم لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه و آنچه در مسند از جامع الاصول
ملحوظ ملاحظه فقیر گشته زیاده از دوازده حدیث مسند است و دیگر کتب مذکور مفصلا مرقوم شده
تمامی متضمن انحصار خلافت در عدد دوازده که بوصف امامت و خلافت موصوف باشد
و در این دین بفرموده رسول رب العالمین مقرر و معتبر گشت دانسته میشود بطریق حصر عقلی
که مراد حضرات ائمه معصومین است زیرا که در نزد مخالفین آنچه بعنوان خلافت اعتبار یافته
منحصر در چهار است و باقی باسم حکومت دون خلافت هستند پس بین الطایفتین هیچ فردی از افراد
دوازده گانه استعداد تسمیه باین اسم نداشته یعنی است که بفرموده رسول رب العالمین
باین زمره مقدسه اختصاص پذیرست **و امارات** دال بر خلافت حضرات ائمه علیهم السلام
بر وجه تفصیل و ترتیب بسیار است و از آن جمله روایات از اخطب الخطبا صدر الائمه موفق
ابن احمد مکی در کتاب مناقب روایت فخر القضاة نجم الدین ابو منصور محمد ابن حسین ابن
محمد البغدادی از نور الهدی ابو طالب حسن ابن محمد زینبی از محمد ابن احمد ابن شاذان از احمد
ابن محمد ابن عبد الله الحافظ از علی ابن سنان موصلی از احمد ابن محمد ابن صالح از سلیمان ابن محمد از
سلیمان بن محمد از زیاد ابن مسلم از عبد الرحمن بن زید از جابر از سلام از ابی سلمی راعی رسول الله
روی از حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت از جبرئیل از ملک جلیل جل جلاله و کثر افضاله مضمون
این که در شب معراج چون ساحت رفعت کبریائی و بساط وحدت انبساط پروردگاری از پرتو
اشراقات لمعات نور حضور نبوی و ضیا حضور مصطفوی که از بارقه تشعشع انوار فیض آثار

الف ب ا نسخه است ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه

و تصریح بانکه انقضای ملت بانقضای خلفای معدوده است و انکه امیر المؤمنین داخل دوازده خلیفه است چنانچه قبل از این ذکر یافته و چون عدد دوازده هم

امارات

متوقده از شجره مبارکه محبت ربانی و اقتباس استناره از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس یافته
مستنیر و مستفیض گشت و بدان مشاهده عجایب علویات از غرفهای سرای لنریه من آیاتنا
عجبا اختصاص یافت **نظم** با قفس قالب ازین دامگاه ❊ مرغ دلش رفته بر اماه ❊ مرغ اکیش
قفس بر شده ❊ قالبش از قلب سبکتر شده ❊ چون گل از این پایه فیروزه فرش ❊ دست بدست
آمده تا ساق عرش ❊ همسفرانش سپر انداختند ❊ بال شکستند و پر انداختند ❊ پرده نشینان که
رهش داشتند ❊ هودج او یکتنه بگذاشتند ❊ رفت بدان راه که همره نبود ❊ این قدمش زان قدم
آگه نبود ❊ در آن شب خزان خزاین افلاک مفاتیح کنوز غیبی و رموز لاریبی و معارف الهی و
دعوارف نامتناهی که بقفل اختفا از خطه لوح و قلم و طبقه بنی آدم مقفل بوده بپرده داران حجرات
قلبیه نبویه سپردند تا درجات رفیعه رتبه دنی علما و تقنیا طی نموده تجلیات انوار ذاتی
مسند نشین سرای وصال و خلوت گزین کنج اتصال گردید **بیت** پرده برانداخته دست وصال
از در تعظیم سرای جلال ❊ دیدن آن پرده مکانی نبود ❊ رفتن آن راه زمانی نبود ❊ چون سخن
از خود بدر آمد تمام ❊ تا سخنش یافت قبول تمام ❊ و از این جهت تمام آثار انوار عظمت ربوبیت و عجایب
فلکی و ملکی در مرآت مشاهده نبوی ارتسام یافته سیمای بر دار خم خانه ارباب باز گردید **نظم**
خورد شرابی که حق آمیخته ❊ نیم آن در دل ما ریخته ❊ لب شکر خنده ببار آمده ❊ امت خود از خدا خواسته
راوی گوید اولین گوهر که از محیط کلمات احدیت در رشته سامعه رسالت منسلک شد این بود
که یا محمد انظر الی تحتک یعنی آن حضرت مامور گشت که بجانب پائین نگاه نموده از امور عزیز حضری
ملحوظ ملاحظه نبوی گردد و چون حضرت رسالت بحسب فرموده الهیه بملاحظه آن طرف پرداخت دید که

تمکن رتبه قاب قوسین و الاطلاع بر معالم کونین اتیان یافته صح

حجب حایل

حجب حایله بین المحب و المحبوب برخاسته شاه ولایت چون آفتاب طالع از برج خارج عادت
روی مبارک بجانب آسمان نموده میان نبی و ولی ابواب کلام و کلام گشاده گشته بنوعی که آن محرم
راز حرمان سرادق معالی احدی شنیده بود با حضرت شاه ولایت در میان آورده حقوق مخزن
اسرار ربانیه گشوده و منهما جواهر ثمینه مخفیه حالات مرتضوی در رشته بیان انتظام می یافت و از آنجمله
آنچه از بارگاه احدی حضرت رسالت اولا شنیده آن اختصاص یافته بود این است که
یا محمد انی جعلت علیا وصیک و وزیرک و خلیفتک من بعدک فاعلمه فها هو یسمع کلامک
یعنی علی ابن ابی طالب مخصوص است از جانب من بوصایت و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس
مضمون دلربای ما زمانی که این است که او میشنود سخن تو را حضرت رسول فرمود که الحق سبحانه
و تعالی اشاره بآن نموده چون حجابها برطرف شده بود بجانب علی آن کلمات پسندیده را با او
معلی میگفتم و وی شنیده میان من و او آنچه فرموده الهیه بود تمامی گفت و شنیده گردید و بعد
از این حکایات و اتمام اظهار این عنایت دیگر باره حق سبحانه و تعالی تجدید حکایت خلافت
پرداخته چنین فرمود که از میان امت امر خلافت بچه عنوان صورت یافت میفرماید که گفتم الهی
بکسی رجوع کردم که بهترین امت بود و چون الله تعالی در مقام استفسار این امر فرمود که علی ابن ابی
طالب حضرت رسالت در جواب گفت نعم حضرت فرمود که حق تعالی در این مرتبه فرمود یا محمد چون بزمین نظر
انداختم تو را اختیار کرده از اسم خود اسمی بجهة تو بیرون آوردم و بنا بر این هر جا اسم من مذکور گردد
تو نیز با من مذکور میشوی من محمود و تو محمدی و بعد از آن نوبت دیگر نظر انداختم علی ابن ابی طالب را
برگزیدم در جهة او نیز اسمی از اسماء خود اشتقاق نموده من اعلی و او علی است و بعد از آن فرمود که

یا محمد بدستی که خلق کردم تو را و علی را و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین از نور
از انوار من و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرض کردم هر که قبول نموده با آن اعتراف
فرمود نزد من از مؤمنین است و هر که قبول نکرد و انکار ورزید نزد من از کافرین است یا
محمد اگر بنده از بندگان من انقدر عبادت کند مرا که منقطع گردیده مثل پوست پوسیده
خشک شده گردد و با وجود این حال منکر ولایت شما باشد گناهان وی امرزیده نگردد و
بعد از انکه اسم ائمه معصومین بر وجه اجمال ذکر یافت حق سبحانه و تعالی خواست انوار مقدسه و ارواح
منوره ذوات قدسی سمات حضرات ائمه مفصلا در آئینه ملاحظه حضرت رسالت انتقاش داده
درجات مقرره آن زمره مطهره معلوم حضرت گردد بنابر این آن سرکرده سلسله نبوت مامور گشت
که بجانب یمین عرش التفات فرموده بزدیک انوار سبحانی و اسرار ربانی مسرور و محبور گردد چون
برحسب اراده الهیه آنحضرت بجانب راست عرش نظر انداخت دید که حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب و حسنین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی الباقر و جعفر ابن محمد الصادق و موسی
ابن جعفر الکاظم و علی ابن موسی الرضا و محمد ابن علی التقی و علی ابن محمد النقی و حسن ابن
علی العسکری و محمد ابن حسن المهدی در ضحضاحی از نور ایستاده نماز میگذارند و محمد ابن
حسن مهدی در میان ایشان چون ستاره رخشان بعضی بر یمین و بعضی بر یسار وی قرار
گرفته بعد از آن حضرت رسالت شنید که یا محمد این جماعت حجتند از جانب من بر خلق و اشاره
بصاحب الامر نموده فرمود انتقام عترت تو بر دست او از خلق کشیده خواهد شد و فرمود
قسم بعزت و جلال من که او حجت من است بر دوستان من و منتقم من است از دشمنان من

و ایضا در کتاب

و ایضا در کتاب مذکور از جماعت سابقین از ابن شاذان از محمد ابن حسن العلوی الطبری
از احمد ابن عیاش از سلیم ابن قیس از سلمان محمدی و وی روایت میکند که روزی بحضرت
تشرف یافته دیدم که امام حسین علیه السلام بر زانوی راست مبارکش جای نموده آنحضرت بر سر و
روی نورانی آن چراغ خاندان نبوت و ولایت بوسه داده دلنوازی او مینماید و
میفرماید که تو سیدی پسر سید و پدر سادات و تو حجت پسر حجت و پدر نه حجت از پشت
تو که نهمین ایشان قائم مقام ایشان است و این روایت بعبارت مختلفه در کتب اهل
سنت از علمای محدثین ایشان بنوعی ذکر یافته که کسی را محل تامل و انکاری نمانده حجت خدای تعالی
بر بندگان است و چون معلوم شد که حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بنص الهی و تشخیص
و تعیین ربانی بتفصیلی که گذشت بیخللی و دغدغه شبهه و شکی بآن راه نیافته در غایت روشنی
و وضوح است و باید دانست که شیخ ابراهیم رحمه الله در رساله فرقه ناجیه روایتی ذکر نموده از
علمای مخالفین در کتابی که مصنف آن کتاب از اصحاب رسول الله صلعم نقل نموده و ایشان
از حضرت رسالت روایت نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ائمه اثنی عشر و تعیین ایشان من
عند الله تعالی بامامت و خلافت و حاصل مضمون حدیث این است که عبد الله عباس روایت
میکند از ابو الفضل محمد ابن عبد الله ابن مطلب شیبانی و وی از احمد بن مطرق بن سواد
ابن حسین قاضی حسنی بکر معدسه و قاضی مذکور از ابو حاتم مهلبی از مغیرة ابن محمد ابن مهلب
از عبد الغفار ابن کثیر کوفی از هشیم ابن حمید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس
و وی روایت میکند که روزی شخصی از طایفه یهود بخدمت حضرت رسول الله آمده نام وی

نقل و گفت یا محمد خبری چند در خاطرم میگذرد و میخواهم که حقیقت آن را از شما معلوم کنم اگر
جواب گوئی مرا بنوعی که پسندیده من باشد بتو ایمان می آورم فرمود بپرس یا عماره آنچه در
در خاطرت میگذرد و وی مکنونات خاطر خود را بآنحضرت عرض نموده موافق ملت موسی
جواب بشنید و میگفت صدقت یا محمد تا آنکه حکایت بتشخیص وصی آنحضرت منتهی شده یهودی از
اسم و نسب آن شخص سؤال نمود و گفت هیچ کس از انبیا نبوده که او را وصی نباشد و وصی پیغمبر ما
یعنی موسی ابن عمران یوشع ابن نون است حضرت فرمود وصی من و خلیفه من بعد از من
علی ابن ابی طالب است و بعد از او فرزندان من حسن و حسین و بعد از ایشان نه کس دیگر
از صلب حسین ائمه معصوم مطهرند یهودی چون این کلام اجمالی از سید المرسلین استماع نمود التماس
شنیدن اسامی مقدسه آن زمره مطهره نموده حضرت ملتمس وی را قبول نموده فرمود که چون
حسین رحلت نماید پسر او علی ابن الحسین امام زمان گردد و بعد از او پسر او محمد باقر و بعد از
او پسر او جعفر صادق و بعد از او پسر او موسی کاظم و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او
محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از حسن پسر او مهدی و فرمود که این
ائمه اثنی عشر عدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید که مکان ایشان در بهشت کجا است
فرمود که با من در درجه من و چون یهودی تفصیل این قضیه بر این وجه استماع نمود ایمان
آورد و کلمتین بر زبان جاری گردانیده اتمام آن بشهادت امامت حضرات ائمه علیهم
السلام نموده کامل الایمان گردید و گفت یا رسول الله آنچه فرمودی بر نهج مذکور در کتب
متقدمه یافته ام و از موسی ابن عمران معهود شده که در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد
که اسم او

که اسم او احمد خاتم انبیای مرسلین و بعد از وی پیغمبری منقطع شد سلسله نبوت
بوی اختتام یابد و از صلب وی بیرون آید امامان اخیار ابرار بعدد اسباط و شیخ ابراهیم
مذکور رحمه الله بعد از ذکر این کلام میگوید الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجه
و در این مدعا دلیل بسیار و روایت بیش از آنست که بضبط قلم در آید و بر یکی دیگر از این مقوله
اختصار مینماید از طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجهیکه متصل برسول اکرم شده بحق جل
بحق جل و علا انتها می یابد مضمون آن روایت وافی هدایت این است که حق جل و علا میفرماید که
هر که از بندگان گواهی بوحدانیت من نماید یا آنکه نماید و شهادت بنبوت بنده من و رسول من
محمد ابن عبدالله ننماید یا آنکه شهادت بآن نیز داده گواهی ندهد که علی ابن ابی طالب خلیفه
من است یا این نیز گواهی دهد اما بامامت ائمه که از نسل او است گواهی ندهد این طور کسان
حکم نعمت من و صغیر داننده عظمت منند و بآیات و کتب من ایمان نیاورده و قبول ان
نموده باشد راوی گوید که چون مضمون از حضرت رسالت شنیدم علم تفصیل ائمه مرا حاصل
نبود و در کلام سید انام مجملا ذکر یافته جرات نموده پرسیدم که یا رسول الله ائمه که از اولاد امیر المؤمنین اند
چند کسند و چه نام دارند فرمود که حسن و حسین و علی ابن الحسین زین العابدین و محمد الباقر
و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی ابن موسی الرضا و محمد التقی و علی النقی و الحسن العسکری
و فرمود که بعد از اینها قائم که مهدی است آنکه پر سازد زمین را از عدل و انصاف چنانکه
پر شده باشد از ظلم و جور و از مضمون روایات و عبارات منقوله حضرت رسالت هم معلوم
و متیقن شد که امامت حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم امری است من الله و نصی من

جانب الله و هر یک از ایشان باسم و شخصه مخصوص باین امر شده حضرت رسالت پناه بآن مامور و مأذون
شده باشد بمجرد اراده خاطر تعیین آن نموده بلکه عدد ایشان که اثنی عشر که در ضمن مسمیات معینه
مذکوره باسامی مشخصه تسمیه پذیرفته امری است خدائی و فرمانی است سماوی و السلام و موضع
مراد آنچه در کتاب کلینی از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان
فوائد اختیار امامت در این امر فرموده که اترون الموصی منا یوصی الی من یرید لا والله لکن
عهد من الله و رسوله علی الائمه علیهم السلام لرجل فرجل حتی ینتهی الی صاحبه خلاصه
کلام حضرت باقر علیه السلام این است که حضار مجلس شریف را هدایت فرموده پرده اشتباه مرتفع
و ایشان را از سلوک منتهیه بظنون فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم بحقیقت تعیین امامت
هدایت فرموده بر این وجه که شما را در آینه خیال این انتقاش نباید که هر امام از زمره اثنی عشر که
وصیت بامامت شخصی در این امر بمجرد اراده خاطر خود عمل نموده موافق خواهش طبع کسی را بر مسند امامت
متمکن گردانده قسم یاد مینماید که و الله چنین نیست که شما تصور این باشد که امام را بوصیت امام سابق
استحقاق امامت می یابد بلکه امامت عهدی است از جانب الهی در باره حضرات ائمه که ترتیب
یکی بعد از دیگری بار امامت مامور ساخته و بوی اختصاص داده چون ایام وی انقضا یابد دیگر
نصب نموده بر این نهج حلقات امامت انتظام یافته منتهی بصاحب زمان گردد و این روایت نقل از
از حضرت باقر ع در این که امامت امری است منصوص من الله و مؤید مقام است در کتاب کلینی آنکه
بروایت جابر مذکور است که در خدمت حضرت فاطمه ع لوحی دید مکتوب بکتابتی اخضر از جانب الهی
که اسامی تمامی حضرات ائمه علیهم السلام مفصلا مشتمل بر اسم و نسب و لقب و اعزاز و احترام
ترتیب

ترتیب از حضرت امیر المؤمنین تا صاحب الزمان در آن لوح مکتوب است و حق تعالی در آن لوح
اظهار عنایت بغایت در باره حضرات ائمه صلوات الله علیهم نموده و بخصوص هر کدام
علیحده تفویض خلافت نموده بوجهی که بغایت اهتمام الهی از کلمات تامات و عبارات
اعجاز آیات آن بر صفحه خاطر ارتسام پذیر است قاعده ثانیه در ذکر آنچه میان این
فقیر و قاضی زاده مذکور در مجلس بهشت آیین بطریق مباحثه و اداب مناظره مذکور گشت
یافت و آن مشتمل است بر دو فصل و چون قبل از وصول بنده بدرگاه عالی از جمله امور که
سبب تشنیع وی شد بطلان آن صفحه زبان انتقاش داده بود حکایت غسل و مسح رجلین است
که مقصد وی این بوده که مسح نمودن خارج از مدلول آیه شریفه قرآنیه بوده از جمله احکام الهیه است
که شیعه مخالفت حکم خدا نموده اند و این معنی بر خاطر اشرف اقدس شاهانه گرانی نموده آینه طبع
کشورستانی از این جهت غبار آمیز شده بود لکن دریای بیمنتهای حلم و کظم غیظ که
موروثی آن خاندان [illegible] بنیان است تموج نموده خار و خاشاک اقوال ناسنجیده و اعمال
ناسنجیده وی را [illegible] گیتی ستانی جای قرار نمانده بمقتضای الکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس [illegible] خطیات قولی و فعلی وی معفو
وی معفو گردیده کلمات ناقصات مشتمل بر لاف و گزاف که از آن ناانصاف سمت
صدور یافته بود بپرده اغماض استتار داده بقاعده مستمره ابواب احسان و امتنان بر
روی امانی و آمال وی افتتاح یافته بود و بنابراین مقدمات خاطر اشرف بسبقت مشغله
و خو تعلق یافته این کمینه را مخاطب ساخته زبان قدسی بیان پادشاه گیتی پناه از جانب

آن گمراه نامرسیما برسبیل اعتراض و قانون اعتراض چنین گوهر فشان گردیده که طبقه شیعه در باب
وضو که سبب تکلیف نموده اند که حق سبحانه و تعالی در قرآن عزیز بشستن پا امر فرموده و ایشان
از آن عدول نموده مسح مینمایند و فقیر را در این مقام جواب این بود و آنکه در کلام ربانی بر
خاتم الانبیا نزول پذیرفته و از جمله مسئله وضو و احکام آن مذکور است یافته شستن پا اصلا از
دیگا فهمیده نمیشود و آنچه سامعین آیه مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن
پاها چیز دیگر در آینه ادراک صورت نبندد و طریق استدلال از آیه شریفه برای وجوب
که چون حق سبحانه و تعالی از روی تفضل و احسان و ترحم و امتنان خواست که بیان وضو نموده بر
وجهی ادا نماید که عامه مکلفین که از ذکور پسر پانزده ساله و از اناث دختر نه ساله است
چنانچه رای اکثر فقها است چون شرایط تکلیف در ایشان موجود باشد و مدلول آیه شریفه مسموع
ایشان گردد بی تاملی و احتیاج تحقیق آن از دیگری علم بکیفیت وضو ایشان را حاصل شده
به آسانی از عهده مامور به بیرون توانند آمد و در این صورت فاضل و جاهل و کامل و دانا و نادان
و ذکور و اناث و بنده و آزاد و کاهل هر که در دایره تکلیف قدم نهاده باشد در فهمیدن مدعا
از آیه شریفه علی السویه بود چون فهمیدن مقصود از کلمات الهیه بوجهی که توجیه فهمیده می تواند
شد و از این جهت حق سبحانه و تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین پوشیده
نیست که آیه مبارکه مشتمل است بر دو امر یکی شستن و یکی مسح نمودن بنا بر این ناچار است که
مکلف چون کلمه فاغسلوا بشنود که امر است بشستن عضوی از اعضا گوش کند و مستمع باشد

که بعد از

که بعد از کلمه مذکوره کدام عضو از اعضای آدمی مذکور میشود تا فهمیده شود که آن عضو را
می باید شست بنا بر آن حق سبحانه و تعالی بعد از کلمه فاغسلوا بی فاصله روی و هر دو دست را
مذکور ساخت تا آدمی همچنین فهمید که این سه عضو که عبارت از رو و دو دست راست و چپ است
شستن آن واجب است و چون مکلف از کلمه فاغسلوا این معنی فهمیده باشد و بعد از آن بشنود
که وامسحوا در این صورت نیز میفهمد که امر مسح جاری شد منتظر است که هر عضو که در تحت آن مذکور شود
معلوم وی گردد که مسح نمودن آن عضو واجب است و آنچه بعد از کلمه مذکوره ذکر یافته کلمه طیبه
برؤسکم وارجلکم است و در این صورت مکلف خواهد فهمید که همچنانکه در مرتبه اولی شستن رو و
هر دو دست واجب بود در این مرتبه مسح نمودن سر و هر دو پای تا کعبین خاطرنشان وی
شده این صورت در آیینه ادراک وی ارتسام می یابد که وضو من حیث الشرع عبارت است
از شستن روی و دستها تا مرفقین و از مسح نمودن سر و پاها تا کعبین و در نزد انصاف
آنکه اطلاع بر اختلاف قراءات و عدم اطلاع را مدخل در فهمیدن معنی مقصود از کلمات
مذکوره بنوعی که گفته شد نبوده مدلول کلمه فاغسلوا دلیل شستن و مدلول کلمه وامسحوا است
مسح نمودن است و بعد از آن چون خواهند که امور مذکوره را منطبق بر قوانین نحو نمایند امر
که انطباق آن بر قواعد مقرره در غایت وضوح است و چون سخن باینجا رسید قاضی زاده
مشار الیه از جانب نواب اشرف اقدس مامور که خواب که دیده و نواب کشورستانی قسم یاد فرمودند
در خارستان احتمال تعرض و آزار و اهانت از پیش راه سخن ساده بر داشته متوکد پایان مغلط
گردانیدند و او را در ذکر جواب و دقایق بحث و آداب سخن گزاری و مراعات شرایط مناظره

جرأت داده بملاطفات و نوازشات و اطمینان خاطری از آنچه در قانون مباحثه جایز باشد
خوشدل و مسرور ساخته فضای خاطر وی را از غبار اندیشه تصفیه داده موی الیه نیز چهار سوی مباحثه را
با جناس نفیسه مناظره آراسته ساخت و دکان می دله را بمتاعی که در خزانه خاطر ذخیره نموده بود در نظر خریدار
زیب و زینت فزوده گفت که قاریان کلام مجید در قراءت آیه شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف
ایشان با مراعات قواعد نحو موجب تعدد در حکم مسح گردیده بلکه دلیل وجوب غسل رجلین است زیرا که نزد اکثر
قراء کلمه ارجلکم منصوب است و بنا بر وجود حرف عطف بایر جایز است از معطوف علیه منصوب و در آیه شریفه
معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلمه وجوهکم و ایدیکم است و بنا بر این همچنانکه آن دو عضو سابقا مغسول اند
این نیز مغسول باشد و جواب وی بدین تقریر در صحیفه عبارت اندراج یافت **اول** آنکه در غایت
ظهور است که فعل و فاعل را ناچار است از مفعول و کلمه وامسحوا آنچه بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او
باشد و مفعول منصوب میباشد پس قراءت نصب مطابق قاعده مقرره در این امر واقع شده باشد
نصب وی از جهت مفعولیت کلمه وامسحوا خواهد بود و این که در کلمه رؤسکم نصب ظهوری ندارد
بواسطه عارضی و مانعی است که آن حرف جر باشد و معلوم است که حرف جر او را از مفعولیت بیرون
نبرده هر کدام از کلمه رؤسکم و ارجلکم بر صرافت مفعولیت خود باقی اند و بنا بر این نصب
ارجلکم بواسطه مفعولیت وامسحوا و اشتراک با رؤسکم در صفت مفعولیت است و ظاهر است که در
این ماده چون کلمه ارجلکم مفعول فعل وامسحوا باشد باید ممسوح گردد اما قراءت بعض دیگر
از قراء که کلمه ارجلکم را مجرور خوانده اند در آن صورت خود مسح اعضای ثلثه غایت ظهور
دارد و بنا بر عطف ارجلکم بر لفظ رؤسکم پس هر دو قراءت متفق بوده در ضرورت اثبات

مسح رجلین

مسح رجلین بی تکلف و ارتکاب خلاف ظاهری **اما تقریر دویم آنست** که کلمه ارجلکم یا مجرور است
یا منصوب چنانچه موافق قراءات اکثر قراء است و در حالت اول که فرض مجروریت وی است
عطف خواهد بود بر ظاهر کلمه رؤسکم بواسطه وقوع حرف جر از جهت اصل جز که نصب است
ممنوع گشته در حالت ثانیه که فرض نصب کلمه مذکوره است معلوم است که در این صورت مراعات اصل
و محل کلمه سابقه که آن نصب رؤسکم است بنا بر مفعولیت نموده شده و حاصل آنکه در یک صورت
مراعات لفظ و در صورت دیگر مراعات محل نموده هر دو قاعده معمول شد منافات میانه
قراءتین مرتفع گشته اختلاف احکام الهی صورت نبندد و پس در هیچ صورت از صور محتمله ظاهر
آیه را دلالت بر غسل رجلین نبوده و مسح اعضای ثلثه در غایت ظهور بی عیب و قصور خاطرنشان
نزدیک و دور است خلاصه کلام آنکه قراءت ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر است که بر رؤسکم عطف
شده باشد صریح است در مسح نمودن پاها اگر منصوب خوانده باشند عطف خواهد بود بر محل
رؤسکم بنا بر آنکه کلمه مذکوره در محل نصب است بآنکه مفعول است و هم چنانکه عطف بر لفظ صحیح است عطف
بر محل نیز درست است بنا بر قاعده مقرره نحویان در این مرتبه قاضی زاده مذکور گفت جرأت بید
که چون ارجلکم مجرور واقع شده باشد مجروریت وی از جهت عطف بر لفظ رؤسکم باشد بلکه جر جواری
تواند بود که از مقوله مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف بر ایدیکم باشد و این تاویل مثل
تاویل شاهات در صورت ارتکاب عطف بعض و جواب وی این بود که عطف بر محل پیش از آنکه شرط
نحوی متفرع بر اصلی و قاعده باشد از امور مقرره علمای نحو است و این طور قاعده را تاویل نام
کردن مخالف قانون است بلکه جر جوار که علمای عربیه شاهات از آن تاویل گفتن صحیح است و بنا بر این

لعل

مباحثه واقع میانه او و شما از مقوله تعارض میانه مأول و ظاهر است و رجحان ظاهر بر مأول معمول اصولیین است
و بر تقدیر ارتکاب تأویل در این طرف رجحان تأویل ما بر تأویل شما از چند وجه است اول آنکه عطف بر
قریب ممکن باشد بوجهی از وجوه عطف بر بعید جایز نیست الا عند الضروره و ضرورتی نیست دیگر
آنکه اگر عطف بر کلمه ایدیکم درست باشد در صورت قراءت جر عطف مذکور ممتنع خواهد بود کما لا یخفی
دیگر آنکه ارتکاب جر جوار نه امری است که قیاس بر وی معتبر باشد مادام که ضرورتی ناشی نشده باشد
ارتکاب مجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت کلام است چه جای افصح دیگر آنکه مادام که
عدم اختلاف در احکام الهی ممکن بوده قراءتین موافق یکدیگر باشند اولی خواهد بود در تقدیر
عطف بر بعید و حکایت مجاورت این معنی فوت شده بسبب اختلاف حکم الهی و موجب تنافی
بین القراءتین است دیگر آنکه از اخفش نقل است که اعراب مجاورت در کلام الهی واقع نشده
سخن وی در احکام لغت و عربیت حجت است دیگر آنکه نزد جمعی که اعراب مجاورت جایز باشد
شرایط مقیده ذکر شده که در ما نحن فیه مفقود است پس بنا بر وجوه مذکوره و مفاسد ظاهره معلوم و
مبین گشت که ظاهر آیه شریفه دلالت وی بر مسح ظاهر و بی قصور بود خروج از مدلول آن و جر
جوار و عطف بعید بی آنکه ضرورتی باشد ارتکاب نمودن و کلام الهی را از آنچه بظاهر فهمیده میشود
انحراف دادن در تحت مدلول یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ داخل کردیدن از قانون استخراج معانی
از الفاظ و مراعات تیقظ و تعمق در مفهومات کلمات فرقانی لغایت مستبعد مینماید چون سخن
باینجا رسید بعضی دیگر از وجوه که ذکر آن علی التفصیل موجب تطویل است گفته شد که حالا بر شما لازم
و متحتم است که آنکه علت خروج از ظاهر آیه شده و وسیله ارتکاب امور مختلفه بعیده گردیده و بر تکلف واجب

ساختن

از امور ضروریه که ذکر آن در وضو واجب نبوده [illegible]

ساختن که از مفهوم ظواهر نصوص قرانی عدول نموده و احتمال مرجوح را راجح اعتبار کرده با نحو عمل نماید بیان
آن باید نمود و اگر صلاحیت علیت امر مذکور در وی بوده معتبر و معمول علیه نماید فبها و الا ترک آن نمودن
و بظواهر آیات قرانی که عند عدم المعارض واجب است چنان عمل نماید در این مرتبه بلقی تعویل کرده
بوجوب مسح که از ظواهر آیه فهمیده میشود اذعان نموده صیقلی جواب از جانب وی بر اثبات مناظره او را
باین عنوان تصقیل داده که وضوی بیانی مسبق مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر آن گشته و تقریر
دلیل آن اسلوب است که چون حضرت رسالت علیه السلام جهت بیان کیفیت وضو متوجه امر مذکور شده
پای مبارک را شسته و فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که قبول
نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل آن و این حدیث از حضرت رسول بروایت انس از صحیح بخاری بظهور آمده است
وجواب وی از وجوه متعدده است اول آنکه آن در طریق امامیه ذکر نیافته و روایات ایشان حجت
نتواند بود الا بعد از تسلیم مدلول یا اثبات بوجهی از وجوه دویم آنکه علامه نیشابوری که از
فضلای شافعیه است در تفسیر کلام الهی در سوره فاتحه بتقریب جزویت بسمله و عدم آن میانه حنفی
و شافعی مختلف فیها است و حنفیه بروایات انس از صحیح بخاری مستند شده اند که از حضرت پیغمبر عدم
نقل شده و نیشابوری در تزییف سخن ایشان میگوید که بنی امیه در اخفای آثار علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة و السلام سعی بسیار نموده اند و جزویت در نزد ایشان ثابت و محقق بود شاید انس را
تخویف نموده او نیز دفعا للضرر عن نفسه موافق رای ایشان روایتی یافته از حضرت رسول نقل
نموده باشد و اضطرابی که در کلام انس واقع است که وی ایضا در محل دیگر از صحیح بخاری ایضا
از حضرت رسالت جزویت نقل کرده دلیل صحت امر مذکور است و بنا بر این روایت وی حجت نتواند بود

و این عبارت تا اینجا ترجمه کلام نیشابوری است و چون کذب و افتراء انس بر حضرت رسول اکرم از ما
صلی الله علیه و آله بنا بر غرضی از اغراض دنیویه بشهادت علامه نیشابوری محقق شده باشد در این مقام
نیز که مسح رجلین نزد امیر المؤمنین و ذریت معصومین وی محکوم به باشد همان احتمال جاری بوده در روایت
انس در معرض استدلال حجت نتواند بود سیوم آنکه روایت مذکوره معلوم است که از روایات منقوله از طریق
احادیث نیست و فخر الدین رازی و غزالی را عقیده آنست که ما باحاد از اهلیت حجت بیرون است و بعضی
از فحول علمای امامیه نیز باب احاد را حجت نمیدانند و چون بزرگان فقها و علماء طرفین اعتبار آن ننموده باشند
استدلال بان در غایت ضعف باشد چهارم آنکه بر تقدیر حجیت باب آحاد چون ثبوت پیوست که ظاهر آیه را
دلالتی واضح بر وجوب مسح است و روایت مذکوره منافی آنست پس در حکم ناسخ و ناقل نیز از وی بوده
احدی از آحاد علمای طرفین بمجرد ما آیه آحاد دال بر امر مرجوح ظاهر آیه را که بر امری راجح را ترک نموده عمل
بظاهر نموده اند خصوصا وقتی که احادیث متواتره در طریق اهل بیت رسول بر وجوب مسح ثابت شده
موانع مذکوره از آنطرف قوة معارضه از روایت مذکوره سلب نموده باشد وایضا در کتاب علمای
امامیه مذکور است از روایات اهل سنت که از صحابه نقل نموده اند که قرآن دلالت بر مسح نموده غسل از آن
فهمیده نمیشود و دیگر روایات از طریق اهل سنت بسیار نقل شده که مجموع دلالت بر مسح مینماید پس
روایات انس و مثل آن قابلیت احتجاج نداشته عمل بظاهر قرآن باید نمود پس در این مرتبه قاضی زاده
مذکور خرمن صبر و قرار را بباد داده بی دست و پا شده بحکایت اجماع اهل سنت در این باب متوسل
شده گفت اتفاق علمای اسلام بر وجوب غسل در این مسئله محقق گشته و اتفاق ایشان حجت است
و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست بوده بر تقدیر تسلیم دلالت آیه بر مسح اجماع مذکور دافع

آن بوده

آن بوده مدار اثبات غسل رجلین در این ماده بر اجماع مذکور است وجواب این طور دلیلی بشنا برزوش
و هویداست که احتمال دارد که اطفال اثنی عشریه که هنوز بمکتب نرفته باشند بقوت عقیده فطریه از عهده
آن بیرون توانند آمد و چون این عبارت مسموع مومی الیه گردید تعجب نموده بشکفتگی و انشراح خاطر از وجه
آن سؤال نمود جواب سؤال مذکور از وجوه متعدده است اول تحقق اجماع مذکور که بعد از این در
مبحث خلافت مذکور خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع محقق معتبر و اجب الاطاعه از قوت بفعل
آمده و وقوع یافته باشد دویم آنکه مراد از اجماع یا اتفاق تمامی اهل حل و عقد از امت محمد است علیه السلام
چنانکه متبادر از لفظ اجماع است یا مقصود اهل سنت در این صورت اطلاق اجماع بر آن صحیح نخواهد بود
مگر باعتبار تسمیه جزء باسم کل و بر هر تقدیر یعنی دعوای اتفاق کل بنا بر آنکه علمای امامیه را در اتفاق
[illegible] خلل نبوده مقصود مدعی اتفاق بعضی است خواهد بود که مراد اهل سنت باشد اما صورت
ثانیه که اتفاق اهل سنت باشد از وجوه متعدده مدخول است اما اولا بنا بر آنکه اتفاق
مجرد دعوی است بی آنکه در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علمای طرفین ذکر یافته که از صحابه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله عباس و انس ابن مالک بمسح عمل نموده غسل را صحیح
نمیدانسته اند و این قول در حواشی کتاب صدر الشریعه که از تصنیفات علمای معتبر حنفیه است
ذکر شده و مرویست که نزد انس ابن مالک مذکور شد که حجاج میگفته که در وضو ظاهر و باطن پاها را
بشوئید و تخلیل کنند میانه اصابع را انس در جواب گفته صدق رسول الله و کذب الحجاج و در این حالت
این آیت قراءت نموده فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین و معلوم است که انس از آیه شریفه غیر مسح چیزی دیگر نفهمیده و تکذیب قول حجاج

و تصدیق قول رسول الله صلی الله علیه و آله صریح است در این که انس را اعتقاد آنستکه حضرت امر بمسح نموده
و بمسح عمل میفرموده و این روایت از وی اجنبی از قبیل حکایتی است که نیشابوری در تفسیر خود ذکر نموده و قبل
از این گذشت که انس را در جزویت بسمله در صحیح بخاری عدم جزویت نقل نموده و در موضع دیگر
جزویت نقل نموده و در اضطراب قول وی و بدعتهای بنی امیه که در آن زمان صورت میافت
دلیل کذب انس است در این مقام نیز مدعی بکذب روایت انس از صحیح بخاری مستند شده که از حضرت رسالت
شستن پا نقل نموده و حکایات حجاج و رد قول وی افاده مسح مینماید و آنچه نیشابوری در آن مسئله دلیل
کذب وی ساخته در این مسئله حذو النعل بالنعل میتوان گفت و این حکایات یعنی روایت انس علامه حلی
قدس الله سره العزیز در کتاب منتهی ذکر نموده ایضاً در کتاب مذکور دیده شده در محلی دیگر ملاحظه شده
بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری و ابن جریر طبری و ابو علی جبائی در این مسئله بر تخییر عمل نموده
و از شافعی نیز در قول قدیم جمع بین الغسل و المسح منقول است و بنابر این اتفاقی که مدعی دعوی
مینمود خلاف آن ظاهر شده مشخص گشت که در غسل پا اتفاق میانه اهل سنت نیز واقع نبوده
سیوم آنکه بر تقدیر تحقق اتفاق مذکور احتیاج بآن اصلا صورت ندارد بخلاف اتفاق اثنی
عشری که عمل بمقتضای آن واجب است و چون این معنی مسموع وی گردید او را باضطراب
انداخته گفت سبب چیست که اتفاق طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند جایز العمل
نبوده باتفاق طایفه قلیله عمل باید نمود جواب گفته وی این بود که اما عدم جواز اطاعت
اهل سنت از این جهت است که ایشان بر تقدیر اینکه اکثر از امامیه باشند بعضی از اهل حل و عقد
خواهند بود و باتفاق کل اهل حل و عقد اتفاق بعضی از امت که مشتمل بر وجود معصوم نباشد

از دائره اعتبار خارج بوده واجب الاطاعه نیست و لهذا فحول از علمای اصول از اهل سنت را
عقیده آنستکه اتفاق اهل مدینه بر امری از امور اگر منعقد گردد واجب العمل نباشد بنابر این
که بعضی از اهل حل و عقد بوده اطاعت قول ایشان واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یک
کس یا دو کس از اهل حل و عقد خارج از دائره اجماع باشد اجماع مذکور معتبر نبوده عمل بمقتضای آن
واجب نباشد اما وجوب اطاعت اتفاق امامیه از این جهت است که چون ما را عقیده این است که زمان
از امام معصوم خالی نتواند بود چنانچه در محل خود مبرهن گردیده اصحاب کشف و ارباب حقیقت نیز موافق
امامیه اند پس اگر اتفاقی در میان ایشان تحقق یابد بی دغدغه معصوم داخل بوده قول وی
حجت و دلیل است و اتفاق مذکور کاشف از دخول آن حضرت است در آن میان بنابر این عمل بمقتضای
اتفاق مذکور واجب باشد پس میگوئیم که چون ظاهر آیه شریفه دلالت بر مسح داشته باشد ظاهراً
کسی را در این دغدغه نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول الله بر آن انعقاد یافته و احادیث صحیح
معتبره منقول علیها در طریق آل رسول صلعم در آن باب نقل شده و بصحت رسیده باشد و روایتی
که از انس مدعی نقل مینماید با وجود این قسم از امور که معارض آنست قوت معارضه در وی
نباشد پس عمل بمسح که مستفاد از آیه مبارکه است باید نمود تا وقتی که دلیلی ظاهر شود که خلاف
آن مفروض گردد و الا خلاف قرآن و خلاف روایت و خلاف قول اهل بیت رسالت نموده باشد
و الله الهادی الی کشف الحق و منهج الصدق فصل دویم چون حکایت غسل و مسح
باینجا کشید بر اهل مجلس ظاهر گشت ظهوراً بیّناً و اکثر ایلچیان اطراف که حاضر بودند خصوصا
احمد آقای جراح اتلی که از جانب روم آمده بود فهمیدند که در این مسئله حق بجانب امامیه است

واحمد آقای مذکور از اهل علم و ادراک و اصحاب تتبع حدیث و تفسیر بوده از شرب این طایفه
جرعه کشیده دانست و اذعان ظاهری بلکه باطنی نیز بحقیت اثنی عشری در این مجلس از وی ظهور یافت
و حکایت بخلافت ابی بکر کشید و وجوه معتبره پسندیده که صفحه تحریر بر تسطیر آن تزئین پذیرفت بر ابطال
خلافت وی و اثبات این که ارتکاب این امر از صحابه و قبول آن از ابی بکر نیز بمجرد هوای نفس و متابعت
شیطان بوده اول بدعتی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دین نبوی ظهور یافت این حکایت
و تفصیل تحریر پذیر است و چون بعضی از قواعد مذمومه اهل خلاف قطع نظر از وجوه معتبره عقلیه
و نقلیه افاده مدعا مینماید بهتر آنستکه اولا بذکر آن قیام نموده بعد از آن بامور مستحسنه
پسندیده عقلا و نقلی مردف سازند بتوفیق الله تعالی و تقریر کلام بنوعی است که در مجلس بهشت آیین که در
حضور ایلچیان وارده از اطراف و جوانب سمت تقریر یافت خصوصا ایلچی قندهار که قاضی زاده مذکور
بنابر رفاقت وی راکب مراکب غرور و مسند نشین بزم سرور و حضور گشته و احمد قلی آقای ایلچی روم
و جمع دیگر از وجوه و اعیان اهل خلاف که از اطراف بدرگاه عالم پناه آمده و هر کدام باندازه
استعداد از وجوه احسان پادشاه جم جاه گیتی ستان بکام دوستان محسود دشمنان شده
بودند قواعد مقرره معهوده اهل خلاف بر این وجه است قاعده اولی زعم آن طایفه
این است که حق جل و علا احدی از امت را بشرف خلافت و وصایت حضرت رسالت
اختصاص نداده وجوه صفحات کلام الهی از ذکر آن خالی است قاعده ثانیه میگویند
که حضرت پیغمبر نیز موافق اراده الهیه عمل نموده مجموع احکام ملت مطهره را تحریر این قضیه جایز
ندیده بتعیین خلیفه اشاره نفرموده قاعده ثالثه رای ایشان بر این قرار یافته که

که عقل را در وجوب نصب امام مدخلی نبوده این مدعا از دائره احاطه عقل بیرون است قاعده رابعه
مقتضای عقول ناقصه آن طایفه این است که زمان از وجود امام معصوم خالی میتواند بود و وجود وی را
در نظام عالم مدخلی نبوده همیشه انتظام مرام عباد بدون وجود امام ممکن الوقوع است قاعده
خامسه اگر اهل حل و عقد امت محمد صلی الله علیه و آله اتفاق بر امری از امور نمایند اتفاق
مذکور را ناچار است از سندی که مصحح اجماع باشد قاعده سادسه اهل مدینه نبوده اگر اتفاق
بر امری نمایند فحول آن طایفه را عقیده این است که اتفاق مذکور را اهلیت حجت ندارد بنابر آنکه اهل
مدینه بعضی از امت اند و اتفاق بعضی از امت حجت نتواند بود و چون این دانسته شد باید دانست
که قواعد مذکوره که ارتکاب نموده اقتضای آن مینماید که خلیفه گردانیدن ابوبکر از جانب اصحاب
و قبول نمودن وی این حکم را از ایشان مدار آن بر هوای نفس و غلبه شیطان و خلاف فرموده خدا
و رسول و محبت جاه و ریاست و شهرت و نام بر آوردن بخلافت پیغمبر و امثال آن از منافع
صوریه دنیویه است که بالاخره منتهی بعذاب و مستدعی عتاب و خطاب رب الارباب است و تقریر دلیل
بر این مطلب دو نوع است اول آنکه چون قواعد مذکوره صریح است در اینکه خلافت ابی بکر
با مر الهی نبوده و الله تعالی باین منصب عالی از برای وی اشارتی نفرموده کتاب خدا و سنت مصطفی
از ذکر خلافت ابی بکر خالی بوده نه نقل افاده این امر نماید و نه عقل بنابر این میگوئیم امر عظیم القدر
جلیل المرتبه که فی الحقیقه نیابت الهی است در امور کافه خلایق و قیام نمودن بمقام نبوت است
و هم خاتم الطاعت رسول بر جمیع امت در تمامی امور دنیا و آخرت واجب و لازم و متحتم گشته
خلافت او را رد نوابی حضرت رسالت پناهی است و یقین است که این طور چیزی اعظم مهمات دینیه

والحکم و اتم مدعیات علیه است و چون کتاب خدا و سنت مصطفی از خلافت ابی بکر خالی باشد و حق تعالی
و حضرت رسول تفویض امر بوی نکرده باشند و حکم عقل بصحت آن و وجوب لزوم این امر
باده وی نکرده باشد پس انکار از ارتکاب این قضیه از جانب اصحاب و قبول نمودن ابی بکر
چون معرا از سندی و حجتی شرعی باشد غیر از آنکه اطاعت هوای نفس و محبت امور دنیویه
مقتضی این شده باشد امری دیگر پیرامون خاطر نتواند گشت اگر گویند که اجماع امت
مقتضی این بود با آنکه تقریر مذکور افاده آن نمود که اگر اتفاق شده باشد مخالف قوانین شرع
خواهد بود لکن بهمین اکتفا نموده حکایت اجماع و فساد آن بعد از این ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی نوع دویم از تقریر مذکور این است که چون یکی از قواعد علمای مخالفین
طریق رسول صلی الله علیه و آله اینست که زمانه احتیاج بوجود امام نداشته انتظام امور
بنی آدم توقفی بروی ندارد حاکم عقل حکم بر طبق قواعد اهل خلاف نموده که اگر امام در زمانی
نباشد مفسده از مفاسد بواسطه آن ترتب نیافته مهام عباد و مصالح دین و دنیا
منتظم خواهد بود پس میگوئیم که وقتی که آفتاب جهانتاب نبوت خواست که در سحاب حجاب
احدیت و اتمام مبتون تحقق شده از تنویر عرا نور وجود کثیر الجود با یاد آمده و مرغ روح
پر فتوحش بجانب آشیان لا مکان پرواز نماید بنحوی که مر زمره اصحاب که مصدوق قوله تعالی
اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم اند چه واقعه روی داده و چه
قضیه دست داده که تقدیم امر امامت که نه عقل افاده آن نموده و نه نقل تقاضا کرده
بر غسل و دفن و کفن سید اولین و آخرین که از واجبات عینیه بوده باز لکاب بعضی ساقط
از بعضی گردد

درچنین

از بعضی گردد تقدیم مراعات لوازم این قضیه عظمی و احراز رسول الله و محل حفظ رسوم تعزیه
اولاد رسول که در اسلام و جاهلیت از امور معتبره است نموده آن ذریعه حیات عالم و دیده
نجات بنی آدم را بر بستر هلاک گذاشته بسقیفه بنی ساعده روند و حکایت خلافت ابو بکر را
صورت داده بنوعی تعجیل نمایند که هنوز اهل بیت رسول الله از کفن و دفن آنحضرت فارغ
نشده ابی بکر را خلیفه و خلیفه رسول الله نام نهاده بودند و بنا بر این اقدام اصحاب برای امر
اگر از جهت مراعات مهام عباد و مصالح بلاد است که وجود و عدم امام را در آن مدخل باشد
این معنی مخالف تجویز خلو زمان از امام است و اگر جهت مراعات نصوص قرآنیست مخالف
دعوای عدم نص است و اگر موافق وصایای نبویه است منافی قول بعدم وصیت و گفته و کوشش
آنحضرت در این باب است و اگر متابعت حکم عقل باشد منافی قاعده ایست که عقل را در
امر خلافت مدخلی نیست و در این صورت تصدی این امر و تعجیل اصحاب در تعیین ابی بکر چون
خالی از جمیع وجوه عقلی و نقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس و عداوت با اهل بیت رسالت
چیز دیگر در مرآت عقل انتقاش پذیر نیست و ظاهرا علت اقدام ایشان بر این امر خصوصا
استعجال در آن بر امر مذکور از این جهت بوده که اکابر علمای اهل بیت علیهم السلام نقل
نموده که بعد از حکایت غدیر خم چهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت نموده بودند
که چون طایر بلند پرواز روح اقدس و نفس نفیس نبوی از این خاکدان سفلی مراجعت بوطن
اصلی نموده بر اغصان اشجار رفایع الانوار طوبی [illegible] ایشان نیز
بر کشش اصلی در روش ... حبلی رجع القهقری نموده حکایت بیعت غدیر را و حکایت حضرت

امر بیعتی که نموده بودند اعتبار ننموده اراده ایشان بر داری هر که قرار یابد آن شخص را
خلیفه نام نهاده مسند نیابت نبوی را بوی رجوع نمایند و مذکور است که آن عهدنامه را عبد
الرحمن عوف سپرده موافق آن عمل نمودند چون حکایت خلافت باینجا رسید قاضی زاده
مذکور بر طبق مدلول این کلام که اعنی مولانا محتشم کاشی حشره الله فی زمرة الائمة المعصومین چه خوش آمده
کاری کرده بود **بیت** چراغ خود دگر در بزم او بی نور می بینم ∴ بهشتی دارم اما دوزخی از دود
می بینم ∴ ساحت مدعای خود را از پرتو دلایل داله بر مطلوب وی معرا دیده و در جنت سرای اخلاص
شاهانه دشعاق پادشاهانه خود را در تنگنای مباحثه دوزخ سرای الزام و افحام ملاحظه نموده
بحکایت پوسیده اجماع متمسک گردیده با وجود آنکه در ضمن عبارات سابق بوایمائی بطلان آن
بر تقدیر وقوع شده بود در این مرتبه اکتفا بآن نشده در جواب گفت اثبات اجماع بنوعی که عمل
بمقتضای آن واجب شده می باید که در مرتبه ظهور و بروز بوجهی نمایان گردد که انکار آن نتواند
نمود و ظاهرا ظهور آن بر وجه مذکور از قبیل امور مستبعده مینماید که علمای اهل سنت از اثبات اتفاق
امت خصوصا اتفاق حضرت امیر المؤمنین و کثیری از بنی هاشم عاجزند دعوی مینمایند که اگر چه در
روز سقیفه این امر وقوع نیافت بعد از آن آن حضرت بمجلس ابی بکر آمده بیعت نمود و پوشیده نیست
که این سخن نیز مثبت مدعا نبوده محتاج بظهور تمام است و جمع بهذا وجوه فساد این حکایت ظاهر و
روشن است **اول** آنکه در عبارت کتب اهل خلاف لا اقل تصریح به بیعت حضرت [illegible] الکمال
نشده چنین تقریر مینمایند که چون حضرت فاطمه رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین و بنی هاشم
هنوز بیعت ابی بکر ننموده بودند و این عبارت مفید آن نیست که بعد از آن بیعت نموده باشند
اگر چه فی الجمله

اگر چه فی الجمله تواند بود در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت و مخالفین آنحضرت است چنین مرقوم گشته
که چون ابو بکر حضرت امیر المؤمنین را بمجلس خود طلبید حضرت بعد از دخول در آن مجلس از سبب
طلبیدن خود سؤال فرمود عمر گفت بیعت نمودن با ابی بکر است حضرت فرمود که چون شما بواسطه
قرابت رسول الله بر انصار رجحان گرفته دلیل استحقاق خود دانستید من نیز همان دلیل بر شما حجت میکنم عمر گفت
ترا رها نکنم تا بیعت نکنی و مثل دیگران اطاعت و موافقت ننمائی حضرت جوابی که مدلول آن در صورت
نظم ترجمه نموده بنوعی که در تاریخ اعثم ذکر یافته **نظم** بگذر از این سخن کی اندیشم ∴ تا جان دارم طالب
حق خویشم ∴ عمر را جواب داد ابو عبیده گفت در استحقاق تو تأملی نیست اما آنکه مصلحت اصحاب در
آنست شما نیز چنان فرمائید در جواب وی فرمود بر تن خویش ببخشا دادکه راستی نباشد مولای عطا نکنم
حضرت عزت کی نشان نبوت نموده بجانب دودمان خویش نقل نکنید قرآن در خانهای ما فرود آمده
معدن علم و فقه و دین و سنت و فرایض مائیم و مصالح خلق ما بهتر میدانیم پس دملکنید که شما را زبان دارد و شرعی
سعد گفت یا ابا الحسن اگر این حرف پیش از این میگفتی هیچکس از صحابه خلاف تو نکردی اما چون تو در
خانه قرار گرفتی گمان مردم این بود که مگر تو از این حکایت کناره میگیری حضرت فرمود که چون شود
که تجهیز پیغمبر و کفن و دفن وی را گذاشته متوجه طلب خلافت شدمی و بعد از بیان این حکایت
بر این وجه نوشته که حضرت بیعت ننموده بازگشت و میگوید که جماعتی گویند که بعد از وفات
فاطمه بدو ماه نیز بیعت کرد و از عایشه روایت کنند که بعد از شش ماه و قاضی حسین یزدی
شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل مینماید و ابن اثیر در کتاب جامع الاصول بهمین مضمون
نقل نموده که بعد از آنکه امر خلافت با ابی بکر قرار گرفت روزی حضرت امیر المؤمنین جمعی از

اصحاب را باتفاق ابی بکر بدون رفاقت عمر طلبیده بعد از حمد و ثنای الهی روی بابی بکر آورده فرمود
کرما یمنعنا ان نبایعک انکارا لفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقا فاستبددتم
علینا و قرابت خویش برسول الله و دیگر فضائل خویش ذکر نموده بنوعی که موجب رقت حاضرین گردید
پوشیده نیست که این حکایت و امثال این که در کتب اهل خلاف نقل شده صریح است در آنکه حضرت
بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت را بامر الهی حق خود دانسته وجود استحقاق خود در این امر
بیان فرموده با وجود این حال بهیچ وجه عقلا و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت
نموده باشد و بخلافت ابی بکر راضی شده از جهت استحقاق خود با ابی بکر منازعه نموده باشد
زیرا که استحقاق آنحضرت در جزوی از زمان دون جزوی صورت ندارد تا امر مذکور نظر بان
مختلف تواند بود و اعطای ربانی و استحقاق ذاتی نه امری است که در وقتی از اوقات آنحضرت
خالی از آن تواند بود و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان مخالفین در امر بیعت
مذکور شود بمجرد اشتهای طبع خواهد بود و موید اینست آنچه آنحضرت در خطبه شقشقیه ذکر شده که بعد
از اسم و للدا بی قحافه افاده فرموده که و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحا کمان مبلغ
است در آنکه همچنانکه سنگ بالای آسیا هر چند حرکت نماید خارج از قطب که میل است در سنگ زیرین نخواهد
و همان طریق خلافت نیز گرد من میگردد باین معنی که هر چند دوره نماید بر گرد شخص دیگر نتواند گردید
و آنچه اعثم کوفی نقل نموده که علی گفت حق الغیر بود و مان بنوشته نموده بدو دمان خود نقل میکنید
و اولادشان را در این باب از مواخذه ربانیه آگاه نموده باشد چگونه تواند بود که بیعت آنحضرت باختیار
صادر شده باشد با وجود این قسم از منازعه و مخاصمه و احتجاج و طلب حق خود نمودن بچه
عنوان

کسی از

عنوان علم به بیعت آنحضرت برای ابی بکر و استحقاق و استعداد ابی بکر حاصل تواند شد و کتب حدیث
و دیگر کتابهای امامیه و خطب آنحضرت از نهج البلاغه و غیر آن مثل خطبه طالوتیه و خطبه موسومه بشیلیه
و غیرها هر که بر آن اطلاع دارد معلوم او شده که حضرت بیان استحقاق خود و بیان ظلم اصحاب
و مخالفت ایشان با مضامین سنت و کتاب و تصریح مبالغه در مواخذه رب الارباب در روز حساب
بمرتبه نموده که احتمال بیعت و رضا و خوشنودی در هر تر از مراتب خوف و رجا و زمانی از
ازمنه نموده با استحقاق ابی بکر در این امر قائل شده باشد لا و الله لیس هذا الامر الا
کاذیب الجاریه علی لسان بعض الجاهلین المعاندین من اهل السنه و الجماعه
ای البدعه و الضلاله و بنا بر این مقدمات اگر بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصمای معاندین
آنحضرت ابی بکر را باسم خلیفه تسمیه نموده اطاعت وی کرده باشند و نوشتجات مشتمل بر خلافت
وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع صحابه در این باب بکذب و افترا ارسال نموده باطراف
و جوانب نوشته باشند این معنی موجب اجماع معتبر در شریعت محمدی نبوده مجرد اسم بی معنی است
و شکی نیست که اگر اتفاقی در این امر از بعضی اصحاب صدور یافته باشد اتفاق بعضی از امت
بر امری از امور باشد و قبل از این ذکر یافت که اتفاق بعضی از امت اگر چه آن بعض از اهل
مدینه باشند معتبر نبوده در شریعت نبوی احتجاج یعنی حجت گرفتن بر کسی و بیرا دلیل معتبر
دانستن خارج از قانون علمای اعلام است با آن درست نیست چنانچه علمای اهل سنت
تصریح نموده اند در مباحث اصول گفته اند که اگر شخصی یا بیشتر از اهل حل و عقد خارج از
زمره اتفاق باشند آن اتفاق حجت نتواند بود خصوصا که اشراف و روسای عظمای اهل

مدینه شریک آن قضیه نباشند و از اینجا است که چون اثبات اجماع غیر معتبر از حیز وقوع بیرون بوده علمای
مخالفین از آن عاجز شده اند دست بدامن بیعت استوار ساخته اند و حال آنکه حکایت بیعت
در مذاهب مختلفه اسلامیه از حجج شرعیه شمرده نشده و در حاصل محصول فخر رازی و مطالب عالیه و شرح
مواقف و غیره تصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن در باب خلافت نموده بمجرد بیعت عمر با ابی بکر مستند
شده اند و عبارت شرح مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر و اختیار است چنین تحریر یافته که
فاذا ثبت حصول الامامه بالاختیار فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع
من جمیع اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل من العقل و السمع بل
الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کاف فی ثبوت الامامه و وجوب الاتباع للامام
علی اهل الاسلام و ذلک لعلمنا ان الصحابه مع صلابتهم فی الدین و شده محافظتهم علی
امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامه بذلک المذکور من الواحد و الاثنین کعقد
عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشترطوا فی عقدها اجماع من فی المدینه
من اهل الحل و العقد فضلا من اجماع الامه و من علماء امصار الاسلام و مجتهدی جمیع اقطارها
و بر اهل دانش خفائی ندارد که این عبارت اعتراف است بانکه در امر خلافت احتیاج باجماع امت نیست
و اقرار است بانکه اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر نکرده اند چه جای اتفاق مجموع اهل حل و عقد
تمامی بلاد اسلام و صریح است در آنکه خلافت ابی بکر غیر از بیعت عمر چیز دیگر نشد آن نیست نه اتفاق
کل نه اتفاق بعض و طرفه آنکه او بمجرد بیعت عمر خلیفه او و خلیفه رسول الله نام نهاده اطاعت وی
بر جمیع امت واجب دانسته و هر که را این عقیده [illegible] این قسم از حکایات شد ابی
ابو بکر را

ابو بکر را خلیفه باستحقاق پیغمبر داند یقینا فاسد العقل گردیده علاج غلبه سودا باید نمود یا اعتراف
بدشمنی و بغض خاندان رسالت نموده توشه طریق جهنم درست باید ساخت و طرفه آنکه ابو بکر اقیلونی
میگفت استحقاق خلافت از کدام دلیل او را حاصل گشت و عمر فریاد میکرد که انما کانت بیعه
ابی بکر فلته وقی الله المسلمین شرها فان عاد احد الی مثلها فاقتلوه بنا بر این اطاعت مقتدای
آن طور یعنی بچه دلیل بر خود و دیگران واجب میدانستند پوشیده نیست که از عبارت مذکوره فهمیده شد
که بیعت امیر المؤمنین با ابی بکر نه در روز سقیفه و نه در غیر آن حصول نیافته دعوای خلافت ابی بکر که اثبات
استحقاق وی در این امر موقوف بر اثبات اجماع و فساد آن ظاهر گشت و دلیلی که افاده این
امر نمود قبل از این ذکر شد که در کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل عقلی یافت نشده و حرکت المذبوحی
نموده بحکایت پوسیده اجماع متوسل میشدند و بطلان آن نیز در مرتبه وضوح پذیرفت پس مدعی
خلافت ابی بکر را اعتراف باید نمود که مدعای وی که خلافت رسول الله است مطلبی عظیم خالی از دلیل است
و از غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین در این باب عبارتی سمت تحریر یافته که
مثبت مدعای امامیه و نافی غرض ارباب خلافت است چه عبارت وی در مقام بیان فقدان نصوص
وارده بر خلافت ابی بکر باین عنوان جریان یافته فان بطل تعلقکم بالنص فعدتم الی الاجماع
و هذا ایضا منقوض بان العباس و اولاده و علیا و زوجته لم یحضروا حلقه البیعه و خالفکم اصحاب
السقیفه فی مبایعه الخزرجی [illegible] در روز سقیفه جماعت انصار گفتند که چون خلافت امیر المؤمنین
منصرف شد هیچ کس از میان شما از کس دیگر بهتر نیست شما را امیری و ما را امیری باید و مقصود این بود
که سعد ابن عباده که رئیس قوم خزرج بود او را خلیفه سازند که اطاعت دیگری باید نمود و علی [illegible]

وسعد مذکور با ابی بکر و عمر بیعت ننموده در مدت عمر او و عمر ایشان بر حرافت الکار ربوده نه و خود نیز یعنی سعد

قبول امر خلافت ننموده و بعد از زمان ابی بکر خالد ولید ملعون شبی او را باتفاق جمعی بقتل آورد

و تفصیل این حکایت در کتب تواریخ مسطور است و مخفی نماند که غزالی در کتاب سر العالمین بیان

نموده که حکایت غدیر و اجماع امت در باره امیر المؤمنین ثابت شد دلیلی از کتاب و سنت رسول

در ماده ابو بکر ظهوری نیافته و از این جهت اهل خلاف هر گاهی که مردمان نماید مینمودند در اثبات خلافت

چون دست از کتاب خدا و سنت مصطفی صلعم شستند علاجی دیگر ندیده بحکایت اجماع متوسل شدند

و آن نیز این چنین شد که دانسته خلایق گردید که هیچ وجه صورت ندارد پوشیده نیست که عبارت

غزالی اینجا که افاده ابطال اجماع در روز سقیفه مینماید شعرات بعدم اتفاق نیز در ثانی الحال هم

اگر در مرتبه از مراتب اصحاب تخلف از سقیفه رجوع نموده اجماع تحقق یافتی عبارت مذکور از اول

تا آخر صحیح نبوده ذکر آن بر حرافت اطلاق بی قیدی از قیود پسندیده نبودی **تبصرة** بعد از

آنکه کتب اهل خلاف خصوصا از تاریخ اعثم و صحیح مسلم معلوم شد که حضرت امیر به بیعت ابی بکر توجه ننموده

بر جاده مطالبه حق خود راسخ بوده کثیری از اصحاب و بنی هاشم در این امر رفاقت آنحضرت نموده اند

باید دانست که در تالیفات علمای اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته و از کتب اهل خلاف نیز نقل نموده

که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه ملاحظه فرمود که امت محمد علیه افضل الصلوة و اکمل

التحیات بموافقت قوم موسی و مطابقت مدلول و اتخذوا العجل ربا نقض معاهده یوم الغدیر نموده

ابواب ضلالت و گمراهی بر روی خود گشودند حضرت نیز بمنطوق کریمه و اصبروا علی ما یقولون

و اهجرهم هجرا جمیلا قطع آمیزش اصحاب نموده سامعه معنی آن صاحب اسرار و منور انوار

ازندای

ازندای بهجت افزای و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا استماع حسن عبارت

بر قبایح صادره از ایشان نموده بجمع متفرقات قرانی اشتغال فرمود تا آنکه عمر از این معنی متاثر

گشته چون انگشت سوخته با دل از آتش نفاق سوزان و درونی از نائره شقاق جوشان

و خروشان بشور ساختن ابی بکر قنفذ را که از خویشان عمر است سه مرتبه بطلب حضرت فرستادند هر

مرتبه جوابی شنیده مراجعت مینمود در مرتبه چهارم عمر و عبد الرحمن و جمعی از منافقان شیخ بستر د

آتش در دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند و آن حضرت را آواز میداد بیرون آمدن

طلب مینمودند و فاطمه علیها السلام از شور عصابه تعزیت نبوی بر سر و جامه مصیبت مصطفوی

در بر با چشمی زار و چشمی خونبار و آهی آتشین و خاطری اندوهگین در پس در نشسته چون

ملاحظه کرد که آن ملاعین مردمان بلوازم آن قیام مینمود در این حالت آواز آن مستوجب انواع عذاب و عقاب

یعنی عمر ابن الخطاب بسامعه بضعه نبویه یعنی فاطمه معصومه مظلومه رسید و آن فظ غلیظ آغاز

بی ادبی و بی حیائی نموده گفت افتحی الباب و الا احرقناه علیکم یعنی در بگشا و اگر نگشائی

بسوزانیم و مذکور است که چون فاطمه علیها السلام در گشودن در امتناع مینمود آن جهنمی سوختنی

آتشی برافروخت و در خانه را سوزانیده باندرون در آمد و فاطمه علیها السلام فریاد و ابتاه

وا رسول الله بگوش حمله عرش عظیم و کروبیین و روحانیین رسانید و کلم چند بزبان تظلم

بیان جریان میداد که ترجمه آن بفارسی اینست که ای پدر من و ای رسول خدا و ای حجت

او بر خلق و ای شفاعت کننده روز محشر ببین که با فرزند دلبند و جگر گوشه و پاره تن تو چه میکنند

و این قسم کلمات جانگداز از آن حضرت صدور یافت لکن بر طبق کلام شاعری **مصرع**:

این دل فولاد تو بگذر ه سوهان گرفت ÷ در دل آهنین آن ملعون بی دین اثر ننموده مبادرت

جاده ترک ادب اصرار و استقرار یافته میگویند که شمشیر حواله سیدة النساء نموده بازوی مبارک آنحضرت

مجروح گردید و آواز او بگوش شاه ولایت رسید بی اختیار از خانه بیرون آمده متوجه عمر خطاب شده

فرمود که ای پسر صهاک حبشیه اگر نه آن بودی که در علم الهی سبقت یافته که تو بچه عنوان داخل جهنم گردی فاطمه

نشان تو میشد که تو قادر بر این قسم از افعال نیستی و در این اثنا خالد ولید دشمن خدا و رسول شمشیر

حواله حضرت نمود جمعی از بنی هاشم و خواص حضرت امیر المؤمنین جمع شده خواستند که عمر را اهانت عظیم

نمایند و تادیب بلیغ فرمایند حضرت مانع ایشان شد بعبارتی که حضرت پیغمبر در این امر وصیت

فرموده بود زمره احباب را از اقدام بر آن امر ممنوع گردانید و در بعضی از تالیفات از کتب تواریخ

و غیره مسطور است که چون عمر خواست که داخل خانه گردد فاطمه علیها السلام در پس در ممانعت می نمود آن

شقی بی دین حضرت فاطمه را بنوعی در میان در و دیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع که متحمل شدن

آن بنهایت متعذر مینمود آهی کشید که غلغله در ساکنان صوامع قدس و زلزله در مقیمان جوامع انس

انداخته اسقاط جنین آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت و آن بدبخت ترین امت و اشقی

اهل عداوت خاندان رسالت این امر را سهل دانسته چون داخل خانه گردید قنفذ ملعون تازیانه

بر کتف مبارک سیده کونین و معصومه خافقین زده بدن شریفش از ضرب آن متورم گردید

و متالم گشت و خالد ولید ملعون در این محل شمشیر با غلاف حواله آن نور سراچه عصمت و طهارت

نمود و در بعضی روایات این است که فعل خالد ولید پلید سبب اسقاط جنین آن معصومه گردیده

و فرقی نیست میانه فعل عمر و عمل خالد چه ظاهر است که امور قبیحه صادره از خالد با ذن عمر وقوع یافته

الحاصل

الحاصل آزار خاطر آن سیده دو جهان و بضعه رسول آخر الزمان در این باب و باب فدک بمرتبه کشید

که ترک طلب حق خود نموده و این معامله را بفصل محشر و زمان تظلم و دادخواهی در خدمت سید البشر تاجیل

داده کنج نشین زاویه مظلومیت و مقهوریت گردید و این صورت سبب تأثر آن گمراهان بی دین گردیده

روزی جهة استرضای خاطر شریفش متوجه منزل آن مرکز دائره عصمت و طهارت گردیدند و بعد از

ذکر بعضی کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه ایشان را قسم داد که از پیغمبر شنیده باشید که میفرمود

که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و بعد از اقرار ایشان تصدیق نموده معترف شدند که

حضرت پیغمبر مکرر این عبارت بر زبان معجز بیان جریان داده حضرت فاطمه علیها السلام دست

بدعا برداشته فرمود که اللهم انهما قد اذانی فانی اشکوهما الیک و الی رسولک لا و الله لا

ارضی عنکما ابدا حتی القی الی رسول الله فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل

معنی این است که فاطمه علیها السلام حق تعالی را خبر میدهد از آزاری که ابو بکر و عمر مصدر آن شده اند

و میفرماید که الهی تحقق که ایشان مرا آزرده ساختند پس شکایت ایشان را نزد تو و رسول

تو می آورم و بعد از آن با ایشان خطاب نموده میفرماید لا و الله راضی نمیشوم از شما ابدا تا وقتی

که پدر خود که رسول خداست ملاقات نمایم پس خبر دهم او را از آنچه از شما نسبت بمن صدور

یافته پس حکم او راست در ماده شما بهر چه فرماید حاکم و صاحب اختیار است و بر عاقل مخفی نیست

فاطمه علیها السلام که از جمله اهل بیت است که حق تعالی او را از جمیع آلایش صوری و معنوی تطهیر داده

تصریح بعصمت آن گوهر یکتای دریای رسالت نموده و هم چنین از جمله ذوی القربی است

که حق تعالی در قران عزیز اشارت بمودت ایشان نموده و پیغمبر بر طبق فرموده الهی در سفارش

ایشان بابت نهایت دقت و مبالغه وصیت ایشان بجای آورده و اطاعت ایشان را سبب
هدایت دانسته و توسل ایشان را موجب نجات از مواخذات یوم الحساب گردانیده زمره اصحاب جمیع
امور مذکوره را مخالفت کرده در عوض مودت و اعانت عداوت و بغضه بجای آورده آزار و
اذیت فاطمه علیها السلام از همه کس بیشتر نموده در تحت مدلول اولئک الذین یلعنهم الله و یلعنهم
اللاعنون داخل گردیدند و با وجود این حال خود را سزاوار رتبه خلافت و مرتبه امامت و هدایت
دانستن ظلم و ستم بزرگ اقوی از سائر مواد طغیان است از انکار آن هیچ وجهی با نموده
کوشش بلیغ بجای آوردند و طرفه اینکه در کثیری از کتب و رسائل اهل خلاف خصوصا کتاب خطب
و رساله نوادر دیده شده که ابو سعید خدری از حضرت رسالت نقل نموده که حضرت رسول صلعم
در یکی از خطب شریفه فرموده من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه اسلامه
و ان ادرک الدجال آمن به و ان مات بعثه الله من قبره حتی یومن به خلاصه عبارت
مذکوره این است که حضرت رسالت فرموده که هر که اهل بیت رسالت را بغض آورد در روز
قیامت حق تعالی او را در زمره یهودان بصحرای محشر آورد و از اسلام ظاهری ایشان را نفعی نبوده
مستحق خلود عذاب گردند و فرموده اگر آن کس یعنی شخصی که بنا بر افعال و اعمال وی کسی از
اهل بیت رسالت صلعم بغضب آمده از آن فعل شنیع آزرده گردد آن شخص زمان دجال را ادراک
نماید و ایمان بوی آورده از دائره اسلامی که بحسب ظاهر اتیان بآن نموده بیرون آید و اگر قبل از
ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی او را برانگیزاند و بدنیا فرستد تا آنکه در جبلت و طبیعت وی
سرشته باشد ظاهر شده تابع دجال گردد الحاصل چون حاضر صحرای محشر گردد در جرگه کفار
محشور شود

محشور شود **تتمیم** چون عامه دشمنان دین بعدم اجماع روز سقیفه قائل شده اند و میگویند
که عائشه نقل نموده که بعد از شش ماه اجماعی که دعوی مینمایند صورت یافت و طرفه اینکه یکی
از اساطین علمای امامیه در این عصر مسموع شد که از علمای اهل سنت نقل مینمود که ایشان معترف
شده اند با آنکه در زمان حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشده بعد از زمان رحلت چون
سعد بن عباده که از مخالفین حکایت اجماع است خلاف مرتفع گشته مستوی اجماعی شد و بنا بر این
باید که ابی بکر بعد از انقضای ایام حیات سعد بر مسند خلافت متمکن شده باشد و بنا بر
حکایات سعد بطلان خلافت وی در اوقات زندگی غایت وضوح دارد اما بر قول عائشه
چون اجماع جماعت بر قول اهل سنت بنفسه دلیل بوده مثبت مدعا است بخلاف طریق امامیه اجماع
کاشف از دخول معصوم بوده بنفسه حجت نیست و بنا بر این باید که عدم تحقق دلیل چون مستلزم
عدم وجود مدلول است مادام اجماع که من حیث هو دلیل صحت مدعا است تحقق نیابد خلافت
ابی بکر که نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر میگردد و قبل از آنکه اجماع منعقد شود فاسد بوده
معمول علیه نباشد بنا بر این قبل از انقضای شش ماه خلافت ابی بکر از امری که مثبت آن
تواند بود خالی بوده اگر دعوی خلافت نموده باشد باطل باشد و الا خرق اجماع مرکب لازم
آید **توضیح** اگر اتفاق جمعی از امت حجت بوده عمل بآن و بمقتضای آن واجب گردد پس
قتل عثمان در فعل وی مستحق مدح بوده عثمان مذکور واجب القتل باشد زیرا که طایفه کثیر بر قتل
وی اتفاق نموده این امر از ایشان صدور یافت زیاده از اهل اتفاق بر خلافت ابی بکر
بوده بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال و والیان امصار مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیدند

چنانچه مذکور است که محمد ابن ابی بکر در این ماده چشم سعی نموده بیش از همه کس مبالغه مینمود و در بعضی از
روایات این است که او بنفسه مرتکب وی گردید و عائشه پیراهن رسول خدا را بر سر چوب کرده در محلات
مدینه میرفت و میگفت اقتلوا نعثلا اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا اقتلوا حراق المصاحف و بر تقدیر اعطای
استحقاق خلافت از ابی بکر با وجود قتل عثمان لزوم یا فتراه الامرین لازم الوقوع است و منع جمع
نیز نبوده کل واحد از امرین موافق نفس الامر است **لطیفه** بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که
حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام بقتل عثمان راضی بوده با مروان شاره در رضا و رخصت ایشان است
لهذا بهانه معاویه علیه اللعنه در محاربه صفین این بود که قتل عثمان بحسب اشاره آنحضرت صدور یافته و اگر
این حکایت وقوع داشته باشد دلیل است روشن بر ارتداد عثمان زیرا که حضرات علیهم الصلوة و السلام
رضا بقتل مومن نداده و امر بآن ننموده بلکه منع جماعت از اقدام بامر مذکور بر ایشان واجب
بودی و ترک واجب از ایشان متصور نیست و مشهور است که قالب عثمان تا سه روز در خرابه افتاده
متوجه دفن وی نگردیدند بعد از آن شبی مروان با جمعی دیگر پنهان از اهل ایمان او را نقل بمقابر
یهودان نموده بخاک کردند و صاحب ادراک و کسیکه مطلع بر قوانین ملت مطهره است مخفی نخواهد
بود که قطع نظر از اتفاق امت بر کشتن عثمان اگر امیر المؤمنین رضا بقتل وی داده باشد این
صورت در ثبوت کفر عثمان دلالت نموده احتیاج بدلیلی دیگر ندارد و از اینجا است که چون
نواصب ماوراء النهر در زمان اقتدار امیر تیمور گورکان محضری ساخته بخط تمامی علما رسیده بود
مشتمل بر آنکه بغض آن حضرت فی الجمله صحیح بوده مومن کامل الایمان را باید که از این معنی نصیبی باشد
و مستند ایشان این بود که آنحضرت رضا بقتل عثمان داده چون نوشته مذکور در مجلس امیر تیمور
خوانده شد

احتجاج نواصب [illegible] امیر تیمور

خوانده شد و وی مدار رد و قبول این حکایت را بفتوی شیخ ابو بکر تایبادی گذاشت
که در آن زمان ممتاز از اقران خود بوده بعلم و عرفان سرآمد اهل زمان مینمود و چون
محضر مذکور حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مزبور تشرف یافت بعد از مطالعه آن نوشت چنین مرقوم
است که وای بر عثمان که علی ابن ابی طالب بر قتل وی راضی شده باشد **تذکره** چون حکایت
اجماع و فساد آن و خلافت ابو بکر و ظهور بطلان آن بحدی رسید و بغایتی انجامید که دوست
و دشمن و موالف و مخالف دانستند [illegible] احمد آقای جراح اقلی فرموده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در مرض الموت امامت نماز با ابی بکر تفویض نموده و وی از آن معزول نگشته
حضرت رسالت بزمره روحانیان پیوست دلیل است بر آنکه حضرت را در این باب اشاره بخلافت وی
نموده و رجوع از امر مذکور نفرموده باشد **جواب** وی بدو طریق تمام پذیرفت **اول** آنکه اگر
تقدیم ابی بکر بوحی الهی بوده و پیغمبر برأی خود او را معزول نموده باشد خلاف دین و ملت باشد
و اگر تقدیم او برأی نبی و عزل بامر الهی باشد شبیه حکایت سوره برائت خواهد بود و اگر هر دو صورت
بوحی بوده باشد در این صورت امر ثانی ناسخ اول باشد **و طریق دویم** از تقریر جواب اینکه چون
چون قیاس در نزد امامیه معتبر نبوده معمول گشته از دائره احتجاج بیرون است پس بر ایشان
بامر مذکور حجت نتوان گرفت و بر تقدیر صحت احتجاج بقیاس باید که آنچه اصل است در این مسئله که
پیشنمازی ابو بکر است بفعل و تقریر رسول ثابت گردد و در میان مقیس و مقیس علیه ظاهر باشد که حکایت
مقیس علیه که امامت ابی بکر است در نماز بفرموده حضرت رسالت صلعم نزد امامیه هیچ وجه صحت
ندارد و آنچه در کثیری از کتب اهل سنت در این باب ذکر یافته از افاده مدعای ایشان [illegible]

نقض معیوب است چنانچه از مدلول عبارت جمع بین الصحیحین مستفاد میگردد و حاصل آن عبارت
بفارسی این است که بعد از آنکه ابوبکر بامامت نماز مشغول گردید حضرت را در مرض تخفیفی حاصل
شد بنوعیکه قدرت بیرون آمدن در خود دیافت بنابراین تکیه بر فضل ابن عباس و علی ابن
ابی طالب نموده پای مبارکش بر زمین کشیده بیرون رفت و ابوبکر را از پیشنمازی معزول ساخت
و چون ضعف غالب بود بنشسته اتمام نماز فرمود و این معنی صریح است در اینکه مرتبه اول تقدیم
ابوبکر باشاره پیغمبر وقوع نیافته و این صورت نه از روی اختیار بلکه از جهة اضطرار و غلبه ضعف
بوده و از این جهة چون فی الجمله تخفیفی ملاحظه فرمود و خاطر مبارکش به پیش نمازی وی راضی نبوده
با وجود استیلاء ضعف و ناتوانی بعنوانی که ذکر یافت پای مبارکش بر زمین کشان دارد و طرف
تکیه فرموده بیرون رفت و متوجه پیشنمازی گردید پس معلوم شد که حکایت پیشنمازی ابوبکر در
نماز بفرموده حضرت نبوده چنانکه در کتب علمای اهل بیت تصریح بان شده و بر تقدیر تسلیم همان لحظه

رخصت حضرت
معلوم است اختیار
او نبوده و بر تقدیر
صح

معزول گشت و در اثنای نماز پیش از آنکه اتمام یابد ممنوع از امامت شده و بر تقدیر تسلیم مقدمات
مذکوره باسرها آنچه جامع متفیس و مقتبس حلی تواند بود منتفی است و شرایطی که در باب امامت نموده اند
تخصیص عدالت که متفق علیه است در امر امامت صلوة اعتبار شده و از اینست که گویند نماز در پس
هر فاسق و فاجر و صالح و عابد و غیرها صحیح است و در تاریخ اعثم کوفی ذکر یافته که چون ابوبکر بیعت
انصار گفت که من کلافت کلی از این دو کس که عمر خطاب و ابوعبیده جراح باشد راضیم شما هر یک را خواهید
باشید ثابت این تعیین متوجه جواب شده برای وجه که چون پیغمبر ابوبکر را در نماز مقدم داشته دلیل است
بآنکه او را خلیفه گردانیده نه او از آن تجاوز تواند نمود و نه شماها چون جواب دادند که حضرت عالم
کفته نگسری

بجهة نگسری که تاری شده بود او را نیابت امامت فرمود آن امامت نماز بود بدلیل آنکه چون
رسول علیه السلام بمسجد در آمد و ابوبکر واقف گشت بصف اول که موقف او بود باز گشت
و مهتر عالم صلعم پیش رفت و نماز گزارد و نماز پیغمبر را بود نه ابوبکر را و او را این وجه جواب
دادند و احدی از مهاجر و انصار رد ننمودند پس معلوم شد که رخصت پیشنمازی ابوبکر در مرتبه
اول و عزل وی در ثانی الحال از این جهت بود که امت آنحضرت را معلوم شود که شخصی که
نیابت پیغمبر در یک نماز نتواند نمود و اهلیت آن نداشته باشد چگونه نائب وی در جمیع امور دینی
و دنیوی اهل عالم باشد و این نیز مثل سوره برائت است که اولا ابوبکر به بردن آن مامور گشت
و در اثنای راه حضرت امیرالمؤمنین بفرموده خدا و رسول او را معزول ساخته خود بنفس نفیس متوجه
امر مذکور گردید الحاصل آنچه دلیل بطلان خلافت ایشان است اهل عناد آن را دلیل نقض ایشان
دانند والله اعلم و از مجموع مباحث مذکوره دانسته شد خلافت ابوبکر باعتراف دوستان و محبان
وی بفرموده خدا و پیغمبر خدا نبوده و چون باجماع متوسل شدند مشخص شد که حکایتی بوده که اصلا
موافقت بنفس امر نداشته و چون از اثبات آن در مرتبه اول عاجز گردیدند بدعوی اینکه در ثانی
الحال وقوع یافته حرکت المذبوحی مینمودند و چون آن نیز ظهوری نیافت دست بدامن بیعت زدند
و آن را نیز به بیعت عمر اکتفا نموده از این جهة مضحکه اهل آسمان و زمین گردیدند خذلهم الله
واخزاهم واعدلهم عذابا الیما وحکایت مضامین کتب اهل تاریخ و حدیث و غیره مفید آنست

حلف

تا صفحه هستی بارقام وجود انبیا علیهم السلام ارتسام یافته اختیار امت را در تعیین اوصیا
و خلفای ایشان مدخلی نبوده تشخیص این امر موقوف باشاره ربانیست تا پیغمبر زمان

موافق اراده الهی و برا باین منصب عالی و مسند متعالی اختصاص داده قائم مقام او گردد
شنیده باشی که چون حضرت داود علیه السلام از جانب الهی مامور گشت که یکی از فرزندان را جانشین
خود گرداند و خاطر شریف و ضمیر اراده وی علیه السلام باختصاص این امر بیکی از فرزندان که والله اعلم
زنده بود در حباله داود بود انتقاش پذیرفت و چون علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمان ع
تعلق یافته بود بنابراین قبل از آنکه داود متوجه این امر گردد اشاره ربانیه بتاخیر امر قضیه صدور
یافته بود داود ع متوجه و مترصد امری جدید مینمود تا آنکه میان دو کس بر ماده باغ یکی از ایشان
که از گوسفندان دیگری خسارت یافته بود منازعه شده بخدمت داود در رفع نمودند در خلال حال امر
الهی شرف صدور یافت با آنکه هر کدام از فرزندان که حق و باطل این منازعه بمیزان حکومت وی سنجیده
گشته موافق فرموده الهی بفیصل رساند بخلعت اختصاص خلافت داود مخصوص گشته از دیگران ممتاز
گردد از میان فرزندان حضرت داود سلیمان ع بر طبق مدلول فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ صحیفه
ضمیرش بارتسام حقیقت ما هو الحق مرتسم شده بمطابق اشاره آسمانی صورت داد و از این
قضیه فهمیده شد که خلافت نبی بمجرد اراده او درست نبوده مادام که حق سبحانه و تعالی بآن
اشاره نفرماید صحیح نخواهد بود وهم چنین ظاهر گشت که اراده نبی که بصفت عصمت موصوف است

دیمی

در باب خلافت کفایت نماید بنابراین اراده و اختیار امت که خالی از کیفیت عصمت است
بطریق اولی فایده مند نباشد و همچنین ظاهر شد که خلیفه پیغمبر می باید بزیادتی علم و عرفان از امت اعلا
ممتاز بوده محل امتیاز الهی باشد لهذا آنچه سایر اولاد داود در این قضیه حکم نمودند نزد
الله تعالی معتبر نبوده مدار این کشت حکومت سلیمان گذاشته و هم چنین فهمیده شد که علم خلیفه
می باید که

می باید که ماخوذ از علم الهی بوده و علم با اراده الله داشته باشد بتفهیم و تعلیم الهی اطلاع بر مقاصد
ربانی داشته باشد و موافق آن جمهور عباد را فیصل دهد و با وجود این قسم از شرایط و لوازم چگونه
نزد عقل تجویز باشد که خلافت پیغمبر آخر الزمان که اشرف سلسله انبیا علیهم السلام است تمامی شروط
مذکوره و خواص مسطوره معتبر نبوده بمجرد بیعت عمر بابی بکر که از علم و عرفان و عصمت و طهارت و سبق
خدمت در بارگاه ربوبیت و بیگانگی تمام از قواعد ملت و شریعت و عدم مناسبت ذاتی بآن
امر ذی رتبت و عدم اهلیت جلوس بر مجلس رسالت و نبوت چگونه امر خلافت حضرت رسالت با اختصاص
آن لعین بی دین و بانی سر حلقه زمره ضالین مضلین مخصوص گردد نعوذ بالله من غضب الله الجبار
و من سخط نبیه المختار و اهل بیته الاطهار الابرار فذلکه چون وجوه مختلفه مذکوره اصلا
افاده مقصود ننموده بطلان خلافت ابی بکر غایت ظهور یافت قاضی زاده مذکور متلاشی شده
موج دریای اضطراب او را ایمنا و شتاه سراسیمه و حیران ساخت و در لجه عمیق مغلوبیت دست امید
از دامن ترتیب منتج مقصود باز داشته پای قرار از تحمل خار زار افکار و انظار فاسده مجروح گردانید
طالب گریز از میدان ستیز شده بود که بنجحضم انکه محبت خاندان ولایت دیگر باره گریبان ادبارش
گرفته سرکشی و خیره گی به پیچ و تاب ریسمان الزام سکوتی باظهار رضا و تسلیم تبدیل یافت و آب
دیده شرمساری چهره جدال را از غبار قیل و قال شسته شوی نموده سررشته کلام باین قسم از عبارت
منتهی گشت که اگر فرض محال نموده خلافت ابی بکر از رهگذر اجماع اعتبار کرده بعد از آن جمعی از علمای
دین محمدی و فقهای ملت احمدی بذل جهد در استعلام و استکشاف احوال وی نموده باشند و عدم استحقاق
وی در این امر برایشان در جه ظهور یافته باشد و طریق اباحت یا وجوب طعن و لعن وی من حیث

الاستدلال والاجتهاد مسلک انظار وافکار ایشان شده باشد بمقتضای آن عمل نمایند در این صورت
من عندالله تعالی مستحق اجری عظیم ومستوجب کرامتی خواهند بود در این مقام جواب وی این بود که چون
فرض تحقق اجماع در این باب شده باشد اجتهاد بر خلاف آن از درجه اعتبار ساقط است وجواب دیگر وی
در این حکایات این بود که در قضیه نیز نعی با اجتهاد در برابر اجماع از قواعد مضبوطه مقرره اهل سنت انتزاع
یافته بنابراین اکر طایفه دیکر از اسلام همان سنت عمل نموده مستشکر کردند موجب اعتراض یا اعتراض نباشد
لاسیما در صورتیکه اجماع مذکور با آیات بینات قرآنی وروایات متواترات نبوی مؤید ومعتضد شده
باشد تقریر کلام در این مقام این است که بعد از آنکه طوفان طغیان آل ابی سفیان از شواهق جبال
وعصیان منحدر کشته تزلزل تا بعین آن خاندان افک وعدوان را از سیلاب مخالفت
دودمان نبوت ویران ساخته در عرض صد وده روز که اقامت صفین بود نود مرتبه محاربه با نفس
سید المرسلین نمودند وکثیری از صحابه رسول از حضرت ما اشتعال نفر از اهل بدر درجه شهادت یافتند
وعمار یاسر بر طبق فرموده یا عمار تقتلک الفئة الباغیة بجراحی واویس قرنی غبار لشکر نسیدان شهادت
کردیدند وبهمین اکتفا ننموده خطبای آن روزکار بموافقت امر داشت معاویه بر منابر اسلام سب امیر
المؤمنین وحسنین علیهم السلام شعار خود ساختند کفران وعصیان کردیدند وعمر ابن عبدالعزیز باسقاط
این فعل شنیع امر فرموده بدل آن الفاظ معبر بالعدل وعناد آیه شریفه ان الله یأمر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی ورد زبان خطبا کردید وصاحب کشف در تفسیر این آیت چنین میکوید که فلما اسقط
لعنة الملاعین علی امیرالمؤمنین کرم الله وجهه اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها کانت فاحشة
ومنکرا وبغیا ضاعف الله لمن سنها عذابا ونکالا وخزیا اجابة لدعوة نبیه وعاد من عاداه

واز امور مسلمه میان دوست ودشمن است که خلافت آن حضرت باعتراف دشمنان دین ومخالفان
سید المرسلین اختصاص بذات احدی الصفات آنحضرت یافته وبنصوص قرآنی وروایات نبوی
مؤکد ومؤید شده وپرده موانع صوری از چهره شاهد حقیقت حقیقی معنوی در این باب مرتفع کشته
جهه بزرکی سراپرده حقایق این عارف واقف ربانی از جلباب شغار برتبه ظهور یافته بود ودر نتیجه
علوم حقیقیه یقینیه در این باب سر از کریبان عامه اصحاب به پیغام کذاری ختم سلسله نبوت از
بارکاه ربوبیت بر آورده وچهره دوشیزه علم الیقین برای عظیم المرتبه حق الیقین بر رفته بنابر تأکیدات
نازله سماویه نبوت این معنی تحقق طبیعت صادره از کافه بنی آدم ذکورا واناثا کردیده با وجود
این حال واعتراف عامه معاندین وکافه جاحدین بحقیقت قبایح صادره از معاویه وتابعین نزد
علمای مخالفین محمول بر اجتهاد وی شده بر تقدیر اسناد خطا بآن کروه بی ایمان بی حیا ایشان را
مستحق ثواب ومعرا از مواخذه وخطاب وعتاب دانسته ودر این تقدیر باید که اعتبار نصوص
قاطعه سماویه وروایات صحیحه متواتره نبویه واتفاق عامه مکلفین از امت خیر البریه نموده تجویز
اجتهاد در مقابل این قسم از دلایل تامه شرعیه نموده باشند وبنابراین اکر مجتهدین اهل ایمان و
علما وفقهای آن زمره عظیم الشان چون ابو بکر بوجهی از وجوه شرعیه مستحق خلافت ندانسته
اکر در برابر مباشات بعضی از احاد که هر یک از افراد واقعه در آن طایفه ومجتهدین مجموع من حیث المجموع
تمامی جایز الخطا باشند اجتهاد بلیغ نموده بعد از تعمق نظر وبذل جهد در تحقیق آن ویرا از
دایره خلافت اولا بیرون دانسته وثانیا او را سزاوار طعن ولعن وبراوت وبیزاری دانسته
مخالفت با قوانین وقواعد مستمره اهل سنت نموده در این امر بسنت ایشان عمل نموده باشند

کی مستحق تشنیع یا مستوجب اعتراض یا اعتراض توانند شد سبحان الله اکر فی الواقع بی آنکه در این امر
موافق طبع بوده عقیده صافیه علت تامه تشنیعات کثیره وتوبیخات بیره شده باشد ارتکاب این
قسم از امور از سلسله موصوفین علم وادراک اضطراب والتهاب تعصبات بارده وتاویلات
فاسده وترتیب مقدمات در انتاج الخطا در جز اهل بیت نبوت که ارتفاع قدر ومنزلت اعادی آن
خاندان رفیع البنیان عصمت وطهارت اکر بواسطه غیظ وغلظت وتلوث ماده تکوین وتکون بر
قاذورات منهیه دودمان رسالت وهدایت باشد امری دیکر سبب استبعاد از مخالفت منتهیه باظهار
عداوت وخصومت ومحاجت در نسبت حالات وکمالات وفضایل واختصاص آن خاندان ملک
مکان نبرایا اختصاص آلهیه تواند شد وقرینه از قراین دال بر این مطلب این است که چون حضرت امیر
المؤمنین وحسنین علیهم السلام جهت فاطمه ادای شهادت نمایند معتبر ندانسته قبول نکنند وچون
عایشه برای پدر خود حکایتی از پیغمبر نقل نماید مدار بر قول وی کذاشته بان عمل نمایند واکر حضرت
رسالت قلم ودوات طلبد که در امر خلافت چیزی بنویسد این سخن را حمل بر هذیان نموده این نسبت
طور حرفی بمعدن علم ودانش وعقل وبینش نمایند واکر بر قول ایشان بجهت پیشنمازی امر بامامت
ابو بکر نماید باوجود آنکه فی الفور معزول شده باشد دلیل خلافت وی سازند واکر کسی امیرالمؤمنین را
ولی خدا کوید با اعتراف بآنکه حق تعالی او را ولی کفته در این امر خصومت نموده انواع آزار روا داشت
نمایند واکر شیخ نجم الدین کبری را که خوشه چین مزارع حالات وکمالات آنحضرت تواند بود
شیخ ولی تراش کویند باین معنی که چشم شیخ بر هر که افتد مرتبه ولایت می یابد اذعان وقبول
نموده مضایقه ننمایند وام سلمه وهمچنین خدیجه علیهما السلام از زوجات مطهرات نبوی که بجهت

وصحت عقیده ایشان بدودمان ولایت ظاهر است اصلا باسم ام المؤمنین تسمیه ننمایند وچون
عداوت عایشه وخصومت وی با سلسله علیه امامت وهدایت ظهور دارد بان لقب ملقب سازند ومعاویه را
بخال المؤمنین نام برند با وجود اخوت ام حبیبه ومحمد ابن ابی بکر که اولی وانسب است بوصف مذکور بواسطه حسن
عقیده واخلاص واختصاص وی بامیرالمؤمنین اطلاق این کلمه بر او ننمایند وخالد ولید پلید ملعون
مردود مطرود دشمن خدا ورسول از کیش جاهلیت بیرون آمده وداخل زمره اهل ایمان نشده
اشقی الاشقیا واخس الاخساست بنابر ظهور عداوت وی نسبت بامیرالمؤمنین شاه ولایت او را
سیف الله کویند واکر امیرالمؤمنین را کسی باین کلمه توصیف نماید جامه بر تن دریده با قائل این کلمه عداوت
نمایند ومعاویه را با آن همه دشمنی وعداوت وخونریزی واقسام کفر ونفاق وشقاق که زبان
قلم از ذکر وبیان آن عاجز است بعدالت نسبت دهند ویزید پلید مصدر انواع کفر وزندقه را
تجویز لعن ننموده در صنف اعیان دانسته ومجملی از اوضاع آن طایفه ضاله بنوعی است که بعضی از شعرا
در لباس نظم بآن اشاره نموده انو برای وجه که **قطعه** داستان پسر هند مکر نشنیدی که
از او وسه کس او به پیمبر چه رسید ❊ پدر او لب دندان پیمبر بشکست ❊ مادر او جکر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بکرفت ❊ پسر او سر فرزند پیمبر برید ❊ بر چنین قوم کسی لعنت نفرستد چکند
لعن الله یزیدا وعلی آل یزید ❊ بعد از انقضای مباحثات مذکوره وذکر بعضی از وجوه حسنه
که در مجلس بهشت آیین مشتمل بر اثبات مطاعن خلفا ثلثه وبیان اندکی از افعال شنیعه صادره
از معاویه وغیره چون بعد از دو روز بصحبت حضرت جراح زاده مذکور رسیده دلایل خلافت
آنحضرت از کتاب وسنت وفد وجوه باطلا اهل بدعت مذکور تیافت واز سخنان جاریه در

آن مجلس بغایت بنهایت متاثر گشت عنان سمند کلام بجانب مدلول کریمه لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم انعطاف داده سبکه آیه شریفه
باین عنوان سلک بیان داده که چون حق سبحانه و تعالی بتصریح و تاکید برضای خود از جماعت تحت
الشجره نموده که از آن جمله خلفاء ثلثه اند و رضای الهی از جماعت مذکوره بنص قران ثابت
باشد پس اگر خلافت ایشان و اقدام بر امر مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضا از ایشان
علی الاطلاق بی قیدی از قیود نمودی و از اینجا ظاهر میشود که آنچه امامیه گویند که اصحاب رسول الله
انکار نصوص وارده در ماده امیرالمؤمنین نموده از این جهة مورد سخط ربانی و غضب الهی گردیده اند محض بوده
مجرد دعوای بلا دلیل است آنچه بلا تامل در خفن گریبان اطمینان ایشان را در این امر مینمود تسکین این
حکایت خارج از دایره استمداد در خلافت ابی بکر بوده افاده مقصود از وی بغایت دور است
چه بر تقدیر تسلیم تعمیم حکم در سایر حضار تحت الشجره باعتبار بیعت متحققه استقرار و استمرار آن در
بقیه وجوه حضرت رسالت صلعم و اتصال آن تا هنگام مخالفت اصحاب در خلافت حضرت امیرالمؤمنین
بعد از رحلت حضرت رسالت و جسارت ابی بکر در تصدی خلافت تمامی در حیز منع بوده نظر بمقصد
ایشان بلا فایده مینماید با آنکه تواند بود که حق تعالی در تعلیق رضا بمؤمنین اراده اخراج غیر مومن
نموده باشد بنا بر آنکه در تحت شجره چون مومن و منافق حاضر شده باشند غرض الهی باین تعلیق
یافته باشد که حضرت رسالت را از حقیقت جماعت مذکوره مطلع ساخته بیان فرماید که ای انسان که
حق تعالی از عامه حاضرین تحت شجره راضی و خوشنود است بلکه رضای الهی مخصوص بمتصفین بصفت ایمان است
والا ذکر کلمه مؤمنین با آنکه احضر از آن مثل الذین و امثال آن بی قصور مینماید بلا فایده باشد
لایحه دراین

و آنچه در آیه مبارکه مشعر با هو المقصود تواند بود کلمه فعلم ما فی قلوبهم است که در این مقام
من حیث الظاهر فایده دیگر بران مترتب نیست الا اشاره بجماعت منافقین تحت شجره و این استدلال
بعینه مثل استدلالی است که ابی حنیفه نموده بر آنکه کفار مکلف بفروع نیستند و مستند وی آیه شریفه ان
الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا است که بمفهوم دلالت بر اخراج کفره مینماید و در ما
نحن فیه تراز این تسهیل است که ذکر مؤمنین من حیث المفهوم مفید اخراج منافقین است فی الحقیقت کلام مستلزم
حصول رضا از کلام الهی در این مقام موقوف بر تحقق ایمان است و وقوع بیعت در تحت شجره و اینکه
عامه اصحاب موصوف بوصف مذکورین بوده باشند دال بحث و تامل است و از این جهة است که حق سبحانه
و تعالی اهل بیعت شجره را ببعضی از اوصاف توصیف نموده که شمول آن نظر بهر واحد از افراد
مشکل است تا دانسته شود که رضای الهی نظر بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق است که جامع
جمیع امور مذکوره باشند چنانچه میفرماید که فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا و مغانم
کثیرة و باجماع کافه عباد فتح قریب که بعد از بیعت تحت شجره وقوع یافت فتح خیبر است که شیخین
بازمیت نموده ناموس اسلام را بباد هزیمت داده اند و رسیم بنوعیکه در محل خود ذکر شده شاه ولایت
فتح آن اختصاص یافته ابواب فتوحات الهیه بر روی اقبال و اجلالش گشادند و بنا بر این آیه که
از مفهوم آیه شریفه فهمیده میشود رضای الهی از حضرت امیرالمؤمنین و تابعین وی در محاربه خیبر است
زیرا که بیعت شجره و فتح خیبر و تحصیل غنایم کثیره مخصوص آن والا گهر است اما توضیح این حکایت بطریقیکه
در کتاب احتجاج نوشته آنست که بعد از آنکه حق جل و علا نظر بمصالح خفیه ربانیه حضرت پیغمبر را بمصالحه
با مشرکین مامور ساخت و آنحضرت در حدیبیه باین امر قیام نموده اصحاب رسول الله که در آن وقت

٤١

زیاده از هزار و هشتصد کس بودند باین صلح راضی نشده سالک مسالک مخالفت گردیده بهیئت مسلح و مکمل
متوجه حرب قریش گردیدند و ایشان نیز چون این صورت مشاهده نمودند حمله آورده اهل اسلام منهزم شدند
و در آن وقت حضرت رسالت باتفاق شاه ولایت سایه نشین تحت شجره بودند و چون اصحاب بمعهود
مصدر مخالفت شده از این جهة خاطر حضرت رسالت اندوهگین شده حضرت امیرالمؤمنین را بجانب
قریش فرستاد و ایشان را از نقض عهد و میثاق منع نموده از محاربه دفع خصم نا آورد و اصحاب نیز
از فعل شنیع خود و مخالفت رسول الله در مصالحه مذکوره نادم شده ببعضی معاذیر متوسل گردیدند و چون مخالفتی
که در حدیبیه نمودند سبب نقض عهود اصحاب شده از ربقه اطاعت نبوی بیرون رفته مجددا در تحت شجره
بیعت نموده ملتزم رسوخ در امر مذکور گردیدند حق سبحانه و تعالی جهة تاکید در این امر و بیان آنکه رضای
الهی است در اظهار رضای ورا از خطیه مذکوره واقعه در صلح حدیبیه که از اصحاب بسمت صدور یافته بود این آیه
نزول آیه شریفه مستبشر ساخت و بنا بر اینکه متعلق باهل ایمان از حاضرین تحت شجره با اختصاص آن
شاه ولایت و دو سه نفر دیگر از اهل ایمان است که اصلا مخالفت نموده در صلح حدیبیه موافق فرموده نبوی
عمل نموده مصدر امور ثلاثه شده اند یا جهة بیان خشنودی الهی تم است از اظهار ندامت مخالفت رسول الله
که در حدیبیه نموده اند تدارک آن تجدید بیعت در تحت شجره سمت صدور یافت پس معلوم شد که رضای
حق سبحانه و تعالی بر تقدیر وقوع متعلق بندامت است که اصحاب را از نقض عهود وی نموده بود اما رضای
الهی از عامه اصحاب من جمیع الوجوه بنوعیکه شامل رضای ربانی از احکام ثلثه باشد وقوع نیافته
در تقدیر وقوع رضای الهی از اظهار ندامت غیر رضا از نادم است و اگر واقع شده باشد شکفته شد
که باعتبار بیعت دوم است که بعد از مخالفت نادم شده تجدید بیعت نموده اند در تقدیر عموم رضا
اصلا فهمیده

اصلا فهمیده نمیشود بنوعیکه شامل جمیع اوقات شده از منه و حاوی تمامی افراد واقعه در تحت شجره بوده
منتهی بایام حکومت ثلاثه باشد لاسیما که نقض عهد مجدد که در تحت شجره شده بود در مواد متکثره از
ایشان بر وجهیکه سمت صدور یافته اگر اهل خلاف از شوک اعتساف دامن گیر نشود بوقوع آن در همه
ثلاثه اعتراف خواهند نمود هدایة چون رضای حق سبحانه و تعالی بر دوام عموم و اطلاق حاصل نبوده
و علم الهی بنقض و شکستن عهود اصحاب احاطه نموده از این جهة در آیه دیگر اشاره بآن نموده
که ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما حق سبحانه و تعالی
در این آیه طعن و توبیخ و بیان مجربیت طایفه مینماید که عهود و مواثیق حضرت رسالت را شکسته و مخالفت
نموده قبایح عظیم از ایشان صدور یافته حضرت رسالت را خوشدل نموده میفرماید بدرستیکه
جمعی که بیعت با تو نمودند بیعت نموده اند الا با من و دست من بالای دست ایشان بوده است
یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده قوت و قدرت من فوق قوت و قدرت ایشان است
و مراد این است و الله اعلم که اگر بیعت ایشان سبب زیادتی اقتدار و اعتبار نبوی بوده موجب قوت
اسلام و تا بر دشمنان دین از کثرت جمعیت مسلمانان است لکن چون از معاهده برگشته مواثیق را
درهم شکسته بمقتضای آن عمل نمایند نقصان و خسران آن بایشان عاید شده ضرری از آن بحضرت نبوی
نرسد پس هر که آن عهد را بشکند شکست خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید زود باشد که
اجر عظیم از حق تعالی جهت وفای عهد و پیمان نبوی واصل گردد و بنا بر این مقدمات روشن شد که
رضای الهی مخصوص اهل وفا ببیعت بوده مخالفین عهد رسول الله مشمول سخط و غضب ربانی باشند

و در کتاب واحدی از جابر نقل نموده که بعض اصحاب در تحت شجره متعهد بودند که اگر از حرب
هزیمت ننمایند و بواسطه مراعات زندگی و اجتناب از کشته شدن روی گردان نشوند و
دیگر شرایط که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفتی که از ابو بکر و عمر واقع شد هزیمت از حرب
خیبر بود و بعد از جنگ در جنگ حنین شنیع نمودند و در جنگ احد بنوعی گریختند که از شهرتی
که دارد احتیاج بتقریر و تحریر ندارد و مذکور است که در غزوه حنین اصحاب رسول الله
دوازده هزار کس بودند تمامی روی بهزیمت نهادند الا هشتاد نفر از ایشان که ثبات قدم ورزیدند
و وفا بمعاهده تحت شجره مسمیه ببیعت رضوان ختمین بعدم فرار و رسوخ در امر محاربه و ثبات قدم
و امثال آن قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصا ثلثه که مخالفت نمودند از بیعت نبوی در تحت
شجره کی بیرون آمده در زمره خائنین ناقضین داخل باشند و علی ای حال این شریفه را دلالتی
بفضیلتی و مزیتی از اصحاب نبوده بلکه دلیل طعن و لعن ایشان تواند بود والله اعلم **خاتمة**
در ذکر وجوه مطاعن خلفا و اعمال صادره از ایشان که مستلزم خروج از دایره ایمان است و
مشتمل است بر وجوه متعدده **وجه اول** آنکه چون آفتاب جهان تاب سید البشر در آسمان تبلیغ
روز بروز ارتفاع یافته و طی درجات مقدره نموده بنقطه زوال قریب الاتصال شد و کافه
امت را باطاعت شاه ولایت هدایت نموده و طریق نجات از مهلکات دنیی و عقبی
برایشان ظاهر ساخت ناگهان بر طبق این کلام **رباعی** یا شمع رخت می چه دسازیم
پروانه مستمند جانبازیم ✿ وآن روز که این قفس بباید پرداخت ✿ چون شهبازی بدست
شه نازیم ✿ ندای مراجعت بوطن اصلی و صلای مفارقت از این خاکدان سفلی استماع
نموده

نموده با وارجانکه از یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گوش
محذرات تتق غیب اصغا مینمود به پرواز شهباز روح مطهر از قفس جسد منور اشاره
فرموده ایشان را مجددا باطاعت شاه ولایت وصیت نمود از مخالفت امر نبوی و منازعه با
ولی و وصی نهی نموده و در این امر مبالغه میفرمود و از آن جمله عایشه را به ترک مخاصمه
خود از غایت مخالفت متکلم شده گفت ما کنت تارکها و مخالفة الی ما سوا مقصود
که هیچ وقت نبوده که امری از حضرت رسالت صادر شده باشد و مخالفت آن نموده باشم
حضرت بعد از شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوی او را بناخن تکذیب خراشیده فرموده
یا حمیرا لتخالفن امری فی حیوتی اشد الخلاف و لتخالفن قولی هذا و لتعصین
بعدی و لتخرجن متبرجة فتقاتلیه و لتنبحنك كلاب الحوأب چون عایشه انکار از
مخالفت حضرت مینمود حضرت بیان مخالفت او را باین عنوان ادا فرمود که در حیوة آنحضرت مخالفت
شدید نموده ظاهرا اشاره بافتای حکایت یوم الغدیر است و فرمود که بعد از من بر عصیان نموده
مخالفت آن حضرت در باده امیر المؤمنین کرده بروی خروج خواهی کرد و بطریق زمان جاهلیت
در آن وقت بلباسهای فاخره ملبس خواهی شد و در آن حال تو ظالم و وی مظلوم خواهد بود و
در آن هنگام بمکانی خواهی رسید که سگان بر تو حمله نموده باوازهای شدید بر تو فریاد کنند و با وجود آنکه
این حکایات را از حضرت رسالت شنیده اندیشه از مخالفت ننموده متوجه بصره شد و بر شتر سوار شده
و بمحلی رسید که سگان آواز برآورده و ملحا نموده اقدام بر مقاتله امیر المؤمنین نموده با وجود آنکه از
راویان روایت جمیع نبی و سلمه سلمی را لعایشه نسبت داده ماحصل آنکه وصیت رسول

و حکایت غدیر که خود در آن تحت حاضر بوده بنوعی نموده بتعمد بیعت امیر المؤمنین را فراموش کرده بعد
از آن تمامی امور مذکوره را برکنار گذاشته داد ظلم و فضیحت داد و راوی روایت گوید که چون
حضرت رسالت احساس اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در معموره پیکر اطهر سید البشر
بلند آوازه شد خواست که مدینه مقدسه را از غبار وجود بعضی از جاحدین و منافقین تطهیر
داده ایشان را بمهمی که خارج مدینه باشد اشاره فرماید بنا براین بخروج اسامه را برید بلاد روم
امر فرمود و کثیری از اصحاب را برفاقت وی مامور گردانید و چون اسامه از مدینه بیرون
رفته در یک فرسنگی فرود آمد و اصحاب نیز رفاقت نموده بیرون رفتند در این حالت مرض
حضرت اشتداد یافت عایشه صهیب را بجانب عسکر فرستاده ایشان را از این معنی آگاه ساخت
و در همان شب ابو بکر و عمر و ابو عبیده داخل مدینه گردیدند و حضرت در آن شب ساعتی متوجه باطن منیض
مواطن خود گردیده چون بظاهر حال مراجعت فرمود این عبارت معقول قول وی گردید که دائمه
قد طرق هذه اللیلة شر عظیم یعنی کوبنده کذای که راه یافته بهر دای شب شر عظیم و چون
از حضرت حقیقت شرش سؤال نمودند فرمود که بعضی از صحابه که برفاقت اسامه مامور شده بودند مراجعت
نموده اند و دیگر باره مرافقت اسامه تاکید داده فرمود که لعن الله من تخلف جیش اسامه
و کتب رسائل اهل خلاف باین عبارت موشح است و در این تخلف اهل خلاف اختلافی واقع شده و
بنا براین چون تعیین اسامه و رفاقت اصحاب بی آنکه از جانب الهی بطریق وحی رسالت پناهی امر
شده باشد حضرت اشارت باین امر نمیفرمود و هر که مخالفت نموده باشد چون خلاف
فرموده خدا و رسول ارتکاب نموده از این جهت ملعون و مغضوب و مستحق لعن و طعن باشند
خصوصا

خصوصا که حضرت بتصریح باین کلمه نموده چنین فرموده باشد که لعن الله من تخلف جیش اسامه
و وجه دویم از وجوه مطاعن بر وجهی که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب ذکر یافته آنست که چون
ضعف حضرت رسالت قوت یافت تکیه بر فضل ابن عباس و شاه ولایت نموده بیرون رفت
و بر درجه اولی از منبر شریف تمکن یافته فرمود که ایها الناس انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به
لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
فتمسکوا بهما و لا تتقدموا اهل بیتی فتمرقوا او تفرقوا بعهدی و لا تنکثوا بیعتی التی بایعتمونی
علیها اللهم انی قد بلغت ما امرتنی و نصحت لهم ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه
توکلت و الیه انیب حاصل این کلام تاکید واقعه روز غدیر است لکن مقصد ساخته اولا
اهل بیت عموما تصریح بانکه تمسک بایشان موجب بعد از ضلالت است و بیان آنکه زمانه از اهل
رسول که بصفت امامت باشند خالی نمیشود و بعد از آن بخصوص واقعه یوم الغدیر و عهد و
میثاقی آن روز اشاره فرموده مبالغه تمام در مراعات آن و وفا بمضمون معاهده
مذکوره فرموده بعد از آن تاکیدات و تنبیهات مذکوره حق نعمت را شاهد این حکایات
ساخته و فرموده الهی که بتبلیغ آن امر نموده بودی و مراد حکایات روز غدیر و تاکید آن
بر وجه مذکور است به بندگان تو رسانیدم و بقدر استطاعت ایشان را نصیحت نمودم و توفیق
کذای آنم حاصل است و رجوع و اکتفا بجناب او است **راوی** گوید بعد از آن بخطبه داخل
حجره مطهره گردید و ابو بکر و عمر و بقیه اهل مسجد را طلب فرمود و مجددا برفاقت اسامه مامور
ساخت و ساعتی بخود پرداخت بعد از آن فرمود کاغذ و دوات و قلم حاضر سازید که جهت

ایشان چیزی نویسد که بعد از آن حضرت گمراه نشوند چون قبل از آن باعث وصیت اهل بیت
و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر فرموده بود و معلوم
بود که نوشته مذکور مخالف آن نخواهد بود بلکه توضیح و تأکید نموده آنچه قبل از آن ذکر یافته باشد
مذکور خواهد شد از این جهت عمر مانع شده نگذاشت و گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله
یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را کفایت مینماید و روایت که بعضی
از اصحاب اراده نمودند که امتثال امر رسول نموده کاغذ و دوات حاضر سازند میان
ایشان و عمر ملعون نزاع بجائی رسید که حضرت اعراض فرموده روی مبارک از ایشان
بگردانید و فرمود که برخیزید که نزاع نزد من نیکو نیست و بعضی گفته اند که کاغذ حاضر شد
و عمر پاره نموده عبارت مذکوره از وی صدور یافت و غزالی در کتاب سر العالمین میگوید
که حضرت فرمود ایتونی بدواة وبیضاء لأزيل عنكم مشكل الأمر واذكر لكم من المستحق
لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید که آنچه مشکل است میانه شما بردارم و مذکور
سازم که مستحق خلافت بعد از من کیست و غزالی میگوید که عمر در این حالت گفت دعوا الرجل
فانه لیهجر و قیل یهذی یعنی این مرد را بگذارید هذیان میگوید و قاضی میر حسین در شرح دیوان
میگوید که اول فتنه که میان اهل اسلام واقع شد این بود پیغمبر در مرض الموت فرمود هلموا
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده و عمر مانع شد و فتنه پدید شد و حضرت فرمود قوموا عنی
لا ینبغی عندی التنازع و چون این دانسته شد باید دانست که کفر عمر در این مبحث از وجوه
متعدده است اول آنکه وصیت امری است از امور دینیه واجب کان او مسنونا و مانع
حضرت رسالت

حضرت رسالت از امور خیر شدن محض کفر و نفاق است دویم شکی نیست که اراده نبوت
مسبوق بامر و اشاره الهی است چنانکه و ما ینطق عن الهوی شاهد این حکایت است
و تمکین اوامر و نواهی الهی ندادن باشد مراتب کفر است سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر
بواسطه سازش مذکور و ممانعت عمر غضب آلوده شده روی مبارک گردانید و فرمود که از پیش
من برخیزید و از ابن عباس منقول است و در کتب دوست و دشمن مسطور که حضرت رسالت
فرموده که من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یوم القیمة یهودیا قلت یا رسول الله
وان صام وصلی وزعم انه مسلم مقصود از عبارت شریف آنست که هر که آنحضرت و اهل بیت
رسالت را رنجانیده چنان کند که ایشان بغضب آیند روز قیامت چون بصحرای محشر در آید
در زمره یهودان داخل بوده از خریطه اهل ایمان و اسلام بیرون باشد راوی گوید گفتم یا رسول
الله آنکسی که شما را بغضب آرد بواسطه این امر چون یهودی گردد با وجود آنکه از اهل روزه و نماز باشد
و زعم وی آن باشد که مسلمان است باین بلیه مبتلا گردد حضرت فرمود که بلی اگر چه صفات
مذکوره موصوف باشد چهارم نسبت هذیان برسول خصوصا در شرعیات و دینیات
نسبت این امر است بحضرت الوهیت و در غلط نیست که این حالت نتیجه کفر و عصیان و جحد
و طغیان است پنجم بر اهل عقل خفائی ندارد که این عبارت نسبت بهر که واقع گردد
موجب اهانت و کسر حرمت و انحطاط مرتبه او است از آنچه باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر
باشد اقبح خواهد بود و اهانت آنحضرت بهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد است ششم
آنکه امر مذکور مستلزم نفی رسالت است از حضرت پیغمبر در وقت بیماری زیرا که اگر رسالت

نبوت باقی بوده تفاوتی میانه صحت و مرض آنحضرت در امر نبوت نیست منع وی از اجرای مقاصد
دینیه مستلزم کفر و اگر مقصود نفی نبوت باشد در اکفار این معنی اشد و ادهی از اول بوده بر
تقدیرین لازم کفر و زندقه ظاهر است و از ظرائف امور در این قضیه آنستکه چون حضرت رسالت
اراده وصیت میفرماید او را بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا در امور مسلمین کافی میدانند
و در این عقیده سابقا ذکر یافته چون ابو بکر در مرض موت کاغذ میطلبد که عمر را خلیفه و جانشین
خود گرداند هذیان نگفته و کتاب خدا در این صورت کفایت ننموده لعن الله علی القائلین
والمعتقدین بذلک لعنا دائما ابدا الی یوم الدین وجه سیوم از وجوه داله بر این مطلب
آنستکه باعتراف دشمنان دین مبین حضرت امیر المؤمنین را علم بجائی رسیده که کسی از
مخلوقات ارض و سما معلوم نیست که در غزارت و تماثل در این امر با آنحضرت برابری خاطر نشان
گردد و از شواهد این حکایت کلام صدق انتظام لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و همچنین عبارت
غیبی اشارت لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین میفرماید
اگر بنشینم بر جای اهل توریة حکم کنم بتوریة و بر اهل انجیل بانجیل و بر اهل زبور بزبور و بر اهل
قران بقران مرویست که روزی جبرئیل علیه السلام بصورت اعرابی بر آمده در وقتی که حضرت بر منبر
نشسته بود و با فادات جلیله و عبارات برجسته اهل مجلس را مایه سرور و حبور گشته جبرئیل پرسید که
علوم غیبیه که در خزینه مخصوصه ربانیه بقفل اختصاص الهی مقفل گشته آن نیز در جریده علوم حضرت داخل
یا خارج در جواب فرمود علم مرتضوی شامل آن نیز شده چون سائل از فرق میان علوم الهی و علم
آنحضرت سؤال نمود حضرت در بیان فرق چنین افاده فرمود که حق تعالی عالم بجمیع اشیا بالذات
حاصل بود

حاصل بوده و بهیچ چیز در آن محتاج نبوده و من در علوم حاصله خود بوی محتاج بوده ام لکن آنچه در
خزانه علوم ربانیه بوده بتعلیم الهی مرقوم مجموعه علوم مرتضوی گشته مثل این روایات که سبب علم با اختصاص
و امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها من انواع العلوم تواند شد از احاطه دائره
کاغذ و قلم متجاوز است در آن اختصار میرود که چون آیه شریفه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم
ومن عنده علم الکتاب شرف نزول پذیرفت یعنی گواهی محمد صلعم کافی است مرا گواه که در اینها
در تبلیغ رسالت و آنچه از حق تعالی بمن رسیده که به بندگان رسانم گواهان که در این باب کفایت نماید
یکی ذات اقدس ربانی و یکی دیگر صاحب علم کتاب است و در کتب اهل خلاف زیاده از شماره
خصوصا ثعلبی و واحدی و غیرهما مسطور است که چون از حضرت رسالت پرسیده شد از صاحب علم کتاب
فرمود که علی بن ابی طالب در بیان نامی آنحضرت اختصار نمود و چون سکوت در معرض بیان
مفید حصر و تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست دانسته میشود که علم کتاب در آنحضرت
منحصر بوده کسی دیگر در شارکت آنحضرت در این امر قائل نتواند شد بنا بر این چون علم ما یکون
با ازل الله و ما اراد الله حاصل بوده و بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص و مطلق و مقید
و محکوم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیرها تمامی در آینه ملاحظه آنحضرت مرتسم شده چیزی
از آن مخفی و پوشیده نباشد و بنا بر این هر که در زمان آنحضرت بدون رضا و رخصت وی
یا در غیر زمان بی اذن و خوشنودی آن محرم اسرار ربوبیت متصدی اجرای شریعت شده
خود را مستحق آن داشته مثل خلفاء ثلث و معاویه و یزید و جمیع بنی امیه و بنی مروان و بنی
عباس و عامه علما و فقهای مخالفین مثل حنفیه و شافعیه و حنبلیه و متدینین با دیان باطله

بالکلیه تمامی از حکم نمودن موافق ما انزل الله عاجز بوده در تحت مدلول و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون داخل باشند **چهارم** از وجوه معتبره در بیان مطاعن خلفاء
ثلثه چون خلافت ابوبکر به بیعت عمر و حکومت عمر بوصیت ابوبکر و ریاست عثمان بمشورت عبد
الرحمن بن عوف فرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همه است و بر تقریر دیگر خلافت ثلثه متفق علیه
اهل سنت است و عدم استحقاق و اهلیت ایشان اجماعی اثنی عشریه پس بطلان یکی مستلزم
مجموع ثلثه است حذرا من خرق الاجماع المرکب **بنا بر این** گوئیم که چون حضرت رسالت
حکم و حارث و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاده و تاکیدات در عدم ارجاع
ایشان نموده فرموده که من بعد ایشان را در مدینه جای نداده با ایشان دوستی و ملایمت
ننمایند در زمان حکومت شیخین دو فرسنگ زیاده از محل استقرار ایشان دور شده بود و چون
حکومت بعثمان منتهی شده ده هزار درهم از مال مسلمانان بجهت ایشان روانه گردانیده ایشان را
بمدینه مطهره آورده استقبال کرده بشاشت و سرور بسیار اظهار نموده در بعضی از کتب مرقوم است که
شکر میگفت که برغم کسیکه شما را مطرود ساخته بود استرجاع آن نمودم مرویست که مروان را در میان
قبر مقدس و منبر منور جای داده کاتب امور مسلمین ساخت و این حکایت دلیل کفر عثمان است از دو وجه
وجه اول انکه فرموده رسول را کفره و امر دانسته رد بامر حضرت و مخالفت آن مخالفت فرموده
الهیه است عمدا و عدوانا و جحدا و طغیانا و این عین کفر و محض الحاد است **دویم** شکر اظهار عثمان
باسترجاع ایشان و اظهار سرور دلیل مخالفت آنحضرت است و از دلایل دال بر مطلوب است **سیوم**
اسم تعم منیفه آیه لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا

ابائهم و ابنائهم و اخوانهم و عشیرتهم و معلوم است که موادوه و اتحاد و دوستی و روابط صوری و معنوی
زیاده از این نتواند بود که مخالفت فرموده رسول نموده دشمنان دین که بطریده رسول اشتهار یافته
بودند ایشان را تعظیم و تکریم نموده از مال مسلمانان مبلغی کلی جهت ایشان فرستاده شکر بر این معنی نموده
اینها هم مخالفت با خدا و رسول است و تصریح الهی کسی که ایمان وی ثابت باشد متصدی این قسم از
امور نگردد و ارتکاب اعمال مزبوره از عثمان دلیل است بر آنکه آن ملعون ایمان نداشته از این
جهت مرتکب این قسم از امور گردیده **وجه پنجم** از وجوه موعوده آنکه چون مالک نویره که یکی از
وجوه قبایل عرب است و بیعت با بی بکر ننموده اصلا بخلافت وی راضی نگشت و بنابر این از مدینه
بیرون رفته به عشیره خود بصحرا البر میبرد ابوبکر و عمر در باب کشتن وی اندیشه مینمودند تا آنکه عامل زکوة
که ابوبکر تعیین نموده بود ایشان زکوة اموال خود بوی نداده گفتند نوعی که در زمان حیات
پیغمبر بمستحقین میرسانیدیم بهمان دستور از عهده آن بیرون آمده احتیاج تسلیم نمودن
بتو نداریم و اگر کسی باید داد تسلیم بامیر المؤمنین باید نمود که وصی پیغمبر و امام مسلمانان است ایشان
این حکایت را بهانه نموده طایفه مالک را مانع الزکوة نام کرده خالد بن ولید را فرستادند تا آن قبیله را
قتل و غارت نموده مردان را کشتند و زنان و اطفال را اسیر نمودند و مرویست که خالد حلیله مالک را
همان شب بفراش خود در آورده بوی ملاقات نموده و با تمامی دختران و زنان آن قبیله این عمل
نمودند و چون این حکایت در هیچ زمان از کافر و مسلمان وقوع نیافته بود با وجود نهایت
غلظت و غلظت عمری ابوبکر را توبیخ نموده میگفت که حفظ ظاهر شریعت نموده بقصاص خالد
مذکور حکم باید نمود و آن بدبخت بیدین ابای تمام نموده میگفت لا اغمد سیفا شهره الله

علی الکفار در تاریخ اعثم مذکور است که چون مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند وی امر بقتل
نموده ایشان را بقتل می‌آوردند هر چند فریاد میکردند که ما مسلمانیم کشتن در دین اسلام صحیح نیست
خالد میگفت مصلحت دین در کشتن شماست و ابوقتاده که از رفقای خالد است میگفت گواهی میدهم
باسلام این جماعت زیرا که وقتی که در محوطه ایشان فرود آمدیم از طرفین اظهار مسلمانی شد باتفاق
بانگ نماز زده با دای صلوة قیام نمودیم و خالد التفات بسخن وی ننموده بر صرافت آن عمل راسخ
بود مالک هر چند میگفت که کشتن و خون ریختن اهل قبیله بی سببی صورت شرعی ندارد خالد قبول ننموده
وی را بقتل رسانید و شعرای عرب در بیان قبایح صادره از خالد خصوصا حکایت مباشرت و مقاربت
وی با زن مالک که در آن زمان بحسن مشهور بود قصاید گفتند و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره
اسلام مبالغه بسیار نمودند و در تاریخ طبری مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید وی را اندیشه
قتل خالد در خاطر بود تا روزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان شده عمر روی بخالد نموده
گفت یا خالد توئی که مالک نویره را کشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت میان من و وی عداوت
قدیم بود و او را جهة تشفی نفس خویش کشتم اما جهة تشفی نفس ابوبکر و نفس تو سعد ابن عباده را کشتم
عمر از ملک کشتن او بیرون آمده او را نوازشات نموده گفت یا خالد انت سیف الله و باین لقب
میان عرب مشهور شد و نزد بعضی آنکه این لقب در زمان ابوبکر بروی جاری شد که هر چند عمر مبالغه
مبالغه در قتل وی مینمود ابوبکر قبول ننموده میگفت لا اغمد سیفا شهره الله علی الکفار و علی ای حال خالد ملعون را
بواسطه کشتن مؤمنان و صلحا ملقب باین لقب گردید لعنه الله و در بعضی از تواریخ مسطور است
که چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید زنان و دختران طایفه مالک را استرجاع نموده بشوهران

سابق که زنده بودند باز داد و اکثر ایشان حامله شده بودند و با وجود آن تحمل نموده
باز گردانید و این فعل شنیع از خالد بظهور آمده ابوبکر در رضا و خوشنودی وی بقتل مالک
رضا و خروج از دین محمدی و دخول در کیش جاهلیت است و علی ای حال عمل عمر که نقیض فعل ابوبکر است
در استرجاع زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود که مدار شریعت بر پیروی هوای نفس گذاشتند
آنچه پسندیده خاطر هر کدام بوده آنرا دین و ملت نام مینهادند لعنهم الله و حشرهم فی زمرة
المنافقین و المشرکین **و در تواریخ متعدده** بعبارات مختلفه ذکر یافته که غرض از امر ایشان بقتل
مالک عدم بیعت وی با ابی بکر است و غرض خالد از اقدام بر امر مذکور انتقام خدا و سنت رسول
است که میانه ایشان در زمان جاهلیت بوده و هیچکدام از ایشان را امر دینی مرکوز خاطر نبوده
که در آن خطائی نموده باشند بلکه عمدا و عدوانا و قهرا و ظلما سمت صدور یافته همگی در تحت وعید
یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم موعودند **لطیفه** چون زنان و دختران بنی نویره را اسیر نموده
بمدینه مطهره آوردند از آن جمله حنفیه مادر محمد حنفیه از آن طایفه در زمره ابکار بود متوجه ضریح
حضرت رسالت شده بعد از مراسم زیارت میگفت یا رسول الله ایمان بخدا و برسول الله که همراه
عبد الله است آورده ام و محبت تو و اهل بیت تو سر رشته آب و گل خود داشته ام و اصحاب تو بطریق
کفر فرنگ ما را اسیر نموده برای وجه بمدینه آوردند در روز قیامت بکدام وجه و بکدام عنوان از
عهده جواب بیرون توانند آمد در زیر حاضران مجلس بود زبان طعن برگشوده گفت زنان را
ناچار است از شوهری که بامور دین و دنیای ایشان وارسیده متکفل انجام مهام ایشان
باشد حنفیه در جواب گفت لکن شوهری شخصی تواند بود که مرا خبر دهد از آنچه در وقت ولادت

برزبان من جریان یافته در خلال حال امیرالمؤمنین حاضر آمده فرمود که چون مادرت راوضع
حمل تو نزدیک شد میگفت خدایا وضع این مولود بر من آسان کرده اگر خواهی او را نگاه داری و اگر
خواهی هلاک گردانی و چون تو متولد شدی همان لحظه شهادتین بر زبان جریان داده بود و خود خطاب
نمودی و بر او اعتراض کردی که چرا بهلاک تو رضا میداده میگفتی که عنقریب مرا سید اولاد آدم بجای در
آورده و از او مرا سیدی حاصل گردد و مادرت این سخنرا بر پاره از کاس نقش نموده در آن مکان
دفن نمود و در آن وقت که ترا اسیر کردند آن قطعه منقوشه را برداشته بر بازوی خود بستی و چون عبدالملک
عثمان و بعضی دیگر از حضار آن قطعه را از بازوی گشودند ملاحظه نمودند همان عبارت
بود که حضرت امیرالمؤمنین نقل نموده بود **ششم** از وجوه مطاعن ابوبکر و عمر
حکایت فدک و غصب نمودن از حضرت فاطمه علیها السلام است ملخص کلام در این مقام آنستکه
چون فدک که قریه ایست مع التوابع و اللواحق از حضرت رسالت بطریق نحله و عطیه بحضرت
فاطمه زهرا سلام الله علیها انتقال یافته در ایام حیات سید کائنات متصرف آن شده بود و حاصل آن
در دست وکلاء آنحضرت بمصارف شرعیه میرسید و چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نموده بر
مسند خلافت رسول غصبا و غیظا و عدوانا تمکن یافت خواست که جهة ازدیاد مواد استخفاف
و استحقار و انقطاع وجوه انتفاع اهل بیت رسالت و اشتهار تسلط و تغلب در امور متعلقه
بذریت طاهره که بد خطیه سابقه نموده امر بانتزاع فدک از تصرف وکلاء آنحضرت نموده
این قضیه بر آخر منتهی شده با آنکه از متصرفین املاک و اسباب و غیره طلب گواه نمودن با وجه
جواز تصرف علت انتقال ملکیت از صاحب تصرف پرسیدن خارج قوانین شریعت
مطهره است

مطهره است از مخالفت قواعد ملت محابا ننموده طلب بینه نمودند و حضرت فاطمه موافق
حکومت ابوبکر که مخالف حکم خدا و رسول است بظهور حقیت خود در امر ملک متصرف فیه مقرون
بشهادت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن گردانیده ایشان گواهی دادند
و آن ملاعین شهادت حضرات را قبول ننموده معلل ببعضی از فاسدات و مزخرفات گردانیده
و گواهی ام ایمن را اعتبار نکرده در این مبحث بنای مباحثه را با خدا و رسول و سلسله عصمت و
طهارت محکم ساختند و ثبوت مخالفت ایشان در این مسئله با خدا و پیغمبر بوجه عناد و انکار احکام
شریعت خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دائره ایمان است از وجوه متعدده است **اول آنکه**
کتب و رسائل اهل خلاف مشحون است بعبارت منقوله از سید المرسلین که اَللّٰهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ
مَعَ عَلِیٍّ حَیْثُ مَا دَارَ و بتقریر دیگر اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ حَیْثُ مَا دَارَ و در روایت اخطب
خوارزمی از ابن عباس از حضرت رسالت است اِنَّ اللهَ نَصَبَ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَمًا بَیْنَهُ
وَبَیْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ کَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ اَنْکَرَهُ کَانَ کَافِرًا وَمَنْ سَاوَاهُ بِغَیْرِهِ کَانَ مُشْرِکًا
وَمَنْ جَاءَ بِوِلَایَتِهِ کَانَ فَائِزًا و ایضا بروایت خوارزمی از حضرت رسول است مَنْ اَطَاعَ عَلِیًّا
فَقَدْ اَطَاعَنِی وَمَنْ اَنْکَرَهُ فَقَدْ اَنْکَرَنِی مضمون روایات مذکوره افاده آن مینماید که قول
و فعل و گفته و نوشته آن حضرت تمامی موافق حق و صدق بوده و حق از او مفارق نبوده
آنچه گوید و شهادت نماید مطابق فرموده خدا و رسول است و هر که انکار او نماید انکار پیغمبر نموده
باشد و منکر او در دائره کفر داخل باشد و هر که او را مساوی و مثل باشند سائر خلایق
داند از جمله مشرکین باشد و چون گواهی او بعلت اینکه آنحضرت بواسطه منفعت دنیویه

رد نماید یقین است که او را از جاده حق و صدق بعید دانسته و حق را از او دور تصور نموده انکار
وی نموده باشند و او را از مثل سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در ماده ایشان جاریست
چنان دانسته باشند و هر که آنحضرت را موصوف باین قسم از امور داند البته دعوی غیر موافق مضامین
کتاب و سنت خارج از دائره قائلین ملت و شریعت باشد **و ایضا بروایت** اخطب مذکور آنکه
حضرت رسول فرموده که اگر تمام عالم بیکطرف باشند و علی بن ابی طالب بطرفی حق بجانب
آنحضرت بوده اطاعت وی و مخالفت جمهور آدمیان باید نمود و اصحاب رسول اصلا اعتبار
مضامین مسطوره ننموده حتم مقام انکار و آزار اهل بیت اطهار رفتند و معلوم اهل عقل است که
قطع نظر از شواهد صادقه در این امر از کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی چون ذات
احدی الصفات آنحضرت از جمیع تلذذات و تنعمات صوری و ظاهری دست آرزو منقطع
ساخته و از ماکولات بر پاره قرص جوین و از ملبوسات بمرقعی اکتفا نموده فرموده که یا دنیا
غُرِّی غَیْرِی فَاِنِّی طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِیهَا بنابراین رد شهادت آنحضرت معلل بامید
نفع دنیوی که آن لفظ ها که تصور حصول آن استغراب صورت خلاف در آئینه اقوال و اعمال شخص
منقش گردد غیر پیروی هوای نفس و اظهار عداوت و خصومت اهل بیت رسالت چیزی دیگر ظهور
ندارد و مشهور است که آنحضرت در امر لباس بر پوشش خشن درشت اکتفا نموده ژنده برو صله
پوشیدی و میفرمودی که رَقَعْتُ مِدْرَعَتِی هٰذِهِ حَتّٰی اسْتَحْیَیْتُ مِنْ رَاقِعِهَا یعنی آن مقدار وصله
بر این خرقه خود دوختم که از دوزنده آن شرمنده شدم و مروی است که نان گندم از آن جهت
تناول نفرمودی که از آن ... علیه السلام نهی شده بود و از نان جو آن مقدار که کفایت نماید
میل نفرموده

میل نفرموده تا مبادا اوقات گرسنه گذرانیده که شاید در بلاد اسلام گرسنه باشد و آنحضرت در آن
امر با او شرکت ننموده باشد و میفرمود که کیف ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری و ابانی جشعی
الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز او بالیمامه من لا طمع الی القرص و لا عهد الی الشبع او کما
کما قال القائل و حسبک داء ان تبیت ببطنه و حولک اکباد تحن الی القد حاصل کلام صدق
انتظام حضرت این است که چون تواند بود که شکم مملو از طعام و احتمال آن هست که در حوالی
من کسی باشد که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته باشد و من امیر او باشم و در ناخوشیهای روزگار
با ایشان شریک نباشم و بعد از آن میفرماید که هیهات که حرص مرا بر این دارد و بکشد مرا باختیار
اطعمه و شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که طمع قرص جوینی در خاطرش نباشد و هیچوقت شکم پر
بخود ندیده باشد و میفرماید که اگر مرا این حال باشد پس قرین کسی باشم که برای او گفته اند که بیت
بهتر از این بیت که تو خواب کنی با شکم مملو از طعام و در حوالی تو کسان باشند که از غایت جوع
بر پشت خشکی میل نمایند **دیگر از وجوه** مطاعن اصحاب در حکایت فدک آنستکه بعد از آنکه حق تعالی در آیه
تطهیر تصریح نموده بآنکه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام معصوم و مطهر و بری از آلایش
صوری و معنوی بوده آنچه گویند و فرمایند و کنند و شهادت نمایند و باختصاص آن [illegible]
تمامی حق و صدق بوده از شائبه مخالفت الهی منزه و مقدس است زیرا که دهاب رجس که
حق سبحانه و تعالی درباره ایشان گواهی داده مستلزم آنستکه بهیچ وجه گونه در اقوال و مخالفت
رضای خدا و رسول بر زبان ایشان جریان نیافته و در خاطرات ایشان خطور ننموده و افعال
و اعمال ایشان مطابق امر و اشاره ربانیه است و بنابراین اولا قول حضرت فاطمه را مثل اقوال

سبب برعار عباد محتمل الکذب دانستن و از او بینه طلب نمودن و تنها قول حضرت امیرالمؤمنین را باحتمال جلب نفع از موافقت نفس امر و مطابق واقع دور داشتن مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع بحق جل و علا بوده از این جهت قدم در دایره کفر گذاشتن و طلبات و منات متعصبات نفس اماره در سومنات خاطر آوردن است و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت فدک و ردّ شهادت حضرات یعنی امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام منتهی شده ابوبکر و عمر بر حرافت عناد رسوخ یافتند حضرت فاطمه از این معنی آزرده شده مغموم و غضب سر بسته از مجلس ایشان با سر عنوان منصرف گشته قسم یاد نمود که با ایشان در تقریر عمر تکلم نکرد و تا دفنیکه مظلومه و مغصوبه الحق ملاقات رسول آخر الزمان نموده مراد ظلم و ستم از غصب حقوق و هتک پرده اعزاز و احترام و جرأت در مخالفت اوامر و نواهی سید الانام و ترک عمل بمدلولات کلام ملک علام سمت صدور یافته معروض پدر بزرگوار گرداند و مذکور است که ابوبکر حجت فدک نوشته تسلیم سیدة النساء نمود چون عمر از آن اطلاع یافت نوشته را گرفت و پاره کرد حضرت فاطمه او را نفرین نموده باین عبارت که مزقت کتابی مزق الله بطنک یعنی کاغذ مرا پاره کردی خدای تعالی شکم ترا پاره گرداند و دعای آن طاهره مطهره درجه قبول یافته علام مغیره ابن شعبه شکم عدوی آل محمد را پاره ساخت و چون آزار خاطر سیدة النساء درجه کمال یافت هنگام رحلت و زمان نهضت از دار غرور بسرای سرور وصیت نمود که حضرت امیرالمؤمنین آن جگر گوشه رسول الله را بشب دفن نماید تا آن ملاعین حاضر نشده بسعادت نماز جنازه سیدة النساء مستسعد نگردند و چون مضمون روایات آنکه غزالی بعنوان حدیث ذکر نموده که کینه و کلفت از مؤمن زیاده از سه روز در خاطر مؤمن نمی ماند این صورت دلالت تام بر عدم ایمان

ابوبکر و عمر

ابوبکر و عمر از آن ظاهر میشود چه استمرار آزار فاطمه تا حین وفات دلیل انتفای ایمان از ایشان است **دیگر آنکه** بنا بر ظهور عدم انتفا از جانب بضعه سید الوری مشهور میانه اهل علم از مخالف و موالف آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فقد کفر یعنی فاطمه پاره از من و عضوی از اعضای من است هر که او را آزار کند مرا آزار نموده و آزار کننده من آزار کننده خدا است و موصوف باین امر از کفره و در روایت دیگر این است که حضرت رسالت پناه خطاب بفاطمه علیها السلام نموده که یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک و من اغضبک فقد اغضب الله و من اغضب الله فجزاؤه جهنم خالدا و مدلول روایتین این است که اگر سبب غضب فاطمه باشد موجب غضب الهی و سبب خلود جهنم است و خلود جهنم از خواص کفره مشرکین است و دیگر چون آزار فاطمه مستلزم آزار رسول الله است ثابت و محقق شد که آزار پیغمبر سبب آزار حق سبحانه و تعالی است و حق تعالی میفرماید الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و ظاهر است که این آیه بیّنه روشن و برهانی متیقن بر آنکه ابوبکر و عمر مستحق لعن و طعن و خلود جهنم و عذاب عظیم بوده در تحت مدلول آیه مبارکه داخل اند **دیگر** چون ابوبکر لعین کمر عداوت فاطمه و آزار رسول خدا بر میان طغیان بسته رسوخ تمام در امر مذکور از وی سمت ظهور یافت حضرت امیرالمؤمنین بوی خطاب نموده فرمود که اگر دو کس مرافعه نزد تو آورده یکی مدعی و دیگری متصرف است طلب بیّنه از کدام و رجوع قسم بکدام خواهی نمود گفت بیّنه بر مدعی و قسم بر متصرف است حضرت فرمود که چون در این مقدمه بر عکس گذشت معلوم شد که مخالفت قانون شریعت در این باب از جهت عناد با اهل بیت

بنوت بود و این صورت از دو وجه دلیل صحت طعن و لعن ابوبکر زندیق دین در این امر است **اول** آنکه چون مودت اهل بیت یعنی دوستی و اطاعت ایشان بمقتضای آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و تبدیل با بدی که مستلزم عداوت و متمم مخالفت ایشان باشد خروج از دین و انکار مراسم ملت سید المرسلین است **دویم** آنکه حکم در این قضیه مخالف احکام الهی است و مخالف اوامر الهی از روی جحود و انکار و عناد در استکبار موجب غضب جبار قهار و سبب خلود نار است **دیگر از اعتراضات** آنحضرت بر ابی بکر آنست که اگر از اهل اسلام گواهان عادل گواهی بر صدور فعلی از فاطمه دهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد شرعی گردد اقامت حد خواهی نمود گفت بلی حضرت فرمود که در این صورت از دین خدا و دین رسول برگشته و تبرا نموده باشی زیرا که لازم آمد که تکذیب خدا و تصدیق خلق نموده باشی بنا بر این که خدای تعالی میفرماید که از فاطمه هر چه سبب آلودگی بمعصیت و خطیئت و مخالفت امر و اراده ربوبیت باشد تمامی را بر طرف ساخته او را از چرک گناه و خلاف رضای الله پاک و پاکیزه گردانیده ایم و چون تو لعین بنده از بندگان خدا فاطمه را سزاوار حد شرعی و تادیب دینی دانسته او را مثل سایر زنان عالم الّا نبی غیر معصوم انگاشته نفی آیه تطهیر نموده فعلا نموده و طهارت فاطمه که حق تعالی گواهی بآن داده قبول نکرده باشی و از این جهت از رقم مسلمانی بیرون آمده در زمره کفره و مشرکین داخل باشی و مذکور است که این سخنان در آن سنگدل سیاه اندرون اثر نکرد و بحضرت التفات ننموده بر خاست و بر اهل اسلام ظاهر است که این فعل از ابی بکر و تابعین قضیه ایست عظمی و رزیتی کبری و بدعتی شنیع و فضیحتی قبیح و خلافی روشن و نفاقی متیقن و عداوتی مبرهن و خصومتی با خدا و نقاضتی با مصطفی و عنادی با مرتضی و دشمنی با ائمه هدی و محاربه با ملائکه ارض و سما

کازان ملعون

کازان ملعون و تابعین سمت صدور پذیرفت و کتاب خدا و سنت مصطفی متروک العمل گردیده مرتبه مرتبه قوانین جاهلیت ظهور یافته و حیرت این است که طایفه که خود را داخل زمره اسلام دانند این قسم ظلمی و بدعتی که نه نقل یاد را او گنجایش سئوال و نه عقل یا تجویز فکر محال باشد از ابی بکر و تابعین صادر گردد و بدستور او را خلیفه خدا و پیغمبر نام برند و بر منبر پیغمبر متمکن ساخته بجانشینی رسول الله ملقب گردانیده اطاعت افعال و اقوالش لازم دانند و نص قاطع قرآنی وارث مقرر و معین بر ذوی القربی را منسوخ دانسته و اهل بیت رسالت را از جمیع حقوق دینی و دنیوی ممنوع ساخته احدی دامور مذکوره از جاده متابعت آن ضال مضل منحرف نگشته همگی پابسته زنجیر غوایت و ضلالت گردیده امام و مأموم ضال و مضل و غاوی و مغوی و هر که باین قسم از امور راضی و خوشنود بوده قول و فعل او را معتبر دانسته احتمال کذب و خلاف بوده مانند هدایت و ولایت راه داده الی حصول اقوال و افعال و اعمال امراء ثلاث و تابعین و عاملین بخصوص اوامر و نواهی صادره از ایشان و محبین و معتقدین صحت خلافت و لزوم اطاعت آن گروه بی دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین را صحیح و معتبر داشته معول علیه شده انگاشته و با قوال ایشان من حیث هی عمل نموده یا آن طایفه را از گروه مسلمانان دانسته یا کفره و کرده ایشان را موافق رضای الهی تصور نموده یا مسعود بر منبر نبوی را از ایشان صحیح و معتبر دانسته یا ایشان و تابعین از مجتهدین از اهل اسلام حساب کرده من حیث الاستحقاق ایشان را زمرس و پیشوای اهل دین دانسته یا کسیکه معتقد اقوال و افعال ایشان باشد مثل حنفیه و مالکیه و حنبلیه و غیرها من الفرق الباطله را از زمره اسلام تصور کرده الحاصل هر که طریق دین مخالف قانون رسول الله مثل جماعت مذکوره و باقی فرق شیعه و غیر فرقه اثنی عشریه مثل زیدیه و اسمعیلیه

رافضیه و ناوسیه و اصناف فرقه غلاة با سرها در کفر جمیع طوایف مذکوره تامل نموده و در صحت طعن
و لعن و توبیخ و تکفیر و براءت از ایشان رفع عذر نماید او نیز مثل آنجماعت در زمره ایشان
با خیل کفره و مشرکین محشور و مقهور در یوم النشور است اللهم هذه عقیدتی و خلاصة مذهبی
وما اهتدیت لاهتدا لولا توفیقک فوفقنی بتوفیقک لبذل الجهد فی تحقیق الحق و تزهیق الباطل
اللهم اثبتنی علی الایمان بک والتصدیق بمحمد نبیک وعلی ولیک والاهتمام بولاء ائمة
حججک علی خلقک و اوصیاء رسولک من ولد فاطمة علیها السلام اللهم احشرنی فی زمرتهم
وارزقنی شفاعتهم واجعلنی معهم فی الدنیا والاخرة اللهم اجعل عاقبة امری الی غفرانک
ورضوانک ومن علی فی بقیة عمری بمجاورة ابن بنت نبیک حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و صبرنی حتی ینقضی ایام حیاتی قائماً عند قبر الحسین ع والفوز فی کربتهم والحشر فی زمرتهم اللهم فاسلک
ان ذریة من اصحاب الحسین بحق الحسین وجد الحسین واب الحسین وام الحسین واخ الحسین
التسعة من ذریة الحسین برحمتک یا ارحم الراحمین **ایقاظ** چون ابوبکر لعین در استرجاع فدک
از تصرف حضرت فاطمه غلطت نموده تصریح بعداوت اهل بیت نمود فاطمه او را باین طرز سخت که بر تقدیر
اگر ملک من نبوده دار ترکه حضرت رسول محسوب که در این صورت نیز مستحق اخذ آن و تصرف در آن
منحصر در این بوده دیگری من حیث الاستحقاق پیرامون آن نتواند شد در این مرتبه ابوبکر لعین مفحم
شده چون جوابی که موجب حرمان فاطمه از ارث پدر بزرگوار باشد در خزینه خاطر کینه اندوزش
آموزی جای نداشت در این صورت شیطان لعین که درون و بیرون وی را احاطه نموده بود چنین
چاره جویی نموده وی را تعلیم داد که پیغمبر فرموده که طایفه انبیا را میراث نباشد یعنی متروکات ایشان
بورثه

بورثه انتقال نیافته از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قسمت نمایند و این حکایت
از ابوبکر نه موافق عقل و نه موافق نقل است **اما نقل** و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله و عموم آیه نحو که اهلیت تخصیص داشته باشد مخصص گشته و تصریحات الهی بصحت ارث سلسله
انبیا در قران واقع است مثل وورث سلیمان داود و در باره زکریا میفرماید فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و حمل لفظ ارث بر حقیقت شرعی که مراد استحقاق
اموال و متروکات دنیویه است اولی از ارث نبوت است و بر تقدیر اراده نبوت تواند بود که مراد
از ارث اعم از متروکات دنیویه و مقامات قرب درگاه از نبوت و رسالت باشد نه آنکه مراد ارث
در امر نبوت باشد لا غیر چه بر این تقدیر بایستی که هر فرزندی از سلسله انبیا قائم مقام والد خود بوده
بمسند نبوت متمکن شدی و ذریت رسول الله نیز بایستی که بوصف نبوت موصوف شدندی و مخالفین
که در امامت ایشان مضایقه نمایند در نبوت کجا متحمل آن میکردند و علی ای حال چیزی که نسخ آیات
بینات قرانی نماید یا تخصیص آن جز بغیر ذریت مطهره کند در قران و در روایت نبوی ورود
نیافته و قبل از زمان رسالت خاتم الانبیا و ذریت انبیای سابقین از میراث ممنوع نبوده مثل سایر
عباد الله استحقاق آن داشته انتفاع میگرفته اند و اگر این حکایت مخصوص اولاد رسول آخر الزمان
باشد آن نیز محتاج بدلیل و برهان است و عبارت نحن معاشر الانبیا که خصم ذکر مینماید منافی تخصیص است
معنی آیه شریفه دلالت مینماید که هر که از جهة رحم و قرابت بشخصی باشد بعضی از ایشان از بعضی که اولی
خواهند بود در امر میراث وغیره چنانچه فرزندان اولی باشند از فرزندزادگان و بعد از آن فرزند
زادگان اولی باشند از برادران و همچنین هر که اقرب باشد اولی بمیراث گردد و آیه مبارکه شامل

سلسله انبیا علیهم السلام بوده تخصیص بغیر نیافته پس باید که اولاد پیغمبران نیز میراث داشته باشند
بنص قران و ابوبکر مخالف قران مینمود **اما عقل** بر سایر عقلا روشن است که حکایت ارث
موجب عیبی و نقصانی در دین و یا در دنیا و ورثه انبیا نبوده بسبب رفع منزلتی یا انحطاط مرتبتی
تواند بود تا از این جهة ممنوع از امر مذکور شده حق تعالی مراعات اعزاز و احترام و توقیر و اکرام ایشان
در این امر بوده باشد بدستوری که در باب صدقه چون موجب خستی و خفتی خواهد بود دفع از ایشان
نموده تا در درجه بعضی از ادنی آدم نبوده ملاحظه احترام ایشان نموده باشند **دیگر آنکه** اگر ابوبکر
در نقل این روایت کاذب نبودی بایستی که حضرت پیغمبر ص چون این حکم بطریق وحی و پیغام ربی
از آنحضرت صدور یافته تخصیص کتاب خدا و منع ذریت سید الوری نموده نظر بآن صحت پذیرفتی پس
واجب آن بود که اولاد مطهره و هر که در طبقه از طبقات بوجهی از وجوه شرعیه مستحق میراث شدندی آنحضرت
ایشان را از این معنی خبر داده تبلیغ این امر بایشان نموده اگر اراده الهیه بآن تعلق گرفته بود بر ایشان
ظاهر ساختی تا از ارث پی احتمال فما بلغت رسالته مضمون بودی ظاهر است که انفراد و اختصاص اخبار و
اعلام این بابی بکر دون اولاد مستحقین ارث و وارثین علم او قرینه کذب راوی و افترا بر
رسول هاشمی است و از طرایف امور آنکه چون جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین
جهة معصومه طاهره مطهره ادای شهادت نمایند آن شهادت در دیوان ابوبکر و عمر معتبر نبوده
دعوی فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم صلوات الملک الاعلی
والسماء از دایره اعتبار بیرون است و چون ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت
صریح کلام الهی نماید و تارک سنت نبوی گردد و واحدی از اصحاب را منع ننموده بمجرد
قول او

قول او بی قرینه که مصدق تواند بود عمل نموده مخالفت صریح خدا و رسول نمایند شهادت شاه
ولایت با اتصاف عصمت و طهارت متحقق بنص قرانی در امر فدک اعتبار نکرده از
درجه حقیقت ساقط دانستند و اینها هم قراین واضح است بر آنکه عامه اصحاب رسول الله
الا القلیل در عداوت خاندان نبوت شریک بوده همگی از بیم آن خصومت آن دو دشمن
رفیع البنیان مست و مدهوش گردیده در تحت مدلول صدق شمول و تری الناس سکاری
وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید داخل گردیدند و موید مقام است روایت علامه
در کتاب خلاصة الرجال از سیف ابن عمیره از حضرت باقر علیه السلام ارتد الناس بعد رسول الله
الا ثلثة نفر سلمان وابو ذر والمقداد قال قلت وما العمار قال حاص حیصة ثم رجع ثم
قال ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله شیء فالمقداد و شکی نیست که اگر ارتداد اکثر
امت نبودی بلکه کفر اصلی پیش رو افعال و اعمال اصحاب شمال نشدی این مقدار
جرات در مخالفت احکام خدا و رسول ننموده مصدر این قسم از قبایح نشدندی و حکایات
مخالفت ایشان با قانون محمدی از آن گذشته که بحساب و کتاب از عهده تفاصیل
بعضی از آن توان بر آمد و در کتب مخالفین مسطور است که عمر بر منبر رسول الله چون بکلمات
ناقصات میخواست که در تر مرتبه نسخ شریعت و ملت نماید روزی این کلمه بر زبان جاری ساخت
داد که متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما
متعة النساء و متعة الحج و این کلامیست از عمر متضمن اعتراف بانکه او عمداً ترک اطاعت
خدا و رسول نموده چیزی که در زمان رسول الله بسنت نبوی که ماخوذ از وحی الهی است

مقرر و معمول و مستمر بوده وی حرام نموده و باتفاق امت محمد هر که تحریم ما احل الله نماید بی دلیل
شرعی تارک دین محمد بوده داخل کفره ملاحده است و طرفه آنکه مریدان عمر معترفند بآنکه وی
معصوم نبوده و قول و فعل وی مثل سائر الناس از خطا و خلل و مخالفت خدا و رسول خالی
نیست و علی ای حال چون فرموده رسول موافق امر و اراده حق سبحانه است پس امر متعه
چون معمول زمان نبوت بوده و عمر بتحریم آن حکم نموده در این صورت خلاف ما اراد الله
نموده باشد و حقتعالی میفرماید که و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون **هفتم** از وجوه مخالفت شیخین با قوانین ملت سید کونین آنستکه ابوبکر
وصیت کرد که او را در حجره مطهره نبویه دفن نموده در محل دیگر نبرند و بعد از آن عمر چون قائم
مقام وی و سالک مسلک او است او نیز بی ادبی و بی حیائی نموده ببدعت ابوبکر عمل نمود و
بیان مدعا برین وجه است که حجره نبویه یا بر ملکیت آنحضرت باقی بوده بورثه انتقال یافته
یا داخل صدقات متعلقه باهل اسلام است چنانچه ابوبکر مدعی آنست در تقدیر اول چون
حجره مطهره بالاشتراک میانه ورثه محصوره نبویه مشترک بوده وی بی اذن ایشان قهرا
و غصبا در آن تصرف نموده و وصیت بچیزی که مخالف دین نبوی باشد نموده و برو حرام است
متصرف ملک غیر شده این عین کفر و زندقه است و بر اختیار قول ثانی که میانه اهل اسلام
اشتراک یافته باشد همان مفسده سابقه در این صورت حاصل است و بعضی از جهال
و اهل جدال از جماعت مخالفین میگویند که در حجره عائشه و حفصه ارث برده دفن نموده اند
و این تاویلی است بغایت ناپسندیده زیرا که مخالف ابوبکر است که ارث حضرت را
مانع شده

مانع شده از تسلیم با و امتناع مینمود و این صورت در زمان ابوبکر استمرار یافته
غصب حقوق فاطمه از این جهت صورت یافت در تقدیر حقیت و ملکیت ورثه حصه هر یک از ایشان
از حجره مطهره مساوی محل دفن ایشان نبوده در ملک غیر بی اذن و رضای مالک از روی
غلبه و قهر و حکومت مدفون گردیدند و حاصل کلام آنستکه اگر عناد با رسول الله و مخالفت قرآن
و سنت پیغمبر از روی غلبه و عدوان و استحقار دین و ملت و استخفاف شریعت و نبوت
موجب ارتداد بوده مرتکب این قسم از امور مستحق اسم کافر و مرتد و ملحد و منافق و این
نوع از سیاست امراء ثلاثه در مواضع متعدده که اندکی از آن در این رساله اندراج یافته
سزاوار تعبیر باسامی مذکوره گردیده اند و شاهد حال در این قضیه آنستکه اگر دشمنی و عداوت
و خصومت اهل بیت رسالت اعاظم طاهره باطن و صورت و معنی جماعت مذکوره ننموده
شعله افروز نیران عداوت خاندان رسالت نمیبودند ابوبکر و عمر را در آن مکان عالی
و مدفن متعالی سید الکونین جای نداده فاطمه طاهره مطهره و جگر گوشه رسول و منور
بقعه بتول حسن ابن علی ابن ابی طالب را در محل موروثی صوری و معنوی و ظاهری
و باطنی ممنوع نساخته در خصوص این قضیه مسالک اظهار کینه و عداوت دیرینه و
ضغینه جبلیه نمیشدند و شکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از ایشان چون بعنوان
طغیان و عصیان و تسلط و تحکم و قهر و غلبه در دودمان نبوت و رسالت است علت
مستقله بلکه علت تامه صحت کفر و ارتداد آن طبقه ضاله مضله تا الکه بوده محل تاملی
و مقام تاویلی و توقیفی نیست خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ

غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ **هشتم** از مواضع علم بعداوت و مخالفت کتاب و سنت
که ابوبکر و عمر مصدر آن شده اند مضامین اعجاز آئین فقرات آیات خطبه سامیه موسومه
بشقشقیه است که اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب
من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحا
و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء فصبرت و فی العین
قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا حاصل مضمون عبارت وافی هدایت شکایتی است
از آن سرکرده سلسله غاصبین حقوق مرتضوی ابوبکر ابن ابی قحافه که حضرت ربانی قسم اشاره
بآن میفرماید که بذات خداوند جهان که پسر ابی قحافه خلافت را بطریق پیراهنی که ساتر عیوب بدنی
و حاصل فضایح صورت عنصری است در بر کرده و باوجود آنکه میداند که نسبت من بخلافت مثل صورت
قطب است بر رحا یعنی همچنانکه سنگ بالائین آسیا بر گرد میل آهنین که در سنگ زیرین جای
نموده دوره مینماید خلافت رسول نیز مثل آن بر گرد من میگردد و این کنایت است از آنکه
چون مدار انتفاع آسیا بر آن میل بوده فوائد مأموله رحائیه موقوف بر وجود آن میل است
همچنانکه مقاصد دینیه و مطالب شریعت محمدیه و حصول منافع اخرویه و دنیویه و تحصیل مآرب
علمیه و عملیه و نشئه بشریه بوجود آنحضرت مربوط بوده نقطه پرکار هدایت و ولایت و
مرکز دائره خلافت و وصایت بوده ظهور حقایق موجوده بوجود آن مظهر انوار غیب و شهود
تحقق پذیر است و بنابراین قائم مقام و نائب مناب حضرت رسالت در وجوب اطاعت اوامر و
نواهی آلهی بوده انتظام مهام بنی آدم در نشاتین دینی و دنیوی بآن کاشف رموز ازلی متعلق
پذیر است

پذیر است و اگر این امر شنیع بی نسبت ارتباط یافته بوی تعلق گیرد در این هنگام آسیا رحای شریعت
خیر المرسلین معطل و بی منفعت مانده منافع معموله مترتبه بر آن صورت نبندد و کلمه ینحدر عنی السیل
ظاهرا اشاره بعلوم دینیه و معارف یقینیه است باین معنی که هر که طالب حق تحقیق بوده سالک مسالک
علم و عرفان باشد پیمانه معرفتش از جویبار رشحات دانش آن عارف معارف سلونی قبل ان تفقدونی
پر ساخته باندازه استعداد نصیبی یابد و بنابراین عبارت لا یرقی الی الطیر کنایت است از علو رتبه و سمو
رتبه او و ارتفاع قدر آن عظیم المنزله که احدی از نفوس بشریه و ملکیه با وجود طیران بر شواهق قلل تحقیق و
تدقیق از وصول بشرف رفیع البنیان و لا مکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آنحضرت عاجز آمده معترف
بقصور است و باقی کلمات ربانیات آن نقطه دائره ایجاد کائنات متضمن شکایت و بیان تقاعد از
مطالبه حقوق دینی و امور موروثی و اغماض عین از مشاهده قهر و غلبه اعادی و انزوا در زوایای
صبر و تحمل است و اشعار بآنکه اصحاب پیغمبر طریق ارتداد پیش گرفته سالک مسالک اطاعت و متابعت
اهل جحد و عناد گردیده آنحضرت را بی ناصر و معین گذاشته از دین نبوی رجوع القهقری نمودند چنانکه
عبارت و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء و اصبر علی طخیه عمیاء از آن حکایت مینماید یعنی
افکار و انظار خود را مجتمع ساختم که حمله آورم بر ایشان بدست بریده که کنایه از تنهائی و عدم اعوان
و انصار است یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا که اشاره بشدت ظلم است و صبرت و فی العین قذی
و فی الحلق شجی پس صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار اندوه که شکوه تسلط اعادی آزرده و بی نور و حلق
از تجرع مرارت آزار و شماتت اغیار بشابه که گویا سنگ ریزها و استخوان پارها در آن مجتمع شده و سبب
حصول این قسم اذیت و تلبیت آنستکه میدیدم میراث من منهوب و حقوق من مغصوب است و حل

از تحریر قلیلی از عبارت قدسی اشارت آنحضرت این بود که دانسته شود که اعمال
و افعال ثلثه بر وجهی صدور یافته که متضمن نهایت آزار خاطر والا نموده باطن و ظاهر آن
نقطه دایره سراسر بوده و بنابر مصلحت الهی و وصیت رسالت پناهی متحمل لوازم اوضاع
ناپسندیده اصحاب گردیده تجرع کاسات مرارات اذیات و اقرار ارباب شقاق
و نفاق میسر داشت و اگر تمامی فقرات خطبه سامیه مذکوره ترجمه پذیرد موجب طول کلام و
اندوه خاطر محبان آن دودمان ولایت مکان است و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق مسند
احمد حنبل منقول است از حضرت رسول رب العالمین که من اذی علیا فقد اذانی و ایضا
در کتاب مذکور یا ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا
خطاب است بگروه آدمیان بر وجه عموم که هر که آن حضرت را اذیت رساند روز قیامت چون
مبعوث گردد داخل زمره یهودیان یا نصاری خواهد بود و اگر بعبارت منقوله از حضرت صادق علیه السلام
در کتاب منهج الدعوات رجوع شود مرات خاطر از تصویر حالات مقرون بکفر و نفاق شیخون
بصحت لعن و طعن بر عظما و روسای اصحاب بی ادب بی آداب بصور بصورت علم الیقین گردیده
اصلا و مطلقا غبار شبهه و گرد وسوسه و ضایقه در مرآت صحیفه خاطر نمانده سالک مسالک صدق و یقین
گردد و بعضی از آن عبارت شریفه دعای صنمی قریش بوده همانا این رمز از آن اشارت است و عبارت
موعود این است اللهم و ضاعف لعنتک و بأسک و نکالک و عذابک علی اللذین کفرا
نعمتک و خونا رسولک و اتهما نبیک و بایناه و حلا عقده فی وصیه و نبذا عهده فی
خلیفته من بعده و ادعیا مقامه و غیرا احکامه و بدلا سنته و قلبا دینه و صغرا قدر حجتک

ویا

وبدا بظلمهم و طرقا طریق الغدر علیهم و منع خلفتک من سد الثلم و تقویم
العوج و امضاء الاحکام و اظهار دین الاسلام و اقامة حدود القرآن و
العنهما و ابنتیهما و کل من مال میلهم و حذا حذوهم و سلک طریقهم
و تصدر ببدعتهم لعنا لا یخطر علی بال و تستعیذ منه اهل النار و العن اللهم
من دان بقولهم و اتبع امرهم و دعی الی ولایتهم و شک فی کفرهم من الاولین و
الاخرین یا ارحم الراحمین حاصل مضمون خفی اشارت دلیل است بر کفر ابوبکر و عمر و ترک
ایشان و خیانت صادره از ایشان در دین نبوی و تهمت بر حضرت رسالت و برگشتن
از دین آنحضرت و شکستن عهد و بیعت روز غدیر در امر خلافت شاه ولایت و تصریح
است بکفر ایشان و تابعین ایشان و تغییر احکام الهی و تبدیل سنت نبوی نموده ملت حضرت
رسالت را برگردانیده و غیر ملت را دین و شریعت نام نهاده حجت خدا را که عبارت است از
علی مرتضی سهل و بی اعتبار گردانیدند و غدر و بی وفائی با ائمه هدی نموده مخالفت امر
و نهی ایشان اختیار کردند و ابتدا بظلم آل رسول و آغاز حرب ایشان و منع خلیفه
منصوبه من الله از آنچه موجب سد رخنه در بنیان شریعت باشد نمودند و آن حضرت را
از استقامت در بنیان ملت و امضای احکام شریعت و اظهار دین اسلام و اقامت
حدود قرآن مانع گردیدند و هم چنین عبارت مذکوره مشتمل است بر تکرار لعن بر ایشان و
دختران ایشان که عبارت از عایشه و حفصه است و مشتمل است ایضا بر لعن جماعتی که به جهت
ایشان عمل نمایند و بطرفی که ایشان رفته باشند میل کنند و بقول ایشان متمسک

گردند و سخن ایشان را در دین نبوی معتبر دانند و تابع امر و نهی ایشان شوند و همچنین
لعنت نموده بر جمعی که مردم را بمحبت و دوستی ایشان ترغیب نمایند و تصریح نموده بلعن کسانیکه در کفر
ایشان شک نمایند از اولین و آخرین مجملی از ترجمه عبارت فیض آیات حضرت صادق علیه السلام اینست که
نوشته شد و ظاهر است که بهترین متمسک در روشن تر دلیلی است بر کفر شیخین و تابعین و دوستان و محبان
و کسانیکه بقاعده ایشان عمل نموده باشند و ایشان را داخل اهل اسلام دانند یا شک در کفر
ایشان نمایند یعنی بایدایشان را کافر دانسته از طبقه مسلمانان خارج دانند و شیطان لعین
دور نیست که کسی را وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قائل کلمتین و از اهل قبله اند حکم بکفر
ایشان چون توان نمود حضرت صادق علیه السلام از این جهت فرموده که هر که شک در کفر ایشان
نماید مستحق لعن است و پوشیده نیست که مجرد تکلم گفتن و رو بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت
ننموده موقوف بتصدیق ما جاء به النبی و اطاعت اوامر و نواهی او است یعنی اطاعت و
متابعت او را واجب دانسته منکر آن و جاحد مقتضیات اوامر و نواهی رسالت پناهی
نباشد و اسلام ظاهری مفید اینکه خون و مال و زنان و فرزندان ایشان محفوظ مانده بر مومن
آن نتواند شد چنانکه زمره منافقین زمان نبوت که من حیث الظاهر اتیان بکلمتین نموده در ملازمت
حضرت و اقامت صلوة و سایر امور دینیه تقصیری نمینمودند و لیکن حق سبحانه و تعالی میفرمود که والله
یعلم ان المنافقین لکاذبون **فایدة** مجملی از وجوه صحت لعن بر خلفاء ثلثه و تابعین ایشان
ذکر یافته معلوم شد که هر که در کفر ایشان شک کند عذر نموده متزلزل باشد او نیز داخل کفره و
مستحقین طعن و لعن است خلاصه کلام در این مقام آنکه غیر از فرقه محقه اثنی عشریه جمیع فرق

اسلام

اسلامیه یعنی آنها که ظاهرا بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقرار دارند و رو
بقبله مسلمانان نموده نماز میگذارند و بسقیه مراسم دین محمد از زکوة و حج و غیرها قیام مینمایند
امور مذکوره ایشان را نفعی ننموده در روز جزا فایده مند نبوده در درجه کفره و مشرکین مستحق
خلود نار و عذاب الیم اند و بروایت ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام در کتاب محمد ابن یعقوب
رحمه الله ذکر یافته که هر که تصدیق بوحدانیت و نبوت نموده باشد مادام که اقرار بولایت امیر المومنین علی
و باقی ائمه اثنی عشر ننموده و تبرا از اعادی ضمیر آن نساخته باشد ایمان وی صحیح نموده او را خدا
شناس نتوان گفت و چون ایمان صحیح عبارت است از محبت ایشان بر وجه کمال چنانکه مراد از کفر عدم
مودت است و قبل از این مجملی از آن ذکر یافت و محبت کامله تحقق نیابد الا بعد از تبرا از اعادی
آل محمد و انکار آن خاندان عصمت نشان بنا بر این تبرا از مشتمل تولا رکنی از ارکان ایمان است
دوست ایشان دوست خدا و دشمن و منکر ایشان دشمن و منکر حق جل و علا است و ابن بابویه
رحمه الله در رساله اعتقادات اشارتی باین نموده که و یعتقد فیهم انّ حبهم ایمان و بغضهم
کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله
و ولیهم ولی الله و اگر با دانی را این دغدغه شود که مخالفین ایشان موسوم بعداوت نبوده
از ان منقصت مبرا اند **جواب المستکبر** هر گاه از جانب محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
کام جان از طراوت و نضرت داده بتقدیم کسی که در امری از امور راضی نگشته و قایل بان نشده و

ایشان در

نسبت بآن سلسله رفیعه مراعات اعزاز و احترام لازم دانسته غیر ایشان را سزاوار خلافت پیغمبر
نخواهد دانست چنانکه بروایت ابن عباس در مناقب ابن شاذان مذکور است که حضرت رسالت

فرمود علامت بغض و عداوت با علی ابن ابی طالب آنستکه دیگری را بر وی مقدم دانند و عقل نیز
همین حکم مینماید که با وجود شنیدن بعضی از فضائل و حالات امیر المؤمنین و دانستن احوال ابو بکر
و غیره اگر عداوت و خصومت با آن حضرت در میان نباشد بکدام استحقاق و استعداد که ابو بکر بان
اختصاص یافته و در ماده امیر المؤمنین مفقود بوده که ابو بکر را بواسطه آن تمام مقام رسول الله
باید دانست و آن حضرت را در درجه رعایا و تابعین وی تصور باید نمود و این معنی نه پسندیده
عقل و نه موافق نقل است و شعبه ایست از شعب مختلفه کفر و الحاد که معتقدین حقیت خلافت
ثلاثه را موجب خلود عذاب در یوم التناد است و مناسب مضمون این کلام آنچه از شیخ الطائفه شیخ
ابو جعفر طوسی نور الله مضجعه نقل است از ابن عباس که از حضرت رسالت که وصیت کنند و را بامری
که در دین و دنیا از او انتفاع یابد و حضرت در جواب فرمود که بر تو باد محبت علی ابن ابی طالب قسم بدان
آنکه مرا براستی و حق بخلق فرستاده که حق تعالی هیچ حسنه از هیچ بنده قبول نکند تا از محبت علی ابن ابی طالب از و
سؤال نماید و چون شخص کورا از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی در دار دنیا تولا بوی نموده باشد
اعمال وی در درجه قبول یابد و اگر محروم از این سعادت باشد از او سؤالی دیگر ننموده داخل جهنم
گردد و بعد از این کلام حضرت رسالت قسم یاد نموده که ای ابن عباس بخدا ئیکه مرا بحق بخلق فرستاده
که آتش بر دشمنان علی بیشتر غضب آلوده است که بر کسیکه گمان وی آنستکه خدای تعالی را فرزندی
پیدا شده ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آن حضرت در خاطر داشته باشد
فرمود بلی طایفه که نام ایشان باامت من بر زبان جاری شود و دشمن وی باشند ایشانرا
از مسلمانی نصیبی نباشد و ظاهر است که هر که از اسلام بی نصیب باشد در خط کفره و مشرکین

منخرط

منخرط کرد و فرمود که از علامات عداوت آنحضرت تقدیم غیر او بر او است و ابن عباس روایت
مینماید که چون از این حدیث ایامی گذشت و وقت رحلت حضرت رسالت نزدیک شد گفتم یا
رسول الله چه میفرمائی که مرا با نسبت علی باید نمود فرمود یا ابن عباس مخالفت مکن با هر که مخالف علی باشد
و هیچ وقت ناصر و مددکار مباش کسی را که مخالف او باشد یا ابن عباس اگر خواهی که ملائکه بر وردگار
نموده از تو راضی باشند دوستی کن با دوست علی و دشمنی کن با دشمن علی یا ابن عباس بر حذر
باش که در ماده علی شک در خواطر نگذرانی که هر شک کنند در ماده آنحضرت نزد الله تعالی از قبیل
کفره و مشرکین است و از جمله روایات منقوله در این مقام که فرح بخش خاطر خواص و عوام از
شیعیان و محبان دودمان سید انام است روایت سماعه ابن مهران از حضرت صادق علیه السلام
برای وجه که آنحضرت بسماعه خطاب فرمود که بدترین مردم کیست گفت یا ابن رسول الله بدترین
مردم مائیم حضرت از این سخن بغایت غضب آلوده شده رخساره مبارکش افروخته گردید از روی
آزرده گی خاطر تکیه نمود و تکرار کلمات سابق فرموده سماعه بهمان دستور جواب داده بعد
از آن آنحضرت فرمود چون باشد که روز قیامت شما را بیش از مردم امر به بهشت شود
و ایشانرا بیش از هر کس بدوزخ امر داشته نمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند
که بمیدانیم که مردم میگفتند در دنیا ایشانرا از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب میدانستیم کجا
رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون مسطور موافق مدلول آیه شریفه است که ما لنا لا نری رجالا
كنا نعدهم من الاشرار و بعد از ختم این بشارات دگر باره متوجه سماعه شده فرمود که هر که از
شما گناهی از او صادر گردد چون روز قیامت شود بپای خود متوجه درگاه الهی شده شمارا

X

شفاعت کنیم و عبارت حضرت اینست که یا سماعة ابن مهران انه من اتی منکم اسائة مشینا
الی الله یوم القیمة باقدامنا فنشفع لهم بعد از آن فرمود و الله داخل نشود آتش را از شما نه کس
و الله که داخل آتش نشود از شما ده کس و الله داخل آتش نشود از شما یک کس **و بنا دره** روایات
صحیح معتبره در باب شیعه اثنی عشریه و عدم دخول ایشان در دوزخ بیش از بیش و زیاده از وهم دور
دور اندیش است و ذکر شمه از آن حذرا من طول الکلام و تورطا الخلق فی الاثام مصلحت ندیده
ختم رساله بایضاح استحقاق مطاعن صحابه کرام نموده ان انسب بنظم کلام و اوفق بتطبیق ظاهری
بباطن و صورت بمعنی است و چون قبل از این واضح شد که قول و فعل حضرات ائمه طاهرین بنابر
عصمت طهارت ذوات مقدسه ایشان موافق اراده الهیه بوده محکمات و متشابهات قران در نظر
تمامی نزد ایشان حاضر بوده مدلول صدق شمول لا یمسه الا المطهرون پرده شکوک و شبهات
محتمله درین مقام مرتفع میسازد و بنابرین باید که آنچه طریق استشهاد بان بیکی از حضرات صادقین صحیح گردد
و اطاعت مدلول آن و اعتقاد وجوب متابعت مضامین فرامین ایشان که امنای رب العالمین
و حجت الهی در روی زمین اند نصب العین ضمیر خود باید دانست و بنابراین چون بطریق
وثیق ائمه اثنی عشریه صلوات الله علیهم اجمعین وضوح پذیرفته که چون آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم
در شرف نزول یافت یعنی هر طایفه از طوایف بنی آدم در روز محشر برفاقت و معیت امام ایشان حاضر
آورده آن عرصه خطیره خواهند شد و بعد از نزول آیه شریفه جمعی از مسلمین که حاضر مجلس نبوی بودند
سؤال کردند که امامی غیر از شاه نبوت رفعت امامت خواهد بود حضرت در جواب ایشان فرمود
که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت مخصوص ذریت من است بعد از من و اما بعد از اتباع این

سخن بعضی

سخن بعضی از اشقیای امت تکذیب قول ایشان و انکار امامت ایشان نموده دائم کفر و ضلالت
و تابعین ایشان دست ظلم و تعدی از آستین بی باکی بیرون آورده مخالفت حکم خدا و رسول را
قدوه دانسته دقیقه فروگذاشت ننمایند در آن وقت هر که تولا باهل بیت من نموده مصدق
اقوال ایشان باشد روز قیامت باتفاق من و رفاقت من اختصاص یابد و هر که تابع اهل خلاف
شده تکیه بر افعال و اقوال ایشان نماید بدرستیکه آنکس از من نیست و با من نیست و مرا از او
بیزاری است و شکی نیست که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از او بیزار باشد در صحرای محشر داخل امت او نباشد
و برفاقت آن حضرت سرافراز نگردد و در درجه کفره داخل بوده خسر الدنیا و الاخره بوده باشد
واصرح از این روایت بریده عجلیست از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه اولئک الذین
لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و حاصل افاده حضرت باقر آنستکه هر که از
طوایف بنی آدم گمان کنند که در طریق هدایت غیر ذریت حضرت رسالت باین وصف اتصاف
پذیر است شخص این چنین عند الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیبی از ثواب
بهشت و نعیم جاودان نبوده مخذول و منکوب بصحرای محشر گردد **و مثل** روایت مذکور است
آنچه از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم
مسودة نقل شد برای وجه که هر که در دنیا خود را امام گوید و بکذب و افترا نام خود خلیفه خدا
و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر نموده میفرماید که خواهی دید که بکذب و دروغ و خلاف واقع
بر مسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر روسیاه و نامه سیاه و واویلا کنان در صف
مجرمان و روسیاهان جای نماید و در این معنی از ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام

واصرح

ومثل

نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز قیامت با ایشان تکلم نماید و ایشان را از معصیت و جنایت
پاک نمیگرداند یکی آنکه دعوی نماید که الله تعالی او را امام گردانیده و نه چنین باشد و یکی آنکه دعوی
انکار امامت شخصی نماید که حق تعالی او را امام گردانیده و یکی دیگر آنکه اعتقاد وی این باشد که
آن دو کس را از اسلام نصیبی باشد **و مؤید این روایت** است آنکه در کلینی ذکر یافته که مَن اَثبَتَ
اِمامًا لَم یُثبِتهُ اللهُ کانَ مُشرِکًا بِاللهِ یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد ثابت کند که
خدای تعالی خبر کسی آورده باشد و وجه این است که تعیین امام و خلیفه مخصوص مرتبه ربوبیت است پس
هر که اعتقاد امامت کسی نماید که دلیلی داشته باشد در این صورت باید قائل شرکت در کار خانه
در کار خانه الوهیت گردد و از این قبیل است دیگر آنکه بابویه نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام
فمن ادعی الامامة و لیس بامام فهو الظالم الملعون یعنی هر که دعوی امامت نماید و وی امام
نباشد یعنی خدا و رسول او را حجت این امر تعیین ننموده باشند شخص این چنین از اهل ظلم و از
مستحقین لعن است **و از روایات** معتبره مذکوره در کتاب کافی از زراره از حضرت باقر علیه السلام
و آن حضرت متصل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره
و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فتوالیه فیکون جمیع اعماله
بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان خلاصه مضمون
عبارت آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی تمام شب بعبادت و تمام روز بروزه صرف
نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه خدای تعالی تصدق نموده باشد و در تمام عمر اوقات صرف
حج گردانیده با وجود این حال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد و نداند که دلیل منصوب
از جانب خدا

از جانب خداکیست و هر کس است تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت آن ولی خدا از
او صادر گردد و این طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجری و ثوابی نبوده از دائره ایمان
خارج باشد و شکی نیست که مضامین صدق آئین روایات مذکوره تمامی موافق احوال و اخلاق
و افعال خلفای ثلث و تابعین او امر و نواهی ایشان است که بر زبان مردم اهل سنت و جماعت
مذکور میگردد و چون انطباق مدلولات روایات مذکوره بر حالات و اعتقادات اهل
خلاف غایت وضوح یافته اتصاف ایشان با وصاف مذکوره محل مضایقه و منازعه و مقام شبهه و مکابره
نیست و امور مذکوره از خواص کفر و شرکین ملاحده و منافقین است نه شرعی بلکه علم تعیین نفاق و شقاق
و کفر و لوازم آن در باده طوایف اهل خلاف حصول یافته از شوائب بعیده که جهال و معاندین گویند
یا نولسیند بغایت دور و از نواهی خیالات فاسده انجماعت جمهور است **و ایضا** از وجوه دال که
کفر و ضلالت خلفای ثلث و تابعین روایت منصوره بحضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام است در تفسیر
آیه و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله حضرت فرمود که معنی آیت آنست که هر که
در امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس کرده اشتراط آنکه او را هادی از جانب خدای تعالی باشد
تکیه بر چیز دیگر نموده باشد گمراه ترین گمراهان باشد و مثل این است روایت محمد ابن مسلم از
از حضرت باقر علیه السلام را آن وجه که فرمود و ان الله بعبادة یجهد فیها بنفسه و لا امام
له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی بسبب عبادتی
که نفس وی در آن غایت سعی و جهد نموده باشد و او را امامی از جانب الله تعالی نباشد سعی
آن شخص در آن عبادت قبول حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه و حیرت زده است و اصرح از این

اماشو
حکایت واقعه در میان ابی شبل و حضرت صادق علیه السلام بر این وجه که حضرت خطاب بوی نموده
و چنین فرمود که یا و الله لا یقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم
حاصل کلام آنحضرت آنست که عبادات مفروضه و طاعات منصوصه از اثنی عشری غیر صحیح نبوده
و بدرجه قبول موصول تواند بود و از این جهت حضرت صادق علیه السلام بیان این مدعا بقسم ساخت
که شایبه لم و کیف و خدشه چون و چرا مانع نگردیده مستمع مدلول عبارت از سلوک وادی
ظنیات و مشکوکات عدول نموده سالک مسلک علم و عرفان گردد و معلوم است که عدم
قبول عبادات آن طایفه از جهت فقدان شرایط صحت است که عبارت از عقیده خالصه و ایمان
صحیح است که ملزوم الطاعت اهل بیت رسالت است و متابعت او امر و نواهی ایشان است در دنیا
و آخرت و روشن تر از عبارت سابقه و الذ مستلذات اعتقادیه روایت حنان ابن سدیر از
حضرت صادق است چنانچه صحایف کتاب کافی با آن توشیح یافته و آن حضرت بسبب حقیقت حال
اهل ضلال را سلوک بسبکه بیان ساخته که لا ینال الناصب صلی ام زنی و هذه الایة نزلت
فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة حاصل کلام در این مقام این است که حضرت صادق علیه السلام
میفرماید میان نماز که افضل عبادات و زنا که افحش معاصی و سیئات است چون از ناصبی واقع
گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ و ملاحظ نگشته نزد آنحضرت این است که چنانکه بر فعل زنا مؤاخذ
و معذب خواهد بود بر فعل نماز نیز بهمان قاعده مغضوب و معاتب است و وجه صحت این تقریر
آنست و العلم عند الله تعالی و امامنه و حلقه که چون نماز مذکور نه بروجه مرغوب شارع و اطاعت
آثار رسالت و متابعت احکام امام زمان سمت وقوع یافته بلکه بنا بر رسا اهل در دین خود
و مجدد و نظار

وجه و انکار شرایع مصطفوی و اطاعت آثار اهل ضلال و متابعت هوای نفس و موافقت
وساوس شیطانی و تحریفات کلام ربانی صدور یافته و بنا بر این چون امرین مذکورین که
بر خلاف فرموده خدا و رسول واقع شده باشد و بهوای نفس مقتضی آن بوده موافق وسوسه ضلال
شیطان لعین وقوع یافته باشد در این صورت هر کدام از آن دو فعل چون مخالف رضای
خدا و فرموده سید الوری و مطابق تحریک شیطان لعین است از این جهت در مفهوم
معصیت و مخالفت سنت و شریعت شریک بوده باید که در عذاب و عقاب تفاوتی بین الامرین
نبوده باشد و بعض هر کدام از فعلین مذکورین مستحق مؤاخذه الهی و مستوجب عذاب نامتناهی شد
و لا شک مسافت بعید منتهیه بمسلکین متضادین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر چون از
هدایت هادی مسالک صدق و تعیین و دلالت امنای رب العالمین خالی بوده بروی
اصحاب ضلالت و غوایت که شراک نعال ایشان از رشته تو هم و من اضل ممن اتبع
هویه و انتظام یافته مهتدی نتوان شد و در این معنی گفته شد **نظم** ز نفس بد اگر نیکی طمع
داری چنان باشد ❊ که از زاغ سیه داری طمع سرسبزی چمن ❊ درین دریای خونخوار ار غذا جوی و لاکشتی
در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها ❊ نجات از راه عترت جو نه از احیای غزالی ❊ خفاش ان
خاک در که دان ز طب بوعلی سینا **هدایة** حقیقت کلام در باب خلفای ثلث و تابعین
آن که ارتداد ایشان یعنی رجوع بطریق جاهلیت و بت پرستی بعد از استسعاد بسعادت
اسلام نموده اند یا آنکه در اصل بر کفر ذاتی باقی بوده بطریق منافقین باظهار کلمتین و اتیان بظواهر
عبادات شرعیه عمل مینمودند و این حکایت مردود است سیما از امرین مذکورین و آنکه بتقلید

پیوسته که آثار کفر و نفاق و جحد و انکار اهل بیت و اقدام بر اهانت ذکر حرمت و بدعت در قوانین
شریعت و تحریف کتاب و تبدیل سنت ببدعت نموده‌اند پس قدر مشترک میانه ارتداد و کفر اصلی
در جه ظهور دارد لکن خصوص احد الامرین فی الجمله خفائی داشته قراین معتبره بر تحقیق هر یک
صورت پذیرفته است اما ارتداد ایشان از این جهة که حضرت صادق عم چون از اهل ارتداد که
مدلول آیه الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی بر آن دلالت
مینماید مسئول گردید در جواب فرمود که فلان و فلان مرتد گشته از دین محمدی برگردیدند و ارتداد
وقتی درست باشد که مسبوق بایمان شده در زمره مؤمنین داخل شده باشند **وایضا** از حضرت
صادق عم نقل شده که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه لنکشف یعنی الذین کفروا عذابهم
عذابا شدیدا است جماعتی باشند که برگردیدند از حق سبحانه و تعالی و خلافت امیر المؤمنین که
من جانب الله است انکار نمایند و در این آیت حق سبحانه و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آن
حضرت را بجائی رسانیده که مردود او را مردود الله تعالی دانسته و تعبیر از آنحضرت بلفظ ربهم
نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین حق سبحانه بوده تفاوتی در آینه
اعتقاد انتقاشی نمیباید **و همچنین** آیه شریفه ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا
ثم ازدادوا کفرا دلالت بر ارتداد مینماید بنابر تصریح بلفظ آمنوا و اما بقای ایشان بر کفر اصلی
آنستکه قبل از این مذکور شد که در لیلة العقبه اندیشه کشتن پیغمبر نموده چون از این مراد حیله و غدر
دست امید ایشان منقطع گردید با نداختن دباب جرأت نموده مرتکب آن فعل شنیع گردیدند و اراده
کشتن خدا و رسول اگر صحیح بوده ظاهر موافق باشد اقدام بدین قسم خطیئات ننموده مسلمان پیرامون
این طور

این طور امری نمیشود **دیگر** ایمان آوردن بخدای عزوجل و بعد از ملاحظه واقعه یوم الغدیر
و تأکیدات الهی در این امر و ترددات جبرئیل و تنبیهات و تشدیدات نبوی و تهنیت نمودن
ایشان حضرت امیر المؤمنین را و قبول نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه آن روز و بعد از دو ماه
مخالفت صرف نموده‌اند و ارتکاب این قسم از فضایح کردن و لطمه رسول را به شمشیر زدن و آتش
کینه دیرینه را افروختن و در خانه فاطمه انداختن و دیگر قبایح که زبان قلم شکسته رقم شرم دارد
که بیان آن علی التفصیل تواند بود و این طور از معاصی از کسی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان داشته باشند
بغایت مستبعد مینماید و آنچه بطریق استدلال ذکر یافته و مذکور تواند شد که دلالت بر بقای ایشان
بر کفر ذاتی اصلی داشته بکسای جهت در بیان نکتی که خالی از تأمل نیست و آنچه از این مقوله ذکر
یافته ظاهرا داخل خطیئات بوده بعضی وجوه مرقوم اگر صحت یابد بمقصود منتواند بود **دیگر آنکه**
در کتاب سلیم ابن قیس مذکور است که چون ابو بکر بعد از شب غار عمر را ملاقات نموده از احوال
آنحضرت میانه ایشان حکایت میگذشت ابو بکر گفت قبل واقعه مذکوره امر نبوت محمد نزد من
مشکوک بوده گاهی عقل حکم بصحت و گاهی ببطلان مینمود و چون استقرار در آن موضع محمد دست
بر چشم من مالید و بعد از آنکه گشودم دریای حبشه و جعفر و کشتی را که رو بحبشه شد بود تماما بچشم می
درآمد از این صورت مرا علم بسحر او حاصل شده دانستم که آنچه از خوارق عادات که از او صدور یافته
تمامی از مقوله اعمال ساحران است و مذکور است که بعد از آنکه عمر این حکایات را از ابو بکر شنید
رای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار یافته در این امر رسوخ یافتند **دیگر آنکه** علامه نیشابوری در
تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه که عاتکه نام داشت بامید رعایتی و آرزوی نوازشی روانه

مدینه مطهره گردیده بود و نموده رسول الله صلعم از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود شخصی مسمی به حاطب
ابن ابی بلتعه بود مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت در آن وقت عازم فتح مکه بود این مضمون را
درج نموده بآن زن سپرده روانه گردانید بعد از آن جبرئیل نزول نموده حضرت رسول را از این
حکایت خبر داده آنحضرت امیر المؤمنین و عمر و شخص دیگر را از عقب عاتکه روانه ساخته فرمود که مکتوبی مشتمل
بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن مکه همراه اوست از او بگیرید و اگر انکار نماید قبول مکنید و چون ایشان
روانه شده بآن عورت رسیدند در تراول عمر بوی رسیده از او طلب مکتوب نمود عاتکه مکرر
انکار نموده در این امر تاکید تمام مینمود و سوگندان معتبر در زمان جاهلیت موکد میساخت
عمر دروغ را قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت امیر المؤمنین آن را از او سؤال نمود که مکتوب را چرا نگرفتی
او را از چه سبب گذاشتی عمر گفت که وی سوگندان یاد نمود که مکتوب مذکور نزد او نیست
از این جهة او را زجر نموده تجویز آزار او ننمودم بعد از شنیدن این سخن حضرت امیر المؤمنین
متوجه او شده فرمود که والله پیغمبر هیچ وقت خلاف نگفته و هر چه فرموده از وحی الهی و پیغام
گذاری جبرئیل فرموده و بر عاتکه شمشیر کشیده فرمود یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی عاتکه مکتوب
مذکور را از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم امیر المؤمنین نموده در صحت ایمان ظاهر است
که اگر کسی اعتقاد در رسالت محمدی داشته و گفته و کرده او را از فرموده خدا و طریق وحی جبرئیل
دانسته احتمال کذب در سخنان آن صادق القول بر او ن خاطری نکرده چگونه تقدیم قول زنی
بر پیغمبر داده و سوگند بت پرستان گوش نموده پیغام خدا را اعتبار نتماید هذا الا الضلال
البعید **دیگر آنکه** چون پیغمبر صلعم در موضع حدیبیه با مر رب العالمین با مشرکین مکه صلح نموده
عمر نزد

عمر نزد پیغمبر آمده گفت هل انت علی حق آیا تو بر حقی چون پیغمبر فرمود که بر حقم گفت سبب
چه بود که این ننگ در اسلام نموده حضرت در جواب فرمود که مصلحت الهی اقتضای آن
مینمود و بعد از آن از خدمت پیغمبر روانه صحبت ابی بکر شد با او نیز چنین گفت و از ابو بکر
شنید که حضرت در این واقعه بمصلحت الهی صلح نموده قصوری بر این مترتب نیست عمر در
جواب گفت ما شککت منذ اسلمت مثل شک الحدیبیه یعنی از آن روز که مسلمان شدم
مثل شکی که در روز حدیبیه نمودم دیگر چنان شکی از من واقع نشده و ابن طاوس این
حکایت را در طرایف از طریق اهل سنت نقل مینماید و میگوید که با تفاق اهل اسلام شک در اسلام
ارتداد است بلکه کفر اصلی و اگر گوئی توبه نموده اند از کفر این قول مستلزم خرق اجماع مرکب است
فافهم و الانصاف این است که قراین کفر ذاتی خلفای ثلث بیش از آنستکه شاید نوشت و از زیاده
از وجوه ارتداد ایشان است عبارت حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه الکفر و
الفسوق و العصیان که معبر باول و ثانی و ثالث شده یعنی ابو بکر و عمر و عثمان
موید مقام است اگر اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام صحیح است اما اطلاق لفظ مذکور مجرد از
قرینه صارفه افاده کفر ذاتی مینماید و یکی از شعرا موفق گشته با آنچه حق تعالی از عثمان تعبیر بآن
نموده که لفظ عصیان است در آیه شریفه و نیز از بینات لفظ عثمان عصیان یافته بآن
عنوان در رشته نظم انتظام داده **نظم** ملعون جهنمی ابو بکر لعین ؛ میدان سگ بیحیا
عمر را بیقین ؛ عثمان پلید مار عصیان است ؛ این جمله زبینات اسمات ببین ؛
و صاحب کتاب کامل بهائی نام از عمر خطاب بجانب معاویه نقل نموده شتمی را که از

دین آبا و اجداد مبادا منحرف شده بسبب محدوم از راه رفته باشی و چون امور دینیه سبب آن
شده بود که فی الجمله مماشاتی با او بایست نمود از این جهت بحسب ظاهر اطاعت وی نموده
بامر و نهی وی عمل میشد و لکن فی باطن الامر کما علی الذین کانوا آبائنا و در آن مکتوب
مذکور است که چون پسر ابی طالب بزرگان و اهل دانش و شجاعت را از طایفه قریش مستاصل ساخت
تو نیز ای معاویه در استیصال اولاد ابو تراب مساهله مکن و بسبب محمد و بنو هاشم عموما از راه نزدیکی
و اکرام جهت مراعات خاطر بعضی از مردم رعایت قوانین محمدی نموده رسوخ تمام در آن امر از تو ظاهر
گردد اما در واقع از طریق سلفه و قاعده آبا و اجداد منحرف نشده از قانون قدیم بر نگردی
و دیگر سخنان در آن کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان ساخت و اگر
این حکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بوده احتیاج بدیگر دلایل نخواهد بود
الحاصل ای برادران دین دار و ای دوستان اهل بیت سید ابرار و ای شیعیان
خاندان حیدر کرار این رساله را گنجایش ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان نبوی نبوده
چون اندکی از آن مرقوم رقم بیان کردید و بعد از تفحص و تعمق تمام در صحت آنچه مذکور شده
دغدغه نمانده یعنی و بین الله تعالی خلافی نقل نشده و تکذیب و افترا حرفی بر صفحه تحریر
ترقیم نیافته و آنچه از اصحاب رسول الله خصوصا ثلاثه و تابعین با آن طرز سلوک نموده از
اخبار بیشمار یکی و از بسیار اندکی در این صحیفه نوشته نشده و آنچه مرقوم رقم حق و صدق
گردید شمه از معایب و کلمه از مثالب ایشان بوده غرض صحیح لذ تیطران قطع نظر
از اطاعت پادشاه جمجاه گیتی ستانی ذخیره روز قیامت داند و ختم روز حسرت
و ندامت

و ندامت گردانیده وسیله نجات و ذریعه رفع مواخذات میسازند و هر که از اصحاب ایمان
بمطالعه کتب و رسایل در این باب توفیق نیافته در جریده اهل علم داخل نشده و خواهد که فی
الجمله اطلاع بر بعض از امور واقعه در فضایل اهل بیت نبوت و مطاعن مخالفان دودمان
عصمت و طهارت حاصل نماید وظیفه آنست که بعض اوقات صرف مطالعه این اوراق نموده
بصیرتی در این باب کسب کرده مولف این رساله را بتوفیق استعداد سعادت شفاعت
اهل بیت رسالت دعائی نموده بحسن عاقبت و دخول در زمره محبین دودمان هدایت
و ولایت یاد نماید رباعی گرچه ماند ستوده کاری از من ؛ گردد ز بگرفت اعتباری از من
بستم نقشی که چون نمانم ماند ؛ بر لوح زمانه یادگاری از من ؛ تحقیق چون بعضی از وجوه
معتبره کفر و نفاق اصحاب شمال و تابعین بی مآل مکشوف ارباب کمال گشت باید دانست
که بعد از حصول علم از آیات و روایات سابقه باستحقاق لعن و طعن آن طایفه
مالکه طریق ظن صحت آن از اهل ایمان بنابر پیروی اطوار ربانی و آثار نبوی و متابعت
کفر و کردار اهل بیت مرتضوی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است بر عامه مکلفین
از زمره حقه اثنی عشریه موضوع از جهت اظهار برائت که عبارت از لفظ لعن است گردیده
از این جهت در زمره معتقفین آثار و متتبعین اخبار اهل بیت اطهار داخل باشند و طریق
توضیح این اسرار از وجوه معتبره است اول آنکه چون مضامین صدق آئین روایات معتبره صحیحه
ناطق است بآنکه تبرا از اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین در تحقیق ایمان دخیل
بوده مثل تولا در ظهور ایمان است پس در این صورت ناچار است از اعتبار لفظی از الفاظ معین

دال بر معنی برائت چنانچه در جمیع اجزای معتبره در تحصیل ایمان صحیح لابد است از لفظی که مخبر
از قصد قلبی بوده شعری فی الضمیر باشد و لفظ موضوع بوضع شرعی یعنی مستعمل در کتاب خدا
و سنت مصطفی منحصر در خصوص لفظ لعن است چنانکه حق جل و علا در مقام سخط و غضب و اظهار استحقاق
عذاب و عقاب اعدا و اشرار بهمین لفظ اشاره بمعنی مذکوره فرموده فرمایند که غضب الله علیهم و لعنهم
و همچنین اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و ایضا اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة
والناس اجمعین و ایضا الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین و در سنت نبوی نیز همین لفظ مستعمل شده چنانچه در باب متخلفین از جیش اسامه
فرموده که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و در ماده ابوسفیان و معاویه و پسر دیگرش
فرموده که لعن الله الراکب و السائق و القاید و حضرات اهل بیت طاهرین نیز همین لفظ
در مقام برائت از اعدا متکلم بکلمه مذکوره شده اند چنانچه عبارت صنمی قریش و الف کلام حضرت
صادق ع که ذکر آن در این رساله سبقت ذکر یافت شاهد مدعا است پس معلوم شد که ایکه مجرمان فی
القسم بوده از اعدای دین نبوی حقیقت برائت بتلفظ آن در جه ظهور می یابد و منحصر در کلمه
مذکوره است پس هر که از اهل ایمان خواهد که تبرا از اعادی نموده کامل الایمان و العقیده گردد
باید که تلفظ بلفظ مذکور نموده مقرون به تلقی گرداند همچنانکه در سایر اجزای ایمان قصد معنی
و اتیان بکلمه و اقرار لازم بوده این عنوان معمول اهل ایمان است وجه دویم چون
پیروی کتاب و سنت از وجوب و ندب خالی نبوده خصوصا در احوال اعتقادیه و دلیل وجوب
وحق لعن و حضرات طاهرین مستحقین غضب و سخط پروردگاری و مبعدین از رحمت باری را
بخصوص

بخصوص لفظ مذکور مطعون و مغضوب علیه گردانیده بهمان صیغه اظهار برائت از اعدا نموده اند
پس لازم بندگی و پیروی اطوار الهی و آثار رسالت پناهی و ذریت طاهره آنحضرت آنست که
بندگان نیز اراده اظهار برائت از اعدا داشته نمایند و بهمان لفظ تلفظ نموده متاسی با فعال
خدائی و مقربان بارگاه کبریائی باشند نکته چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه معتبره
ثابت شده و در قرآن عزیز نیز در کثیری از مواضع اداء مقصود الیه در ضمن صیغ موضوعه خبریه
تحقیق یافته بنابراین تواند بود که اگرچه کلمات مشتمل بر لعن در لباس صیغه خبری ذکر یافته اما
محتمل است باحتمال قریب که عرض تلقین عباد و امر ایشان باتیان کلمه مذکوره باشد چنانچه کلمه
یلعنهم اللاعنون من حیث الظاهر افاده این مدعا مینماید و بر این تقدیر صحت لعن دشمنان
دین اعم از خلفا و تابعین و متدینین بادیان باطله و متعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه و شافعیه
و مالکیه و حنبلیه و عامه فرق منسوبه بتشیع از غیر اثنی عشریه و غیرها من الغلاة والزنادقه و سایر ملاحده
بانواعها و اقسامها تارة بدلیل تاسی و تاره بمتابعت تلقین الهی و اشارات و کنایات
و تعریضات اهل بیت نبوی واجب بوده مومنین را این معنی ذریعه روح و راحت و وسیله نشاط
و انبساط در متابعت کتاب و سنت است و عبارت مذکوره صریح است بر آنکه برائت از اعداء
اهل بیت جزو ایمان است و ایمان عبارت از قصد قلبی و اقرار لسانی است پس باید که در برائت
متلفظ بلفظی گردد که موافق کتاب و سنت باشد و لفظ مذکور منحصر در لعن است والعلم عند الله تعالی
وعبارت ابن بابویه در مسئله برائت در رساله اعتقادات بر این وجه است و اعتقادنا
فی البراءه انها واجبة من الاوثان الاربعة والانداد الاربع و من جمیع اشیاعهم و اتباعهم

والنهم شرح حق الله ولا يتم الاقرار بالله و رسوله و بالائمة عليهم السلام الا بالبرائة من اعدائهم
تذنیب چون ختم رساله برین مبحث مرکوز خاطر شکسته بود مناسب آن دید که مضامین مذکوره در طی اوراق
این رساله با بعضی از زواید حسنه بعبارتی اجمال مرقوم رقم بیان کرده شد که اگر شخصی از انتقاش همه و لواحق
عبارات مسطوره بر صحیفه بمطالعه فرصت نیابد خواهد که علی سبیل الاجمال بر آن اطلاع یابد رجوع
بخاتمه این رساله نموده از ملاحظه دو سه ورق که مرقوم رقم وضوح میگردد فایده مامول تحصیل نماید و
توضیح مقصد در ضمن دو اشارت صورت کتابت می یابد **اشارت اول** باید دانست که بیعت مردم
و اختیار ایشان را در امر خلافت خدا و رسول مدخلی نبوده هر که را عقیده این است که نیابت رسول الله
و خلافت الله تعالی در روی زمین بگفته کسی و احتیاج شخصی غیر معصوم صحیح بوده موافق رضای الهی
خواهد بود قلت عقل و نقصان تمیز وی غایت ظهور دارد چه قطع نظر از دلایل عقلی و نقلی نظر بعرف
و قاعده معموله میان مردم تعیین وکیل جهت پادشاه روزگار وابسته باختیار رعیت نبوده
ایشان را در این امر مدخلیتی نیست زیرا که هر کس از اهل عالم که او را احتیاج بنایبی و قائم مقامی
باشد آنکه پسندیده خاطر وی بوده و اهلیت این حالت در وی مشاهده نموده او را برجوع این امر
اختصاص میدهد نه آنکه صاحب مقصد در این امر مدخل نداشته مردم بی کار نزد وی نسبت جهت او نایب
تعیین نمایند بنابراین چون تواند بود که مهمات عالمیان و حوائج ضروریه آدمیان که حصول
آن موقوف بوجود خلیفه خدا و رسول باشد ایشان در این امر مدخل نموده و پیرامون نشده جمعی
از امت و طایفه از رعیت باین حکایت قیام نمایند و بر اهل عقل خفایی ندارد که بنی نوع انسان
غیر زمره معصومین تمامی جایز الخطا بوده اختیار ایشان شاید مخالف اراده الهیه باشد
و بنابراین

و بنابراین چون تواند بود که محل اعتماد بوده بر مردم عالم واجب باشد که بمقتضای آن عمل نمایند
و از امور ظاهره بینه است که اگر بعد از پیغمبر ص از برای انتظام امور دینی و استحکام مهام
مصطفوی کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل عقل کافی نبوده چه تبیین غوامض امور و حل
مشکلات جمهور و بیان مقاصد خدا و رسول از کلمات بینات قرآنی و احادیث نبوی و تخصیص
عام و تقیید مطلق و تمیز میانه محکمات و متشابهات و غیره احتیاج بوجود نایبی و جانشینی
باشد لازم است که الله تعالی تعیین آن شخص نموده و پیغمبر صریحا بنیابت و خلافت او دلالت
فرماید تا فواید مامور بر وجود نبی در زمان رحلت آنحضرت بر وجود خلیفه و نایب مترتب گردد و اگر
قرآن و حدیث و عقل کافی بوده وجود نایب محتاج الیه نباشد پس در این صورت رعیت اختیار کرده
نبوده اقدام ایشان بر تعیین شخص بخلیفة الله و خلیفه رسول الله موجب زیادتی در امور دینیه شده
مخالف اراده خدا و رسول عمل نموده باشند و ایضا اختیار امت شاید متعلق بشخصی شود که فاسق
فاجر باشد و ایضا هر طایفه را رسد که جهت خود امامی و سرداری تعیین نموده قول و فعل او را
مطاع دانند زیرا که رجحان اختیار کسی بر اختیار دیگری ظهور نداشته چون همگی جایز الخطا اند
هیچ کدام مکلف باختیار دیگری نتوانند شد و در این صورت آتش مخاصمه و منازعه اشتعال یافته
منتهی بتشاجر و تنازع و مفاسد عظیم گردد و حال آنکه فایده وجود امام رافع این قسم از امورات
و غالب اوقات مستلزم محاربه و مقاتله و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط بر عباد و امثال آنست
نمی بینی که بعضی از صحابه اختیار خلافت عثمان نمودند و بعد از آن کثیری از ایشان اتفاق بر
قتل وی نموده شاید صحابه و اهل حل و عقد اقطار و امصار در این امر متفق شده بودند چنانچه

عایشه نیز فریاد بر آورده میگفت اُقتُلوا نَعثَلاً قَتَلَ اللهُ نَعثَلاً اُقتُلوا حَرّاقَ المَصاحِف
و از محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و غیره مذکور است که قتلناه و هو کافر **مرویست** که چون
امیر المؤمنین ع از احتجاج بر خلایق بطرق آیات و روایات و تصریحات رسول ص و تاکیدات
الهی در امر خلافت فایده ندیده اثری بر آن ترتب نیافت آنحضرت نیز به بیعت مردمان التفات فرموده
در این امر بقاعده سلف عمل فرموده و از جمله مردمی که تخلف از آن حضرت نموده بمعاویه پیوستند
حسان ابن ثابت و عبدالله ابن عمر و سعد وقاص و بعضی دیگر متفق ایشان شده بودند حاصل
آنکه جمعی کثیر بیعت بمعاویه نموده طایفه با امیر المؤمنین گردیدند و سی هزار کس بتحریک طلحه و زبیر و عایشه
و حفصه از آن حضرت روگردان شده آخر محاربه جمل و غوغای خرابی بصره وقوع یافته
مفاسد بسیار بر آن ترتب یافت و چون بیعت قائم مقام کتاب و سنت گردید جمعی کثیر بمعاویه
بیعت نمودند و پاره با امیر المؤمنین و آن قسم خرابی در بنای دین نبوی واقع شد که قلم راقم
تحریر و زبان را تاب تقریر نیست و حکایت بیعت امیر المؤمنین و حسین علیهم السلام کشیده خاندان
نبوی را استیصال بخشید تا دانسته شود که شجره بیعت آن طور ثمره بار آورده **و ایضا** اگر امر خلافت
از ضروریات دین و ملت است باید که حضرت رسول مثل امور دینیه تشخیص آن داده یا وصیت
بتعیین آن فرموده باشد و اگر خارج شریعت و ملت باشد بنوعی که حضرت رسالت اشارت
بیان ننموده باشد اختیار امت در این صورت مستلزم تشریع و بدعت در احکام شریعت باشد
و ایضا حق جل و علا فرموده که اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَ اَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی
و بنابراین نتواند بود که بیان خلیفه ننموده بتعطیل این قضیه و عدم التفات بتشخیص آن راضی
باشد مگر

باشد مگر آنکه بهیچ وجه ربطی بامور دینیه نداشته باشد توضیح و تبیین آن را خارج از مواد محتاج الیه
دین مبین نبوی دانسته باشد و در این هنگام امت و رعیت را چه یارای آنکه بمقتضای هوای
نفس عمل نموده کسی را باسم خلیفه مسمی کرده اند و دلیل صحت بر وجوب اطاعت آنکس منحصر
در بیعت دانند و از بیعت نیز به بیعت شخص واحد اکتفا نموده بر بندگان خدا اطاعت آنکس را واجب شمرند
نعوذ بالله من الاباطیل و الاضلال و التضلیل **ایضاح** حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة مدلول این آیت منافی صحت بیعت و اختیار امت بوده تکذیب معتقد اهل
خلاف است و میفرماید ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی آیا گمان می کنند مردمان که ایشان را وا
گذارند بی امیری و سرداری و در این باب آیات و روایات بسیار است و چون بیعت و اختیار امت
سودمند نباشد بندگان خدا را شدت احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بود نظام عالم و انتظام احوال
بنی آدم بوجود وی مربوط است پس باید که این قضیه از جانب خدا و رسول فیصل یافته و متعین گردیده تشخیص
آن داده باشند چنانچه انشاء الله تعالی بعد از این ذکر خواهد یافت و بنابراین لازم است که شخص منصوب
از جانب خدا و متعین بفرموده مصطفی موصوف بوصف عصمت بوده از آلایش صوری و معنوی مبرا
باشد تا فایده که بوجود نبی مترتب میشد بر وجود خلیفه نیز ترتب یابد و الا تشخیص وی از جانب
الهی بلا فایده صورت یافته ثمره بر آن ترتب نیابد **اشاره ثانیه** چون عصمت از شرایط صحت
امامت باشد این معنی باتفاق دوست و دشمن در اهل بیت رسالت صورت یافته دیگران از
از این حالت حصه و از این کیفیت بهره نیست چه اکثر تعصب عظیم بنا بر خطایا ستار در باره
شاه ولایت و ذریت معتبر آنحضرت از عصمت که از امور مخفیه باین است که بعضی از مقربان بارگاه

احدیت آن امتیاز از ما عدای باشد در ذوات مقدسه ایشان تحقق نموده میتوان یدکه انما یرید

الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا تا عامه خلایق بدانند که این زمره

رفیعه چون اختصاص بعصمت یافته از الایش صوری و معنوی تطهیر پذیرفته جامه خلقت ایشان باصفای

عنصر از چشمه مطهره تطهیر ربانی منزه و مطهر است پس امامت و خلافت در ایشان انحصار یافته بدیگری

نداشته باشد چنانکه حضرت امیرالمؤمنین در خطبه شقشقیه اشارت بان معنی نموده له و یعلم ان

محلی محل القطب من الرحا و چون این دانسته شد باید دانست که خلافت حضرت امیرالمؤمنین و اشتمال

خلافت خلفا از وجود دلایل قران و حدیث و دلایل عقل مبرا بوده بمجرد هوای نفس عمر خطاب و دو دیگر

دیگر ابکر اهان نامه سیاه صورت یافته باشد بلکه ایات بینات قرانی و روایات صحیحه نبوی ان

متجاوز است که بنگاشته صحیفه انها و استقصار تواند شد و بذکر اندکی از ان مفرح قلوب همکنان است

اول واولو الارحام بعضهم اولی ببعض الله تعالی در ان آیت عنایت فرموده خویشان و نزدیکان را

بر دیگران تقدیم داده تصرفات ایشانرا اولی از غیر میدانند دویم انما ولیکم الله ورسوله

والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون چون حضرت امیرالمؤمنین

در خدمت حضرت رسالت و حضور عامه اصحاب در وقت نماز و توجه برکوع انگشتر سلیمانی که بوسیله از

وسایل بدست انحضرت در آمده بود بشاه بر قرص جوینی تصدق سائل نموده این آیت شرف نزول یافت

متضمن بر انکه حکومت و سرداری در هر قسم اختیار و اقتدار که خدا و رسول را نسبت به بندگان در عالم

واقع است انحضرت را نیز در آن شریک ساخته حکم و فرمان او را در امور عباد در نشاه مبدا و معاد

شامل و امر و نواهی الهی و رسالت پناهی دانسته تفاوتی در این امر نزد الله تعالی ملحوظ نیست

سیوم

سیوم آیه مباهله و مجمل آن واقعه این است که چون از حضرت رسول ولی الله از نصارای نجران

روی نموده بزعم انکه نزد ایشان حضرت عیسی شرف فرزندی بالله تعالی تشرف پذیرفت و آن حضرت

در نفی این معنی مبالغه میفرمود تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نازل گردید

شد که اگر من بعد ایشان بهانه جوئی کنند و بر همان دعوی راسخ باشند با ایشان بگو بیایید

تا بطلبیم فرزندان ما و فرزندان شما را و زنان ما و زنان شما را و نفسهای ما و نفسهای شما را و تضرع

و ابتهال بدرگاه ایزد متعال نموده خلاف کننده بلعنت الهی مقرون و متصل باد بر وجهی که قبل از

این تسطیر پذیرفته امر مباهله انتظام یافت و یکی دیگر از دلالت خلافت آل عبا است چهارم

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پنجم اطیعوا الله واطیعوا الرسول

واولی الامر منکم ششم انی تارک فیکم الثقلین هفتم مثل اهل بیتی کمثل سفینة

نوح نهم انا مدینة العلم وعلی بابها چون انحضرت در مدینه علم رسول باشد پس

از در بدرون باید رفت دهم انت منی بمنزلة هرون من موسی و در این معنی شاعر

توفیق یافته بر این وجه که نظم در دو رتبی النبی حجی بودند ۞ با من تو بگو که هیچ سنی بودند

از بار چهارات سنی بر خوان ۞ باقی بجدا که لیس منی بودند یازدهم انا وعلی من نور واحد

من اصل واحد من شجرة واحدة من طینة واحدة دوازدهم من اراد ان ینظر الی آدم

فی علمه والی نوح فی تقویه الخ سیزدهم لو ان الریاض اقلام والبحار مداد والسموات صحفا

والانس کتاب والجن حساب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب چهاردهم قل کفی بالله

الی اخر الایه پانزدهم انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی

الظالمین دلالت مینماید که از ذریت حضرت ابراهیم هرکه بصفت عصمت باشد مستحق خلافت

آنوحیست و ثابت شد که انحضرت معصوم و مطهر است پس استحقاق خلافت در اخاص بادون سایر الناس

پانزدهم واحدی گوید از مدلول آیت کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه اهل بیت رسالت

اراده شده و مقصود از اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون شیعه اثنی عشر اند شانزدهم مهای

حسن صالحانی از اکابر اهل سنت است وی در تصانیف خود ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی

ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بر محبت علی ابن ابی طالب اتفاق مینمودند حق تعالی

آتش را خلق نمی نمود و شکی نیست که مخالفان انحضرت که در این روزگار منحصر در اهل سنت است از جهت

آن و الا رتبه مخرومند پس آتش دوزخ مخصوص ایشان باشد هفدهم در کتاب ابن مردویه از ابها

از مخالفین منقول است که حق اعلم فرموده ولایة علی ابن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن

من عذابی یعنی اعتقاد بامامت علی ابن ابی طالب حصار منست هرکه در حصار من در آید از عذاب

از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت مینماید که اقرار بولایت انحضرت مثل اعتراف بوحدانیت

است زیرا که مذکور شده لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی پس چنانکه اقرار

بوحدانیت حصار من است اعتقاد بولایت نیز از این قبیل است و از اینجاست که حضرت رضا

چون ذکر این روایت نمود فرمود که ولکن بشروطها و انا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت

بی اقرار بامامت حضرات ائمه اثنی عشر سودمند نباشد هیجدهم انجا از صالحانی از رسول

رب العالمین صلعم نقل است که فرمود یا علی حبک حسنة لا تضر معها سیئة وبغضک سیئة

لا ینفع معها حسنة نوزدهم ابوبکر شیرازی از تفسیر خود ذکر نموده که علی خیر البشر من ابی فقد کفر

یعنی

یعنی علی بهتر از نوع بشر است باین معنی که مثل او در بنی نوع انسان یافت نمیشود و باران بهترین مردم

چون تحکم حکم بدترین مردم باشد بیستم در تحفة الابرار طبری از رسول صلعم مذکور است که فرمود

یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر ولا یتاخر عنک الا کافر مراد این است که بعد از من کسی تقدم

بر تو نکند الا کافر و تاخیر از تو نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت

انحضرت است و صاحب کتاب گوید که متقدمان معروفند یعنی آنان که تقدیم بر حضرت

نموده اند معروف و مشهورند و مراد ابوبکر و عمر و تابعین است اما جمعی که متاخر شدند

یعنی تخلف از بیعت انحضرت نموده سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند بر این وجه است

معاویه و عبدالله بن عمر و حسان ابن ثابت و محمد ابن مسلم و اسامة ابن زید و سعد وقاص

و غیره بشرف بیعت انحضرت تشرف نیافتند وایضا در کتب و رسائل غیر محصوره مذکور است

از حضرت رسالت که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی

مدلول روایت اینست که هرکه محبت انحضرت داشته باشد بصفت ایمان و تقوی

موصوف است و هرکه از این سعادت محروم باشد بکفر و شقاوت موصوم است و موافق

مضمون مسطور است آنچه راغب اصفهانی در کتاب کشف گفته نموده که مراد از مدلول

آیه کریمه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اهل ایمان

خفائی ندارد که بهترین نعمتهای الهی که بندگان با عطای آن سرافراز گشته اند

نبوت حضرت رسالت و استعداد سعادت اعتراف بحقیت انحضرت است و دانایی جمع

خطاب مستطاب کنتم خیر امة از ما عدا امتیاز یافته بان نعمت اختصاص یافته اند

وارکان رحمت الهی بشکر این نعمت عظمی و موهبت کبری در ولایت امیر المؤمنین و ذریت
طاهرین آن مرکز صدق و یقین است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و مضمون این آیت این است که حق تعالی حضرت رسالت را مامور ساخت که بزمره مکلفین بگوید
که مراد از رسالت و پیغام گذاری میانه خدا و خلق و تحمل آزار بیشمار که لازمه امر نبوت است بهیچ وجه
عوضی و اجری از شما نمیخواهم الا مودت اهل بیت رسالت که ذوی القربی عبارت از آنست
و حضرات اصحاب ثلاثه این آیت را منظور نداشته در عوض مودت و اجر انواع عداوت و اذیت
و اهانت نسبت بذریت طاهره بجای آورده اند و روایت مشهوره الا و من مات علی حب
آل محمد کان کافرا از صفحه خاطر محو نموده و در کتاب مصابیح از احادیث اهل خلاف مذکور است
که ابن عباس در بیماری حضرت رسالت از آنحضرت سؤال نموده باین عبارت که اذا اتاک ما لا بد
العیاذ بالله فالی من قصد این است که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست و امر امت ما بایست
بچه عنوان درست باشد حضرت اشارت بامیر المؤمنین نموده رجوع بندگان بآنحضرت یست وجوب
پذیرفته و معنی نص جلی همین است که مخالفان انکار نموده و پیرامون این قسم روایات صریحه الدلالات
نگشته و در کتاب حسن ابن علی ابن محمد ابن حسن الطبری از کتاب شرف النبوه مذکور است که
ابو بکر در خواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد و در زمین پراکنده شد و پاره از آن بخانه ابو بکر
افتاد و چون این مضمون را به بحیرای راهب گفت بحیرا تعبیر خواب باین وجه نمود که محمد پیغمبر آخر الزمان
ظاهر گردد و ترا از وی دولتی میسر شود و چون حضرت رسالت مبعوث شد و ابو بکر را دعوت
نمود دلیل صدق آنحضرت طلب داشت حضرت فرمود دلیل حال من خوابیست که تعبیر بحیرا

وبنابراین شاید

وبنابراین شاید که اظهار اسلام ابو بکر جهة حصول مقاصد دنیوی و امید مال و جاه و امثال آن
باشد و ظاهر است که سلوک ابو بکر بعد از حضرت رسالت و عداوتی که با اهل بیت نبوت
قرینه واضح است که اذعان وی بنبوت حضرت رسالت از جمله امور مذکوره است **دیگر**
ابو نعیم ذکر نموده که چون آیه شریفه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه
حضرت رسالت پناه بولایت توجه فرموده که هم انت و شیعتک یاتی یوم القیمة راضین
مرضیین و یاتی خصمائک غضابا مقمحین و در رساله فرقه ناجیه از طریق اهل بیت علیهم السلام
ذکر یافته بروایت ابو الفضل محمد ابن عبد الله ابن المطلب الشیبانی از احمد ابن مطروق ابن سوار الحسنی
القاضی الحسنی بکرار ابو حاتم المهلبی ابن المغیرة ابن محمد ابن مهلب از عبد الغفار کثیر کوفی از هشیم ابی
جحیدار ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس که روزی یهودی نام دی نعثل نزد حضرت رسالت صلعم آمد و بعرض
رسانید که بعضی مسائل در خاطر خطور نموده مدتی است که مقصد منحصر در تحقیق آن گشته اگر جواب مسائل
مذکوره از افاده نبوی معلوم گردد سبب اسلام و موجب استعداد و سعادت اعتراف بنبوت سید
الانام خواهد بود و چون بر پرسیدن امور مذکوره مامور گشت مسائل متعدده بران حضرت عرض
نموده جواب شافی کافی بشنید تا حکایات بکلام منتهی شد پرسید که وصی و خلیفه شما که خواهد
بود و هیچ فرد از انبیا بی آنکه او را جانشینی معین گرداند از دنیا رحلت نکرده حضرت در جواب فرمود
که وصی و خلیفه من بعد از من علی ابن ابی طالب است و بعد از او فرزندان من حسن و حسین
و بعد از ان نه کس از صلب حسین بعد از ان سائل مذکور التماس اسامی حضرات ائمه علیهم السلام
نمود حضرت التماس وی را قبول نموده فرمود که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد

محمد پسر او جعفر و بعد از جعفر پسر وی موسی و بعد از موسی پسر وی علی و بعد از علی پسر وی محمد و بعد از
محمد پسر وی علی و بعد از علی پسر وی حسن و بعد از حسن پسر او مهدی و مجموع اینها دوازده اند موافق عدد
نقبای بنی اسرائیل سائل از مکان ایشان در جنت سؤال نموده حضرت در جواب فرمود که همراه من
در درجه من باشند و بعد از شنیدن حکایت بروجه مذکور یهودی مسلمان شده در زمره اهل ایمان
داخل شد و بعرض رسانید که تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی اوصیای مذکوره در کتب متقدمه تحریر یافته
بهمین ترتیب از حضرت موسی علیه السلام در باب پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او نقل و از نبی
بثبوت پیوسته و در کتاب مذکور بروایت مفضل از حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلیم بن قیس
از علی ابن عابس از ابی الحجاب از عطیه عوفی از ابی سعید خدری بران وجه منقول است سمعت و
رسول الله صلعم یقول الائمة من بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین والتاسع قائمهم فطوبی لمن
احبهم والویل لمن ابغضهم حاصل این روایت مضمون روایت سابقه است که حضرت تصریح بامامت
اثنی عشر نموده و فرموده که نه تن از صلب حسین قائم ایشان است و از کتاب مذکور بروایت هارون ابن
موسی از محمد ابن اسمعیل از عبد الله ابن صالح از دشیک ابن سعید از ابی یوسف حسن ابن سعد الانصاری خزرجی
از سهیل ابن سعد الانصاری حاصل روایت آنکه سهیل مذکور از حضرت فاطمه علیها السلام از عدد اوصیای
پیغمبر سؤال نمود آنحضرت فرمود که پیغمبر صلعم خطاب بامیر المؤمنین ع نموده فرمود که یا علی امام و خلیفه بعد
از من توئی و توئی اولی بمؤمنین از نفس ایشان و بعد از تو پسر تو حسن ابن علی اولی بمؤمنین است از
از نفس ایشان تفصیل و ترتیب معین اسم هر کدام از ایشان را ذکر نموده فرمود اولی بمؤمنین از نفس ایشان
تا آنحضرت صاحب الامر منتهی شده فرمود که بعد از پدرش حسن عسکری وی اولی بمؤمنین است از نفس ایشان

وبعد از ان فرمود

وبعد از ان فرمود که یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها فهم ائمة الحق والسنة الصدق و منصور
من نصرهم و مخذول من خذلهم یعنی حق سبحانه و تعالی بوجود وی فتح مشارق و مغارب خواهد نمود
و بغیر ما یاد شد ائمه حق و سخن گویان راست یعنی کذب و افترا بایشان جاری نگشته و نصرت یابد
هر که ایشان را یاری دهد و مخذول و مغلوب باد هر که ایشان را مخذول سازد و ظاهر است که سابقا حضرت
رسالت در امامت حضرات ائمه صلوات الله علیهم خصوصا تصریحات تامه در امر حضرت صاحب الزمان زبر
وجهی سمت وقوع یافته که احتمال خلاف را گنجایش قبول نتواند بود و تاکیدات تامه نبویه و تصریحات متوکده
مصطفویه و تنصیصات ظاهریه خبریه و ظواهر منصوصه سماویه از اندازه احصا و استقصا بیرون بوده اگر
کسی را دیده عقیده کور و بی نور نباشد این قسم از آیات و روایات و دلالات در کفایت نموده
احتیاج بزواید نیست و اگر قرحه غیظ و غلظت دیده بصیرتش را از رؤیت معانی مقصوده در خواب
الفاظ و کلمات بازداشته مقیم مقام من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا است
او را هدایت به راه راست آوردن در غایت تعسر بلکه تعذر است **ارشاد** اهل سنت گویند که حضرت
امیر المؤمنین چون اشجع روزگار بود اگر خلافت را حق خود دانستی بایستی که با اصحاب ثلاثه و محاربه نموده
حقوق خود را از ایشان استخلاص نمودی این اعتراض از غایت جهل و نادانی است از وجوه معتبره
اول اول آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امور است که حسن آن من حیث الظاهر فی الجمله خفی بر
اولیا و خدا اگرچه از ایشان سمت ظهور پذیرد بی آنکه اراده ربانیه بآن تعلق یافته باشد پیرامون آن نشوند
و از آن جمله است حکایت هجرت حضرت رسالت از امر الهی بخروج وی از مکه معظمه در شب ظلمانی و کتمان آن
از سایر مردم الا نفس رسول رب العالمین که عبارت از علی ابن ابی طالب و خوابیدن آنحضرت در جای

وبعدازان فرمود

اقلح سردر بین ابواهلی است

ارشاد

آن والا رتبت و تمامی افعال مذکوره نه از عجز از الله تعالی است بلکه بنا بر مصلحتی از مصالح خفیه ربانیست
و عقول انسانی از ادراک آن قاصر است و هم چنین ناتوانی طوایف کفار در مراتب کفر و شقاق و اهمال
ایشان در انتظام امور دنیویه و کثرت اموال و اسباب و عشیره و تسلط ایشان بر غالب اوقات
بر اهل قسط و غیرها تمامی نزد عقل محل تأمل است و یقین است که حصول امور مذکوره نه از جهت حقیت زمره
کفره و نه بواسطه عدم قدرت الهی بر استیصال ایشان و قطع کردن ریشه از کافات وجود طوایف
مذکوره است بلکه شئون الهیه و مصالح ربانیه مقتضی آن بوده است که بدنظام عالم و انتظام مرام بنی آدم
بر این وجه تمشیت تواند یافت و از این قبیل است حکایت حرب خندق که چون گروه کفره از مشرکین
قریش و اهل ذمه و غیرها جمعیت نموده خواستند که هجوم آورده بنای اسلام را منهدم گردانند و در آن
وقت اهل اسلام نهایت قلیل و بی قوت می بودند الله تعالی امر فرمود که حضرت پیغمبر صلعم خندقی بر دور مدینه
احداث فرماید که از ورود ایشان و هجوم و شبیخون و امثال آن ایمن و مطمئن گردند و یقین است
که وقایع مذکوره محمول بر عدم قدرت الهی نبوده تواند بود که امور مذکوره مشتمل بوده بر سری از مصالح
الهی که عقل بشری از ادراک آن عاجز باشد و از این قبیل است مصالحه حضرت رسول در حدیبیه با
مشرکین قریش نموده صلح مذکور را صلاح رای اصحاب نبوده در اول بر تنهائی راضی نشدند و ثانی الحال
پشیمان شده فی الجمله اطاعت نمودند و این بر غایت ظهور دارد که مصالحه مذکوره نه از روی
عجز بلکه جهة مصلحت وقت و انتظام امور سلطنی است مگر شنیده نشد که در اوایل اسلام قریب بعثت اول
حضرت رسالت از جانب الهی مأمور بود که اظهار اسلام نزد جمیع قریش نکند مگر به مبارکی نمود و این امر
مخفی بود و این قسم از حکمتهای ربانیه در اکثر از امم انبیای سابقین مستمر بوده در زمان ختم سلسله
نبوت

نبوت اختصاص پذیر است **دویم** از وجوه مستحسنه در این باب آنستکه مذکور شد که حضرت
امیرالمؤمنین با آنچه خوشنودی الله تعالی و رسول در آن باشد عمل نموده اصلا خلاف آن برای چون
خاطر مبارکش نتواند شد مرویست که حضرت رسالت پیوسته با آن حضرت توجه نموده
میفرمود یا علی ستغدر بک امتی یعنی زود باشد که امت من بتو بی وفائی نموده از
عهد و بیعت تو پشیمان گردند و آن حضرت را بصبر و تحمل اشارت میفرمود و تحملات و
مصابرات از افعال مذمومه در ماده الاصحاب تمامی محمول بر وصایای صادره از
حضرت رسالت است نه عجز آنحضرت از اخذ حقوق و دیگر خود و چون حضرت امیر ع
نسبت بحضرت رسالت مثل هارون است نسبت بموسی و هارون با فرعونیان محاربه
نموده میفرمود که ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی بنابراین آنحضرت بوصیت
پیغمبر و سنت اوصیای ما تقدم عمل نموده اند و در عبارت شریفه آنحضرت واقع است
مراتب بهت است بعضی از انبیای سابقین در مصابرت و مکاره و تحمل شدائد
سیوم آنستکه سنت الهیه جاری نشده بر آنکه شخصی تنها بر جمعی کثیر که زیاده از اندازه است
جبر آورده اخذ حقوق خود نماید و موافق این است عبارت آن حضرت در نهج البلاغه که
و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء و اصبر علی طخیة عمیاء و این اشاره است بعدم
اعوان و انصار و عدم جواز محاربه با وجود عدم ناصر و بنابر این بود که حضرت رسالت با وجود
حمایت شاه ولایت چون معارضه با کثرت قریش ممکن نبود دلفرموده الهی از مکه بیرون رفت
و از اینجا است که الله تعالی میفرماید وان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین و در این آیت اشاره

که شخصی برابر دو کس بیشتر نمی تواند بود و اگر منافی لغت حکمت الهی و مراعات قواعد محاربه و مجادله
باشد سبب چه بود که حضرت رسالت مدتی در شعب ابی طالب نشسته امر رسالت پنهان داشتی و
بعد از آنکه خدیجه و ابوطالب فوت شدند بطایف فترا کنان بر هدایت بر آن نهج اوقات گذرانیدی
و حق انصاف درین مسئله این است که چون ایمان صحابه و رسوخ ایشان در ملت نبوی تمام
استحکامی نیافته و اکثر متزلزل بوده برجع القهقری مایل شده بودند اگر حضرت متحمل اثقال
آن اذیت نشده بسپر مصابرت دفع سهام مرتدان اطوار ناشایسته نمودی بنای اسلام که از
قرار ظاهری صحابه انتظام یافته بود منهدم گشته دیگری را رغبت ننموده الی انقراض الدهر کفر
قوت یافته دین مبین نبوی منسوخ گردیدی و مؤید این است آنچه از حضرت منقول است که لولا
حدثان الناس بالکفر لجاهدتهم اگر نه این بودی که مردم قریب العهد بکفر بودند البته مجاهده با ایشان
میکردم و این عبارت نیز منسوب است بآنحضرت که فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی
یعنی چون کسی مگر غیر اهل بیت که اعانت نماید ندیدم از این جهة از مطالبه حق خود تقاعد
نمودم الحاصل آنچه اهل حق فرموده اند قدرت کامله الهی و وجود کفار و غلبه ایشان و تسلط
بر مسلمانان و کثرت اموال و بلاد و بسیاری زخارف دنیوی و عدم استطاعت اهل اسلام در معارضه
و مقاتله ایشان گویند همان جواب بعینه جواب ایشان است از شبهه که در ماده امیرالمؤمنین اهل
خلاف بخاطر گذرانیده اند و السلام **اشارة** بهتر این است که ختم رساله بر ذکر مجملی از عقیده
زمره حقه نموده اتمام کلام بآن انتظام یابد بدانکه از جمله امور اعتقادیه و اصول دین
اعتقاد بوجوب وجود و وحدانیت الهی است و خلاصه کلام در این مقام آنستکه اعتقاد باید نمود
که سلسله

که سلسله مخلوقات از علویات و سفلیات و غیرها من سائر المخلوقات را ناچار است از موجدی
که وجود او لذاته حاصل بوده در هستی خود محتاج بهستی شئی از اشیاء نباشد زیرا که ممکن از این جهة که ممکن است
محتاج است در وجود خود بغیر پس اگر در دار امکان قدم گذاشته باشد تمامی افراد ها صعود یا
در وجود خود محتاج خواهد بود بموجودی غیر افراد مذکوره تا آنکه دائره آن نهایه و موجودی که خارج از
تمامی افراد مذکوره است که سبب هستی آنها باشد باید که واجب الوجود باشد **اعتقاد باید نمود**
که وجود واجب همچنین تمامی صفات او از علم و قدرت و حیاة و غیرها عین ذات بوده نه جزو ذات
واجب است و نه خارجی که عارض شده باشد باین معنی که آنچه در سلسله ممکنات بر ذات و صفات
مترتب میشود بر ذات واجب وحده ترتب می یابد **اعتقاد باید نمود** که واجب الوجود ازلی
و ابدی است یعنی هیچ وقت نبوده که نبوده و فنا باشد و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود را شریک و مثل
و مانند نیست که اگر شریک متصور بودی موجب فتنه و فساد شده عالم بر یکقرار نماندی و هر کدام اراده
مینمودند غیر اراده دیگری و این قسم از امور موجب فساد در وضع آسمان و زمین و مافیهما و مابینهما میشد
و مثل مخلوقات در مکانی و جهتی نباشد و از قبیل اجسام نباشد و معرفت کنه ذات او مقدور نباشد
و هیچ چیز از علم او بیرون نباشد و علمش احاطه بجمیع اشیاء نموده و هر چه در خارج بنوعی که در حیز وجود
یافته و خواهد یافت بر آنچه نزد الله تعالی حاضر بوده و سلسله ممکنات من الازل الی الابد در رشته معلوم
ذات ربوبیت در آمده ماضی و حال و استقبال آنجا معتبر نباشد و تمامی زمان و مکان و آنچه در زمان
و مکان حاصل شده و حاصل شود تفاوتی در رشته علم الهی نسبت بهم یکسان است **اعتقاد باید**
نمود که امروز و فردا و گذشته و آینده گاهی تفاوت داشته باشد همه لات بطریق کسب و تحصیل

معلوم کسی کرده و بنابراین ذاتی که در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج بهیچ چیز نداشته
باشد با سرها نزد او لذا نه حاصل باشد و تفاوت از سر و شهود در این صورت بی صورت نماید اعتقاد
باید نمود که قدرت کامله احاطه بجمیع مقدورات نموده و ذره از ذرات کائنات از تحت قدرت
او بیرون نبوده قادر مطلق و آفریدگار یکتا است و آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین در حلقهٔ امکان در
آمده باشد تمامی از مقدورات و مخلوقات الهی است و زمان و مکان خلق کرده او است یعنی
نبوده اند و الله تعالی موجود نموده و از اینجا معلوم است که او در مکان نیست و در هیچ جهت از جهات نباشد
و شیخ سنائی خوب گفته بیت با مکان آفرین مکان چه کند : آسمانگر بر آسمان چه کند :
ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده باشد او را چه احتیاج بزمان و مکان باشد و چون از مکان
مستغنی باشد او را بدیده نیز نتوان دید زیرا که هر چه او را بچشم باید دید البته در طرفی از اطراف
شش گانه خواهد بود و چون واجب الوجود در هیچ جهتی از جهات نیست پس مرئی نتواند شد و آنکه مخالفین
اهل بیت گفته اند که مرئی میشود کفر و زندقه است زیرا که مستلزم احتیاج او بمکان است و محتاج بمکان
واجب الوجود نتواند بود اعتقاد آنکه الله تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و چیزی در آن حلول نکرده
او نیز در چیزی در نمی آید و مذهب حلولیان کفر و الحاد است و بعضی از غلاة که اعتقاد ایشان
این است که کلام الله تعالی در امیر المؤمنین در آمده باطل و کفر و زندقه است اعتقاد آنکه کلام
الله تعالی عبارت از این حروف منتظم است که در قرآن نوشته شده و الله تعالی آنرا خلق نموده بواسطت
تحرک جسمی از اجسام مثل درخت زیتون و غیره چنانکه آدمیان ایجاد حروف و اصوات می نمایند در
هوا بواسطت تحرک لسان و بنابراین کلام الهی حادث باشد و آنچه مخالف گوید که کلام معنی است
قائم بذات

قائم بذات حق نیست باطل است اعتقاد آنکه الله تعالی قادر مختار است یعنی افعال او باراده
او صدور می یابد نه آنکه او در آن اختیاری نباشد مثل آتش در سوختن اعتقاد آنست
که الله تعالی آنچه از او صادر گردد در آن مصلحتی و فایده است و عبث و بلا فایده کاری نمیکند
و فعل قبیح از او صادر نمیشود و قبح این اعتقاد در غایت ظهور است اعتقاد آنکه آنچه از
افعال بندگان از ایشان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان وقوع می یابد
و الله تعالی افعال ایشان خلق ننموده بلکه باختیار ایشان از ایشان صادر میشود و بر اعمال
حسنه ثواب و بر اعمال قبیحه مستوجب عقاب باشند و مخالف گوید افعال تمامی از حق تعالی صادر گشته و در بنده
خلق نموده و ظاهر است که الله تعالی با نهایت رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بنده خلق نماید و
بنده را در آن اختیاری نباشد چگونه آن شخص گناه ناکرده را عذاب نماید و بفعلی که از الله تعالی
صادر شده باشد دیگری را مؤاخذه نماید نعوذ بالله از گفتن این نوع سخنان و اعتقاد نمودن بآن
و روایت است که ابو حنیفه از حضرت صادق عم از افعال عباد سؤال نمود حضرت فرمود که اعمال بندگان
یا از بندگان است یا از الله تعالی یا مشترک است خدا و بنده است اگر از الله تعالی باشد جایز نیست
که او بنده را عذاب کند بر فعلی که از خودش صادر شده باشد و اگر مشترک نیز باشد خوب
نباشد که در این صورت نیز عذاب و عقاب مخصوص بنده باشد و بنابراین فعل بنده از بنده
صادر شده بر فعل حسن مستحق ثواب و بر قبیح مستوجب عقاب اعتقاد آنکه چون افعال عباد
از ایشان واقع میشود بواسطه اعمال قبیحه مستحق عذاب میشوند عقل را با آن منافاتی نیست که الله تعالی
غیر کفر کافرین دیگر اعمال را عفو فرماید و بنابر کرم و تفضل و احسان بی پایان از ایشان

در گذراند و نقل در این مسئله مؤید عقل میباید حق تعالی میفرماید که قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ
أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ اعتقاد آنکه تکلیف بندگان بطاعات و عبادات که ثمره آن دخول جنت است
و نعیم جاودانی و قرب درگاه الهی و این قسم از امور لطفی است از الطاف ربانی
آنچه سبب قرب بنده بدرگاه الله و باعث طاعت و دوری از معصیت باشد عقل حکم میکند
که الله تعالی اخلال بآن ننموده آن چیز لازم الوقوع باشد و بنابراین سلسله انبیا خلق کرده که چون
باراده الله تعالی ایشان مطلع توانند بود باید بر وجهی که از شوائب زیاده و نقصان معصوم باشند
بخلق رساننده فایده تکلیف ظهور یابد و از این جهت باید که حق سبحانه و تعالی بعد از هر نبی
قائم مقام و جانشینی جهت او نصب نماید تا آثار نبوت و احکام شریعت و ملت آن نبی در میان
بندگان برقرار باشد و هر چه از تنزیلات آسمانی که نبی آن روزگار داشته تعلیم وصی
و قائم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن چیزی باشد که در دین و دنیای وی دخلی داشته
باشد آنرا از آن نایب و قائم مقام تحقیق تواند نمود اعتقاد آنکه عالم یعنی ما سوی الله
یعنی غیر از ذات پاک الهی و صفات وی که عین ذات او است آنچه از کتم عدم بوجود آمده تمامی
حادث است یعنی نبوده و پیدا شده و شبهات که از حکما نقل نموده بر وجهی افاده آن نماید که
عالم قدیم است باطل و بی اعتبار و ترتیب مقدمات آن بفعل شیطان بی ایمان و پیروان او است
اعتقاد آنکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بتواتر رسیده از جانب خدای تعالی موصوف بمنصب
عالی شده اند و هیچ جزو از زمان خالی از پیغمبری و جانشین آن پیغمبر نبوده تمامی معصوم و مطهر
و از ایشان

و از ایشان آنچه گناه و معصیت باشد بهیچ وجه صادر نیافته پاک از جمیع معایب و نواقص اند
و مراد از اولو العزم پنج نفر از ایشان است نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم و آنچه مخالفین
اهل بیت به پیغمبران نسبت میدهند که العیاذ بالله خطیئة و معصیتی از ایشان صادر شده خلاف
واقع و محض عداوت و دشمنی با سلسله انبیا است اعتقاد آنکه محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن
هاشم ابن عبد مناف پیغمبر خدا و رسول آخر الزمان است و دین او ناسخ ادیان و مبعوث بکافه
خلایق از انس و جان و عرب و عجم و غیرهما من طوائف المخلوقات است و معصوم و مطهر از جمیع الارجاس
صوری و معنوی و دینی و دنیوی است و از اول عمر عزیز تا آخر گناه کبیره و صغیره عمداً و سهواً و نسیاناً از
او وقوع نیافته آنچه گفته و کرده و امر فرموده موافق رضای الهی و خوشنودی حق سبحانه
و تعالی است و باید دانست که آبا و اجداد آنحضرت و سائر انبیا از خاتم تا آدم علیهم السلام همه مؤمن
و پاکیزه اعتقاد و متدین بدین حق و ملت پیغمبر آن زمان بوده و در هیچ زمان بت پرست
نبوده اند و مخالف که غیر از این گوید خصومت با پیغمبران نموده در روز قیامت آن ایشان را جواب دهد
حاصل انکار ایشان نزد در صحرای محشر دوستی و مددکاری نبود با میمنه ابو بکر داد و ضعیف از آن و ظالم
چه ایشان با خدا از این جهت دشمنی نموده اند که قبایح را تمامی از لا و ابدا فعل او می دانند
و با پیغمبران از این جهت عداوت نموده اند که جمیع ایشان را صاحب گناه و خطا قرار داده اند
و در این باب کتابی نوشته اند و با اجداد ایشان نیز که کامل الایمان نداشته نسبت کفر بایشان
نموده اند و دشمنی ایشان نیز با ائمه معصومین در غایت ظهور است که بد بختان امت و غاصبان
امت و پرستندگان امت را مقدم بر سلسله عصمت و طهارت داشته اند و ذریت رسول را

امانت نموده از در جاهی از بردن کرده اند و احکام قرآن در باب ایشان قبول ننموده برکنار
گذاشته و آیات بینات قرآنی را تاویلات بعیده نموده و آنچه در عبادات و طاعات از
اهل بیت رسول واقع میشده بخلاف آن عمل میکرده اند تا اعمال و اقوال و افعال حضرات
ائمه از یکدیگر امتیاز یافته کسی متابعت ذریت طاهره نتواند نمود و فدک و خمس آل محمد را از
ایشان مقطوع و مغصوب نمودند تا بر رعایت و امداد و احسان اهل ایمان قدرت و استطاعت
نمانده کسی را با ایشان بازگشتی نماند الا چند تن از خواص است که دین به دنیا نفروختند و در زمان
ثلاثه حکم قرآن و حدیث را مرتبه بمرتبه چشم انداز و پوشیده در روز سقیفه سیصد نوشته باطراف و جوانب
فرستادند مشتمل بر آنکه خلیفه پیغمبر ابوبکر است و عبادت و طاعت بدستوری که خواطر ایشان خواهد
مخالف طریق امیرالمؤمنین در آن نوشته درج ساختند و چون دین و شریعت و عبادات و غیره را از تصرف
خلیفه برحق پیغمبر بیرون آورده اند و این امر استقرار یافت و مردم را گمان این شد که اهل بیت رسول الله را
بهیچ وجه در خلافت او حقی و نصیبی نیست و از این جهت چون نوبت خلافت بنی امیه رسید شمشیرها از غلاف
بیرون آمده زن و مرد و دور و نزدیک [illegible] فتنه جوئی نموده اطراف و جوانب ابواب محاربه و
مقاتله با آن خلیفه خدا و پیغمبر مفتوح گردانیدند و باین نیز راضی نشده معاویه باطراف و جوانب
حکم فرستاد که ابوتراب و اولاد او را بر منابر لعن و طعن نمایند و در بلاد شام و توابع آن مکتب داران مامور
شدند که این کلمه جاهلانه که بهیچ بت پرست و ملحدی و زندیقی بر زبان آن نگذشته تعلیم اطفال نمایند و هیچ کس
نام علی بر زبان جاری نسازد و فرزندان را علی نام نگذارند و بر زبان هر کس این اسم بگذرد زبانش
ببرند و فرزندانش اسیر و مالش تاراج نمایند چنانچه گویند که داخلی در مسجد دمشق نام علی بر زبانش گذشته بود
عبدالملک مروان ملعون

عبدالملک مروان ملعون امر نمود که زبانش را بیرون کشیدند و تعجب مینمودند که عجب است
که هنوز این اسم بر زبان مردم میگذرد و از مکر و حیله و تعلیمات شیطانی اطراف را بر
آوازه نمودند که ابوتراب و فرزندان آل رسول محاربه نموده حقوق ایشان را غصب نمودند
تا مردم جرات نموده هر جا اسم ابوتراب بگذرد بد بیان گویند و کلی [illegible]
و منافع و مداخل شرعی ایشان را بنوعی مسدود ساختند که ایشان را قدرت بر چیزی نمانده
جهات دنیا بر ایشان تباه گردد تا زمان خلافت عمر چون اسم آنحضرت و بنی هاشم
در اول طومار بیت المال دید که وظایف باسم ایشان نوشته اند از وظایف خبر گم کرد و در دفتر
رفته قطع نمود و در باب مطاعن خاندان نبوت اهتمام نمودند بنوعی که چون اسم علی و حسن
و حسین مذکور شدی کودکان و جوانان آنروزگار می پرسیدند که مسمای این اسم چه
کس اند تا نوبت بواقعه کربلا منتهی شده زنان و اطفال و غیر ایشان از اهل شام
شادی مینمودند و دایره میزدند و پر از خضاب نموده و جامه [illegible] لباسهای فاخر پوشیدند
و با نواع ملاهی اشتغال مینمودند و سوره انا فتحنا خوانده یزید را تهنیت میگفتند که
و [illegible] طور امری شده و مشهور است که مخدرات هاشمیه را تماشا [illegible]
بر شتران بی پالان نشانده بجانب شام روان گردانیدند و کلام مولانا محتشم رحمه الله
از آن واقعه ها خبر میدهد نظم برحربگاه چون ره آن کاروان فتاد ؛ شور و نشور
واهمه را در گمان فتاد ؛ ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان ؛ بر پیکر شریف امام زمان
فتاد ؛ بی اختیار نعره هذا حسین از او ؛ سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد ؛

پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول ؛ رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول ؛
این کشته فتاده بهامون حسین تست ؛ این صید دست و پا زده در خون حسین تست ؛
مرویست که بعد از حضرت امیرالمؤمنین ابن عباس نزد معاویه رفت و ده هزار مثقال طلا
و دیگر چیزها از اجناس نفیسه برسم هدیه جهت آن ملعون برد و التماس نمود که لعن آنحضرت را
از منابر برطرف کند قبول ننمود و گفت این مقدار اهتمام در بدعت بجای آوردم که چون روزگار
برطرف شود مردم را گمان شود که سنتی از سنن نبوی برطرف شده و چنین شد زیرا که
چون عمر ابن عبدالعزیز امر فرمود که من بعد بر منابر نخوانند و باین مضمون احکام اتمام داده
باطراف و جوانب فرستاد مردم فریاد بر آورده میگفتند که غیرت السنه و بدلت السنه و چون
عمر عبدالعزیز از منبر پایین آمده ترک لعن نمود در آن روز مذکور است که او را سنگسار میکردند و دشنام
نموده میگفتند تا که سنت است و وی در خانه گریخته شخصی دیگر جهت پرستاری تعیین نموده فدک را
بر اولاد فاطمه رد نمود و اعتقاد خود وارد از خمس غنائم بهم رسیده بود مذکور است که خدمت حضرت
باقر علیه السلام فرستاد حاصل آنکه هر کس با آل رسول منازعت و مخاصمت نموده در هتک اعزاز و
احترام آن خاندان عصمت بنیان اهتمام نموده ابواب منافع و مداخل ایشان را مسدود
ساخته یا در قتل و استیصال اولاد سید الانام سعی نموده باشد نزد علمای مخالفین سعی او مشکور
و ذنب او مغفور است و در این باب سخن بسیار است و لکن محل ذکر آن نبوده انشاء الله تعالی در
کتابی مبسوط در تحقیق مقام محمدت التیام خواهد یافت بتوفیق الله و حسن تاییده و از جمله
اعتقادات آنست که بعد از وجود انبیا جهت تبلیغ احکام الهی لازم و متحتم است نصب ائمه
و خلفا

و خلفا نیز واجب و لازم بوده اگر زمانه از وجود یکی از ایشان خالی باشد راه هدایت بر بندگان پوشیده
شده احکام شریعت اختلال یابد و اعتقاد باید نمود که امام زمان چون قائم مقام پیغمبر و نایب
او تعالی است باید که معصوم و مطهر از آلایش امور صوری و معنوی و خطایای دینی و دنیوی منزه و مقدس
باشد یعنی بصفت عصمت و طهارت موصوف تا صدور اثمی و خطیئتی نکرده تا آثار رسالت و انوار
نبوت از او برساحت طاعت و عبادت بندگان ظهور یافته عامه خلایق را دلیل و هادی
تواند بود و اعتقاد باید نمود که امام زمان و خلیفه رسول باید که افضل و اعلم و اورع روزگار باشد
تا قول و فعل و امر و نهی وی بمنزله قول رسول امر بوده از شائبه خطا و مخالفت رضای خدا منزه باشد
اعتقاد باید نمود که امام زمان چون فی الحقیقه نایب امام قیم در روی زمین است میباید که منصوب
از جانب الهی بوده امامت وی من جانب الله باشد و چون باسم خلیفه موسوم است باید که
حضرت رسالت او را تعیین نموده باین منزلت و مرتبت اختصاص داده اعتقاد باید نمود که امام
زمان و خلیفه و نایب مناب حضرت رسالت بعد از او بلا فاصله امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است
بنص قرآن و بعد از او فرزندان آنحضرت حسن ابن علی و حسین ابن علی و علی ابن الحسین
و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و
حسن ابن علی و محمد ابن حسن صاحب الزمان بتفصیل و ترتیب مذکور هر یک بعد از دیگری بامر
خدا و نص رسول امام و خلیفه و جانشین حضرت رسول و معصوم و مطهر از جمیع نقایص صوری
و معنوی بوده نازل منزله و قائم مقام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اند و هر کدام
در زمان امامت خود اعلم و افضل و اورع و اتقی از ما عدا بوده [illegible]

ایشان تمامی موافق رضای الهی و خوشنودی رسول است و ایشان ممکن به مثل عقل و نقل
و صریح قرآن معصوم و مطهرند و صدور و ضمایر ایشان خزینه محرم اسرار ادات الهی است و اعمال و افعال
مطابق و موافق رضای حق سبحانه و تعالی است و ایشان ائمه هدی و اوصیای پیغمبر و
حجت خدا بر خلق بوده اطاعت ایشان فرض عین و جزو ایمان و مخالفت ایشان کفر و خروج
از دایره اسلام است و دوست ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و مطیع ایشان
مطیع الهی و عاصی ایشان عاصی پروردگار بوده و منکر یکی از ایشان بمنزله منکر همگی ایشان است
و منکر همگی منکر خدا و رسول و شریعت و سنت بوده ایمان صحیح وابسته محبت و اطاعت ایشان است
و فرقه ناجیه منحصر در عاملین باعمال و اقوال و عارفین مقاصد ایشان از کتاب خدا و سنت
مصطفی است **اما علت ارتحال** حضرت رسول و اوصیای آن حضرت بر وجهی است که ابن بابویه
نقل نموده که پیغمبر در غزوه خیبر مسموم شد پیوسته از آن سم آزرده میبود تا رحلت فرمود و مشهور است
و مشهور است که شاه ولایت بضرب ابن ملجم و امام حسن مسموم و امام حسین بضرب شمر و سنان
ابن انس درجه شهادت یافتند و امام زین العابدین از ولید ابن عبد الملک مسموم شد
و حضرت باقر ع مسموم ابراهیم ابو ولید و صادق ع مسموم منصور دوانقی و کاظم ع مسموم هارون
الرشید و رضا ع مسموم مأمون الرشید و محمد تقی ع مسموم معتصم و علی نقی مسموم متوکل و عسکری
مسموم معتمد شد درجه شهادت یافتند لعن الله قاتلهم **و اعتقاد باید نمود** که محمد ابن الحسن
صاحب الزمان امام زمان و خلیفه خدا و پیغمبر آخر الزمان است و آن حضرت زنده و موجود
و قائم آل محمد و منتقم از دشمنان دین و قاتلان فرزندان امیر المومنین و سید المرسلین است
و وی ظهور

و وی ظهور خواهد نمود و زمانه را از شرک و کفر و الحاد و فسوق و ادیان باطله و مذاهب
مختلفه پاک نموده ملت مطهره حضرت رسالت و شریعت آن والا رتبت در زمان وی
انتشار یافته موجودات آن روزگار تمامی بر مذهب حق ائمه اطهار عمل نموده مخالفت
از میانه بر خیزد و منافقین و اصحاب انکار و آثار در روی زمین نمانده انکار باقرار و
جهل بعلم و کفر بایمان و فسوق بتقوی و صلاح و خصومت بمحبت و نفاق بوفاق و محنت
براحت و کفران بشکر نعمت و دشمن بدوست و بیگانه بآشنا مبدل گردد و امید
آنست که معتقدان این دودمان و محبان این خاندان عصمت بنیان بعنایت الله تعالی
در زمان ظهور حضرت صاحب الزمان و اوان رجعت بقیه ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین
بتوفیق رجوع موفق گشته در نشئه دنیویه و عالم عنصریه بانتقام از خیل دشمنان آن آستان ملک
پاسبان باصره ایقان و ایمان را منور دیده بکحل الجواهر غلبه بر اعدا و دین دیده ارباب مجلا اهل
بیت رسالت منور ساخته در دنیا و آخرت و عالم معنی و صورت ناصر و منصور و غالب بر مغلوب
بوده اعدا او اعدای رسول الله و اهل بیت الطاهرین مردود و مقهور و مغضوب و مغلوب خسر
الدنیا و الآخره در جریده ملاحظه در آمده مدلول صحت مشمول ذلک هو الخسران المبین در حیز
ظهور یابد **و اعتقاد باید نمود** که چون مودت اهل بیت رسالت بفرموده حق سبحانه و تعالی عوض
اجر نبوت حضرت رسالت است پس باید که هر که داغ مهر ایمان شود در محبت آن زمره عظیم که
مقربان درگاه و محرمان بارگاه الهیند و باین معنی در کلام فرزدق ایمائی بآن واقع است که
نظم: من معشر حبهم دین و بغضهم — کفر و قربهم منجی و معتصم — ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم

او قیل من خیر خلق الله قیل هم — باید که دقیقه نامرعی نگذاشته این عطیه عظمی و موهبت کبری را از مقامات
مراحم الهی و مواد اصطناعات ربانی دانسته شکرانه این نعمت بیکران بر حسب طاقت قیام نماید
و از حضرت صادق ع منقول است که ولایتی لامیر المومنین ع احب الی من ولادتی یعنی تولای که مرا
بامیر المومنین است دوستر میدارم از آنکه در زمره اولاد آن حضرت داخلم و از اینجا ظاهر میشود که
مرتبه ولایت فوق مراتب قرب آن والا رتبت است **اعتقاد** صحیح آنکه مضامین روایات معتبره
که در باب اهل بیت رسالت واقع شده تمامی را تصدیق باید نمود و هر چند محل تأمل باشد در خاطر تنگ
و شبهه راه نباید داد که هر که در این باب ایشان شک نماید کافر باشد **و اعتقاد** باید نمود که آن
گروه ذوی شکوه برگزیده خدا و ذریت طاهره مصطفی و مرتضی اند و اولین نوری از انوار الهی که
بتعینات ربانیه صورت خلقت پذیرفته انوار ذوات مقدسه رسول عربی و ائمه اثنی عشر است
و اولین مخلوقی که بوحدانیت الهیه و صفات لازمه ربوبیت اقرار نموده اند و در روز میثاق
اختصاص بخطاب مستطاب الست بربکم یافته و از ذریت مستخرجه از صلب آدم علیه السلام عهد و اقرار
بامامت و خلافت ایشان قبول پذیرفته مخصوص این طینت عظیمه و زمره فخیمه و دنیا و ما فیها بطفیل
ایشان از کتم عدم بفضای وجود قدم نهاده و اگر تنویره حضرت ایجاد نبود وجود ایشان
صورت هستی خلقت آسمان و زمین و جنت و نار و آدم و حوا و ملائکه و عرش و کرسی و سما و لوح و قلم
و دنیا و مجموع ایجادات از زمین نهادی **و اعتقاد** صحیح در این باب آنکه ایشان حجج خدا بر خلق
و آینه جمال نمای وجه باقی و اولیاء الله و اوصیای رسول الله و الوالامر که در قرآن امر
بالطاعت ایشان شده و سبل مستقیمه منتهیه بساحت جلال احدی و فضای کمال سرمدی
اند و بمنزله

و معنی و صورت

اند و بمنزله سفینه نوح نجات امت از مهلکات دین و دولت و مخاطرات دنیا و آخرت منوط
بمودت و مربوط بمحبت آن زمره عالی رتبت بوده دیده ایمان بخاک روبه آستان ملائک
پاسبان ایشان پر نور و ضیا و چشم اعتقاد بسرمه صافیه طینت طیبه خلوص مودت جمیله
بان عترت علیه روشن و بینا است و محرر حروف را در این باب عقیده موافق مضامین سنت
و کتاب و مطابق ابن بابویه از اولو الالباب است لا علی طریق التقلید فانه
غیر جایز فی الاعتقادات الدینیه و اصول المذهب الاثنی عشریه و لکنه بما ادی
الدلیل الیه و صار مما یصح الاعتماد علیه و ذلک بعد الاطلاع علی ما ذهب الیه
شیخنا و شیخ الطایفه رحمه الله و حشره و ایانا فی زمره ائمتنا المعصومین فانه
ارحم الراحمین و این اعتقاد مبنی بر اصول مذهب و روایات صحیح مشکره منصوره حضرت رسالت
و ائمه طاهرین بوده باحادیث قدسیه و روایات لیلة المعراج مؤید و مؤکد است و این ضعیف
بعد از تتبع بسیار و تفحص در مطاوی لیل و نهار از کتب و رسائل مولفه در این باب از یمین
و یسار و ترک صاحب و همراه باصغار و کبار بجمع روایات و آیات و اخبار و حکایات
موفق شده اگر آن بطوارق لیل و نهار از دست این قلیل المقدار بیرون رفته از ذخایر یوم
القرار است و اندکی از آن بسمت تحریر آمده امیدوار است که از مستعدین روز شمار گردد
حمد الله و وی در رساله اعتقادات میگوید که اعتقادنا فی من جحد امامة امیر المومنین
والائمة من بعده علیهم السلام انه بمنزلة من جحد نبوة جمیع الانبیاء و اعتقادنا
فی من اقر بامیر المومنین و انکر واحدا من بعده بمنزلة من اقر بجمیع الانبیاء و انکر

محمد المصطفی صلعم **واعتقاد** در باب فاطمه علیها السلام آنستکه بمقتضای حدیث نبوی بمنزله
بضعه نبوی و عضوی از اعضای آنحضرت است و وی در تحت مدلول آیه تطهیر داخل بوده معصومه
و مطهره و محبوبه الحق و مظلومه بظلم اصحاب است و آزار و اهانت او آزار و اهانت رسول و
آزار خدای نعم است **واعتقاد** در باب قبور انبیا و ائمه علیهم السلام آنستکه ایشان در زمره
کفره و مشرکین مخلد در نار معذب شد عذابند **واعتقاد آنستکه** آنچه حضرت رسول صلعم باین
خبر داده اعم از آنکه در قران بآن تصریح شده باشد یا نشده تمامی حق و صدق و در درجه علم
الیقین است پس **اعتقاد باید کرد** بسؤال منکر و نکیر در قبر و عذاب موعود در آن تنگنای تاریک
ظلمانی که اگر پرتو انوار محبت اهل بیت و ذریت طاهره منور آن حفره ظلمانیه نگردد دیگر
دیگر روشنائی نیابد مرویست که اهل سعادت را وسعتی در قبر و روشنی و استشمام روایح طیبه
مژده نعیم جاودانی کرامت کرده و ارباب شقاوت را عکس آن روی نموده فشار قبر و
تنگی و تاریکی فزوده ازراکه منفذ دوزخ بزل عذابی و ماحضر عقابی متغیر سازند مرویست
که بیشتر عذاب قبر نشوی نمیمه یعنی سخن چینی و کج خلقی و پرهیز نمودن از بول است و مشهور
که حضرت رسالت فاطمه بنت اسد را که والده حضرت امیر المؤمنین است و میان او و آنحضرت
حقوق خدمت و محبت و حسن عقیدت و اخلاص تمام واقع بود و او را در پیراهن مبارک خود
کفن کرد و جنازه او را بر دوش مبارک گذاشته تا کنار قبر و بعد از آن در قبر وی رفته خوابید
و او را بدست مبارک خود مدفون ساخت و بر وی تکبیر نموده تلقین وی مینمود و مردمان میشنیدند
که این کلام تکرار مینمود که ابنک ابنک و چون از قبر بیرون ... تکبیر نموده در این حالت
تکبیر نموده

تکیه نموده میفرمود که اللهم انی استودعها ایاک و چون اصحاب از حقیقت افعال آنحضرت
و اظهار عنایات در باب فاطمه سؤال نمودند فرمود که سبب کفن وی در پیراهن آنحضرت اینست
بود که فردا در قیامت از وی مندفع و خواب یدن قبر جهة وسعت قبر وی و تکیه نمودن و متکلم شدن جهة
تلقین جواب منکر و نکیر است و کلام ابنک ابنک از آن جهة که چون از او پرسیدند که خدای تو کیست جواب
داد و از رسول پرسیدند جواب داد و چون از ولی و امام مسئول کردید مضطرب گردیده از وهم
آن بلرزید از این جهة تعلیم وی نمودم که امامی را که از او سؤال نمودند پسر او است و از این روایت
فهمیده میشود که امیر المؤمنین ع در جمیع ازمنه امام اهل ایمان بوده تخصیص وی باین وصف
بعد از زمان حضرت رسالت بی صورت مینماید و الا سؤال منکر و نکیر از امام جایز نبودی بلکن تصرفات
آنحضرت در امور دینی و دنیوی کافه عباد من حیث الامامه دور نیست که متوقف بر انقضای زمان
رسالت کرد و چنانچه در ماده زکریا و عیسی علیهما السلام ذکر یافته و در این باب حدیثی طویل العباره که را المنفعه
در کتاب **کافی** مذکور است که طالب تحقیق و تفصیل مبحث را بآن رجوع باید نمود و امیدواری در این
ورطه عظیم و حفره و بیم و محنت شدید و خانه جدیده و دسط نار رفته و غربت بی رفیق و کربت بی
شفیق و ظلمتی بی نور و شبی دیجور در مرکبی لنگ و راهی دور بمحبت اهل بیت رسالت پر نور و فریادرسی
خوبان بیکور و مخلصان عورت اگر مراد از محبت اصل عقیده کامل بوده الطاعت او امر و نواهی ایشان را
مدخلی در تحقیق آن نباشد والا همان حکایت است که **رباعی** دعوی لبریز زبان خود و استیغ
در خوانه هزار بت یکی نشکستی ❊ کوئی که بیک شهادت از بت رستم ❊ فردات کند خار که اکنون مستی
و دیگری نیز باین مضمون متکلم است **مثنوی** تو پنداری باین یک قول راستی ❊ کند فرداخارت که مستی

مسلمان نیستی از تو جز زبانت ❊ منافق این بود کردم بیانت ❊ اگر دل یار با آن یکسان کنی تو ❊
هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو ❊ مسلمان حقیقت گشته باشی ❊ ز شرک مشرکان وارسته باشی ❊
اعتقاد آنستکه حشر اجساد واقع است و مراد بعث از قبور و اعاده روح ببدنی که درین دنیا
محل استقرار روح انسانی بوده من حیث الظاهر مخاطب بخطاب امر و نهی گردیده در روز محشر برای قرار
داشته حاضر آن مجمع کثیر الخطر کردد و مخبر صادق از آن خبر داده و اجماع کافه خلایق بر آن انعقاد
یافته الا قلیلی از حکما که بایشان نسبت میدهند که حشر اجساد قائل نشانند و اگر چنین باشند تکذیب
قران و حدیث و اجماع انبیا نموده باشند قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم
نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء و ایهم کما بدءکم
تعودون و ایضا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و بالجمله آنچه در تحت
مدلول ما جاء به النبی مندرج گشته مجملا و مفصلا از حشر جسمانی و وجود بهشت حقیقی و استحقاق
ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات سبحانی و حصول منفعت و مضرت و نامه اعمال
یمینا و شمالا که مشتمل بر ذکر کبایر و صغایر چنانچه کتاب خدا بآن قائل است که فوضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا
کبیرة الا احصیها تمامی حق و صدق و واقع شدنی و هر که در امور مذکوره شک نموده
و غدغه وقوع پیرامون خاطرش گردد داخل زمره کفره بوده شریعت نبوی اعتقاد ندارد
باشد **اعتقاد آنستکه** حوض کوثر صحیح و ثابت است و در روایات و اخبار و آیات و آثار نبوی ذکر وی
مکرر شده

لیذوقوا العذاب

مکرر شده و حضرت رسول در حدیث انی تارک فیکم الثقلین فرموده که اهل بیت
من و کتاب خدا از یکدیگر مفارقت نمایند تا وقتیکه در سر حوض نزد من حاضر گردند و در
روایات دیگر میفرماید که یا علی آنچه حق سبحانه و تعالی بمن کرامت فرموده در عوض آن بتو
دیگر بتو عنایت کرده ختم رسالت بمن و ختم وصایت بتو است و در عوض وحی الهام بتو
شفقت فرموده و در عوض معراج رفع حجاب از تو نموده و در عوض حوض کوثر
سلسبیل بتو داده و در حدیث دیگر میفرماید اول کسی که در حوض کوثر نزد من حاضر
شود در روز قیامت تو ای و شیعیان تو و مثل این اخبار بسیار است که دلیل صحت
وجود حوض است و ابن بابویه رحمه الله میگوید عرض حوض کوثر بمقدار است که میان ایله
و صنعا و گویند ایله بتشدید لام شهری است در حوالی البصره و ظاهرا در این زمان خراب است
و مذکور است که بعدد نجوم آسمان اباریق ساخته از جواهر نفیسه بر سر آن حوض مهیا
و آماده شده و صاحب حوض کوثر در روز محشر امیر المؤمنین حیدر است و در روایات منقول است
از ظرفین مخالف و مؤالف بصحت پیوسته اولیای آنحضرت در آن روز بسعادت آب
آن سیراب از دست آنحضرت مستسعد خواهند بود چنانکه دشمنان آنحضرت و دودمان
آن بزرگوار بصفت حرمان اتصاف خواهند داشت و مرویست که هر که از آن آب جرعه نیاشامد
بعد از آن ابد الابدین تشنه نگردد **اعتقاد** آنستکه شفعای روز محشر سید اولین و آخرین
و شفیع مذنبین خاتم النبیین و علی امیر المؤمنین است و ذریت معصومین ایشانست
و مرویست که شفاعت جمعی از اصحاب کبائر است که بی توبه از عالم رحلت نموده باشند و روا

انی ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی مفید مقصود است و ائمه از حضرت رسول
منقول است که لا شفیع انجح من التوبه یعنی نیست شفاعت کننده که حاجت این کس را برآورد بهتر از توبه
و مرویست که انبیا و اولیا تمامی از اهل شفاعت‌اند و در روایات کثیره ذکر یافته که مؤمنین از اهل
شفاعت بوده هر فردی از ایشان شفاعت هفتاد نفس از اقربا و اهل مودت تواند نمود
اما امیدواری آنست که بر طبق کلام بیت ز شرق تا بمغرب گر امام است ÷ علی و آل او ما را
تمام است ÷ بچیزی دیگر غیر شفاعت اهل بیت رسالت مستوثق نبوده بتنظیف کسای دین از آ
لایش معاصی توبه و انابت قناعت ننموده تطهیری از ارجاس و انجاس ظاهری و باطنی بمحض
در زلال اخلاص علی و آل برده بکمال صورت یافته مآل حال کثیر الاختلال و طومار گفتار و
کردار از کبایر اعمال و صغایر افعال و خطیات مهلکه و سیئات موبقه اقوال مشتمل بر اثقال
اعمال وزر و وبال که از زمره رابط قسی حمال در وظیفه یومیه امانی و آمال حاصل شده
در خزانه خانه زیاد مرا الخازن خزینه محروره کینه و ضغینه ودیعت یافته و پاسبان
حسد که مقیم آستان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب است بحفظ آن
مشغول گشته امیدوار چنانست که آتشین آه پشیمانی باحراق شوک خار و خاشاک آن کفایت
نموده بسلسبیل محبت اهل بیت رسالت طهارت کامله یافته از چشمه صافیه شفاعت درست
انعکاس پذیرد و زبان بیان بعضی از شعرا در مقام استغاثه بسید الکونین از مهلکات
روز جزا باین عنوان شفاعت گذار است که مثنوی ز خاک ای لاله سیراب برخیز ÷
چو نرگس خواب چند از خواب برخیز ÷ بتن درپوش عنبربوی جامه ÷ بسر بربند کافوری

عمامه ÷ فرود آویز از سر گیسوان را ÷ فکن سایه بپا سرو روان را ÷ ادیم طایفی نعلین پا کن ÷
شراک از رشته جانهای ما کن ÷ بده دستی ز پا افتادگان را ÷ بکن دلداری دلدادگان را ÷
اگرچه غرق دریای گناهیم ÷ فتاده خشک لب بر خاک راهیم ÷ تو ابر رحمتی آن به که گاهی ÷
کنی بر حال لب‌خشکان نگاهی ÷ اگر نبود لطف ستاری ÷ ز دست ما نیاید هیچ کاری ÷
تنبیه بعضی از وقایع روز جزا و لوازم مواخذات رب الارض و السماء بروجهیکه علمای اعلام
در تصانیف خود ذکر نموده‌اند باسناد متصل به پیغمبر آخر الزمان و ذریت طاهر مطهره آن
سید دو جهان اینست که در روز قیامت در هنگام حسرت و ندامت کیفیت احوال بندگان
مختلف بوده و اعمال هر کس بصورتی از صور حیوانات متشکل گشته در آن معرکه حاضر
گردند و مذکور است که طایفه عریان و جماعتی پوشیده و گروهی با چهره ظلمانی و
زمره چهره نورانی علی الاختلاف الهیئة و الصفات همگی سر در پیش افکنده و عرق
خوف و خشیت و ندامت و خجلت از چهره ایشان متقاطر بوده بر این منوال تا مدت
هزار سال متوقف شده سراسیمه و حیران راه نجات بر ایشان مخفی باشد و اهل
ایمان هر کس باندازه ایمان و صیانت آن از تصرفات شیطان و تقویت وی باعمال
صالحه و محافظت آن از ارتکاب معاصی و مناهی او را نوری از جانب راست نمایان
باشد که از ظلمت آن صحرای هولناک فی الجمله حمایت نماید و لکن از جانب چپ
ظلمتی عظیم که دیده را تاب دیدن آن نباشد ظاهر گردد و اهل ایمان باین دو
طریق تردد بر ایشان آسان گردد و گویند که کریمه نورهم یسعی بین ایدیهم

و بایمانهم اشاره بکیفیت مذکوره است و از ابن مغازلی شافعی منقولست که نوری که
ساعی در جهات اهل ایمان بوده حجت ایشان مرتب باشد عبارت است از صاحب
اختیار آن عرصه و حامل لوای محمدی در آن معرکه یعنی مالک یوم الدین بامر رب
العالمین علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله الطاهرین و بیان سعی آنحضرت در آن روز چنین
مومنین بر این وجه نموده‌اند که چون طایفه از اهل ایمان و شیعیان آن خاندان ببرکت حمایت آن
حضرت نجات یافته‌اند و روانه بهشت کردند حضرت خاطر مبارک از وضع ایشان جمع نموده
بطایفه دیگر پردازد و هم چنین هر طایفه و زمره و جماعت که از اهل ایمان باشند بعد از انتظام احوال
فرق از ایشان متوجه فرقه دیگر شده بر این منوال صورت احوال ایشان منتظم گردد و در روایات معتبره
واقع است که شیعیان خاندان رسالت در روز قیامت بر بالای منبری از مشک اذفر قرار گرفته‌اند
آنچه محتاج الیه باشد از اسباب تنعمات اخروی خازن بهشت ایشان را از آن ممتع و محظوظ
داشته بر طبق فیها ما تشتهی الانفس متمتع و تلذ الاعین بمستلذات جنات عالیه متلذذ باشند
تا خلایق از حساب پرداخته صلای فریق فی الجنة و فریق فی السعیر در آن میدان بی پایان
بسامع طوایف مخلوقات و جنیان و آدمیان و غیرها رسانند و مرویست از حضرت رسالت
که اهل شک و شبهه در مادهٔ اهل بیت رسالت از جانب یسار ظلمانی سرگشته و حیران و متردد باشند
و اهل ایمان در جانب یمین نورانی باشند شکر ایزدی نموده بکلمه ربنا لا تجعلنا مع القوم
الظالمین متکلم باشند و مرویست که اهل محشر بعضی بپهلو و بعضی بپشت و بعضی قد خمیده و بعضی
نابینا و بعضی ناشنوا باشند و بعضی از مفسرین گویند که مراد این است که از آثار رحمت الهی

محروم بوده از بشارات ربانی که ملائکه باهل موقف رسانند چون بصفت حرمان اتصاف
پذیرد از این جهت بمنزله شخص مفقود الجوارح بوده بعضی نابینا از چشم و گوش محروم باشند و مرویست
که هر طایفه از ارباب ملاهی با آنچه مواظبت بآن نموده باشند بدان هیئت و صفت محشور گردند
چنانکه صاحب عود چون سر از قبر برآرد و بهمان آلت مخصوصه از آلات لهو مصاحب بود هر چند
دور اندازد و بزاری جوید وی با مراد تمام بزبان آمده گوید انا صاحبکم حتی یحکم الله
بیننا و هو خیر الحاکمین و بهمین قاعده اهل قانون و مزمار و طنبور و غیرها از اقسام سازها
هر کدام بدان صنعت که در دنیا اهل لعب و لهو بآن قیام مینمودند در آن معرکه نیز بهمان عنوان
در گردن آن شخص آویخته داخل محشر گردد و از سکران نیز چنین روایت شده و لکن از نصوص
قرآنی تاویل بر این وجه واقع است که و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب
الله شدید و مرویست که مانعین زکوة هر صنف بآنچه بخل نموده‌اند از آن جنس در گردن او حلقه
سازند گران‌تر از تمام جبال دنیا باشد چنانکه اهل شتر را شتری از گردن وی آویخته و صاحب
گوسفند را گوسفندی و صاحب طلا و نقره را اژدهای عظیم در گردن او حلقه زده و برا لحظه بلحظه
بدندان و دم گوشتش از تن جدا سازد و بامر اله تعالی گوشت وی عود نموده بر تن او بوضع
اول مجتمع گشته بهمان طریق معذب باشد و خلایق بر روی یکدیگر افتاده و راه نفس بسته شده
از کثرت عرق زیر قدم ایشان گل شده بعضی را تا زانو و بعضی را تا بیخ ران و بعضی بالاتر از سینه
متجاوز گردد و این عقوبت متفاوت بزیاده و نقصان نظر بتفاوت عصیان و گناه است و مرویست
که بعضی را عرق مثل عرق کسی است که از حرارت حمام حاصل شده و بعضی مثل طوقی که تشنه را

هنگام عطش از زیادتی التهاب و اضطراب در آب خوردن بر جا ریز مجالس و غیر آن ترشح
باید و گویند این دو مرتبه مخصوص اولیا این است شش فضیل عیاض و امثال او و از اینجا معلوم شد
که حدیث مشهور التائب من الذنب کمن لا ذنب له صحیح بوده احوال توبه کاران بر نهج سلامت
و حسن عاقبت جاری خواهد بود اگر پرتو نائره امور جهلکه امروز ساحت سرای سلامت ایشان را
خالی نگذارد اما خصما و معاندین اهل بیت رسول که چون مرتد شده از اسلام رجوع نموده
بطریق جاهلیت عود نموده اند چنانچه از ابو سفیان نقل کرده اند که در وقت خلافت عثمان
گفته که چون دولت با عود نمود امید است که ملت نیز عود نماید و آرزوی آن مدبرین بر آمده
اصحاب سالک مسلک ارتداد گردیدند و بنا بر این اگر شخصی از اشقیای آن طایفه توبه و انابت
و بازگشت نموده باشد قبول توبه از وی و عدم قبول و دخول در خریطه ایمان و اجرای احکام
ملت مطهره بر ایشان و لوازم آن محل تامل است تنقیح مبحث بمحل دیگر تاجیل پذیرفت و
در خبر است که آفتاب یعنی جرم شمس صد و شصت برابر کره زمین است و حالا در آسمان چهارم است
و در روز قیامت بمرتبه نزدیک گردد که اگر دست دراز کنند بوی اتصال یابد و حرارت او
هفتاد مرتبه بر حرارت امروز افزوده و در روشنی او تخفیف تمام روی نماید و آدمیزاد بیچاره سر از
گریبان خاک بیرون آورده در تحت حرارت وی متحمل نائره او شده در آن دریای بی
کنار در موج اضطراب و اضطرار است و در روایت که خیمه از آتش جهت متکبرین نصب
نموده در آنجا باشند عذاب معذب باشند تا نوبت حساب با ایشان منتهی گردد و در
اخبار ساویه دیگر یافته که الکبریاء ردائی من نازعنی فیها ادخلته النار و لا ابالی و نیست

حاکم ظالم

حاکم ظالم که تکبر بر بیچارگان و فقرا و درویشان نموده باشد از کثرت اقدام و ازدحام
و وقوع وی تحت اقدام اهل موقف بنوعی حقیر و صغیر و منخفض گردد که هیکل جسمانی و بنیات
عنصری وی بمثال مورچه ذلیل شده و سراسیمه گردیده مقیم مقام الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین
گردد و طایفه را ببینند که در این مهلکه سایه بر سر و در تحت آن سایه مرفه الحال اند و ایشان
اهل صدقه اند که در دنیا بر مساکین و محتاجین و اهل ایمان تصدق نموده حرارت آتش
فقر و فاقه از ایشان دور کرده اند و در ظل رعایت و حمایت آن طایفه پرتو نائره
احتیاج و انکسار باستظلال حیطان صدقات بی منت و عطیات بلا اذیت مرفه الحال
و منقضی الآمال گردند مرویست که چون اهل موقف هر کس بوجهی خاص در آن وادی عظیم
الخطر کثیر الضرر متوقف شده هراسان بر این منوال بگذرد ناگاه صدای عظیم و صوتی
و سیم مسموع گردد که قلوب را ذریعه توجل و ابصار را وسیله تزلزل شده کافه مسلمان
و صالح و طالح همگی را خوف و خشیتی روی نماید که هول صحرای محشر اضمحلال یابد و چون
پرده خفا مرتفع گردد این صدا از جهة تحرک عرش مجید متولد شده اهل موقف ببینند که هشت ملک
از ملائکه که مسیر قدم هر کدام از ایشان هشت هزار ساله راه باشد حامل عرش شده افواج
ملائکه انواع عظام با صوات عظیم و تسبیحات و تقدیسات در زمین بیضا که از اشراقات ضیاء
وی جهات سته را احاطه نموده عرش عظیم را بادی و مستقر گردانند و در آن وقت تمامی اهل
موقف منقطع الحواس شده انبیا مرهوب و علما مهروب و اولیا کثیر الفزع و شهدا از
از دست رفته خلایق بر اساس هیبات و صورت روی با دم صفی آورده از شدت یوم

الفزع الاکبر امان گویان فریاد بر آورند و کفار از غلظت وجوه مختلفه اهوال بدخول جهنم
راضی شده طریق نجات و حول مدرکات عذاب و عقاب تصور نمایند و چون آدم علیه
السلام تشفع خلایق بر دم خضوع و خشوع ملاحظه نماید زبان معذرت گشوده گوید که عصیت
الله حیث نهانی عن الشجرة انا استحی ان اکلمه فی هذه المحاکمة و حاصل معذرت اظهار
شرمندگی از نهی شجره منهیه و اتیان منهی عنه نموده بنوح علیه السلام اشارة هدایت نماید
و او نیز از جهة اقدام بر دعای طوفان و غرق کافه مخلوقات در آن اعتذار نماید و انگشت
حیران زده و سرگردان بدو روزه عمر بی بقا و دنیای بی وفا و زندگی عاریتی و
امانتی هزار سال دیگر متحمل آن مشقت گشته بعد از آن که دست صاحب خلت و مخصوص بکسای
خلافت مقرب درگاه جلیل ابراهیم خلیل رفته از او نیز محروم گشته جوشان و خروشان بدامن
اعزاز و احترام موسی ابن عمران توسل جسته بان کلیم لازم التبجیل والتعظیم استشفاع نموده
او نیز بزواید کلمات جاریه هنگام مناجات اظهار شرمندگی و عدم قدرت بر شفاعت
جماعت مذکوره را حجاب ساخته محروم شده بساحت جلال مسیحائی و تهمت بنوت که بانی
پی برده او نیز بنابر شرمندگی از تسمیه باسم اشتراک با خالق الافلاک در املاک استعفا نموده
بسید اولین و آخرین و شفیع المذنبین فی یوم الدین هدایت نماید و بعد از آن ایجاب شفاعت
مایوس از ما سوی و محروم از شفاعت زمره انبیا روی امید بدرگاه عرش اشتباه آن
نور پاک برگزیده لولاک آورده بر طبق این کلام رباعی وصل تو بهر صفت که جویند خوش است ⁖
راه تو بهر قدم که پویند خوش است ⁖ روی تو بهر چشم که بینند نکوست ⁖ نام تو بهر زبان

از او نیز

که گویند خوش است

گویند خوش است ⁖ چون که نوبت حضرت شرف یابند آن سید اولین و آخرین بنابر رحمت
کامله که رحمة للعالمین از آن حکایات بشنود قبول شفاعت نموده متوجه درگاه کریم
بی ضنت و رحیم بی منت گردد و در سرادقات جلال احدی مستقر وجود نبوی گردیده بعد از
رخصت شفاعت بسجده طولانی مشتمل بر محامد الهی اشتغال نماید تا بشارت یا محمد ارفع
راسک و قل تسمع و اشفع تشفع مستبشر گردد و الله تعالی امر فرماید که بهشت را تزیین داده بانواع
حلل و حلی آراسته ساخته جلوه ظهور نماید و نسیم معطر معنبر که از آن بهتر شامه اهل عالم ادراک
نموده از پانصد ساله راه وزیدن گیرد و نفوس اهل ایمان را باعث سرور و تبدیل غم و الم
بحضور و جمور گردد و امر شود که دوزخ نیز با نهایت حرارت و زیادتی لازمه وی و خبر
عظیم و فریاد و صدائی مهیب و طغیان دخان بروز نماید و زبان آمده عاصیان را گاه در
آتش و اطلاب و هفتاد هزار زمام و در هر زمامی هفتاد هزار حلقه که اگر حدیدات دنیا را
تمامی مجتمع گردد مثل حلقه از حلقات وی نتواند دوزخ را ضبط نمایند و چون میانه
دوزخ و خلایق هزار ساله راه بیشتر نمانده از دست ملائکه موکلین رهائی یافته
متوجه محشر گردد با نهیبی و هیبتی و صدائی که خلایق تمامی از پا در آمده بزانو در آیند و از
خلیل انبیا ابراهیم و موسی و عیسی متعلق بعرش شده فرزند و برادر و مادر را فراموش
کرده نفسی نفسی گویند و گویند عیسی ع گوید الهی نفسی و امی لا اسئلک الیوم غیرها
و در این هنگامه که اشتغال بکار خود میشود پدر فرزند را فراموش میکند و مادر از طفل خود
غافل میگردد و مردم تمام بر وضع مستان بیخود و سراسیمه می افتند و بر میخیزند و کسی

از کسی خبر ندارد حضرت رسول صلعم قائمهٔ عرش را گرفته امتی امتی گوید و حضرت پیغمبر با ابراهیم
زنجیری که دوزخ بان بسته شده گرفته او را از آن حدت و حرکت باز آورد و در آن وقت
میزان اعمال عباد منصوب گردد بر این وجه که کفه از نور از جانب یمین و کفه از ظلمت از جانب
یسار عرش باشد و اهل حقیقت گویند که مراد از میزان امر معنوی ملکوتی است زیرا که حسنات
و سیئات از مقوله اعراضند و وزن آن بغیر میزان معنی نشاید و در تفسیر علی ابن ابراهیم
و دیگر تفاسیر و کتب حدیث طریقین منقولست که مراد از میزان محبت امیر المومنین است
و ذریه طاهره نبویه که رد و قبول اعمال و صحت اقوال و افعال عباد بآن از یکدیگر امتیاز
می یابد و گویند که در این وقت از جانب الهی ندائی برآید که خلایق تمام بشنوند که انا
الملک انا الدیان لا یجاوزنی ظلم ظالم فان جاوزنی فانا الظالم و بعد از آن میان بهایم
و حیوانات و وحوش و طیور حکم نماید و چون آن حکایت فیصل یابد تمامی امراکه پیغمبر و حکام
خوند امر شود که لوح محفوظ حاضر گردد و اول مرتبه بیانه نوح و امت وی پرسش نموده ایشان
انکار تبلیغ نوح نموده چون گواه از نوح طلب نماید که تبلیغ نموده او حضرت پیغمبر و امت وی
توسل نماید و چون پیغمبر صلعم بر طبق و جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء و یکون الرسول
علیکم شهیدا تصدیق قول نوح نماید قوم نوح تعجب نموده گویند که زمان ما بر زمان تو سابق
حضرت فرماید که حق تعالی فرموده انا ارسلنا نوحا الی قومه الایه بعد از آن قوم نوح را بمیزان
اعمال و حساب و کتاب بدوزخ فرستند و مجموع انبیای سابقین معا با ایشان و قوم ایشان
چنین انقضا یابد و چون نوبت بسید کونین رسد و امت آنحضرت انکار نمایند و منفیان
مرود

مرود و عاصیان خجلت زده سر در پیش انداخته منادی ربانی ندای وامتازوا الیوم
ایها المجرمون بگوش ایشان رساند و بعد از آن از جانب الهی کتابی ظاهر گردد که احاطهٔ مشرق
و مغرب نموده باشد و در آنجا مکتوب باشد از صغیره و کبیره و خالق فرموده و وضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصیها و جمعی بر صراط گذرند شخصی بصد سال و شخصی بیشتر و شخصی بهزار سال علی الاختلاف
الایمان و انوار جها و غزالی روایت میکند که حکی فی المظالم العارف انه یوتی به الی
الله تعالی فیخرج علیه المظالم و یتعلق به المظلوم فیقول له البعث ایها المظلوم انظر
فوق راسک فاذا بقصر عظیم تحار فیه الابصار فیقول ما هذا یا رب فیقول انه
المبیع فاشتره منی فیقول له ما معی من ذهب الثمنه فیقول له ان ترکت ظلم اخیک
فالتصرف لک فیقول قد فعلت یا رب و هکذا یفعل الله تعالی بالظالمین
الاوابین و هو قوله تعالی انه کان للاوابین غفورا و الاواب الذی اقلع عن
الذنب فلم یعد الیه ابدا و تذکر سمی به داود علیه السلام و اول کسانی که ببهشت
آن توجه شود و بعد از آن عطیات و نوازشات ربانیه با جرت جمعی که در دنیا مکفوف
بوده یا اعمی یا اعمش یا نوع دیگر از کوری و بی نوری چشم آزرده بوده در دنیا
از این رهگذر دیده آرزوش از دیدن ماسوی ممنوع گشته از تلذذات صوریه جسمانیه
راه دیدن بر دیده ظاهر بسته باشند مرد و لیست که حق سبحانه و تعالی از عین عنایت و تفضل
الهی گوید که من از این جماعت شرمنده ام و بعد از آن شعیب علیه السلام را سردار آنجا

گردانیده و از ملائکه نورانی آن مقدار که بحساب در نیاید ایشان را همراه گردانیده بنوعی زینت
و زیب داده متوجه بهشت گردانند که اولین و آخرین هنگامهٔ محشر بسبب تعجب و تحیر گردد و بر طرف
چون برق جهنده گذر نموده محسود یعنی مغبوط تمامی حاضرین آن صحرای بی انتها گردند و بعد
از آن منادی بندای رحمت و عنایت طایفه مجذومین و اهل امراض مودیه را طلب نموده بسرداری
حضرت ایوب علیه السلام باعزاز و احترام مقیم دار السلام گردانند و بعد از آن جوانان صالح که در اوایل
زندگی که ایام جهل و غرور و استیلای شهوات نفسانی و میل تلذذات جسمانی و اوان غفلت
از مواخذات رب الارباب است خود را از مخالفت رضای الهی باز داشته از آنکه در ماده
مواخذه ربانیه تعفف نموده باشند ایشان را بسرداری حضرت یوسف علیه السلام و عطیات و صلات
و اصطناعات سبحانی روانهٔ بهشت نمایند و بعد از آن دوستان خدا را طلب نمایند و
علی را در جهت ایشان تعیین نموده با اسباب تعظیم و تکریم و اختصاص درگاه ربانی
و امتیاز از کافه اصحاب موقف ایشان را متعین و ممتاز گردانند و معلوم است و مکتوب
بزرگ دیده که درجات متصاعده محبت و محبوبیت بارگاه احدیت باعتراف دوست
و دشمن و موافق و منافق مخصوص سرکرده سلسله محبان و محبوبین رب العالمین علی امیر
المومنین صلوات الله علیه بوده دیگری از آن معرکه و هنگامه جناح پردازد قدرت
ارتقا بمدارج آن قسم از اعزاز در درگاه بی نیاز نداشته بر طبق کلام صدق انتظام
لا رقی الی الطیر که مقول قول آنحضرت است پای مماثلت و مشابهت عز و شرف
و شرف رفیعه محرمیت در رهنگانه اسرار احدیت مخصوص ذات احدی الصفات آن مظهر
تجلیات

تجلیات انوار ذات و صفات است و در کتب و رسائل غزالی مذکور است که و صفه المتحابین
فی الله صبر و حلم و علم لا یسخط و لا یرضی بشیء من الاحوال الذی بنوه کابی تراب
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و بعد از آن گریه کنندگان از خوف خشیه پروردگاری
طلب نموده قطرات عبرات و دموع منحدره بر صفحات وجنات آن جماعت را با دماء شهدا و مداد
علما بسنجند و دموع ایشان را برابر این مذکورین رجحان یافته رایتی مشتمل بر الوان مختلفه
سر ایشان نوح علیه السلام بجهت ایشان نصب نمایند و سبب اختلاف الوان از ماده اختلاف گریه ایشان است
که گاهی از بیم و گاهی از امید و گاهی از جهت طمع در توجهات و عنایات ربانی و گاهی بواسطه
ندامت و پشیمانی از اوضاع سابقه و غیرها است و بعد از آن میانه خون شهدا و مداد علما
طالب تمیز نموده خون شهدا رجحان یابد جهت ایشان رایتی زرد زعفرانی بسرداری یحیی علیه السلام مقرر
داشته گویند که رجحان خون شهدا بواسطه آن بوده که بنا بر علم ایشان بحقیقت امور مقاتله
نموده اند و بنا بر این باید که صف علما مقدم باشند مذکور است که حق تعالی در این مرتبه بروحی متوجه
اعظام و اکرام علما گردد که تعبیر از آن حالت نتوان نموده اند و در آن وقت خطاب بعلما نموده فرماید
که شما را نزد من عزت و منزلت مثل انبیای بنی اسرائیل بوده شفاعت شما نزد در باره مردم بمحل قبول
موصول است و بعد از آن جهت هر فرد از افراد علما فرشته مقرر شود که منادی نموده اهل موقف را از
شفاعت نمودن علما خبر نمایند تا هر که حاجتی از او بر آورده یا طعام وی نموده اگر چه لقمه باشد یا
جرعه آبی او را جایش شده یا حق خدمتی و انعامی بآن شخص عالم داشته باشد در شفاعت وی داخل
گردیده بکمال مغفرت مکتسی گردد و چنانچه کلام قدسی اختتام قدوسی پیام سید الانام علیه السلام

کبرزبان مبارک بیان آنحضرت جریان یافته که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که پیوسته گران قیمت
که از دریای عطایای سبحانی بغواصی آن والا گهر عمان عظیم نبوت و رسالت بکنار افتاده
در رشته بیان منسلک گردیده و در روایت است که اول ما یشفع المرسلون ثم النبیون
ثم العلماء اما در محل خود ذکر شد که این درجه اختصاص بعلمای ربانی و اهل عدل و انصاف
و زمره مجتنبین از جور و اعتساف عاملین بطریق وثیق نبوی و ذریت طاهرین و عمل کنندگان
بقوانین دین سید المرسلین بر وجهی که ستون دین و ملت و اسطوانه شریعت و طریقت بوده
از آلودگی بچرک ریا و مراد مضایقه چون و چرا در امور حقه محترز بوده دامن همت بروزگار
مشقت بیشمار بر میان اصطبار و اخبار استوار گردانیده مجاهدت وی در تحقیق مراسم
دین داری و پرهیزکاری بامور دنیه و دنیویه آلوده نساخته و جوهر گرانمایه علم و دانش را در
بالوعه حقد و حسد و کینه و عداوت در امور فانیه آعتبار ریه نینداخته و علم معالم دین را
لذخیره فلنسوه گرد خود بینی و تکبر و تحقیر اهل ایمان و متابعت هوای نفس در تحصیل مستلذات جسمانی
و تنعمات نشأ عنصری و تجهیل و تکفیر غیر مستحقین و غیر موصوفین بوصفین مذکورین که ایشان
نساخته و کسای حرفت و عبای عبادت را پیرایه آرزوی جاه و ریاست و اعتبار و اشتهار و
تفوق بر اقران و امثال و تعمق در تزییف کلام برادران دینی و اظهار کمال خود در لباس
جهت اثبات جهل و نقصان بدیگری نداده حرکات و سکنات و افعال و اقوالش قدم بقدم
بوده مراد محض دینویه در جهات و مجاهدات عالم عنصریه را ذریعه استحصال مقامات قرب
آلهی دانسته راکب مراکب والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و در این مقام تفاصیل
احوال این

احوال این طایفه عظیمه و اختلاف اوضاع ایشان در نشأ اخرویه از گنجایش اوراق این رساله بیرون
بوده اگر عمر وفا کند بتحریر تفاصیل آن خواهد پرداخت انشاء الله تعالی **بشارة** در مناقب ابن مردویه
و دیگر رسائل ذکر یافته از طریق اهل خلاف که روزی حضرت رسالت صلعم بجانب امیر المؤمنین توجه نموده
آثار بهجت و سرور از آنحضرت در جه ظهور داشت و چون امیر المؤمنین از سبب حصول آن امر استفسار
نمود پیغمبر صلعم فرمود که یا علی در این ساعت جبرئیل علیه السلام نزول نمود بشارتی عظیم خاطرم را استبشار داد
مضمون آنکه روز قیامت چون صفوف محشر درست شود حق تعالی کلید بهشت و دوزخ نزد من فرستاده
امر فرماید که تسلیم تو نمایم و بنابراین مفاتیح جنت و نار در دست تو باشد و صاحب اختیار آن روز تو نی تا
هر کرا اراده کنی بدوزخ فرستی و هر که را خواهی به بهشت روانه گردانی و ظاهرا ابن ابی الحدید باین معنی
اشاره نموده که **بیت** والیه یوم المعاد ایابنا ⁂ وهو الملاذ لنا غدا والمفزع ⁂ و موافق این است روایتی
که در غایة المطلوب ذکر شده در باب جه قسیم آنحضرت بر کل نار و بهشت آنحضرت را این که بر صراط
ایستاده از هر کدام رایحه طیبه مودت خود استشمام نموده به بهشت عنایت فرماید و از هر که غیر آن
ظاهر گشته بدوزخ اشاره نماید و بنار خطاب فرماید هذا لی و هذا لک و در جه شاهد بهشت این است
که کمی عمل را امیری و سرداری است که شما نگاه بر در کواره ایستاده هر کدام از آنها که در را که مستحق
از وی ظاهر شود نگذارد که داخل شود و هر کدام بر خلاف آن باشد بدخول وی اشاره نماید و در کتاب
مشارق مسطور است که شخصی از قبیله همدان در مسجد آنحضرت گذشت بخضوع تمام گفت یا امیر المؤمنین
التماس کلمه جامعه دارم که موجب خوشحالی دنیا و آخرت من باشد و از شنیدن آن سرور شوم
حضرت او را بدین بشارت مسرور ساخت که روز قیامت شیعیان خود را بحوض کوثر رهنمائی نموده

ایشان را سیراب که دائم دایشان با خاطرهای جمع و روهای سفید از آسیب آن روز در امن باشند و دشمنان
ما در آن روز تشنه جگر سوخته و رو سیاه سرگردان و حیران در صف مجرمان و گناهکاران باشند و در آخر
این کلمات فرمود که الا وان شیعتی تنادیهم الملائکة من انتم فیقولون نحن العلویون فیقال لهم انتم
آمنون ادخلوا الجنة مع من کنتم تولون حاصل آنکه ملائکه در روز قیامت از شیعه خاندان پرسند
که شما چه کسانید ایشان گویند که ما علویانیم یعنی جمعی که منسوبند بعلی ابن ابی طالب و بعد از شنیدن
این کلام باین مضمون مستبشر گردند که امن و امان و اطمینان یافته بهمراهی آنها که تولا بایشان نموده باشند
که عبارت از چهارده معصوم مطهر است داخل بهشت گردند و از این قبیل است روایت مشهوره در کتب رسائل
طریقین بر این وجه که اذا کان یوم القیمة نادی مناد یا اهل الموقف هذا علی ابن ابی طالب خلیفة
الله فی ارضه وحجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی الدنیا فلیتعلق به الیوم الا ومن ائتم
بامام فلیتعلق به الیوم ولیذهب الی حیث یذهب مضمون آنکه روز قیامت ندا کند که ای اهل محشر
این است علی ابن ابی طالب خلیفه خدا در روی زمین و حجت رب العالمین بر بندگان او پس هر که در دنیا
تشبث بمحبت او نموده باشد باید که امروز نیز بوی توسل نماید و بعد از مضمون این عبارت تاکید بر
این وجه نمایند که هر که شخصی را امام دانسته باشد در دنیا پس باید که در این روز تابع امام خود باشد
و این کنایه است از آنکه امام وی از اهل دوزخ باشد او نیز از اهل دوزخ است و هر که امام وی
مقیم بهشت او نیز از آنجا است و ظاهرا اول کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم اشاره باین است
و بالجمله که بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حوض و تمامی مواقف صحرای محشر در دست امام
و امیر و پیشوا و صاحب اختیار و پناه دین و دنیا و امید امروز و فردا امیر المؤمنین در اوا
جز ابان

بان حامل لواء شهادت خدا و مصطفی ثابت و محقق است و آن حضرت صراط مستقیم و منهج اوضاع
الیم و حاکم و امیر و امام و آمر و ناهی در امور کافه مسلمین و مکلفین است پس شیعیان و محبان
و منتسبان آن دودمان ملایک مکان بر سریر عزت و رفعت در مقام امنیت فراغت و سیند
نجات از موجبات مواخذات دنیا و آخرت متمکن بوده مقیم مقام امن و امان و مخصوص
بنعیم جاودان اند **اکمال** صحفات ایات کتاب مشارق مرقوم ارقام صدق انتظام
تحقیقات عالیه و تنبیهات بهیه و ارادات علیه و بشارات عظیمه و اشارات فخیمه مشتمل بر ذکر سطری
از امور متعلقه باثبات اختیار آنحضرت در یوم النشور است و تنقیح این مطلب بقاعده منتهای تشیع
که چون ولایت مطلقه مقتضی احاطه علم ولی بجمیع معلومات و قدرت وی بجمیع مقدورات است شاید
پس حکم ولی نیز مخصوص بزمانی دون زمانی و مکانی غیر مکان یا مخصوص دنیا بغیر آخرت نبوده
شامل جمیع ازمنه و دهور و محیط تمامی ساعات و ایام و شهور در دنیا و آخرت است از
بدایت و نهایت زیرا که ولایت ساری است در کل آیات الهی و عطیتی ربانی که ولی بآن اختصاص
پذیرفته است تا روز قیامت نیز از قبیل احکام ادیان و شرایع و ملل نیست که منسوخ و منقضی
گردد و بلکه عهدی است از جانب خدا بر بندگان که قبل از اکتسای مخلوقات بکسای وجود
بشری و هیکل عنصری بنده از بندگان در عوالم نوریه بتفویض آن اختصاص یافته تا معلوم شود
که وجود مکلفین در زمان تکلیف را در آن مدخلی نبوده بنا بر این است عامه من اله رقوم در داری
دانشمند و صاحب کتاب میگوید که کلام حضرت صادق علیه السلام اشاره باین معنی است که سبحان
من خلق السموات والارض وما سکن فی اللیل والنهار الحجة واٰل محمد زیرا که کلام

ورود قیامت

تملیک و تخصیص معنیه آنستکه دنیا و آخرت هر دو حق ایشان شده و بایشان اختصاص یافته
من غیر مشارکة و لا منازع زیرا که تمامی مخلوقات عبید آل محمد و مملوک ایشانند و غلامان و ممالیک
شاکر و مماثل سادات مالکان رقاب ایشان بوده ایشان را نظیر و مثل و مانند و عدیل و بدیل در انواع
مخلوقات علی الاجمال و التفصیل نبوده و نباشد چه ایشان اولیاء خدا و نواب مملکت و خواص
ربوبیت و خزانه علم الوهیت و امناء وحی ربوبیت و حفظه آیات و معدن کلمات و محط رحال معرفت
او بنا بر این مملکت دنیا و آخرت و ممالک آن بوده عبارات صحیحات منسوبات بایشان مثل کلمات
و کلمات صدق انتظام سبحان من ملککما امر وال محمد و شیعتهم اشاره بمفاد این مسطوره است و چون ترجیح
و تخصیص که ترجیح و تخصیص دنیا داده امر آخرت بمقتضای آن خارج گردد ظهوری ندارد پس
تعمیم آن نظر بمدارک و منزلین منظور بوده ملک دنیا و آخرت باختصاص الهی مخصوص ذریت معصومه است

و وجه دیگر آنکه کتاب خدا و عترت مصطفی نفرموده و تصریح نبی الوری حبلان ممدودان
متصلان اند پس چنانکه تصدیق کتاب بعموم جمیع هر جزو از اجزاء و هر کلمه از کلمات آن بر جمیع
مکلفین واجب باشد باید که نسبت بعترة طاهره نیز چنین باشد و اگر حرفی از حروف ایشان
یا حدیثی از احادیث ایشان را انکار نماید یا شک کند در هر چیزی از صفات ایشان یا از کم
افعالات منسوبه بایشان که نظر بوا این عقیده عظیم باید منکر شود پس انکار جمیع حالات و کمالات
بوده مستلزم انکار کتاب خدا گردیده در درجه کفر داخل گردد پس ثابت شد که آل محمد
سادات اهل عالم و مالک دنیا و آخرت بوده مختار من جمیع الوجوه در امور امت سید
باشند و حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین و والی یوم الدین بامر رب العالمین اند
و نیکو

و شکی نیست که کسی از اهل عقل و ایمان را اعتقاد آن نیست که ایشان لذاته حاکم و مالک
و مالک و صاحب اختیار محشر اند و بنا بر این اعتقاد با وصاف مذکوره در ایشان بتفویض
الهی و تصدیق رسالتپناهی مزید قوت و صحت ایمان بوده فی الجمله موجب شناسائی و علم
بعضی از خصایص و مزایای ایشان است که از مضمون کتاب و سنت بر ضوح عقده ها العلم
حاصل و اسرار تمام پذیر است و چون آیه شریفه فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها بر قول
مفسرین و محدثین عبارت از ولایت آن والا رتبت است پس بدیهی شد که ربانیه انفصام
نیافته بلکه ممدوده من الازل الی الابد بوده مالک دنیا و آخرت و حاکم علی الاطلاق روز
قیامت و دلیل صحت مدعا از آیه شریفه قوله الحق و له الملک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب
والشهاده و هو الحکیم الخبیر صاحب کتاب میگوید که این آیت دلیلی است واضح و برهانی لایح
بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین و بیان ثبات او از جانب الهی در روز قیامت و تفویض امر
امت بنوعی که در دنیا بوی مخصوص شده بود در آخرت نیز مخصوص است و بعد از وجوه حسنه
که ذکر آن مستدعی طول کلام است گوید که قال علی بن ابراهیم فی تفسیر احکم الحاکمین یوم
القیمة امیرالمؤمنین هذا مقام امیرالمؤمنین من الله العزیز الحکیم لمن عرف الله و عرف ولیه
فان ولی الله قول الحق و الا لما کان ولی الله و قوله و له الملک الامامة و الولایة و
قوله و یوم ینفخ فی الصور تعنی انه امیرالمؤمنین بالاتیم القیمة و ذا لیه و حاکم یوم
القیمة یوم الدین لانه یوم الحکم فهو مالک یوم الدین نصا جلیا دونها بالعلیا و
مقاما علیا و قوله عالم الغیب و الشهادة و اولی لو حبا المحفوظ الذی خصه الله

یعلم کل شیء و جعله کتابه المبین و قوله و هو الحکیم الخبیر لان الله سبحانه لا یولی علی
العباد جاهلا و لا ظالما لانه سبحانه حکیم عدل فولیه القائم مقام الرب الحکیم العدل
یجب ان یکون حاکما عادلا عالما فهو الحاکم فی ذلک الیوم الخبیر بما فی صحائف العباد و یوم المعاد
فهو مالک یوم الدین بنص کتاب المبین عبارت مذکوره و کثیری از آیات بینات و روایات صحیحه
الدلالات که در کتاب مذکور نوشته شده و دیگر براهین معتبره صحیحه ضمیمه آن شد بدلالات واضحه که
اختیار روز جزا و نعیم جنت و لظی با ولی خدا داده و لاد عمی اعلی تعلق یافته مالک الملک ذو الجلال و الاکرام
تفویض امور مذکوره بان مؤسس اساس ایمان و اسلام نموده **ختم و اقتصار** چون ثابت شد بعبارات
و دلالات مختلفه که فرقه ناجیه زمره اثنی عشریه است و این بر وضوح یافت که غرض از نگارش عدم دخول
نار است و لکن صاحب کبیره که توفیق توبه نیافته بطراف غفلت و تمادی ایام خطیئه معصیت باقی
مانده تکیه بر بستر غرور و عدم مبالات از یوم النشور نموده باشد او را در وقت نزع و قبر و سئوال منکر
و نکیر محنت بسیار و عذاب بیشمار باید کشید تا کفاره معاصی شده آلام واقعه برزخ نازل منزله عذاب
و عقاب جهنم گردد و از اینجاست که در روایات مذکوره است که در وقت نزع چهار فرشته بقبض روح
بجان مشغول شوند یکی از ایشان قابض نزع روح از پای راست و یکی از پای چپ و یکی از دست راست
و یکی از دست چپ نزع نمایند و محتضر را چنان نماید که گویا شکم وی مملو از خار بسیار و اشواک و اصل
در شاخ درختان است و بزور و حدت و شدت بیرون می آورند و چنان نماید که آسمان بر زمین
منطبق گشته و وی در میان زمین و آسمان محکم شده و در گرفته و علاج ندارد و در روایات است
که سکره واحده از سکرات موت سخت تر باشد از سیصد ضرب شمشیر و گاه باشد که فرشته بمار
حربه زنند

حربه زنند که آب داده باشند آن حربه را بزهر آب آتشین و مذکور است که در وقت نزع شیاطین
بصورت خویشان و نزدیکان پدر و مادر و غیره که مرده باشند در آمده بر بالین میت نشینند و گویند
ای فلان مادر وقت مردن بر دین موسی رفتیم و طریق حق آنستکه در آن امر مبالغه نمایند که شاید
او را از اسلام بکفر آورند و منقول است که مقصود از آیه ربنا لا تزغ قلوبنا این است که لا تزغ قلوبنا
بعد الموت و مذکور است که هر کرا رحمت الهی شامل حال شود جبرئیل علیه السلام در آن وقت نزول نموده
گوید که فلان منم جبرئیل و این جماعت که تورا بدین باطل ترغیب مینمایند شیاطین اند تو دین اسلام
ترک مکن و بر ملت و شریعت محمدی ثابت باشی در آن حال آن مسکین حیران شده دل از جان
برداشته از نشاط این کلام خندان گردد و مذکور است که از علامات شقاوت میت آنستکه در وقت
نزع آب از دهان وی روان گردد و لبهای او بزرگ شده و آویخته و چهره اش سیاه و چشمهایش
کبود و عکس آن علامت اهل سعادت است و چون منزل و مأوای وی را در بهشت بوی نمایند
از این جهة خندان و خوشحال جان تسلیم نماید و مرویست که چون اهل سعادت را نزع روح شود ملک
الموت روح وی را تسلیم نماید بدو فرشته که موکل را امر مذکور ند و ایشان آن را در وصله حریر پیچیده
از آسمانها گذرانند و اهل هر آسمان او را ستایش نموده چون بسدرة المنتهی منتهی گردند ملکان آن
ملکان علیین آنرا گویند اهلا و سهلا کان عند حالی خلقها عز و جل و بعد از آن جایها که
بر عرش مجید منصوب است مرتفع گردد و حجب نکرده هشتاد هزار سرادق است و بر هر سرادقی هشتاد
هزار شرافه و بر هر شرافه قمری نورانی شعشعانی که تهلیل و تسبیح آفریدگار نماید روایت است که یکی از
زهاد و فقهای زمان خود چون رحلت نمود یکی از نزدیکان و شاگردان او را در خواب دیدند

دازوی استعلام احوال وی نموده در جواب شنیده که چون مراد در مقام معاتبه و مخاطبه جای داده از احوال صادره و منویه را برمن شمرده در جواب گفتم خداوندا مرا از تو امید بر از این بود که شرمنده و خجلت زده گردانی زیرا که جمعی کثیر از راویان صحیح القول از جبرئیل نقل نموده که تو فرموده که حیا مانع میشود که معذب سازم بنده را که محاسن وی در اسلام سفید شده باشد و اورا عذاب فرمایم جواب شنیدم که ای فلان راست گفتی تو در است گفتند اهل روایات تمامی درست گفت جبرئیل و راست میگویم و اورا آمرزیده مغفرت داده بمحل آیات و اشاره فرماید بهمه حیثیت که ارواح فجار را بسختی و دشواری و عنف و آزار بسیار نزع نموده ملک الموت گوید که بیرون آی ای نفس خبیثه از جسد خبیث و چون عزرائیل قبض روح نماید در همان لحظه زبانیه دوزخ سپارد و زبانیه مذکوره در غایت قبح و رایحه منتنه و با ایشان پلاسی درشت متعفن روح منزوع را در آن پیچیده روی مصور بصورت شخصی انسانی گردد در هیئت و هیئات ملعون در هر طبقه از طبقات سموات چون عبور نماید طعن و لعن و شتم شنود تا به دوزخ منتهی گردد منقول است از ابن مسعود از حضرت رسالت صلعم که چون میت را در قبر درآورند فرشته ایست اسم وی رومان بقبر وی درآید و میت را گوید احوال خود بنویس وی گوید کاغذ و مرکب نیست رومان گوید هیهات کفن تو نیز کاغذ و مرکب تو رطوبتی است که با تو است و قلم تو انگشتان تو است و پاره از کفن وی قطع نماید و بعد از آن آن فرشته به پیچد آن پاره کفن که نوشته شده است و در گردن وی آویزد و بعد از خبر دادن احوال میت برای وی این آیت برخواند و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و دو فرشته بقبر وی درآیند سیاه و مهیب و زمین را بدندان و موی پریشان

ومویهای پریشان در زمین کشند و هر کدام از ایشان را چشمها باشد چون برق جهنده و بدست هر یک از ایشان گرزی از آهن که اگر جنیان و آدمیان مجتمع شوند نتوانند برداشت و اگر یک ضربت از آن بر کوه عظیمی واقع شود از یکدیگر پاشیده شود و خاک بار گردد و از سوراخ بینی میت دانیده زنده گردد میت و غزالی میگوید که چون زنده شود یعنی از سر تا بسینه بر وضعی که جان در وقت نزع بسینه رسیده بود در این وقت ملکین حاضر شده بتعنیف و تشدید تمام میت را مخاطب ساخته از خدا و پیغمبر و امام و کتاب و قبله سؤال نمایند و وی در جواب گوید من و کلکما ملک من از الی و غیر علمای راسخین این کلمه نتوانند گفت و قبر وی وسیع گردانیده و دری از بهشت بروی بگشایند و قبر را بر صورت قبر رفیع در غایت نزهت و صفا صورت داده از حریر و سندس مفروش سازند و از نسایم طیبه بهشت و روح و ریحان اورا مروح گردانند و قبر را از نور مالامال سازند و اعمال صالحه اورا بصورتی که مطلوب و محبوب وی باشد مصور گردانند تا مونس وی باشد و در خدمت وی بر طرف شود و همین نهج در اوقات آفات قبر با وی سلوک نمایند تا قیام الساعة واما حال مؤمنی که اعمال صالحه لیکن از وی صدور یافته باشد لکن از تلذذات و تنعمات علم و عرفان و ادراکش محروم بوده از چاشنی مدام پیمانه اسرار ملکوتی حرمان و خسران یافته تحمل از الکم رومان داخل قبر شود و اعمال صالحه اورا بصورت حسنه بر عرش مصور گردانید بوی متکلم گشته اورا از آمدن منکر و نکیر مطمئن سازد و بعد از دخول ایشان و سؤال و جواب بوجه صواب توسیع قبر و افراختن وی و سایر امور مذکوره در وی از جانب پروردگار میت کنند که حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و جحیم در قوم و صدید و قبرها که جزا اصحاب عصیان مرتب شده بوی نمایند و این صورت بسبب رحمت

وی گشته متلاشی گردد و منکر و نکیر او را خوش دل ساخته گویند که اگر در آینه ملاحظه تو مصور گشته و تهیه یافته بود بواسطه توبه و اعمال صالحه حق سبحانه و تعالی تبدیل آن بموضعی در بهشت نموده و دیرا خوابانیده آن در را از قرار و مسدود ساخته روانه گردند و هر که را عقیده فاسده باشد اورا قدرت بر گفتن نام خدا و رسول نمانده ضربتی برا در زنند که قبرش از آتش مملو گردد و بعد از آن اطفای آن نائره داده دیگر باره تجدید اشتعال نمایند مرویست که اعمال اورا بصورت کلب و خوک مصور گردانند تا اورا در قبر معذب داشته باشد واما احوال مجرم العباد بالله نوعی است که چون از خدا و پیغمبر مسؤول شوند اعتراف بنا شناختن و قلت معرفت نموده هر کدام از ملکین گرز بر نکه در دست داشته براو فرود آورند تا مغفرت تر بعد از آن اعمال وی را بصورت سگی یا درنده دیگر مصور سازند تا مصاحب وی در قبر بوده باین عذاب معذب گردد و این قسم از عقوبت مخصوص خوارج و نواصب و دشمنان دودمان خلافت و امامت است که انواع عذاب و عقاب و شدت سؤال و جواب و غیرها من الاسباب المواخذات باشد مقامات کفره و مشرکین گرفتار باشند و در این باب روایات و حکایات و امور خارجه از طوق طاقت بشری زیاده از اندازه است و ذکر آن موجب تنفر حواس و سبب هول و هراس است واعلم که در ثبوت لوح و قلم برو جهیست که در وجود وی و تحقق در خارج و غده مثبت ایمان که زنادقه نسبت میدهند که امری است که بر زبان جاری گشته و حقیقتی ندارد و مثل کلوروس الشیاطین که در قرآن واقع محض جهد و الحاد است نزد اهل اسلام از امور محققه است لکن حقیقت وی مختلف فیها است نزد بعضی عبارت از لوح محفوظ است که جمیع امور ممکنه و مستجمعه بأسرها من الازل الی الابد در وی مرقوم است و نزد بعضی از اهل ارباب کشف مراد از آن نور وجود نبی و ولی است که منشأ انتزاع جمیع مخلوقات ممکنه است

ممکنه است و این باب بر جمهور را اعتقاد این است که لوح و قلم عبارت از دو فرشته است که آثار قدرت الهی در ایشان بیش از سایر افراد ملائکه است و دیگر معانی گفته شده که ذکر آن موجب طول کلام است ولعلکم سمعی نزد ارباب کشف و بعضی از اهل تفسیر و حدیث عبارت از جوهری است شفاف نورانی شعشعانی که جمیع طبقات زمین و آسمان و عرش و غیره نسبت بعظمت و عجایب خلقت وی از قبیل حلقه ایست که در صحرای بی پایان افتاده باشد و این باب بر رای زعم این است که کرسی عبارت از ظرفی است که احاطه جمیع مخلوقات نموده و طبقات آسمان و زمین و مخلوقات علوی و سفلی و عرش عظیم و آنچه بدائره مخلوقیت درآمده تمامی مظروف وی است و نزد بعضی محققین عبارت از علم است بشهادت روایت منقول از حضرت صادق ع که در تفسیر وسع کرسیه السموات والارض فرموده و در حقیقت عرش نیز اختلاف تمام میان اقوال علما واقع است و بعضی گویند جوهری است مشتمل بر جمیع الوان مختلفه و کیفیت خلقت و حقیقت معنی الرحمن علی العرش استوی چون محل لغزش اقدام عقاید خلایق است لب فرو بستن و ببعضی از صفات وی اکتفا نمودن اولی است گویند که هشت ستون که هر کدام هزار ساله راه طول وی و از هر ستونی بستون دیگر نیز هزار ساله راه است انتظام یافته و در مسافت طول و عرض زیاده از این نیز گفته اند و حضرت صادق ع وقتی که از او سؤال از حقیقت الرحمن علی العرش استوی شده بود در جواب فرموده که یعنی استوی من کل شیء اقرب الیه من شیء دیگر یکی از ملائکه حمله عرش را هشت چشم است هر چشمی برابر تمام دنیا و هر یک از ملائکه تا طبقات تحت نوعی از انواع مخلوقات نمایندگی بر صورت بنی آدم جهت ایشان استرزاق نماید

و یکی بصورت ثور رجحه بهایم طلب رزق کند و یکی بصورت شیر رجحه سباع و یکی بصورت خروس از
جهه طیور طالب رزق باشد و ابن بابویه میگوید هم الیوم هؤلاء لا یا عیرفاد اکان یوم
القیمه صار و ثمانیه بعضی گویند مراد از عرش علم است و در این صورت از سلسله اولین چهار کس
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و از زمره آخرین محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین حامل آن باشند و مذکور است
که عرش بآن عظمت و ثقل خلقت در واقعه کربلا در ارزش افتاد و تا چهل روز مرتعش بود و خون گریه میکرد
و دیگر وقتی که العیاذ بالله شخصی متوجه لواطه گردد عرش بحرکت آمده نزدیکست که خلل در بنای این
قبه نیلگون واقع شود **واعتقاد** در باب رجعت حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
در وقت ظهور حضرت صاحب الزمان امری است که عقل اباء از آن ندارد و در اخبار و آثار و
روایات دال بر تحقق آن ذکر یافته و در بعضی از عبارات زیارات حضرات ائمه معصومین خصوصا
زیارت مخصوص بایام رجب المرجب که در جمیع اماکن مقدسه من حیث الاستحباب این عبارت زیارت
باید نمود مشتمل بر ذکر رجعت این کلمه که اللهم ارزقنا الفوز فی کرتهم والحشر فی زمرتهم
و مشهور است که ابوحنیفه از مومن الطاق از حقیقت رجعت و اعتقاد وی بصحت وقوع آن سوال
نمود و او صحیفه سوال سائل را با ذعان و قبول قضیه مذکوره مرقوم صدق و یقین گردانید و ابوحنیفه
ملعون بر نهج استهزا گفت که هزار دینار بصیغه قرض از تو میخواهم که در اوقات رجعت ادا نمایم مومن
طاق در مقام مطایبه وی صفحه صحیفه کامل خلوص عقیده صافیه خود را باین معنی تصویر نمود که
چون رجوع اعادی و اهل انکار خاندان سید ابرار هر یک بصورتی از صور بهایم و حیوانات
صورت رجعت خواهند یافت محتمل است که رجعت تو بصورت بوزینه وقوع پذیرد و بنابر این

اگر تو را ضامنی

اگر تو را ضامنی باشد که در وقت تبدیل صورت از عهده ادای دین مذکور بیرون تواند آمد
مضایقه نیست لکن بی وجود ضامن صورت پذیر نیست **والفیاض زیارت** جامعه جمیع
ائمه علیهم السلام که در تهذیب الاحکام ذکر یافته و آن نیز مشتمل است بر ذکر حکایات رجعت
و در این باب روایات بسیار است والعلم عند الله تعالی **واعتقاد** در وعد و وعید الهی
آنستکه آنچه از دخول بهشت و نعیم و حور العین و امثال آن از اقسام تنعمات که در اخبار و آیات
قرآنیه واقع شده تمامی حق و صدق است و ایصال آن بمستحقین از امور متحتمه ربانیه است اما دخول
دوزخ و عذاب الیم و سلاسل و اغلال و امثال آن از مواد قهر و غضب که باعتبار عموم آیات
بینات شامل حال فساق مومنین است که اگر نسبت بایشان وقوع یابد از مقام عدل محسوب
بود از مورد لا یظلم ربک احدا است و اگر تفضل نموده قلم عفو بر جریده اعمال ایشان کشد
آن نیز از کرم و ترحم و احسان و امتنان دور نمی نماید **رباعی** گر کوه گناهم است نگفتم هرگز
در گرد کسی ز رخ زنم هرگز نومید نیم ز بارگاه کرمت زانکه یکی را دو نگفتم هرگز و معلوم
که تجاوز از سیئات از کریم لا ضنت در رحم بیمت مستبعد نبوده اتساع طریق تفضل زیاده از
آن است که از دحام سالکین موجب تضیق مکان گردیده بعضی خارج و بعضی داخل باشند و شیخ محی الدین
میگوید که الثناء بصدق الوعد لا بصدق الوعید بل بالتجاوز عن السیئات مع القدرة
علیها **اما** حکایات اعراف پس کلام و اعتراف علمای اعلام ناشی روشن است ظاهرا
مراد از اعراف صوری است حایل میانه بهشت و دوزخ و در قرآن از کلمه طیبه و علی الاعراف
رجال اراده حضرت پیغمبر و امیر المومنین است و باقی حضرات ائمه معصومین اند و مقصود از

ربع

اما

جسری است که بر جهنم بستهاند و عبور جمیع خلایق بر آن است و صراط در غایت رقت و تاریکی در بیده است
و در روایات منقول از طریق مخالفین مذکور است از حضرت رسالت که با امیر المومنین توجه نموده فرمود
که یا علی اذا کان یوم القیمة اقعد انا و انت و جبرئیل علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا
من کانت معه براءة بولایتک و در روایات مشهوره که حضرت امیر المومنین بطریق ابو نعیم ذکر یافته
که آنحضرت بر صراط نشسته از هر که استشمام رایحه طیبه محبت اهل بیت رسالت نماید به بهشت اشاره
فرماید و هر که از این دولت محروم باشد بجانب دوزخ روان گردانیده فرماید یا نار هذا لی
و هذا لک و در این باب نزد وضوح مبوس حضرت امیر المومنین بر صراط و دخول دوستان
حضرت در بهشت و دشمنان در دوزخ روایات معتبره در طریق دوست و دشمن بسیار است
و اما عقبات که منطوق روایات معتبره طرفین آنستکه در صراط مذکور که مشتمل است بر بسیاری
از عقبات که ممر توقف بندگان و سوال از ایشان است و هر عقبه موسوم باسمی است مثل عقبه
صوم و عقبه صلوة و عقبه امانت و غیرها و یکی از آنها موسوم بعقبه ولایت است و جمیع خلایق در
عقبه مذکوره توقف نموده از ولایت آن والا رتبت مسئول گردند چنانچه آیه وقفوهم انهم مسئولون
باین معنی مفسر شده و همچنین آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید اشارت بنبی و ولی که کفار اگر در این
مقام عبارت از منکرین نبوت و اهل عناد و معاندین ولایت است داخل جهنم گردانند و از لفظ
عنید فهمیده میشود که مخالفین امیر المومنین را خار شک و شبهه دامنگیر شده حقیقت حقیت آنحضرت
برایشان کال ظهور یافته و ایشان عناد ورزیده عمدا و عدوانا سلوک صراط مستقیم از
دست داده در خارستان جحد و انکار سالک مسلک ضلالت گردیده اند **اما حساب بندگان** که

آن نیز از اخبار

آن نیز از اخبار و آثار و ظواهر قرآن بنوعی روشن گشته که مخالفت بتوان نمود و مذکور است
که محاسبه سلسله انبیا و ائمه علیهم السلام متولی بر تنقیح آن ذات پروردگاری بوده
کیفیت انقضای آن امری است که میان ایشان و حق جل و علا فیصل پذیر شده
دیگری بر آن اطلاعی ندارد و هر یک از انبیا متصدی محاسبه اوصیای خود است و محاسبه
امت و سایر بندگان درگاه ربوبیت رجوع باوصیای پیغمبران است و دیگری را دخل
نیست و اشاره باین معنی است آنچه در قرآن عزیز واقع است که افمن کان علی بینة من
ربه و یتلوه شاهد منه مفسرین و اهل حدیث گفته اند که مراد از شاهد امیر المومنین است
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد از این شریفه ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم سلسله علیه ائمه معصومین است و فرموده که و الیه رجوع و بازگشت خلق در
روز قیامت و حساب ایشان بر ما است و مردی است که مقصود از ابدال و وضع
موازین القسط لیوم القیمة حضرات انبیا و اولیا است و از علی ابن ابراهیم منقول است
که مراد از ترازوی عدل امام زمان است و در روز قیامت انبیا تمامی از تبلیغ و
لوازم آن مسئول گردند چنانچه میفرماید که فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن
المرسلین اما سوال از گناه مخصوص اهل حساب است و جمعی که بی حساب داخل
بهشت شوند از ایشان سوال باشد و شیخ علی طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان از حضرت رضا علیه التحیة والثنا نقل نموده که فرمود
لا یسئل منکم عن ذنبه انس و لا جان در بیان معنی آیه مذکوره چنین افاده فرموده که والمعنی انه من

اعتقد الحق ثم اذنب ذنبا لم یتب فی الدنیا عذب علیه فی البرزخ و یخرج یوم القیمة
ولیس له ذنب یسأل عنه و ابن بابویه در رساله اعتقادات میگوید که عدم سؤال از
گناهان مخصوص است بشیعه بعز ائمه علیهم السلام و میگوید که هر که در معرض حساب در آید معذب
خواهد بود اگر چه بطول توقف باشد در موقف هر فردی از افراد مکلفین را نامه بدست
دهند که احاطه جمیع کبائر و صغائر صادره از وی نموده باشد و رحمت الهی مقتضی آن
باشد که همچنانکه در نشاء دنیوی پرده پوشی معاصی اهل عصیان نموده غالب اوقات
بظهور آن منفضح نشده اند همچنان در مجمع کبری قیامت مراعات این حالت نموده دیگری را
بر آن اطلاع ندهند و هر کس قراءت نامه خود نموده بطبق اقرأ کتابک کفی بنفسک
الیوم علیک حسیبا خود بنفسه متوجه محاسبه اعمال گردد و اگر از شدت هول محشر و فرط
جهنم و حدت و حرارت دوزخ و سراسیمگی و غلبه اهوال آن صحرای کثیر الوبال انکار
مضامین نامه محتوی بر ذمایم اعمال نماید حق تعالی جوارح مخصوصه و برا از دست و پا و غیره
قوت نطق و حالت تکلم داده هر یک بانچه از ایشان صدور یافته اقرار نمایند اعتقاد
آنستکه بهشت و دوزخ بنوعی که در قرآن مجید ورود یافته و صحیحا از طریق دوست و دشمن
ذکر یافته حق است و در روز جزا بمقتضای عدل الهی مستحق هر یک از منزلین مذکورین
موضع استحقاق خود استقرار یابد و خلود بهشت و خلود تنعمات و تلذذات بطبق فیها
ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین محکوم بصحت گردیده خالدین فیها لا یبغون
عنها حولا از لوازم تنزیه و خصایص عقیده کی است لکن خلود و عذاب جهنم اگرچه
باین لفظ

باین لفظ در قرآن عزیز ذکر یافته و اصل در استعمال الفاظ معانی حقیقیه است لکن لفظ خلود در غیر
معنی ابدی نیز مستعمل شده چنانکه از آیه و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا که نظر
بعموم مستفاد از کلمه من قتل شامل قاتل مؤمن در غیر مؤمن است و خلود و عذاب مؤمن در زمان
غیر متناهی ابدی خلاف واقع است پس لفظ خلود مشترک معنوی بوده و دعوای حقیقت در
معنی متنازع فیه و مجاز در باقی مواضع مستعمل لفظ مذکور محتاج دلیل است و از تقیید خلود بلفظ
ابد چنانکه در کلمه خالدین فیها ابدا وقوع یافته فهمیده میشود که مطلق خلود مجرد از قیود قرائن معنی
ابدی نیست الحاصل بعد از ثبوت آنکه مراد از مدلول خلود من حیث الاطلاق بر سبیل کون حقیقت
بوده و عند التعذر بین الاشتراک والمجاز رجحان ثانی بر اول مدلل شده باشد و حذف و اضمار
و تخصیص عام و تقیید مطلق تمامی بر خلاف اصل باشد و دور نیست که ظن شرعی بخلود حاصل گردد
و اگر نه عقل را در قبول آن تامل بسیار است و از بعضی کتب حقیقت ذکر شده که زمانی بر جهنم
خواهد گذشت که زمین وی کل و سبزه بار آورد و الله اعلم بحقایق الامور ایقاظ انجراز
عذاب و خلود نار و خلود عذاب غیر آن از موجبات مؤاخذات جبار السموات مرقوم صحفات
کتاب و سنت شده و در احادیث صحیحه علی طرفین ذکر یافته و مدلولات کلمات بینات کلام
مجید منطوقا و مفهوما صریحا و کنایة بر آن دلالت مینماید مخصوص کفره و مشرکین و تخلد و حدوثهم
از اهل سنت و سایر مخالفین طریق و ثیقه ائمه معصومین و امنای رب العالمین و حجج الهی بر کافه
مخلوقات آسمان و زمین است امیدواری آنستکه اگرچه در برزخ نیز در بعضی عبارات ورود یافته
آن نیز ببرکت محبت نبوی و ذریت طاهره مرتضوی تخفیف پذیرد مگر در بعضی از امور متضمنه

معاصی کبیره و مناهی تیره که در آن صورت رحمت کامله الهی بطبق سبقت رحمتی غضبی مقتضی آنستکه
صاحب خطیئات موبقه و سیئات مهلکه را از آلودگی بحرکت لوازم آن تطهیر داده حکایت برزخ را
بروی استرداد داده مطهر وی از لوث معصیت گردد و تحقیق کلام آنستکه در روز قیامت
روز حسرت و ندامت آنچه لازم خلق آن روز عظیم اند و بسیار مواقف خفی و خذلان و همچنین آنکه قبل
از آن از شدت و محنت و انواع بلیت و اذیت که بر وجه الحاظ مراتب استحقاق عذاب و عقاب
است صدور مییابد تمامی در حیطه اقتدار و اختیار آن ولی خدا و صاحب اختیار روز جزاست و مقامات
مقرره روز محشر مشتمل بر ده امر از امور است اول حوض کوثر و امیر المؤمنین ساقی آن باده خوش
گوار است دویم میزان اعمال و آن حضرت والی مذکور است سوم صراط و معیم آن مقام مثبت
انتظام بروجه امر و اراده و استقلال در لوازم متعلقه بآن امیر المؤمنین علی عالی مقام است چهارم
بهشت و دوزخ و مفاتیح آن لوموده پروردگار عالمیان مخصوص آن امیر متقیان است و امور اربعه از
اصول و امهات و مهمات روز محشر است و باقی امور واقعه از جزویات لوازم امور مقرره مذکوره است
و بنا بر این اخبار حوض و لوای احمدی و میزان و صراط و اعراف و شفاعت و تقسیم جنت و نار و حکم ساعت
خلایق در رجوع و بازگشت بندگان خدا و محاسبه اعمال و مؤاخذه بر اقوال و افعال و مامورین
و محکومیت ملائکه و رضوان نسبت با وامر و نواهی صادره اهل بیت علیهم السلام تمامی منوط برای رزین
و مربوط بانجام و تمکین آن امین رب العالمین و ولی یوم الدین و اهل بیت طیبین و طاهرین است
و چون ثابت شد بقرآن و سنت که رجوع خلایق بنبی و ولی و ذریت معصومین ایشان است
حق جل و علی جهت اظهار مقامات اعزاز و احترام ایشان عنه ارتقای و این که رجوع بایشان
علی رجوع

علی رجوع بخدای تعالی است میفرماید که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت
و این فقره از کلام رحمت انتظام افاده ایصال اجور مستحقین ثواب نموده میفرماید از ذکر مستوجبین
عذاب و عقاب خالی است و در کتاب مشارق مذکور است که قد اجتمع المفسرون و وافقهم ابو حنیفه
فی مسنده روایة عن اعمش عن ابی سعید الخدری انه اذا کان یوم القیمة قال الله تعالی
یا محمد و یا علی قفا بین الجنة والنار والقیا فی جهنم کل کفار عنید والکفار من کذب
بنبوتک و عنید عاند علیا فی خلافته و بعد از ذکر این روایت صاحب کتاب میگوید
پس متعین شد که علی بن ابی طالب حاکم یوم الدین و ولی یوم الدین و مالک یوم الدین
و مالک دیوان حکم او است در عرصات بامر خالق البریات و بر کافه فرد مسلمان و مرتد و مؤمن
و منافق و کاذب و صادق و دشمن و دوست ظاهر است که ذاتی که بی تکلف و قطع نظر از متابعت
مضامین روایات معتبره در حالات و کمالات آن مظهر آیات سبحانی و مخزن اسرار یزدانی و
جامع مجامع اطوار ربانی او را نسبت بسرور قمجموعه رسالت المقدار از خصایص و مزایا و اشتراک
در اوصاف ذات احدی الصفات سید کاینات واقع است که از مقوله کفتن و شنیدن و نوشتن
و حفظ نمودن و بظبط در آوردن متجاوز است چه آن حضرت نایب و حجة الهی و خلیفه رسول بار و
حاکم یوم القیمه و سابق اهل بهشت ببهشت و دوزخ بدوزخ و این معانی و مضامین در صحیفه
نورانیه عالم ارواح و روز میثاق و استحکام عهود و عهود در عالم ذر و عالم اشباح و عالم اصلاب
و عالم انساب و عالم اجساد و عالم ظهور و بطون و عالم انوار و اسرار و عالم اظهار و اقرار
بقلم حقیقت رقم زده ابرار و اخیار و ملائکه علیم المقدار مثبت و مرقوم است و آنحضرت نامر

بعم و پسر عم و برادر و داماد و پدر اولاد و خلیفه و قائم مقام و نائب مناب آن حامل رایت در دنیا
و آخرت و ساقی الکوثر آنکه در استعداد و قبول فیضان ذوارق عوارف صمدیت و بادل عز عز در
معرف محافظت سالت و مقیم مقام شادی در درج ختم سلسله نبوت و مشار به دخفای آن
برگزیده بارگاه احدیت و واقف مواقف نصرت و حمایت دکان نعم امام است در نشاتین معنی و
صورت و مسندنشین چاربالش عزت در سرادق رافت و رحمت حاوی مطاوی کتاب و سنت
ابر عزوات مجیب دعوات هزبر فلوات قاضی حاجات حلال مشکلات سفینه نجات عالم بمغیبات
عارف معارف آیات بینات بعل فاطمه طاهره مولود در کعبه معظم و والد حضرات ائمه کاشف کرب
خیرالبریه مخصوص بخطاب انت منی بمنزلة هارون من موسی منصوص بنص هل اتی منعوت بنعت لو کشف
الغطاء هو الذی شرفت مکة بمنی و ولد فی کعبة و زوج بسیدة النساء و بات علی فراش خاتم
الانبیاء و وقاه بنفسه من الاعداء و هو یعنی امام ذوی الالباب و معدن حکمت و فصل خطاب و صاحب
علم و کتاب و میزان یوم الحساب مصدق در محراب و امام مؤمنین در یوم الاحزاب فاتح خیبر و قالع باب
و عین الله الناظرة فی العالمین و ید الله الباسطة وارث علم نبیین و تالی رسول الله خیر المرسلین
و مستودع علم اولین و آخرین و ساقی زمره مؤمنین از حوض خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین
و والد ائمه طاهرین فلهذا کلام در این مقام آنست که چون بر زبان معجز بیان امیرالمؤمنین
و سید الوصیین جاری شد که نزلونا عن الربوبیة و ارفعوا عنا حظوظ البشریة فانا
عنها منزهون و عما یجوز علیکم مبعدون ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف
و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف و جملی از عبارات قدسی اشارات آنحضرت
اینست

این است که غیر از مرتبه الوهیت که نسبت آن بغیر ذات احدیت بهیچ وجه من الوجوه بشخصی از
اشخاص از حضرت جایز نیست باقی اوصاف الهیه و نعوت ربانیه اگر بوجهی از وجوه
مستحسن را آن حضرت اطلاق نمایند مثل رب و مالک یوم الدین و اکثر اسمی و صفاتیه مشعر
در توصیف ذات ربوبیت غیر الله و امثال قصوری شرعا و خللی عقلا نخواهد داشت چنانچه در عبارات
منصوصه آن حضرت مثل خالق و باری و محیی و ممیت و امثال آن ذکر یافته سوای اسمین مذکورین
که علم ذات ربوبیت است و از آن جمله لفظ نور است من حیث الاستعمال مشترک است میان
ذات واحدی و وجود مرتضوی و کلمات منزل فرقانی لکن نظر بمعنی لغوی و اصطلاحی لفظ
مذکور صحت اطلاق آن بر امور ثلثه از مقوله واحد نبوده تفاوت میان آنها بحقیقت و مجاز است
چه حقیقت لغویه لفظ مذکور نوعی که در مبحث قشیری ذکر یافته عبارتست از کیفیتی که باصره
اولا ادراک آن نماید تا بوساطت آن سایر اشیاء مدرک گردد و عبارتی است که النور
فی اللغة کیفیة مدرکة بالبصر یدرکها اولا و بوساطتها سایر الاشیاء کنور الشمس و غیرها بنا
برین اطلاق نور بر ذات اقدس صحیح نبوده چون متصلین در تصحیح عبارت بحذف و اضمار
و مجاز و امثال توسل نمایند در این مقام الله نور السموات والارض را بالله ذو نور السموات
والارض اتمام نمایند چنانچه صاحب کشاف نیز مضمون مسطور تصحیح نموده در مجمع البیان از ابن
عباس الله نور السموات والارض بالله هادی السموات مفسر دارند یعنی هادی اهل السموات
والارض و طایفه نور السموات را بالمنیر السموات تفسیر نموده اند و دیگر تاویلات بر خلاف
ظاهر بسیار است که ذکر آن مناسب مقام نیست و نظایر آنچه از القاب تاویلات مذکوره

و غیرها بر مراعات لغات عربیه و معانی ماخوذه از الفاظ معینه است اما نظر بمعنی اصطلاحی لفظ
مذکور که اصحاب حقیقت ذکر نموده اند صدق لفظ نور بر ذات احدی بحمل هو هو صحیح بوده از
از تاویلات قریبه و بعیده مستغنی است چه معنی نور من حیث الاصطلاح عبارتست از شیء
ظاهر لذاته مظهر لغیره و ظاهر است که ظهور الهی مسبوق بچیزی و مسبب از امری نبوده لذاته ظاهر و هویدا
و مظهر جمیع اشیا از کتم عدم بمنصه ظهور است نظم تا گردش رنگ نور بود ... خار ز گل نی از شکر
دور بود ... چونکه بجودش کرم آباد شد ... بند وجود از عدم آزاد شد ... در هوس این دو سه
ویرانه ده ... کار فلک بود گره در گره ... چون گره عقد فلک وا نکرد ... جعد شب از گرد عدم شانه کرد
خون دل لعل بکوه گران باد ... در جگر لعل بدخشان نهاد ... باغ سخن را چو فلک تازه کرد ... مرغ سخن را فلک
آوازه کرد ... و چون صدق لفظ مذکور بر ذات ربوبیت بی شایبه تکلف صورت صحت یافت باید
دانست که اگرچه ساحت وجوب وجود از غبار شائبه و مماثلت تصفیه یافته و نقود خزاین وحدت
ذاتی مسکوک سکه سامیه وحده لا شریک له گشته حقایق موجودات صوری و معنوی و اجرام فلکی
و عنصری و غیر ذلک مجالی انوار حق و مظاهر تجلیات وجود خلقند رباعی دل مغز حقیقت است و
تن پوست ببین ... در کسوت روح صورت دوست ببین ... هر چیز که آن نشان هستی دارد
یا سایه نور اوست یا اوست ببین ... لکن ذوق خمخانه الست بربکم و مهر نبیکم و علی مرکم بمیامن هستی
صوری مرتضوی را از مدام آیت سقیهم شرابا اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا
طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا
و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم مالامال ساخته ز حسب
استعداد

استعداد فطری و قابلیت ذاتی مشکوة وجودش از انوار زجاجه ان لنا مع الله حالات هو فیها
نحن و نحن هو و هو مع ذلک هو هو و نحن نحن استناره یافته از شجره طیبه وادی ایمن نزلونا
عن الربوبیة و ارفعوا عنا حظوظ البشریة فانا عنها منزهون و عما یجوز علیکم مبعدون
ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف
کم نوای مرغان خوش الحان المجاز دخول صفات المحبوب علی البدل من صفات المحب از نفحات
نفحات مطربان بزمگاه مناسبات ذاتیه و کیفیات صفاتیه بین المحب و المحبوب اکتساب
یافته و پرتو تجلیات افعالی و صفاتی ساحت فیض آیت استعداد فطری و اهلیت جبلی آن مظهر
انوار و مخزن اسرار از سایر مجالی انوار غیبی اتساع پذیرفته و بحرارت سطوت نیران قرب بارگاه
احدیت سبیکه صفات بشریت ذوبان یافته بر طبق مقوله صدق شمول لما رایت الحدید
المحامیه تشتبه بالنار بمجاورتها تفعل فعلها فلا تتعجب من نفوس استشرقت
و استنارت و استضاءت بنور الله فاطاعها الاکوان ذات وحدت سمات
مظهر غرایب حالات و عجایب صفات احدی آیات متحلی بحلیه نعوت ربانی و خصایص
سبحانی گشته بر طبق مضمون شعر رق الزجاج و رقت الخمر ... فتشابها فتشاکل
الامر ... و کانما خمر بلا قدح ... و کانما قدح بلا خمر ... مغایرت ذاتی و اتحاد صفاتی
رقم حسن عنایت پروردگاری گردد تا در این صورت آثار صفات از احیا و امانت و
اطلاع بر غیوب و غیب الغیوب استقصاء و معالم غیب و شهود و اقتدار بر افعال خارجه
از طوق بشر و صدور خوارق عادات بروجهی آینه ادراک بعضی از ذوی العقول بانتقاش

بسود فاسده امور صادره از افکار ناقصه مرتسم گشته حقیقت ذات و کیفیت صفاتش مشتبه
گشتن بر اکثر اشخاص انسانی در پس پرده جهل و نادانی سررشته ایمان از دست رفته در این مقام یکی از شعرای عرب
گفته **شعر** احیاء کالموتی و علیک تحیرا :: بالغایبات عذرا فنیک لمن علا :: و حاصل کلام در وجه
تسمیه ذات متعالی سمات آنحضرت باسم نور یا آنکه سطوع نور وجود آنحضرت سبب انوار وجود کافه
مخلوقات و مبدأیت نور وجود آنحضرت و حضرت رسالت است نسبت با انوار چنانچه در محل خود
مبین گشته یا نظر بمقام محبیت و محبوبیت آنحضرت است در بارگاه احدیت که متصف بصفات الهی
و متخلق باخلاق و متحقق بحقایق نعوت ذات ربانی است که نظر باین صدق مدلول کلام مذکوره بر ذات
اقدس بر نفوس صحیح مینماید و در این باب صاف فقره موافق داب میتوانند بود در حیز خفا اختفا یافته
ذکر آن که موجب اطناب کلام در بیان بعضی از غوامض اسرار آن مخزن اسرار است واله اعلم

اتمام

اتمام در کتاب مشارق مذکور است که در تنزیل در دو جا فقره وجوه یومئذ ناضره الی ربها
ناظره و کلمه الی الهنا ناظره زیرا که الوهیت مخصوص بذات وحدانیت است بخلاف ربوبیت که
مشترک میانه واجب و ممکن است و میفرماید که در جای دیگر فرموده و جاء ربک و میفرماید که
رب ارنی انظر الیک کلا فانک لن تنظر الیک و دیگر ارجعی الی ربک نکر فرموده فلما تجلی ربه
نظر و رؤیت و همچنین تخصیص رب یافته دون اله و اله و تجلی در غیر ذی هیات متصور نیست
و همچنین انتقال نظر باله تعالی از امور مستحیل مینماید پس مراد بتجلی و رؤیت در این مقام رب لغوی است
و معنی کلام مذکوره منحصر در مالک و مولی و سید است که صدق هر کدام از امور ثلثه رب و ولی و یا
تامل صحیح است هم ظاهر است که ایشان سادات بنی آدم و مولی و ملوک دنیا و آخرت اند پس
روب مستفاد

روب مستفاد از آیه شریفه مخصوص شیعه اثنی عشریه است که نظر بصاحب و سید و مولای ایشان خواهم
یافت و چون از مضمون احادیث صحیحه روشن شد که روز قیامت طایفه که روی سعید مخصوص
دارایند مخصوص محبین خاندان رسالت است و از این جهة وجوه یومئذ ناضره تواند بود که اشاره
بصفات مختصه اثنی عشریه در یوم القیمه بوده مصحح مدلول روایات مذکوره باشد و اله غنی عن
العالمین و منزه عن ابصار الناظرین اما رب بمعنی معبود مخصوص ذات واجب الوجود است
و اشاره باین معنی نموده که رب السموات و الارض یعنی معبود السموات و الارض و اگر گوئی که
تسمیه عباد بلفظ مذکور منافی مراعات ادب است جواب آنکه وقوع آن در قران عزیز واقع
و عدد مذکوره است چنانچه در حکایت حضرت یوسف ع فرموده انه ربی احسن مثوای و فرموده
اذکرنی عند ربک و بنابراین از جهة مفهوم لغوی اگر اطلاق این لفظ بر نبی و ولی نموده شود
مخالف قوانین ادب نخواهد بود و نزد بعضی مدلول آیه شریفه بحذف مضاف اتمام پذیرفته مثل
لفظ نعمت یا رحمت یا فضل و امثال آن و در این صورت نیز صدق آن بر شیعه اثنی عشریه بنهایت وضوح
دارد زیرا که حضرات ائمه علیهم السلام موصوف بفضل الهی و نعمت الهی اند که بر جمیع خلایق فایز
گشته اند در قیامت ملاقات و رجوع و نظر و لوازم آن متعلق باین خاندان عصمت بنیان
بوده رفعت قدر ایشان و منزلت و کرامت و مراحم بیدریغ الهی درباره ایشان تماما منظور
نظر اهل موقف گردیده معلوم اولین و آخرین گردد که موافق ایشان در کدام درجه از درجات
قرب ربوبیت و منافق ایشان در چه مرتبه از مراتب عذاب و عقاب و عتاب و مواخذه
رب الارباب است و آنچه مدلول آیه باین صورت پذیرفته معلوم اهل نظر تواند شد که

مقصود از لفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی محمول بر نبی و ولی است روایتست که در طرق مخالف
ذکر یافته که مراد از آیه شریفه و اشرقت الارض بنور ربها امام زمان است و آیه شریفه ان الانسان
لربه لکنود در این باب ظهور دلایل است زیرا که از ثعلبی منقول است که مقصود از مدلول آیه شریفه
امیر المومنین و عمرو عاص است که آن ملعون در حرب ذات السلاسل حسد بر امیر المومنین نموده
سبب نزول آیه مبارکه گردید و شکی نیست که مقصود الهی در این مقام از لفظ انسان عمرو عاص
و از کلمه ربه آن صاحب دین و دنیای کافه عباد است و چون قبل از این در این رساله و در دیگر
کتب و رسائل ذکر یافته که امور جزوی محشر و مهمات عباد در آن وادی کثیر الخطر بنبی و ولی
مفوض گشته مرجع و مآب کافه مکلفین اند از این جهة بعضی از محبین اهل بیت سید المرسلین
از مدلول آیه شریفه فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون چنین فهمیده میشود که
رجوع و بازگشت خلایق به پیغمبر و امیر المومنین و باقی حضرات ائمه طاهرین است بنا بر این که کلمه ربهم
در آیه مذکوره مشتمل بر معنی لغوی است و در این صورت صدق آن بر نبی و ولی بی دغدغه خواهد
بود اما آیه متبرکه و جاء ربک چون معنی لغوی آن بر ذات ربوبیت از صفت صحت بری است پس
تقدیر کلام بر این وجه انتظام تواند یافت که ظهور صاحب الامر و از زمان مهدی حسن ابن علی ابن محمد
ابن علی ابن محمد ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب است چنانچه از
مفسرین و محدثین طرفین مذکور است و شکی نیست که جماعتی که تصدیق بحقیقت صاحب الامر
و وجود او در این زمان نموده و اعتراف کرده اند که عقیده صالحه اند و **تحصیل کلام** در این تحقیق
یعنی ملت سید الانام این است که طریق نجات امت و وصول مقاصد دینی و آخرت
منحصر

وتحصیل کلام

منحصر در ایمان صحیح زمره اثنی عشریه است که بر طبق یومنون بالغیب اذعان این طایفه بغیبت حضرت
صاحب الزمان و وجود و ظهور وی در غایت ظهور است و ایمان صحیح موقوف بر محبت ائمه طاهرین است
و محبت ایشان بی تصدیق بحقیقت و امامت و خلافت ایشان و تصدیق ببطلان و عصیان
و طغیان مخالفین ایشان اصولا و فروعا و ظاهرا و باطنا و حاضرا و غایبا و دینا و دنیا صورت
نبندد و آنچه بصورت عبادات و طاعات مفروضه منصوصه از منکرین خلافت ایشان و
معتقدین امامت مخالفین ایشان ظهور یابد هرچند بیشتر وقوع یابد وسیله استداد و اشتداد
عذاب و عقاب ایشان است چنانکه شیطان ملعون دراز مدت طول مراجب دست خالصه پروردگار
قیام مینمود و غزالی در کتاب احیا ذکر کرده آن بی عاقبت هشتاد هزار سال بابلیس شجره
مبارکه طاعت ربانی بوده لمحه غافل و لحظه زاهل نگشته بدرجه معرفت و خلوص عقیدت و
معبود صدق نیت و استحضار مقامات عبودیت در بارگاه الوهیت معبود مخالفین را
و بسبب حجود و عناد و عدم قبول امر و اراده ربانی است سبب اقدام بر آن خطیه شده بود تمامی
عبادات منثور اشده تاج وهاج قرب و طاعت بارگاه احدیت بکهنه قلنسوه بعد و معصیت ابدی
تبدیل یافته صحیفه اعمال و افعالش بکلام صدق انتظام و کان من الکافرین ابلیس ملعون مطعون
گشت بنا بر این عبادت ناقص ناشایسته واقع در عرض شصت سال یا اندکی بیشتر یا اندکی کمتر که خالی
از طاعت خالصه و معرفت کامله محتوی بر معاتبه و مواخذه آفریدگار و ناشی از غایت جهد و انکار چون
خاکی از امتحان بغبار غفلت از مواخذات یوم التناد و **الحال** مشتمل به پیروی هوای نفس اماره
و اطاعت شیطان ستمکاره که از مخالفین طریق وثیق سید المرسلین سمت صدور یافته باشد

ثمره مرتبه بران طراز خونی دوزخیان خسران وحرمان و شرکت با گروه مشرکین در درکات
نیران چیز دیگر نتیجه طاعات ایشان نبوده خسر الدنیا والآخره نگاشته جبهه عقیده فاسده
ایشان است عصمنا الله وایاکم ایها الاخوان من الجحد والطغیان والفسوق و
العصیان ورزقنا الله شفاعة نبیه ووصیه واولادهما المعصومین المطهرین
من الزیغ والبطلان بحق محمد المبعوث من بنی عدنان واهل بیته الطاهرین السالکین
مسالک العلم والعرفان وچون در تحریر این رساله و تحریر این مقاله چنانچه سابق بیان اشاره
نموده آمد مامور باختصار است در این باب زیاده اطناب مستدعی اجتناب اصحاب از مطالعه
تفاصیل فصول وابواب است لهذا این بی مقدار بهمین مقدار از گفتار اقتصار نمود امید که
خالصاً لله تعالی ذخراً لیوم المعاد مقبول و قسم حسن اعتقاد گشته در رشته خلوص نیت و
صفای طویت منتظم باد
بالنبی وآله الامجاد

بحمدالله که بیمن توفیقات الهی وتاییدات نامتناهی
واستمداد از آل طاهره رسالت و ولایت
بپایان رسید این رساله شریفه مسمی به
تحفه شاهیه در روز یکشنبه
اواسط ربیع الثانی
سنه اثنی وسبعین
بعد الالف [illegible]

[illegible]
و ظاهر پوشیده باعث مزید اعتقاد بحقیت مذهب امامیه گردید [illegible]
[illegible]

مخفی ومستور نماناد که کاتب این رساله شریفه تحفه شاهیه ملا محمد اسمعیل قاضی کرهرودی
اصلاً و سلطان آباد مسکناً وموطناً ابن المرحوم المغفور المبرور آخوند ملا محمد رضا طاب ثراه
ابن المرحوم المبرور والعالم العامل قاضی اسمعیل رحمه الله ابن العالم العامل الفاضل الکامل
قاضی [illegible] ابن الفاضل المحقق والنحریر العلام زبدة العلماء ورئیس الفقهاء القاضی
کمال الدین رحمه الله که ظهور آن جناب در اواخر دولت دودمان علیه صفویه و غلبه افاغنه
غلو قندهار بود و خانه ایشان در آن زمان که ظهور افغان بکثرت از قتل و غارت [illegible]
وتاخت و تاراج چنگیز خان بود از کرهرود بمیقان که یک قریه معتبر از آن است هجرت
فرموده در آن اوان قریه میقان مشتمل بر برج و باره محکم وخندق عمیق پرآب بود
و افاغنه چون استعداد نداشتند دو سه ماه قلعه میقان را محاصره نموده کاری از پیش
نبردند تا آنکه زمستان در آمد [illegible] شدت برف و سرما متارکه کرده مراجعت نمودند و بعد از
ظهور نادر شاه و رفع [illegible] اجلال افاغنه [illegible] تشریف
[illegible] آورده [illegible] و چندان احترام [illegible]
[illegible] ابن العالم الفاضل الکامل
القاضی عبد الحمید ابن العالم الکامل والمحقق الفاضل القاضی فصیح الدین ابن قاضی [illegible] الکرهرودی
وهو علی ما کتب فی کتاب روضات الجنات للمیرزا محمد باقر الاصفهانی القاضی علاء الدین
الکرهرودی المطلق علیه لقب القاضی زاده مسمی بعبد الخالق وکان من تلامذة شیخنا
البهائی کما فی ریاض العلماء وقد ذکره صاحب الریاض فی سلسلة الامامیة وقال فی حقه

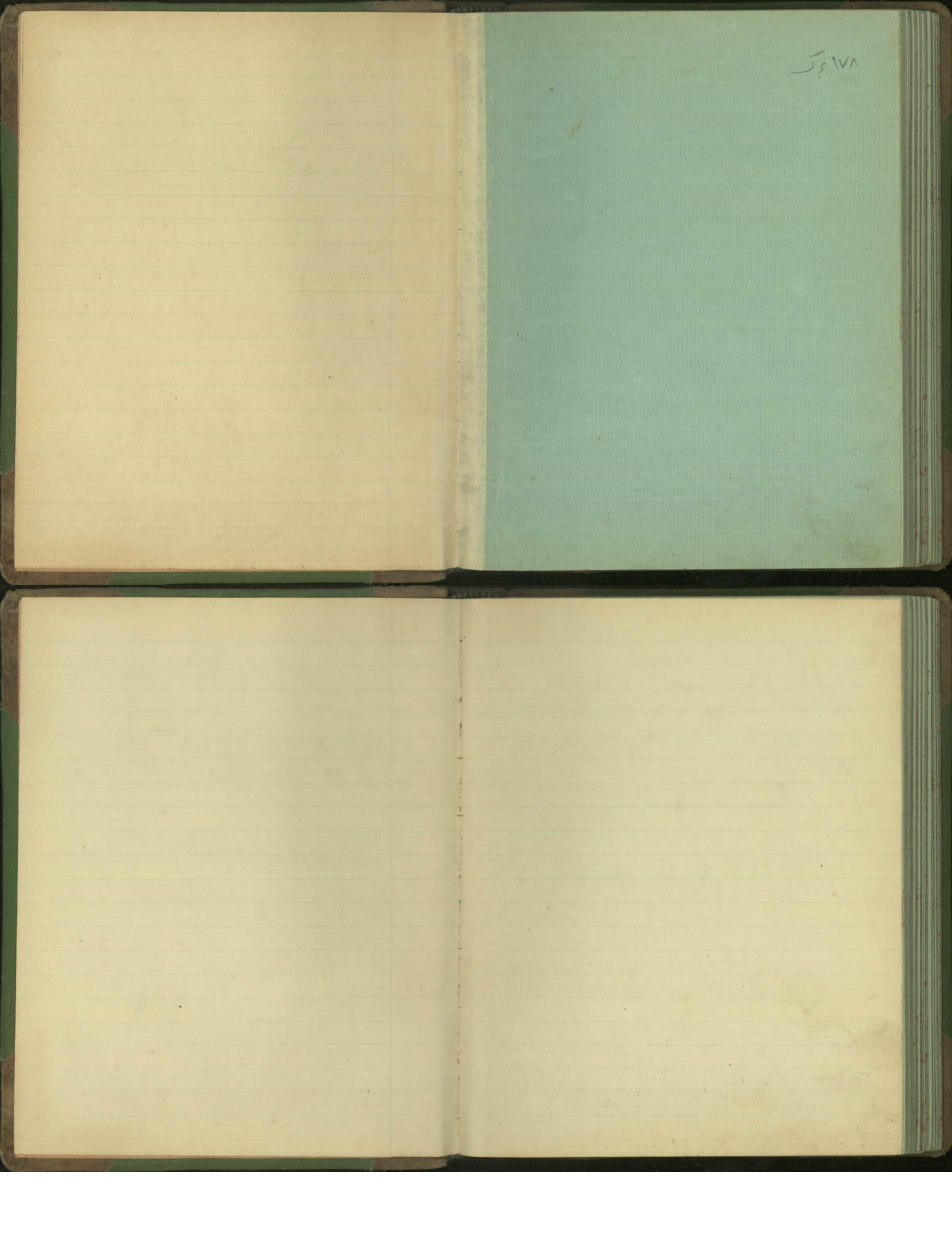
انباء قاضی زاده

کان فاضلاً عالماً عاملاً محققاً مدققاً متکلماً شاعراً منشیاً ناظراً فی الامامیة وله کتب
ورسالة بالفارسیة سماها التحفة الشاهیة وذکر فیها حکایة مناظرته مع القاضی
زاده الهروی [illegible] قاضی محمود فی مجلس سلطان شاه عباس الاول وهی هذه
[illegible] هو من احسن ما کتب فی النقض علی العامة العمیاء فی
اصولهم وفروعهم وقد کتبه باسم السلطان المزبور منقحاً ببراهین المذهب الحق
باحسن التقریر والمصرح فی بعض کلماتهم ان اللقب لجماعة من افاضل کرهرود وذکر
صاحب الریاض ایضاً ان جماعة من اهل العلم یعرفون بقاضی زادة الکرهرودی وهو نسبة
الی کرهرود وهو قریة [illegible] بین الهمدان والاصفهان وقد رأیت [illegible]
معمورة انتهی وقال ایضاً فی ترجمة القاضی زاده [illegible] قاضی محمود کان
فاضلاً من المدققین ادیباً متکلماً کاملاً ماهراً فی فنون الحکمة والریاضی وله تعلیقات
لطیفة مشهورة علی تفسیر القاضی وعلی الهیات شرح التجرید وعلی شرح حکمة العین وعلی
رسالة اثبات الواجب للمحقق الدوانی [illegible] انتهی [illegible] محمد باقر
[illegible] قاضی زاده مذکور [illegible] چنانچه ذکر شد ومدتی بود که در تحصیل این رساله بودم
و بدستم نمی آمد تا پس از زحمت بسیار و رنج بیشمار این نسخه بدست آمد که استنساخ آن در سنه
۱۲۰۲ هزار و دویست و دو شده و معلوم است که این نسخه [illegible] از آنکه نسخه اصل در سنه هزار و یک
تالیف شده [illegible] سال فاصله [illegible] این حقیر با وجود [illegible]
[illegible] این نسخه را [illegible] خیال نمودم که [illegible] مشغول [illegible]
فعال [illegible]

فضایل امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible] توفیق
رفیق گردانید و این نسخه باتمام رسید زهی اقبال و سعادت و شرافت پس حمد خدا را که خدا
توفیق داد که این نسخه باتمام رسید نحمد الله ثم نحمد الله علی ما کسانا رداء النعم
وقد فرغ من تحریر هذه الرسالة فی لیلة الاثنین التاسع من
شهر ذی حجة الحرام من شهور سنة سبع و
عشر وثلاثمائة بعد الالف ۱۳۱۷
[illegible]

[illegible] سنه ۱۳۱۷

امید که ناظرین این نسخه بی بضاعت [illegible] خدا و ائمه هدی [illegible]
[illegible] والحمد لله علی اوله و آخره
و چون این نسخه که حقیر از روی آن استکتاب نمودم فی الجملة مغلوط بود لهذا خدمت
[illegible] شریعتمدار صدر العلماء والمحققین زبدة الفقهاء والمدققین جامع
المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مولانا ومقتدانا جناب الآخوند ملا محمد
المدرس دام عمره و زید افضاله عرض نموده استدعا کردم که [illegible] نوشته بود
جناب ایشان ملاحظه و مطالعه فرموده هرگاه ترک و غلطی داشته باشد تصحیح فرمایند و
آن جناب قبول زحمت فرموده و حقیر را تشویق نموده من البدء الی الختم ملاحظه فرموده [illegible]
جناب قاضی زاده را از کتاب روضات الجنات در ظهر جزو اول [illegible] فرمودند خدای ایشان را اجر جزیل
و ثواب جمیل کرامت فرماید [illegible]


۱۷۸ برگ

